

السلام عليكم

فهرست مطالب

۵ **فهرست مطالب** 

۱۵ **مقدمه** 

۱۷ **پیش درآمد** 

۱۷..... دعایی که انسان را در عبور از عالم دنیا کمک می کند

۱۸..... پهلوی تهی کردن از سرای غرور، یعنی رسیدن به حقیقت در همین دنیا

۱۹..... عالم حسّ و عالم دنیا، حقیرترین و پست ترین عوالم است

۲۱..... دریافت حقائق در زمان کنونی ما، بسیار راحت و سهل الوصول است

۲۳..... وجود انبیاء علیهم السلام و ظرفیت آنان، معجزه است

۲۶..... شاخص بیرون آمدن از سرای فریب، درک حقائق است

۲۸..... «أبواب السماء»، راه های خروج از سرای فریب هستند

۳۱ **بخش اول: معرفی اهل بیت علیهم السلام در قرآن** 

۳۳ **♦ فصل اول: ارتباط با اهل بیت علیهم السلام تنها راه نجات از مرگ جاهلیت**

رسول اکرم (ﷺ)، فقط «مودّت اهل بیت (علیهم السلام)» و «طی راه خداوند» را به عنوان

- مزد رسالت خویش معرفی نمودند ۳۳
- طی راه خداوند منحصر است در حبّ اهل بیت (علیهم السلام) ۳۶
- خداوند، «مُفْتَحُ الْأَبْوَابِ» است؛ یعنی درهای آسمان را به شدت به روی بندگان
- باز نموده است ۳۹

♦ فصل دوم: معرفت، محبت و اطاعت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)، سه وظیفه

- و سه عامل رشد و نجات ۴۱
- تنها راه نجات از مرگ جاهلیت، ارتباط با اهل بیت (علیهم السلام) است ۴۱
- معرفت، محبت و اطاعت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)، سه وظیفه و سه عامل رشد
- و نجات هستند ۴۱
- هر کدام از معرفت، محبت و اطاعت، در یکدیگر تأثیرات متقابل دارند ۴۲
- معرفت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)، مؤثرترین عامل رشد و نجات انسان است ۴۳

♦ فصل سوم: کیفیت حصول معرفت و شناخت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) ۴۵

- معرفت و شناخت اهل بیت (علیهم السلام) چگونه حاصل می شود؟ ۴۵
- معرفت و شناخت اهل بیت (علیهم السلام) در سه عنوان و روش کلی، با شش محور،
- و در چهارده راه محقق می شود ۴۷
- تأمل در معنای سیره اهل بیت (علیهم السلام) ۴۸
- عدم دقت در معنای سیره اهل بیت (علیهم السلام) در بسیاری از موارد گمراه کننده است ۴۸
- مثال اول: ایراد به رفتار یک امام با عمل امام دیگر ۴۹
- مثال دوم: ایراد به رفتار یک امام با عمل خود آن امام ۵۱
- «قرآن کریم»، یکی از بهترین و مهم ترین راه های معرفت اهل بیت (علیهم السلام) است ۵۴

♦ فصل چهارم: سطوح معرفی اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن ۵۵

- «قرآن کریم»، در چهار سطح به معرفی اهل بیت (علیهم السلام) پرداخته است ۵۵

۵۵ (الف) معرفی عام

۵۵ (۱) معرفی اهل بیت علیهم السلام به وسیله تمام آیات قرآن

(۲) معرفی اهل بیت علیهم السلام به وسیله آیاتی از قرآن که به تعریف و توصیف مؤمنین،

و نیز تعریف و توصیف اشیاء می پردازد ۵۸

۶۴ (ب) معرفی خاص

۶۴ (۱) معرفی اهل بیت علیهم السلام به صورت صریح و مستقیم

معرفی حضرت زهراء علیها السلام در آیات سورة انسان ۶۶

معرفی اهل بیت علیهم السلام در آیات «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» ۶۷

علت تعدد آیات مربوط به اهل بیت علیهم السلام در قرآن ۷۴

۷۵ (الف) تأکید بر حقانیت اهل بیت علیهم السلام

۷۶ (ب) تأکید بر عظمت اهل بیت علیهم السلام

۷۶ (ج) بیان شئون متعدد و متکثر اهل بیت علیهم السلام

۷۷ قصور ذهن از درک معرفی مستقیم

۸۵ دو شاهد برای عدم درک معرفی مستقیم

۸۵ شاهد اول: سورة مبارکه «کوثر»

۸۹ شاهد دوم: سورة مبارکه «انسان»

۹۱ (۲) معرفی اهل بیت علیهم السلام به صورت غیر مستقیم

۹۱ مثالی برای معرفی غیر مستقیم

توصیف انبیاء و اولیاء علیهم السلام در قرآن، دو منظوره است:

۹۷ ۱. پیام های مربوط به همان داستان ۲. معرفی اهل بیت علیهم السلام

بخش دوم: معرفی غیر مستقیم حضرت زهراء علیها السلام در قرآن ۱۰۱

♦ فصل اول: قرآن، کتاب دقت های اعجازی و فهم حقائق متعالی ۱۰۳

۱۰۴ علت مصدر به کار بردن اسامی قرآن

- حرف به حرف داستان‌های قرآنی، درس هدایتی دارد ۱۰۶
- داستان حضرت سلیمان علیه السلام و وصی ایشان، مقدمه‌ای برای معرفی
- سید الاوصیاء، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است ۱۱۱
- تک تک کلمات قرآن، درس جدی دینی دارد ۱۱۹
- نام‌هایی که در قرآن ذکر شده، حامل پیام و درس دینی هستند ۱۲۳
- آهنگ‌های قرآنی نیز معجزه بوده و حامل پیام هستند ۱۲۳
- معرفی اهل بیت علیهم السلام در قرآن، صریح و بدون تقيه است ۱۲۷
- حکایت پدر آیه الله سیستانی و تأثیر آن بر موضوع حجاب ۱۲۹

♦ فصل دوم: زنان برجسته و الگو در قرآن ۱۳۱

- لزوم معرفی الگوهای قرآنی به افراد جامعه ۱۳۱
- نام برخی از زنانی که باید الگو باشند ۱۳۲
- چرا نام حضرت زهراء در قرآن نیامده ۱۳۳

♦ فصل سوم: معرفی حضرت ساره علیه السلام در قرآن ۱۳۹

- مطلب اول: خانواده پربرکت حضرت ابراهیم علیه السلام ۱۴۱
- مطلب دوم: نسبت حسادت به جناب ساره علیه السلام تهمتی به این بانوی
- عظیم القدر است ۱۴۵
- رد جریان حسادت حضرت ساره علیه السلام ۱۴۶
- حضرت ساره علیه السلام در حد اعلایی از پاکی و طهارت قرار دارند ۱۵۰
- عنایت حضرت اسحاق علیه السلام به جناب ساره علیه السلام معجزه بود ۱۵۱
- مطلب سوم: شرح عظمت جناب ساره علیه السلام در قرآن ۱۵۳
- تفسیر عبارت «وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا» ۱۵۵
- «قیام لله» و «غیرت دینی»، دو صفت برجسته حضرت ساره علیه السلام ۱۵۶
- تعریف خداوند از حضرت ساره علیه السلام در یک کلمه ۱۵۶

معرفی حضرت ساره علیها السلام و پاکی و طهارت نفس ایشان در کنار پستی و

پلیدی همسر لوط ۱۵۷

جناب ساره علیها السلام «مُحَدَّثَة» بوده و با ملائکه الهی گفت و گو داشته است ۱۵۷

برتری حضرت ساره علیها السلام نسبت به بسیاری از انبیاء علیهم السلام ۱۵۸

تفسیر عبارت «فَبَثَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبُ» ۱۵۸

حضور ملکوتی حضرت ساره علیها السلام در سطحی است که خطاب الهی

مستقیماً به قلب او نازل می شود ۱۵۹

اخلاص و تأثیرگذاری حضرت ساره علیها السلام در نسل او ۱۶۰

تفسیر آیه «قَالَتْ يَوُيَّلَ لِيَءَالِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا

لَشَيْءٌ عَجِيبٌ» ۱۶۳

علت تعجب حضرت ساره علیها السلام از بشارت ملائکه ۱۶۳

اصطلاح «اهل بیت» در قرآن، غیر از معنای لغوی آن است ۱۶۶

مطلب چهارم: جناب ساره علیها السلام واسطه جسمی چهارده معصوم علیهم السلام ۱۶۹

اخلاص جناب ساره علیها السلام در اهداء حضرت هاجر علیها السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام ۱۶۹

فاصله بی نهایت جناب ساره علیها السلام با حضرت هاجر علیه السلام ۱۷۰

♦ فصل چهارم: معرفی حضرت هاجر علیها السلام در قرآن ۱۷۱

مطلب اول: بزرگ ترین ابتلای حضرت ابراهیم علیه السلام ۱۷۳

ذبح اسماعیل، یکی از ابتلائات بزرگ حضرت ابراهیم علیه السلام ۱۷۳

اقامه دین، رسالت بزرگ حضرت هاجر و فرزندش علیهما السلام ۱۷۶

مطلب دوم: هجرت حضرت هاجر علیه السلام به سرزمین مکه ۱۷۹

کیفیت انتقال حضرت هاجر علیه السلام به بیابان های مکه ۱۷۹

سرگذشت حضرت هاجر علیه السلام پس از تنهایی در بیابان های مکه ۱۸۰

حال فنانی حضرت هاجر علیه السلام در سعی بین صفا و مروه ۱۸۲

حضرت هاجر علیه السلام در سعی بین صفا و مروه، در حقیقت به دنبال ولایت

امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است ۱۸۵

- آب زمزم، معجزه حضرت اسماعیل علیه السلام ۱۸۶
- خانه حضرت هاجر علیها السلام در حکم خانه خداوند است ۱۸۷
- جریان تشریع حج، همان جریان حضرت هاجر علیه السلام است ۱۸۹
- مطلب سوم: سربلندی خانواده حضرت ابراهیم علیه السلام در امتحانات الهی ۱۹۱
- مشورت حضرت ابراهیم علیه السلام با هاجر و اسماعیل علیهما السلام در مورد
 امتحانات الهی ۱۹۱
- سلم محض حضرت هاجر علیها السلام در برابر امر خداوند ۱۹۲
- بی اطلاعی حضرت ابراهیم علیه السلام و خانواده اش از نتیجه امتحانات الهی ۱۹۳
- عنایات و ویژه حق تعالی به حضرت هاجر علیها السلام ۱۹۴
- شناخت حضرت هاجر علیها السلام تنها با فهم اشارات قرآنی ممکن است ۱۹۵

♦ فصل پنجم: معرفی حضرت مریم علیها السلام در قرآن ۱۹۷

- مطلب اول: طهارت نسلی حضرت مریم علیها السلام ۱۹۹
- تولد حضرت مریم علیها السلام از نسلی پاک و طاهر ۱۹۹
- نکات و پیام های آیه اصطفاء ۲۰۰

۱. معنای برگزیدن آدم از بین انسان ها در حالی که قبل از وی انسانی

نبوده است ۲۰۰

علم خداوند، نامحدود است و کل نظام هستی برای خداوند،

حی و حاضر می باشد ۲۰۰

۲. چرا در آیه شریفه اصطفاء فقط نام چهار نفر را ذکر فرمود؟ ۲۰۲

۳. علت عدم ذکر «آل» برای حضرت آدم و حضرت نوح علیهما السلام ۲۰۲

طوفان نوح علیه السلام جهانی بوده است نه منطقه ای ۲۰۵

۴. علت انتخاب و ذکر «آل عمران» از میان نسل حضرت

ابراهیم علیه السلام ۲۰۵

نکات و پیام های عبارت شریفه «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» ۲۰۶

۱. جریان خط عصمت و طهارت و هدایت الهی متصل است ۲۰۶

۲. ذریه مورد نظر، حفاظت شده الهی هستند..... ۲۰۹
- مطلب دوم: جریان قبل از تولد حضرت مریم علیها السلام..... ۲۱۱
- شرح عبارت «مُحَرَّرًا»..... ۲۱۲
- شرح عبارت «فَتَقَبَّلَ مِنِّي»..... ۲۱۴
- مطلب سوم: جریان تولد حضرت مریم علیها السلام..... ۲۱۵
- شرح عبارت «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى»..... ۲۱۶
- شرح عبارت «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى»..... ۲۱۶
- شرح عبارت «وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ»..... ۲۱۸
- شرح عبارت «وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»..... ۲۱۹
- شرح عبارت «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»..... ۲۲۰
- خداوند بر اساس اخلاص و قابلیت افراد، خواسته‌های آنها را یک درجه بالاتر برآورده می‌سازد..... ۲۲۱
- معرفی غیر مستقیم حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها در ضمن شرح حال مادر مریم علیها السلام..... ۲۲۴
- مطلب چهارم: جریان کفالت حضرت مریم علیها السلام..... ۲۲۵
- شرح عبارت «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ...»..... ۲۲۶
- اولین درس حضرت مریم علیها السلام به حضرت زکریا علیه السلام..... ۲۲۹
- دومین درس حضرت مریم علیها السلام به حضرت زکریا علیه السلام..... ۲۳۰
- حضرت مریم علیها السلام در مقام قرب و ولایت به مقامی رسیده که زکریای پیغمبر علیه السلام نیز از مقامات او خبر ندارد!..... ۲۳۰
- مطلب پنجم: جریان بعد از بلوغ حضرت مریم علیها السلام..... ۲۳۳
- شرح آیه شریفه «يَمْرُؤٌ أَفْتَنِي لِرَبِّكَ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»..... ۲۳۴
- معنای لغوی و قرآنی «ركوع»..... ۲۳۶
- منظور از ركوع در عبارت «وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»، ركوع در نماز نیست ۲۳۷

- معرفی غیر مستقیم حضرت زهراء علیها السلام در ضمن شرح حال مریم عذراء علیها السلام .. ۲۴۰
- مطلب ششم: اشاره به برخی دیگر از مقامات والای حضرت مریم علیها السلام ۲۴۳
- وحی مستقیم به حضرت مریم علیها السلام ۲۴۴
- مطلب هفتم: معرفی حضرت مریم علیها السلام به عنوان الگو برای همه مؤمنین ۲۴۷
- مصادیق کلمات در کلام الهی ۲۵۰
- شخصیت خیره‌کننده حضرت مریم علیها السلام در دیگر آیات قرآن ۲۵۰

♦ فصل ششم: معرفی زنان بزرگوار در قرآن مقدمه معرفی حضرت زهراء علیها السلام .. ۲۵۱

- هدف قرآن از معرفی تفصیلی حضرت مریم علیها السلام، معرفی حضرت زهراء علیها السلام است ۲۵۱
- امام حسن و امام حسین علیهما السلام، هدیه نماز حضرت زهراء علیها السلام هستند ۲۵۴
- بیان حالات مادر حضرت مریم علیها السلام مقدمه‌ای است برای معرفی مادر حضرت صدیقه علیها السلام ۲۵۵
- معنای «سیده نساء اهل الجنة» ۲۵۸
- علت ذکر چند برابری آیات غیر مستقیم نسبت به آیات مستقیم، معرفی اهل بیت علیهم السلام است ۲۶۰
- لزوم قدر دانستن نعمت بی‌بدیل اهل بیت علیهم السلام ۲۶۲
- اشاره‌ای به آیه شریفه «حَمْدُ رَسُولِ اللَّهِ» ۲۶۶
- قرآن کتاب اسرار است ۲۷۱
- لزوم تکرار مطالب مهم در طول زندگی ۲۷۱
- کلام آخر ۲۷۳

📖 ضامم ۲۷۷

- (۱) متن کامل داستان نزول سوره مبارکه انسان در شأن اهل بیت علیهم السلام ۲۷۷
- (۲) جَزْئُ التطبيق، بحثی مبنایی راجع به فهم آیات قرآن کریم ۲۸۳

۲۸۵ (۳) بیانی راجع به استخاره در بیان استاد نخواستی دامتله

۲۸۶ (۴) داستان ازدواج جُوَیِر با دُلْفا

۲۹۱ کتابنامه 

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه پیش روی شماست، فرمایشات دانشمند فرزانه، حضرت حجة الاسلام و المسلمین نخواستلی دامتله است که به معرفی بانوان برجسته و الگوی قرآنی پرداخته‌اند. این مباحث بسیار ارزشمند، در حقیقت مقدمات تفسیر سورة کوثر می‌باشد. امید است که این تلاش ناچیز، مرضی رضای حق تعالی و موجبات خرسندی حضرت ولی عصر علیه السلام واقع گردیده و چراغی برای همه پویندگان راه حق و حقیقت باشد.

دفتر حفظ و نشر آثار استاد نخواستلی

روز میلاد فرخنده حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهراء سلام الله علیها

مشهد مقدس

پیش درآمد

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ
 وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ آيِهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا
 وَ السِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا بِعَدَدِ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ

دعایی که انسان را در عبور از عالم دنیا کمک می‌کند

عالم دنیا، عالم غفلت‌ها و به تعبیر روایات، عالم غرور و سرای فریب است.^۱ این تذکر در دعایی که انسان را در عبور از عالم دنیا کمک می‌کند و توصیه شده که زیاد خوانده شود، آمده است:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ»؛ خدایا به من روزی عظیم پهلوی تهی کردن از دار غرور و سرای فریب‌ها را عنایت فرما.
 «وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ»؛ و نیز رجوع به سرای سرور و خلود و جاودانگی را روزیم گردان.

۱. «فَاحْذَرُوا الدُّنْيَا فَإِنَّهَا غَدَارَةٌ غَرَارَةٌ»؛ از دنیای حرام بپرهیزید، که بسیار حيله‌گر و فریبنده و نیرنگ‌باز است. (نهج البلاغه، ص: ۳۵۲، خطبه ۲۳۰)

«وَالِاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفُوتِ»^۲؛ و همچنین استعداد برای مرگ،

قبل از نزول مرگ را نصیص کن!

این دعا که «مرا روزی کن تا از دنیا پهلوی تهی کنم»، دعا برای مرگ نیست که خدایا مرگ مرا برسان تا از دنیا خارج شوم! بلکه دعا برای انتقال و عبور از دنیا در همین دنیاست؛ و هنر هم همین است که کسی در همین دنیا، از دنیا پا فراتر بگذارد؛ و الا مرگ، دعا کردن نمی خواهد و به طور طبیعی روزی هر انسانی خواهد شد!

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ» یعنی پهلوی تهی کنم، قبل از اینکه

پهلوی مرا به مرگ طبیعی تهی کنند.

پهلوی تهی کردن از سرای غرور، یعنی رسیدن به حقیقت در همین دنیا

معنای «پهلوی تهی کردن از سرای غرور» این است که حقیقت ها را در همین دنیا

بیابم و در زمانی که همه مردم در توهّم، خیال و حسّ به سر برده و به شهوت و غضب مشغول اند و چشم آنها به حقائق بسته است، چشم من به حقائق باز شود و در همین دنیا به حقیقت برسم.

اگر کسی در همین دنیا به حقیقت رسید، از دنیا خارج شده و اگر به حقیقت

نرسید، در دنیاست ولو در حال طواف بیت الله الحرام باشد!

بنابراین، ویژگی دنیا فریب است؛ و کسی که از فریب خارج شود، تجافی از دنیا

روزی او شده است؛ و خروج از فریب به هر میزان که حاصل شود، به همان میزان روزی

تجافی از دنیا نیز گسترش پیدا خواهد کرد.

در مورد بعضی از ادعیه، فضائلی ذکر شده که ما قدر آنها را نمی دانیم؛ مثلاً در

مورد «دعای سِمات»^۳ آمده است که اگر مردم می دانستند در این دعا چه خیر و برکت

۲. «رَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَ لَيْلَةَ سَبْعٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ يَقُولُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلَةِ إِلَى آخِرِهَا اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفُوتِ».

(إقبال الأعمال، ج ۱، ص: ۲۲۸، دعای شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان)

۳. «سِمات»، به معنای نشانه هاست؛ و دعای سِمات، یعنی دعای نشانه های خداوند». (معظم له)

و ارزش و قدری وجود دارد، حاضر بودند با شمشیر بر سر یکدیگر بزنند تا از این دعا محروم نشوند! ^۴ ما از این دعاها چقدر درک داریم؟ هیچ! اما اگر بگویند در فلان مرکز، وام میلیاردی بدون سقف و بدون سود (به صورت قرض الحسنه واقعی) می‌دهند، منتها اعلام کنند که این وام، به تعداد محدودی (مثلاً هزار نفر) تعلق می‌گیرد، در این صورت چگونه مردم برای دریافت این وام، هجوم می‌برند؟! آیا در صَفِ وام، دعوایشان نمی‌شود؟! چه بسا حاضرند همدیگر را بکشند و با شمشیر بر سر هم بزنند!

عالم حسّ و عالم دنیا، حقیرترین و پست‌ترین عوالم است

بعضی از امور محسوس نیستند و اتفاقاً امور عظیم، محسوس نیستند. عالم حسّ و عالم دنیا، حقیرترین و پست‌ترین عوالم است؛ ^۵ «البته «پست» در اینجا به معنای بد نیست؛ مثلاً هزار تومان بد نیست ولی نسبت به یک میلیون تومان پست است).
عالم حسّ، کم‌رتبه‌ترین عالم مخلوق خداوند است و بعضی از اهل معرفت گفته‌اند: از وقتی خداوند عالم ماده را خلق فرموده، به آن نظر نکرده است؛ این به معنای بدی نیست، بلکه به معنای رتبه نازلۀ آن است. پس آنچه در پست‌ترین عالم درک می‌شود، جزء پست‌ترین درک‌کردنی‌هاست؛ **قُلْ مَتَعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ** ^۶.
در مورد یهود و بسیاری از افراد دیگر می‌فرماید: **وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا** ^۷، دین

۴. «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بِإِذْنِ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا نَعْلَمُهُ مِنْ عِلْمِ هَذِهِ الْمَسَائِلِ وَ عِظَمِ شَأْنِهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ سُرْعَةَ إِجَابَةِ اللَّهِ لِصَاحِبِهَا مَعَ مَا أَدَّخَرَ لَهُ مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ لَا قَتَلُوا عَلَيْهَا بِالْسُيُوفِ فَإِنَّ اللَّهَ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ثُمَّ قَالَ أَمَّا إِنِّي لَوْ خَلَفْتُ لَبَرَزْتُ أَنْ الْأَسْمَ الْأَعْظَمُ قَدْ ذُكِرَ فِيهَا إِذَا دَعَوْتُمْ فَاجْتَهِدُوا فِي الدُّعَاءِ بِالْبَاقِي وَ أَزْفَضُوا الْفَاقِي فَإِنَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى الْخَيْرَ بِتَمَامِهِ ثُمَّ قَالَ هَذَا هُوَ مِنْ مَكْنُونِ الْعِلْمِ وَ مَحْزُونِ الْمَسَائِلِ الْمُجَابَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى...» (بحار الأنوار، ج ۸۷، ص: ۹۶)

۵. «قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ ﷺ]: لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا تُعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ مِثْلَ جَنَاحِ بُعْصَةِ مَا أُعْطِيَ كَافِرًا وَ لَا مُتَافِقًا مِنْهَا شَيْئًا؛ اگر دنیا نزد خداوند به قدر بال پشه‌ای ارزش داشت، چیزی از آن را به کافر و منافق نمی‌داد. (تحف العقول، ص: ۴۰)

۶. سورة مبارکه نساء (۴)، قسمتی از آیه کریمه ۷۷: «به آنها بگو: سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است!».

۷. سورة مبارکه آل عمران (۳)، قسمتی از آیه کریمه ۱۸۷.

را به بهای پست و ناچیزی فروختند. این، به معنای آن نیست که دین خود را فروختند و مثلاً در مقابل آن، یک میلیون تومان گرفتند! زیرا قرآن فرموده است: **قُلْ مَتَعَ الدُّنْيَا قَلِيلٌ**، یعنی در مقابل آن چیزی که فروختند اگر تمام دنیا را هم می گرفتند، باز هم ثمن قلیل بود! دنیا، متاع و ثمن قلیل است.

بنابراین، آنچه در این عالم، حسّ می شود، ثمن بخش و متاع قلیل است؛ و آنچه که حسّ نمی شود (و به خاطر همین حسّ نشدن، بی اهمیت در جان ما نشسته) از شدت عظمت آن است که حسّ نمی شود؛ یعنی بالاتر از ادراکات محسوس است که به حسّ در نمی آید، نه به این دلیل که حقیر است.

محسوسات و ادراکات حسّی، پست ترین مُدرکات هستند؛ و ادراکات غیر محسوس، به واسطه عظمتی که دارند به شکار ادراکات حسّی ما نمی آیند، و به همین دلیل است که برای ما بی معنا و غیر قابل درک هستند که چگونه ممکن است مردم بخاطر خواندن دعای سمات، بخواهند با شمشیر بر سر یکدیگر بزنند!

فردی خدمت امام رضا (علیه السلام) عرض کرد: من خداوند را نمی بینم، پس قبول ندارم! حضرت فرمودند: اتفاقاً چون قابل دیدن نیست، می گوئیم او خداوند است. آن کسی که تو بینی، یک شیء مادی، محدود و محسوس است، به طوری که ادراک تو، به او محیط، و او، مُحاط در ادراکات تو شده است، و این یعنی توازن آن بزرگ تری و به آن احاطه داری! به هر صورت، ما در فضای غرور و فریب زندگی می کنیم و زمانی به سر حد انسانیت خواهیم رسید که تجافی از دار غرور برای ما حاصل شود. «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ»؛ چه زمانی این اتفاق می افتد؟ زمانی که بتوانیم فریب، سراب و خیالات را از حقائق کشف کنیم.

ما الان حسّ نمی کنیم که حقیقت دعای سمات چقدر ارزش دارد؛ اما آن کسی که حقیقت دعای سمات را می بیند و درک می کند، به ما گزارش می دهد که اگر شما می دانستید در این دعا چه حقائق نهفته است، حاضر بودید برای به دست آوردن آن حقیقت، از جان خود نیز بگذرید!

دریافت حقائق در زمان کنونی ما، بسیار راحت و سهل الوصول است

بعضی از امور، بسیار راحت و بدون دغدغه به دست می آیند؛ مثلاً ما برای آمدن به این جلسه، زحمت زیادی نکشیده ایم و از زندگی خود، پول زیادی خرج نکرده و عمر زیادی نگذاشته ایم، بلکه مجانی آمده و در این جلسه نشسته ایم؛ به هنگام ورود به ما احترام نموده و خوش آمد می گویند؛ در هوای سرد، محیط این مسجد گرم است، و در هوای گرم، محیط آن خنک است؛ با آسودگی می نشینیم و پذیرایی هم می شویم و بعد از جلسه نیز به منزل خود برمی گردیم! آیا این آمدن و نشستن و گفتگو کردن خیلی سخت بود؟! اگر ما اخلاص داشته باشیم، خداوند متعال می خواهد آنچه را که بلال در آن هوای سوزان و با آن سنگ ها و شکنجه ها به دست آورد، به ما هم بدهد! به همین دلیل است که روز قیامت، روز حسرت های عظیم می باشد.

بله، گاهی اوقات انجام کاری ممکن است بسیار طاقت فرسا باشد به طوری که فرد باید زندگی خود را متلاشی کند تا به دست بیاورد، و چه بسا به دست هم نیاورد (که البته چنین فردی نیز در قیامت حسرت خواهد خورد!) ولی انجام برخی از کارها خیلی سهل و ساده است؛ به عنوان نمونه کافی است با یک برنامه ریزی مناسب، شب ها کمی زودتر بخوابیم، در این صورت سحر را از دست نخواهیم داد.

برای دریافت حقائقی که الان به راحتی دور هم نشسته ایم و گفتگو می کنیم، چه رنج و زحمتی کشیده ایم؟! چه پولی را خرج کرده ایم؟! در حالی که برای دریافت حقیقت، پوست بعضی از مؤمنین، زنده زنده کنده شد!

«نسیمی» شاعر اهل بیت علیهم السلام یکی از این افراد در طول تاریخ بوده که وقتی محبت او نسبت به اهل بیت علیهم السلام آشکار گردید، دست و پای او را بستند و زنده زنده پوست او را از منطقه پا کردند تا این زجر را تا آخرین لحظه زندگی بچشد! ^۸

۸. «عماد الدین نسیمی» از شاعران متعهد شیعه به شمار می آید و چکامه هایی به زبان ترکی در وصف اهل بیت علیهم السلام، سروده است. او در دیوان اشعارش، خود را ولایی نامیده و با اخلاص تمام از ولایت و حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام سخن گفته و در بیان بزرگی و کرامت ایشان و بیان مظلومیت آنها به ویژه امام حسین علیه السلام، قلم فرسایی کرده است. نسیمی هنگام نسبت دادن امری به اهل بیت علیهم السلام، به وفور به آیات

عده‌ای را در دیگ روغن انداختند! عده‌ای را در دیگ آب جوش انداختند!^۹
 حضرت زکریا (علیه السلام) را در وسط درخت، اژه کردند!^{۱۰} اما من و شما برای به دست آوردن
 این حقائق چقدر زحمت کشیده‌ایم؟! هیچ! به همین خاطر است که گاهی اوقات با یک
 دعایی که می‌کنیم یا یک کاری که انجام می‌دهیم، طلب‌کار شده و می‌گوییم: ای
 حضرت زهرا! ای امام رضا! من این همه کار کرده‌ام، پس چرا جواب و حاجت خود را
 نگرفته‌ام؟!

در حقیقت، آن کسی کار می‌کند که کار خود را لطف خداوند و منتی از جانب
 حق تعالی بر سر خویش ببیند، نه اینکه کارش را منتی از طرف خودش بر سر حق تعالی
 به حساب آورد!

يُمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمُ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ
 هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ.^{۱۱}

می‌فرماید اگر کاری برای من کردی، چرا منت داری؟! مگر چه کار کردی؟! این
 خداوند بود که به تو لطف کرد تا به جای خدمت در مراکز فساد، در مسجد خدمت کنی!
 از چه کسی طلب‌کاری؟! تازه بدهکار هم شده‌ای!

قرآنی و احادیث معتبر استناد می‌کند. «محمد راغب الطباخ» در مورد شهادت نسیمی در کتاب خود
 می‌نویسد: «فورد مرسوم المؤید بأن یسلخ و یشهر بحلب سبعة أيام و ینادی علیه ثم تقطع أعضاؤه و یرسل
 منها شيء لعلی باک بن ذی الغادر و أخیه ناصر الدین و عثمان قرايلوک فإنه کان قد أفسد عقاید هؤلاء، ففعل
 ذلك به...» فرمان سلطان مؤید صادر شد که: پوستش کنده شود، جنازه‌اش هفت روز در شهر حلب گردانده
 شود، سپس اعضای بدنش شقه‌شقه گردد و شقه‌هایش به علی بن ذی الآذر، برادرش ناصر الدین و عثمان
 قارا یولوق فرستاده شود... (إعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء؛ ج ۳؛ ص: ۱۸)

۹. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص: ۴۴۵؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج ۲، ص: ۲۴.

۱۰. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۸۰.

۱۱. سورة مبارکه حجرات (۴۹)، قسمتی از آیه کریمه ۱۷: «آنها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: اسلام
 آوردن خود را بر من منت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده
 است.»

وجود انبیاء علیهم السلام و ظرفیت آنان، معجزه است

پدر و مادر چقدر تحمل دارند که فرزندشان با آنها بدرفتاری کند؟ مثلاً فرض کنید پدر و مادری به فرزند خطاکارشان بگویند: عزیزم! این کار تو اشتباه است، این کار را انجام نده و... اما او در پاسخ، تندی کرده و با فحاشی به صورت آنان سیلی بزند و بگوید: به شما هیچ ربطی ندارد! این پدر و مادر با چنین پاسخی، چند بار دیگر فرزندشان را نصیحت خواهند کرد؟!

فرزندان ما اگر لایبالی و بد هم باشند، اما نجیب‌اند؛ اگر در مقابل ما بایستند، در حالت عصبانیت و از دست رفتن کنترل خشم آنها است، وگرنه به طور عادی این کار را نمی‌کنند. اما شما تصور کنید پدری که صبح تا شب با مهر و محبت و عطوفت و دلسوزی می‌گوید: من آمده‌ام شما را کمک نموده و راهنمایی کنم، اما فرزندانش در پاسخ بگویند: غلط کردی! چندتا فحش هم به او بدهند و او را کتک هم بزنند و شکمبه گوسفند هم روی سر او خالی کنند^{۱۲} و...!! آن هم نه یک بار و دو بار، و نه یک روز و دو روز، بلکه رفتار امت‌ها با پیامبران خود، صبح تا شب به همین منوال بوده است، حتی شب‌ها نیز جلوی خانه ایشان رفته و اذیت و آزار می‌کردند!

حضرت نوح علیهِ السلام قریب ۳۵۰ هزار روز (۹۵۰ سال) هر صبح و هر شب، با بهترین لسان، با نیکوترین ادبیات، به بهترین وجه و با عالی‌ترین شیوه ممکن در بین قوم خود خیرخواهی کرده و آنها را ارشاد نمود، اما در مقابل، او را مسخره کرده و به او توهین نموده و او را کتک زدند! آنگاه پس از ۹۵۰ سال تبلیغ، از خداوند یک تقاضا نمود و عرضه داشت: خدایا بچه‌ام!

پسر نوح کافر نبود، بلکه مؤمن بود؛ چند شاهد بر این مطلب داریم، از جمله:

(الف) خداوند به حضرت نوح علیهِ السلام وعده فرموده بود که من تو و اهل تو را نجات می‌دهم مگر کفار را:

۱۲. اشاره به جسارت‌ها و آزار و اذیت‌هایی که نسبت به رسول اکرم ﷺ روا می‌داشتند. به عنوان نمونه رجوع

شود به: أنساب الأشراف، ج ۱، ص: ۱۲۵.

فُلْنَا أَحْمِلَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ

ءَامَنَ ۚ^{۱۳}

آنگاه در ادامه می‌فرماید:

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ

الْحَكَمِينَ^{۱۴}؛ حضرت نوح (علیه السلام) عرضه داشت: خدایا! فرزندم!...

این دعای حضرت نوح (علیه السلام) در حالی است که ایشان بهتر از هر کس دیگری می‌داند که عذاب حتمی و قطعی برای کفار ثبت و ضبط شده و این تقدیر الهی به گونه‌ای نیست که با دعا برگردد؛ بنابراین وقتی برای فرزندش دعا می‌کند، بیانگر آن است که فرزندش ایمان داشته است.

(ب) وقتی پسر نوح سوار بر کشتی نشد، حضرت فرمودند:

وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبُنَىٰ زُكَبًا مَّعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ

الْكَافِرِينَ^{۱۵}؛ ای فرزندم! با ما سوار بر کشتی شو و همراه با کافران نباش!

نفرمود «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْكَافِرِينَ»، دست از کفرت بردار و از جمله کافران نباش!؛

بلکه می‌فرماید: پسر! تو که مؤمن هستی پس چرا با کافران همراه می‌شوی؟!

بنابراین پسر نوح مؤمن بود، منتها مؤمن ضعیف الایمان، و همین باعث هلاکتش شد! خطر ضعیف الایمان‌ها، خطری بسیار جدی است، چرا که در امتحانات سخت و سر بزنگاه‌ها زمین می‌خورند!

پس از این درخواست، خداوند خطاب به حضرت نوح (علیه السلام) فرمود:

۱۳. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۰: «(به نوح) گفتیم: از هر جفتی از حیوانات (از نر و ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن! همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن). مگر آنها که قبلاً وعده هلاک آنان داده شده (همسر و یکی از فرزندان) - و همچنین مؤمنان را!...».

۱۴. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ آیه کریمه ۴۵: «نوح به پروردگارش عرض کرد: پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم‌کنندگان برتری!».

۱۵. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۲: «نوح فرزندش را که در گوشه‌ای بود صدا زد: پسر! همراه ما سوار شو، و با کافران مباش!».

قَالَ يَنْوُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَبْرُ صَالِحٍ ، ای نوح! او از اهل تو نیست، او عمل غیر صالحی است! فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ، دیگر چنین درخواست‌هایی نکن! إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ .^{۱۶}

اگر ما به جای حضرت نوح (علیه السلام) بودیم، چه می‌کردیم؟!

حضرت نوح (علیه السلام) استغفار نموده و عرضه داشت:

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنَ مِنَ الْخَسِرِينَ^{۱۷} ، خدایا مرا ببخش! چرا من چیزی را تقاضا کردم که مطابق حق نبود.

جریان حضرت یونس (علیه السلام) را بارها تذکر داده‌ایم؛ بعد از چهل سال که در جهت تبلیغ دین، تمام زحمات خود را کشیده، و صبح تا شب به وظیفه‌اش کاملاً عمل نموده و چیزی جز تمسخر و فحش و ناسزا از قوم خود ندیده است، اما با این حال، او را داخل شکم نهنگ می‌برند!^{۱۸} و زمانی هم که در دل نهنگ قرار گرفت، نه تنها سر سوزنی اعتراض نکرد بلکه از خداوند عذرخواهی کرده و عرضه داشت:

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ^{۱۹} ، هیچ معبودی و هیچ مُطاعی (که باید اطاعت شود) و هیچ محبوب و معشوقی و هیچ مرکز توجه و موجودی جز تو نیست؛ هر چه خوبی هست فقط تویی؛ تو چقدر پاک و منزهی؛ هر چه بدی هست از من است، و این منم که معدن بدی‌ها و ظلم و ظلمت هستم.

البته این تعبیر که حضرت یونس (علیه السلام) مرتکب کار خلافی شد و به همین علت به شکم نهنگ افتاد، دور از فهم قرآن است؛ گرچه به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: وَلَا

۱۶. سورة مبارکه هود (۱۱)، آیه کریمه ۴۶.

۱۷. سورة مبارکه هود (۱۱)، آیه کریمه ۴۷.

۱۸. تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۳۱۷ و ۳۱۹.

۱۹. سورة مبارکه انبیاء (۲۱)، قسمتی از آیه کریمه ۸۷.

تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ^{۲۰}، مثل صاحب حوت نباش، اما نمره حضرت یونس علیه السلام به لحاظ اخلاقی و فقهی، بیست است؛ و منظور از گناهی که در قرآن به ایشان نسبت داده شده، یک ذنب عرفانی است که بین او و خدای خودش می باشد و اینگونه مسائل، خیلی از اوقات به عقل ما نمی رسد؛ و چیزی هم که به عقل ما نمی رسد نباید در آن ورود کنیم. حقیقتاً وجود انبیاء علیهم السلام و ظرفیت آنان، معجزه است؛ و در حقیقت اینگونه افراد هستند که واقعاً برای دین کار کرده اند و خداوند نیز چنین افرادی را انتخاب می نماید، **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ^{۲۱}**؛ نه آن کسی که دوتا کار کرده و در مقابل آن، حق الزحمه هم دریافت نموده و در نهایت، طلب کار هم هست!

شاخص بیرون آمدن از سرای فریب، درک حقائق است

ما در سرای فریب ها هستیم؛ و شاخص بیرون آمدن از این سرای فریب، درک حقائق است؛ و حقیقت ها در این عالم، به واسطه بزرگی و عظمتی که دارند نامحسوس هستند؛ و کسانی که به واسطه عظمت و سعه وجودی خودشان، درک آنها نسبت به این حقائق نامحسوس بزرگ شده و این حقائق را دریافت کرده اند، به ما گزارش داده اند که در این دنیا زندگی کنید، اما در دنیا نمانید؛ زندگی در دنیا ولی نه برای دنیا، بلکه برای عوالم بلند و بزرگ تر. رسیدن به این مقصود، برای ما بسیار راحت است و سختی ندارد؛ نه در صدر اسلام بودیم که شکنجه های افرادی همچون یاسر و سمیه و بلال را داشته باشیم^{۲۲}، و نه در امت های پیشین بودیم که ما را تکه تکه کنند! بلکه ما را تحویل هم می گیرند و

۲۰. سوره مبارکه قلم (۶۸)، قسمتی از آیه کریمه ۴۸.

۲۱. سوره مبارکه انعام (۶)، قسمتی از آیه کریمه ۱۲۴: «خداوند بهتر می داند که رسالت را در کجا قرار دهد».

۲۲. «معروف این است که: ابو جهل تصمیم گرفت خاندان یاسر را، که از بی پناه ترین افراد بودند شکنجه کند. از این رو، دستور داد که آتش و تازیانه آماده نمایند، آنگاه یاسر و سمیه و عمار را کشان کشان به آنجا بردند و با نیش خنجر و آتش برافروخته و نواختن تازیانه آنها را زجر دادند. این حادثه آنقدر تکرار شد که سمیه و یاسر (بدون اینکه تا دم مرگ از تعریف و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله باز بمانند) زیر شکنجه جان دادند. جوانان قریش، که شاهد این صحنه فجیع و رقت انگیز بودند، با تمام وحدت منافی که در کوبیدن اسلام داشتند،

خوش آمد هم می گویند و...؛ اگر این دین داری راحت را از دست بدهیم، خیلی سخت است! اگر چیزهایی را که می توانیم به سادگی و به راحتی به دست بیاوریم (آن هم چیزهایی که هر کدام از آنها از کل عالم، عظیم تر است) اما با بی توجهی و غفلت، همه را از دست بدهیم، این خسارت است و حسرت فراوانی در پی خواهد داشت.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۲۳.

حسرت های جانکاهی است که انسان ببیند به همه چیز رسیدگی کرد، ولی به بسیاری از چیزهای با عظمتی که مربوط به خودش بود و ساده هم بود، رسیدگی نکرد و همه چیز از دست او رفت!

حکیمی با شاگردانش از بیابانی تاریک و ظلمانی می گذشت؛ رو به شاگردانش نمود و گفت: هر کس از ریگ های این صحرا بردارد، فردا که به روشنایی رسید، پشیمان شده و حسرت خواهد خورد! و هر کس بر ندارد، او هم حسرت خواهد خورد! عده ای برداشتند، عده ای فقط یک ریگ برداشتند، بعضی ده تا و بعضی صد تا برداشتند، و عده ای هم زنبیل های خود را پُر کردند! فردا که به روشنایی رسیدند و دیگر راه برگشتی هم وجود نداشت، دیدند همه این ریگ ها، دُرّ و گوهر و مروارید بوده است! آن کسی که بر نداشته بود، روی دستش می زد و حسرت می خورد که چرا بر نداشته است! آن کسی که

عمار را با تن مجروح و دل خسته از زیر شکنجه ابو جهل نجات دادند، تا بتواند جسد پدر و مادر خود را به

خاک بسپارد.» (فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص: ۱۱۸)

«أُمِّيَّةُ بْنُ خَلْفٍ كَازِ دَشْمَنَانِ سَرَسَخْتِ رَسُولِ أَكْرَمَ ﷺ بُوْد، بَرای اِنْتِقَام، غَلَامِ تَازِه مَسْلَمَانِ خُود، یَعْنِی بَلال حَبْشِی رَا دَر مَلاَ عَامِ شَكَنجِه مِی داد، وَ او رَا دَر گَرْم ترین رُوزها بَا بَدَنِ بَرَهْنِه رُوی رِیگ های داغ مِی خُوابَانِید، وَ سَنگِ بَسِیَار بَزرگ وَ داغِی رَا رُوی سِیْنَه او مِی نِهَاد وَ بَه او مِی گُفْت: «لَا تَرَأَلْ هَکْذَا حَتّٰی تَمُوتَ» او تَکْفَر بِمُحَمَّد وَ تَعَبَّدَ الْآلَاتِ وَ الْعُزَى؛ دَسْتِ از تُو بَرَنَمِی دَارَم تا اِیْنکه بَه هَمین حَالَتِ جانِ بَسْپاری، وَ یا از اِعتقادِ بَه خُدا یِ مُحَمَّد بَرگَرْدِی وَ «لَا تَ» وَ «عَزَى» رَا پَرسَشش کَنی. ولی بَلال دَر بَرابَرِ آن هَمه شَکَنجِه، گُفْتار او رَا بَا دُو کَلِمَه پَاسَخ مِی داد، وَ مِی گُفْت: «أَحَدُ أَحَدٍ» یَعْنِی: خُدا یِکی اسْت! وَ هَرگِز بَه آیینِ شَرکِ وَ بَت پَرسْتی بَرَنَمِی گَرْدَم.» (السيرة النبوية (لابن هشام)، ج ۱، ص: ۳۱۸)

۲۳. سورة مبارکه مریم (۱۹)، آیه کریمه ۳۹: «آنان را از روز حسرت بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان

می یابد! و آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند!»

یکی برداشته بود، بر سرش می زد و حسرت می خورد که چرا بیشتر برداشته است! برای هرکدام از آنها خیلی راحت بود که زنبیل خود را پُر کنند!

«أَبْوَابُ السَّمَاءِ»، راه های خروج از سرای فریب هستند

خداوند برای رهایی از این سرای فریب و خروج از ظلمت دنیا، راه هایی قرار داده و نام آنها را «أَبْوَابُ السَّمَاءِ» نامیده است. بنابراین بعضی از امور، دریچه هایی به عالم غیب و روزنه هایی به عالم ملکوت هستند که آن دریچه ها و روزنه ها، درهای آسمان و درهای بهشت می باشند.

در قرآن می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتُحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ۚ ٢٤

به تعبیر بعضی از مفسرین، کسی که از زمین، سر به آسمان بلند نکرد، کودکی بیش نیست! و به عبارت دیگر، مهدنشینی هشتاد ساله است! زیرا قرآن می فرماید که زمین، گهواره است:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْنًا ۚ ٢٥

در دعای «سیمات» می خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ [الْأَعْظَمِ] الْأَعَزَّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَعَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِفَتْحِ الرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ» ٢٦.

درهای آسمان و روزنه های عالم غیب، متعدد هستند: جلسات ذکر، نماز با توجه، احسان به والدین، انفاق و تمام عبادات با اخلاص.

۲۴. سورة مباركة أعراف (۷)، قسمتی از آیه کریمه ۴۰: «كسانی که آیات ما را تكذیب کردند، و در برابر آن تكبر ورزیدند، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد!»

۲۵. سورة مباركة نبا (۷۸)، آیه کریمه ۶: «آیا زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم؟!»

۲۶. کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۷۱، دعای شریف سیمات.

پای پدر و مادر، از دریچه‌های بهشت و روزنه‌های عالم غیب است.^{۲۷} مجالس توجه، قطعه‌ای از بهشت در دنیاست؛ اینها ادبیات نیست! بلکه بهشت، تجلی همین امور است.

روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بین اصحاب نشسته بودند، فرمودند: «إِرْزَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ»، بروید در باغ‌های بهشت بخرامید و قدم بزنید و لذت ببرید؛ «قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟» پرسیدند: یا رسول الله! باغ‌های بهشت چیست؟ «قَالَ مَجَالِسُ الذِّكْرِ»^{۲۸} فرمودند: مجالس توجه و تذکر، مجالس ذکر خداوند؛ این مجالس، باغ‌های بهشت است.

إن شاء الله در همین عالم، چشم ما به حقائق باز شود و متوجه شویم که وزن و قدر و قیمت هر چیزی چقدر است. کسی نگفته است که این زندگی روزمره و دنیایی را

۲۷. «قَالَ [رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم]: تَحْتَ أَقْدَامِ الْأَمَهَاتِ رَوْضَةُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.» (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص: ۱۸۱)

«وَقَالَ [رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم]: يُفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ بِالرَّحْمَةِ فِي أَرْبَعِ مَوَاضِعَ: عِنْدَ نَزُولِ الْمَطَرِ وَ عِنْدَ نَظَرِ الْوَلَدِ فِي وَجْهِ الْوَالِدَيْنِ وَ عِنْدَ فَتْحِ بَابِ الْكُفَّةِ وَ عِنْدَ النِّكَاحِ.» (جامع الأخبار (للسعیری)، ص: ۱۰۱)

۲۸. «رُويَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَخَّرَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ ارْزَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ مَجَالِسُ الذِّكْرِ اغْدُوا وَ رَوْحُوا وَ اذْكُرُوا وَ مَنْ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنَزَلَةُ اللَّهِ عِنْدَهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْزِلُ الْعَبْدَ حَيْثُ أَنْزَلَ الْعَبْدُ اللَّهَ مِنْ نَفْسِهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ وَ أَزْكَاهَا وَ أَزْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ خَيْرَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي قَالَ سُبْحَانَهُ فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ بِنِعْمَتِي وَ اذْكُرُونِي بِالطَّاعَةِ وَ الْعِبَادَةِ أَذْكُرْكُمْ بِالنَّعْمِ وَ الْإِحْسَانِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الرِّضْوَانِ»؛ روایت شده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحابش خارج شدند، پس فرمودند: در باغهای بهشت چرا کنید. پرسیدند: ای رسول خدا! باغهای بهشتی کدام است؟ فرمودند: مجالس ذکر باغهای بهشتی هستند. در صبح و شام ذکر خدای نمایید! هر کس دوست دارد که جایگاه خود را نزد خدا بداند، نگاه کند ببیند خدای تعالی چه جایگاهی نزد او دارد، زیرا خدای تعالی بنده را به جایگاهی می‌نشانند که بنده، خدای تعالی را نشانده است و بدانید که بهترین و پاک‌ترین اعمال شما نزد پادشاهان و بالابرنده‌ترین اعمال به درجات بهشتی و بهترین چیزی که خورشید بر آن طلوع کرده است، ذکر خدای تعالی است، زیرا خدای تعالی از خود خبر داده است که من همنشین کسانی هستم که یادم کنند و فرمود: مرا یاد کنید شما را به نعمت خود یاد کنم، و مرا به طاعت و عبادت یاد کنید شما را به نعمت خود یاد کنم و مرا به طاعت و عبادت یاد کنید! شما را به نعمت‌ها و احسان و رحمت و رضایت یاد کنم. (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: ۲۵۳)

کنار بگذارید، اما باید از غوطه خوردن در آن پرهیز نمود. اگر اکنون مرگ ما فرا رسد، در چه حالی هستیم؟! کجاییم؟! نکند حساب ما خالی و دست ما تهی باشد! نکند قلوب و دل‌هایی که به راحتی می‌توانست به ظرفیت اقیانوس برسد، به حد نصاب نرسیده و انگشت‌دانه مانده، از این دنیا خارج شود! راه این است که:

«بشنویم، بفهمیم، فکر کنیم و عمل نماییم»

تمام کارهای خیر با نیت خیر، درهای آسمان و روزنه‌های عالم غیب هستند و ما را از این دنیا عبور داده و به خداوند می‌رسانند ^{۲۹}؛ ولکن همه این درهای آسمان و روزنه‌های عالم غیب، در یک سطح نیستند، بلکه بعضی از آنها اساسی‌تر و مهم‌ترند. در بین تمام این امور، «مودت اهل بیت علیهم‌السلام» از همه درها و روزنه‌ها، اساسی‌تر، مهم‌تر، قوی‌تر، بزرگ‌تر و وسیع‌تر است به طوری که گویی تمام دین در همین یک امر خلاصه شده است.

إن شاء الله در بخش اول، راجع به این موضوع بیشتر گفتگو خواهیم نمود.

بخش اول

معرفی

اهل بیت علیہم السلام

در قرآن

فصل اول

ارتباط با اهل بیت علیهم السلام تنها راه نجات از مرگ جاهلیت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، فقط «مودّت اهل بیت علیهم السلام» و «طیّ راه خداوند» را به عنوان مزد رسالت خویش معرفی نمودند

خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ^{۳۰}، بگو (از کلمه «قُل» فهمیده می شود که این مطلب، امر خداوند است): من از شما هیچ اجر و مزدی نمی خواهم جز مودّت نسبت به اهل بیت علیهم السلام؛ آیه شریفه، اجر و مزد رسالت را منحصر در مودّت اهل بیت علیهم السلام قرار داده است.

نفرمود: «أَسْأَلُكُمْ الْمَوَدَّةَ أَجْرًا لِلرَّسَالَةِ: به عنوان اجر برای رسالت، من از شما مودّت را می خواهم»، زیرا با این بیان، دیگر مشخص نبود که آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غیر از مودّت چیز دیگری هم به عنوان مزد رسالت می خواهند یا نه؟ ممکن بود چیزی دیگر هم بخواهند. اما لسان آیه، لسان حصر است ^{۳۱} و می فرماید: من هیچ چیز نمی خواهم جز مودّت، یعنی فقط و فقط مودّت را می خواهم.

۳۰. سورة مبارکه شوری (۴۲)، قسمتی از آیه کریمه ۲۳.

۳۱. «حصر، به معنای محدود کردن حکمی در یک موضوع است به طوری که شامل موضوعات دیگر نشود. به عنوان مثال فردی که از او سؤال شده «چایی می خواهی یا آب؟» به دو شکل می تواند جواب دهد:

در آیه دیگری می فرماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا. ۳۲

لسان این آیه شریفه نیز لسان حصر است؛ می فرماید: ای پیامبر! بگو: من از شما هیچ اجر و مزدی نمی خواهم جز اینکه هر کس که می تواند، تلاش کند و راه خداوند را طی نماید و سعی کند به خداوند برسد.

در آیه شریفه اول فرمود: من از شما فقط و فقط یک چیز می خواهم: «مودّت اهل بیت (علیهم السلام)».

و در آیه شریفه دوم فرمود: من از شما فقط و فقط یک چیز می خواهم: «طی راه خداوند».

و از آنجایی که لسان هر دو آیه، لسان حصر بود، دانسته می شود که آقا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دو چیز نخواسته اند، بلکه یک چیز را خواسته اند، و این نشان می دهد که «مودّت اهل بیت (علیهم السلام)» و «طی راه خداوند» درحقیقت یک چیز هستند نه دو چیز. توضیح آنکه:

علمی که انسان را به خداوند می رساند و به او کمک می کند تا راه خداوند را طی نماید، هزاران هزار است؛ مثل: نیت صالح، دوام وضو، نماز با توجه، احسان به والدین، خیرخواهی برای مردم، روزه، زکات، حج، جهاد و...

الف) چایی می خواهم (فرد در این جواب، خواستن آب را نفی نکرده، یعنی نگفته که آب نمی خواهم، بلکه در طلب نمودن آب، ساکت مانده است).

ب) من هیچ چیز جز یک چایی نمی خواهم (فرد با این جواب می خواهد بفهماند که فقط و فقط چایی می خواهد، یعنی نه آب می خواهد و نه آبمیوه و نه غذا و نه هیچ چیز دیگری). با این جواب، مشخص می شود که درخواست آن فرد، منحصر در چایی شده است.

به پاسخ دوم، اصطلاحاً «حصر» می گویند. در زبان فارسی، حصر را با گفتن «فقط» نشان می دهیم (مثلاً می گوییم: من فقط چایی می خواهم) و گاهی اوقات نیز حصر را با نفی و اثبات می فهمانیم (مثلاً می گوییم: برای من چیزی نیافر جز چایی [یعنی فقط چایی بیاور]) که حصر در قالب نفی و اثبات، قوی تر از مورد اول است؛ البته حصر در زبان عربی به شکل های مختلفی بیان می شود. «(معظم له)

اگر آیه شریفه با لسان حصر بیان نشده بود، ممکن بود اینگونه تصور شود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان اجر رسالت خواسته‌اند تا ما راه خداوند را طی کنیم و فقط همین یک مورد را نخواسته‌اند، بلکه مودّت اهل بیت علیهم السلام را نیز خواسته‌اند؛ آنگاه در جمع بین این دو آیه می‌گفتیم طی راه خداوند یک امر کلی است که یکی از مصادیق آن، مودّت و حبّ اهل بیت علیهم السلام است.

ولی از آنجایی که هر دو آیه را با لسان حصر بیان فرموده، دانسته می‌شود که این دو (مودّت و طی راه خداوند) یک چیز هستند.

به عبارت دیگر: اگر عملی از اعمال وجود داشت که به وزن حبّ اهل بیت علیهم السلام، طی راه خداوند را برای ما تسهیل می‌کرد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتماً آن را بیان می‌فرمودند، یا حداقل هر دو را با هم ذکر می‌کردند و می‌فرمودند من از شما این چند چیز را می‌خواهم؛ اما از آنجا که فقط یک چیز را بیان فرموده‌اند، دانسته می‌شود آنچه که در طول مسیر طی راه خداوند (از همان ابتدایی که فرد اراده می‌کند به سمت خداوند حرکت کند تا آن مرحله‌ای که به خداوند واصل شده و عارف کامل می‌گردد) بی‌بدیل است و در عرض سایر اعمال نیست، مودّت اهل بیت علیهم السلام است. اگر چیز دیگری بیشتر از مودّت اهل بیت علیهم السلام (یا حداقل هم‌وزن آن)، انسان را توجه می‌داد یا بیشتر به سمت خداوند حرکت می‌داد، حتماً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید آن را هم به عنوان اجر رسالت طلب می‌نمودند. پس معلوم می‌شود مودّت اهل بیت علیهم السلام چتری دارد که روی تمام اعمال پهن شده است؛ و به همین دلیل است که در روایت فرموده‌اند اگر کسی در کنار کعبه، بین رکن و مقام، صبح تا شب روزه باشد و شب تا صبح به عبادت بگذراند و حبّ علی بن ابی طالب علیه السلام را نداشته باشد، کارهای او هیچ ارزشی ندارد. ^{۳۳}

۳۳. [۱] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: ... لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ أَلْفَ عَامٍ مِنْ بَعْدِ أَلْفِ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ مُبْغِضًا لِعَلِيٍّ لَأَكْبَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنْحَرَيْهِ فِي النَّارِ»؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نخستین کسانی که از اهل آسمان علی را برادر گرفت حاملان عرش، سپس جبرئیل و بعد میکائیل و بعد رضوان خازن بهشت و بعد ملک الموت بود و ملک الموت، به دوستان علی مدارا می‌کند، چنان که با انبیاء مدارا می‌کند و اگر بنده‌ای، خداوند را پس از هزار سال عبادت، هزار سال دیگر میان رکن و مقام بندگی کند، سپس خداوند را

طی راه خداوند منحصر است در حبّ اهل بیت علیهم السلام

این روایت، تفسیر آن حصری است که خداوند در قرآن بیان فرموده است؛ یعنی می‌خواهد بفرماید راه خداوند، منحصر است در حبّ و مودّت اهل بیت علیهم السلام؛ و به عبارت دیگر: مودّت اهل بیت علیهم السلام مساوی است با نفس طی کردن راه خداوند؛ یعنی با وجود مودّت اهل بیت علیهم السلام، راه خداوند طی می‌شود، و هر نفسی که شخص - در خواب یا بیداری - با محبت و مودّت اهل بیت علیهم السلام می‌کشد، در حال طی کردن راه خداوند است؛ البته به شرطی که حبّی بیدار و واقعی داشته باشد.

با این بیان دانسته می‌شود که سایر اعمال (همچون نماز، روزه، حج، خمس، زکات و...)، یاری‌گران مودّت اهل بیت علیهم السلام هستند؛ به طوری که اگر مودّت اهل بیت علیهم السلام باشد، سایر اعمال باعث رشد بیشتر فرد می‌شوند، و اگر سایر اعمال باشند و مودّت اهل بیت علیهم السلام نباشد، اجر رسالت عطا نشده و حق رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ادا نگردیده است.

در حال بغض علی ملاقات نماید، روز قیامت خداوند او را به رو در آتش می‌اندازد. (إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص: ۲۵۷)

[۲] «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا مُعَلَّى لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ مِائَةَ عَامٍ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَتَلْتَقِيَ تَرَاقِيهِ هَرَمًا جَاهِلًا لِحَقْنًا لَمْ يَكُنْ لَهُ ثَوَابٌ»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: ای معلى! اگر بنده‌ای صد سال در میان رکن و مقام خدا را پرستش کند در حالی که روزها، روزه‌دار و شب زنده‌دار باشد تا جایی که ابروان او از شدت پیری و سالخوردگی بر روی چشمهایش قرار گیرد و استخوانهای ترقوه او از شدت ضعف و ناتوانی به هم رسند، ولی حق ما را نشناسد، هرگز اجر و پاداشی نخواهد داشت. (المحاسن، ج ۱، ص: ۹۰)

[۳] «... عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع أَيُّ الْبَقَاعِ أَفْضَلُ فَقُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ فَقَالَ إِنَّ أَفْضَلَ الْبَقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَّرَ مَا عَمَّرَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَلَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وَلَا يَتَنَا لَمْ يَنْفَعَهُ شَيْئًا»؛ ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که امام زین العابدین علیه السلام از ما پرسید: کدام نقطه زمین فضیلت بیشتری دارد؟ عرض کردم: خدا و رسولش و فرزند رسولش بهتر می‌دانند، فرمود: براستی که بهترین مکانهای روی زمین، ما بین رکن و مقام است، و اگر مردی به اندازه نوح پیغمبر علیه السلام نهصد و پنجاه سال عمر کند و در آن مکان مقدس روزها را به روزه، و شبها را به پرستش و عبادت خدا بپردازد، و بعد به دیدار خدا بشتابد در حالی که از ولایت ما بهره‌ای نداشته باشد، هیچ بهره‌ای از آن همه عبادتها نخواهد بود. (المحاسن، ج ۱، ص: ۹۱)

آنگاه در آیه دیگری می‌فرماید: ای پیامبر! به آنها بگو آن یک چیزی را هم که من از شما می‌خواهم، برای خودم نیست بلکه برای خود شماست:

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ . ۳۴

به یک مثال توجه کنید:

پدری به فرزندش می‌گوید: «فرزند عزیزم! ما برای آمدن تو از قبل از تولدت، متحمل رنج‌ها و سختی‌ها شدیم، و برای رفاه و آسایش تو چقدر بیدار خوابی‌ها و زحمت‌ها کشیدیم، اینک که بزرگ شده‌ای، از تو چیزی نمی‌خواهیم جز اینکه عصای دست ما در پیری باشی و به ما سر بزنی و...»، در اینجا چیزی که پدر از فرزندش می‌خواهد، برای خودش است نه برای فرزند.

اما گاهی پدر به فرزندش می‌گوید: «این رنج‌ها و سختی‌ها و زحماتی که برای راحتی و رشد تو کشیدیم، حال از تو هیچ چیزی نمی‌خواهیم جز اینکه انسان صالح و درست‌کاری باشی، خطا نکنی، با رفیق ناباب نگردی و سعی کنی برای خودت شخصیتی پیدا کنی و به جایی برسی و...»، در اینجا چیزی که پدر از فرزندش می‌خواهد، برای خود فرزند است نه برای والدین.

اجری را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند، از قسم دوم است، یعنی آنچه را که من خواستم، برای خود شما بود نه برای خودم و هیچ چیز از آن به من نمی‌رسد. به عبارت دیگر، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: اجر رسالت من این است که تک‌تک شما صالح شوید و به حق برسید.

روزی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مشغول انجام کاری بودند، مردی آمد و به حضرت کمک کرد. پس از اتمام کار، حضرت به آن مرد فرمودند: اگر حاجتی داری بگو تا برآورده کنم. آن مرد عرض کرد: من بهشت می‌خواهم! حضرت فرمودند: من خواسته‌ات را ضمانت

۳۴. سوره مبارکه سبأ (۳۴)، قسمتی از آیه کریمه ۴۷: بگو: «هر اجر و پاداشی از شما خواسته‌ام برای خود شماست؛ اجر من تنها بر خداوند است».

می‌کنم ولی «أَعِنَّا بِطُولِ السُّجُودِ»^{۳۵}، تو هم با سجده‌های طولانی مرا مدد بده. در روایت دیگری آمده است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به شخصی فرمودند: اگر درخواستی داری از من بخواه. عرض کرد: آقا! به من فرصت بدهید تا فکر کنم! فردای آن روز آمد و گفت: یا رسول الله! می‌خواهم در بهشت نزد شما باشم! (خیلی آدم زرنگی بود) حضرت کمی تأمل نموده و سپس فرمودند: من این درخواست تو را اجابت می‌کنم ولی «فَاعِنِّي بِكَثْرَةِ السُّجُودِ»^{۳۶} تو هم با سجده‌های زیاد مرا مدد بده.

۳۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: مَرَّ بِالنَّبِيِّ صَ رَجُلٌ وَهُوَ يُعَالِجُ بَعْضَ حُجُرَاتِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أَكْفِيكَ فَقَالَ شَأْنُكَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَ حَاجَتُكَ قَالَ الْجَنَّةُ فَأَتَرَقَى رَسُولُ اللَّهِ صَ ثُمَّ قَالَ نَعَمْ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَعِنَّا بِطُولِ السُّجُودِ»؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دیوار حصیری خانه‌اش را اصلاح می‌کردند. در این حال، مردی از آن جا گذشت و گفت: ای رسول خدا! اجازه می‌دهید که این زحمت را از دوش شما بردارم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: بفرمائید! آن مرد به اصلاح حصیرها پرداخت و چون از کار خود فارغ شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمودند: اگر حاجتی داری بگو تا برآورده سازم. آن مرد گفت: حاجت من بهشت است! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سر فرو انداختند و بعد از لختی فرمودند: باشد، کوشش می‌کنم تا حاجت را برآورده سازم. آن مرد به راه افتاد و روان شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از پشت سر او را صدا زدند که ای بنده خدا، تو خود نیز با سجده‌های طولانی، مرا یاری کن. (الکافی، ج ۳، ص: ۲۶۶)

۳۶. «عَنْ رِبْعَةَ بْنِ كَعْبٍ قَالَ قَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ رَسُولُ اللَّهِ صَ يَا رِبْعَةُ حَدِّثْنِي [سَمِعَ] سِنِينَ أَفَلَا تَسْأَلُنِي حَاجَةً فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهْمَلْنِي حَتَّى أَفَكَّرَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ لِي يَا رِبْعَةُ هَاتِ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ تَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُدْخِلَنِي مَعَكَ الْجَنَّةَ فَقَالَ لِي مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَّمَنِي أَحَدٌ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي نَفْسِي وَ قُلْتُ إِنْ سَأَلْتُهُ مَا لَا كَانَ إِلَى تَفَادٍ وَإِنْ سَأَلْتُهُ عُمُرًا طَوِيلًا وَأَوْلَادًا كَانَ عَاقِبَتُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رِبْعَةُ فَتَكَسَّرَ رَأْسُهُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَفْعَلُ ذَلِكَ فَأَعِنِّي بِكَثْرَةِ السُّجُودِ»؛ ربیعه بن کعب گوید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمودند: ای ربیعه! تو هفت سال به من خدمت کرده‌ای، آیا از من درخواستی نداری؟ عرض کردم: یا رسول الله! به من مهلت بدهید تا فکر کنم! روز بعد که به محضر حضرت رسیدم پرسیدند: ای ربیعه! حاجت را بگو! عرض کردم: از خداوند می‌خواهم تا در بهشت، همنشین شما باشم. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: این مطلب را چه کسی به تو یاد داده است؟ عرض کردم: هیچ‌کس! پیش خودم فکر کردم دیدم اگر مال بخواهم که روزی نابود می‌شود، اگر عمر طولانی بخواهم روزی تمام می‌شود، اگر فرزند بخواهم سرانجام همه آنها مرگ است. در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لحظاتی سرشان را پایین انداختند و سپس فرمودند: تو را به خواسته‌ات می‌رسانم ولی تو نیز (برای رسیدن به این خواسته) با سجده زیاد، مرا یاری کن. (الدرر النوری، ص: ۳۹)

همچون غریق نجات که به شخصی که در حال غرق شدن است، می گوید: باید مرا کمک کنی به اینکه دست و پا نزنی و دستت را به من بدهی، همین قدر به من کمک کن تا تو را نجات دهم!

بنابراین، اصلِ طی راه خداوند، با مودّت اهل بیت علیهم السلام طی می شود؛ و سایر اعمال (مثل: طول سجود، صلاة، زکات، حج، خمس، احسان به والدین و...) در حکم «أَعْنَى» هاست؛ یعنی با سایر عبادات، مرا کمک کن، تا من تو را ببرم.

با این بیان مشخص می شود که جایگاه حبّ اهل بیت علیهم السلام و مودّت نسبت به ایشان، در عرض سایر امور نیست.

بنابراین اگر می خواهیم از سرای فریب خارج شده و در همین دنیا به حقیقت برسیم، باید ادراک و نفس خود را وسیع کنیم تا بتوانیم حقائق بزرگ را - که بزرگ تر از محسوسات هستند و به شکار حسّ در نمی آیند - ادراک نماییم.

امورات روزمرّه زندگی - تلخ یا شیرین، با سلامتی یا با مریضی، با داشتن مال و منال یا بدون آن - بالاخره سپری خواهد شد، اما آنچه که لازم است و باید انجام شود، رسیدن به آستانه حقیقت است که اگر انجام شد، انسان نجات پیدا می کند.

خداوند، «مُفْتَحُ الْأَبْوَاب» است؛ یعنی درهای آسمان را به شدت به روی بندگانش باز نموده است

خداوند، «مُفْتَحُ الْأَبْوَاب» است؛ یعنی درهای آسمان را به شدت به روی بندگانش باز نموده است، چون می خواهد همه به سمت او بیایند.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَقَابٍ * جَلَّتْ عَدْنٍ مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ^{۳۷}.

چقدر این آیه لطیف است؛ راجع به بهشتیان می فرماید: درهای بهشت به روی ایشان به شدت باز است. نفرمود: «مَفْتُوحَةً لَهُمُ الْأَبْوَاب» (مَفْتُوحَةً یعنی دری که باز است)، بلکه فرمود: مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ، یعنی جایی که همه اش درب است و همه آن

درها نیز به شدت باز است! بهشت، شبیه ساختمان نیست که درب آن را باز و بسته کنند، بهشت غیر از آن چیزی است که ما فکر می‌کنیم! البته خود این تعبیر، معنای خاصی دارد که فعلاً به آن کار نداریم.

در شرایع قبلی و حتی در شریعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، موحدین، برای بروز ایمان خود، باید داخل زیرزمین‌ها می‌رفتند! در همین دوران کنونی، اگر شیعیان عربستان بخواهند مجلسی داشته باشند، نمی‌گذارند! ولی برای ما خیلی فضای باز و راحتی ایجاد شده است و خیلی آسان و بدون زجر و زحمت، درهای آسمان را به روی ما باز کرده‌اند. بنابراین باید قدر این نعمت‌های عظیم و ثقیل و بزرگ که بدون منت و بدون هیچ زحمت و تلاشی، در اختیار ما قرار داده شده است را بدانیم و از این نعمت‌ها استفاده کنیم و سعی نماییم هر آنچه به دست می‌آید را از دست ندهیم.

حقائق بزرگی نظیر: قلب مادر، رضایت پدر، احسان به والدین، نماز، سحر، و... درهای آسمان و دریچه‌های عبور از این عالم دنیا به سمت عالم ملکوت می‌باشند؛ و معلوم است در آسمان، به روی کسی که در طول سال، سحر زنده‌ای ندارد، بسته است! کسی به روی او نبسته، بلکه خودش درب را به روی خویش بسته است.

بعضی از این حقائق، خیلی بزرگ‌اند و بزرگ‌ترین آنها، «مودّت اهل بیت علیهم السلام»

است.

فصل دوم

معرفت، محبت و اطاعت نسبت به اهل بیت علیهم السلام

سه وظیفه و سه عامل رشد و نجات

تنها راه نجات از مرگ جاهلیت، ارتباط با اهل بیت علیهم السلام است

در فصل قبل، راجع به ضرورت و جهات ملکوتی استفاده از عمر، و بالاخص در مورد شرافت ارتباط با اهل بیت علیهم السلام نسبت به سایر امور، گفتگو کردیم. از مهم ترین و بلکه تنها راه نجات از مرگ جاهلیت، همین ارتباط با اهل بیت علیهم السلام می باشد. یکی از نکاتی که در این زمینه لازم است بدانیم این است که مودّت ذوی القربی، تابعی از معرفت ذوی القربی است؛ یعنی محبت و مودّت، بدون معرفت ممکن نیست؛ و به هر میزان که معرفت حاصل شود، به همان میزان مودّت به اهل بیت علیهم السلام نیز حاصل می گردد.

معرفت، محبت و اطاعت نسبت به اهل بیت علیهم السلام، سه وظیفه و سه عامل

رشد و نجات هستند

ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام سه وظیفه اصلی داریم:

۱. معرفت؛ ۲. مودّت؛ ۳. اطاعت.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَ عَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ»^{۳۸}.

هر کدام از معرفت، محبت و اطاعت، در یکدیگر تأثیرات متقابل دارند

رابطه بین این سه رکن، اینگونه نیست که صرفاً معرفت، محبت ایجاد کند، و محبت، اطاعت ایجاد نماید؛ بلکه رابطه آنها دو طرفه است، یعنی خود اطاعت نیز، محبت و معرفت بیشتر ایجاد می‌کند؛ و محبت، موجب اطاعت و معرفت بیشتر می‌شود؛ و معرفت، محبت و اطاعت بیشتری را به دنبال دارد؛ بنابراین، هر سه رکن، در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند.

البته این نکته اختصاص به اهل بیت علیهم السلام ندارد، بلکه در همه جا جاری است؛ مثلاً نتیجه معرفت نسبت به خداوند، اطاعت از اوست، و اطاعت از خداوند، معرفت بیشتر نسبت به حق تعالی را نتیجه می‌دهد.

یقین، فقط محصول کارهای ذهنی نیست؛ **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ**^{۳۹}؛ بله، یقین، با استدلال و کارهای ذهنی و مطالعه حاصل می‌شود، اما اصل یقین - که همان یقین شهودی و اعلی است - با عمل به دست می‌آید.

بنابراین، عمل، علم ایجاد می‌کند؛ **إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا**^{۴۰}؛ حال اینکه رابطه بین اینها چگونه است؟ و از کجا شروع می‌شود؟ و کدام اثر بیشتری دارد؟ و به چه کیفیتی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند؟ موضوعاتی است که بحث آنها متفاوت است و وقت دیگری را می‌طلبد.

پس معرفت، مودت و اطاعت نسبت به اهل بیت علیهم السلام، سه رکن لازم و سه وظیفه و سه عامل رشد و نجات ما می‌باشند؛ زیرا اهل بیت علیهم السلام محتاج ما نیستند، بلکه ایشان مظهر حق تعالی هستند؛ و همان‌طور که خداوند هیچ احتیاجی به بندگان ندارد، اهل بیت علیهم السلام نیز مستغنی‌اند.

۳۹. سوره مبارکه حجر (۱۵)، آیه کریمه ۹۹.

۴۰. سوره مبارکه انفال (۸)، قسمتی از آیه کریمه ۲۹: «اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای

جهت جدا ساختن حق از باطل قرار می‌دهد»

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را^{۴۱}

معرفت نسبت به اهل بیت علیهم السلام، مؤثرترین عامل رشد و نجات انسان است

این نکته را هم باید دانست که تأثیر هر یک از این سه رکن، در یک سطح نیست؛ آن که بیش از همه تأثیر اصلی را دارد و شروع نیز با آن صورت می‌پذیرد، «معرفت» است و آن دو مورد دیگر، تأثیر فرعی دارند؛ به عبارت دیگر: تأثیر معرفت نسبت به مودّت، بیش از تأثیر مودّت نسبت به معرفت است، که این مطلب، باید در جای خودش بحث شود.

بنابراین، مهم‌ترین و مؤثرترین عامل رشد و نجات، «معرفت» نسبت به اهل بیت علیهم السلام است؛ و به همین دلیل است که معرفت، به عنوان راه خروج از مرگ جاهلیت معرفی شده است: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^{۴۲}؛ یعنی هر کس که امام زمان خود را نشناسد، به واسطه زندگی جاهلانه، مرگ او هم جاهلانه رقم خواهد خورد، و در نتیجه، حشر او نیز جاهلانه خواهد بود.

حال باید ببینیم که این معرفت، چگونه و به چه کیفیتی حاصل می‌گردد؟

إن شاء الله در فصل بعد به این موضوع اشاره‌ای خواهیم نمود.

۴۱. غزلیات حافظ شیرازی، غزل شماره ۳.

۴۲. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص: ۳۳۱.

فصل سوم

کیفیت حصول معرفت و شناخت

نسبت به اهل بیت علیهم السلام

معرفت و شناخت اهل بیت علیهم السلام چگونه حاصل می شود؟

ما می خواهیم اهل بیت علیهم السلام را بشناسیم؛ بنابراین باید ببینیم که این معرفت و شناخت نسبت به اهل بیت علیهم السلام چیست؟ و چگونه حاصل می شود؟ تا در پرتو معرفت ایشان، محبت و در نتیجه اطاعت نیز حاصل گردد.

قبلاً راجع به این مسأله به صورت مفصل بحث کرده ایم؛^{۴۳} ولی اجمالاً به این مطلب اشاره می کنیم:

(۱) قطعاً معرفت شناسنامه ای نسبت به امام معصوم علیه السلام (مثل اینکه بدانیم در چه زمانی به دنیا آمدند، در چه زمانی شهید شدند، چند سال عمر کردند، پدر و مادر ایشان چه کسانی بودند، در کجا زندگی می کردند و...) کسی را از مرگ جاهلی بیرون نمی آورد؛ چرا که همه اینها را معاویه هم می دانست، و در عین حال از مرگ جاهلیت بیرون نیامد!

(۲) شناخت تاریخی و سیره امام معصوم علیه السلام (مثل اینکه نسبت به بستر زندگی و رفتارهای امیرالمؤمنین علیه السلام شناخت پیدا کنیم، مثلاً بدانیم قبل از بعثت، در ده سال

۴۳. استاد معظم رحمته الله، این مباحث را تحت عنوان «دوری از مرگ جاهلیت» در ضمن ۲۰ جلسه [دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۷ (مهر ۹۴) و دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۸ (مهر ۹۵)] مطرح فرموده اند.

جاهلیت چه کارهایی را انجام دادند؟ بعد از بعثت، در مکه و در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چه رفتارهایی داشتند؟ بعد از هجرت به مدینه چه طور عمل کردند؟ با شرایط خاصی که در هر یک از آن دوران‌ها حاکم بود چه کارهایی انجام دادند؟ بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و در زمان خلفاء، چه واکنش‌هایی نشان می‌دادند؟ در زمان حکومت خودشان شرایط چگونه بود و ایشان به چه کیفیت عمل نمودند؟ و... نیز کسی را از مرگ جاهلی بیرون نمی‌آورد؛ کما اینکه معاویه بهتر از ما این مسائل را می‌دانست و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را زیر ذره‌بین داشت، و در عین حال از مرگ جاهلیت بیرون نیامد!

(۳) یک پله باطنی‌تر، بگوییم که مقصود از این معرفت، صرفاً معرفت به افعال امام (علیه السلام) نیست، بلکه مراد، معرفت به صفات امام (علیه السلام) است؛ یعنی مثلاً بدانیم که ایشان، أَعْلَمُ، أَفْقَهُ، أَشْجَعُ و أَعْدَلُ مردم، و بلکه از همه آنها خداشناس‌تر، باتقواتر، پاک‌تر، مهربان‌تر، رؤوف‌تر، سخی‌تر، عابدتر و... بودند؛^۴ چنین معرفتی نیز کسی را از مرگ جاهلیت بیرون نمی‌آورد؛ همان‌گونه که همه این موارد را معاویه هم می‌دانست، و در عین حال از مرگ جاهلیت بیرون نیامد!

(۴) یک پله بالاتر، بگوییم که مقصود از معرفت، شناخت امام (علیه السلام) است به اینکه خداوند او را به امامت منصوب فرموده، و او امام مفترض الطاعة است و همه ویژگی‌های امامت را دارد و...؛ چنین معرفتی نیز کسی را از مرگ جاهلی بیرون نمی‌آورد؛ زیرا همه اینها را معاویه هم می‌دانست، و در عین حال از مرگ جاهلیت بیرون نیامد!

پس معرفت و شناخت اهل بیت (علیهم السلام) چگونه حاصل می‌شود؟!

۴. روایات در این باب، زیاد است؛ در اینجا به دو روایت اشاره می‌شود:

[۱] «قَالَ [رسول الله ﷺ] يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِيًّا أَوْلَكُمْ بِإِيمَانٍ بِاللَّهِ وَ أَقْوَمُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَعْلَمُكُمْ بِالْقَضِيَّةِ وَ أَقْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ أَرْحَمُكُمْ بِالرَّعِيَّةِ وَ أَفْضَلُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَرِيَّةً [حُرْمَةً]...» (تفسیر فرات الکوفی، ص: ۳۹۳)

[۲] «أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع هَذَا أَفْضَلُكُمْ حِلْمًا وَ أَعْلَمُكُمْ عِلْمًا وَ أَقْدَمُكُمْ سِلْمًا قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَضَّلْنَا بِالْخَيْرِ كُلِّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص مَا عَلَّمْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ عَلَّمْتُهُ وَ مَا أُعْطِيتُ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ أُسْتُودِعْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ اسْتُودِعْتُهُ...» (بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، ج ۱،

گاهی بعضی عبارات، آنقدر تکرار شده، که احساس می‌کنیم آنها را بلدیم! در حالی که خود این تکرار، رهن و عامل جهل ما گردیده و باعث شده است که تأمل و تعمق نکنیم! آیا ما همین معرفت شناسنامه‌ای، و معرفت به رفتار و گفتار، و معرفت به صفات ائمه اطهار (علیهم السلام) را داریم؟! به فرض که همه این معرفت‌ها را داشته باشیم، اما هنوز آن معرفت نجات‌بخش از مرگ جاهلیت، را نداریم! و حال آنکه می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»، صحبت از «معرفت» است، نه از محبت و اطاعت؛ پس باید به دنبال معرفتی نجات‌بخش باشیم.

معرفت و شناخت اهل بیت (علیهم السلام) در سه عنوان و روش کلی، با شش محور، و در چهارده راه محقق می‌شود

اجمالاً می‌گوییم این معرفت اهل بیت (علیهم السلام)، شامل یک نوع معرفتی خاص، و به شیوه‌ای خاص، و نیز دارای محتوایی خاص از «امامت» و «امام» است. این معرفت و شناخت، در سه عنوان و روش کلی، با شش محور، و در چهارده راه محقق می‌شود.

سه عنوان و روش کلی معرفت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) عبارت‌اند از:

۱. معرفت از طریق «عقل».

۲. معرفت از طریق «نقل».

۳. معرفت از طریق «قلب».

این سه راه کلی، به شش محور منتهی می‌شود و برای تحقق این محورها، چهارده راه وجود دارد.

برخی از این راه‌ها از طریق قرآن، برخی از طریق روایات و برخی دیگر نیز از طریق تطهیر باطن، توسل دائم و... حاصل می‌گردد.

بحث راجع به هر کدام از اینها مفصل است؛ و اگر کسی نسبت به این موارد آگاهی لازم را نداشته باشد، ممکن است خود یک راه به تنهایی، موجب گمراهی

انسان شود! اینکه چگونه چنین چیزی ممکن است، نیاز به توضیح دارد و ما به عنوان نمونه، به یک مورد اشاره می‌کنیم.

تأمل در معنای سیره اهل بیت علیهم السلام

یکی از راه‌های چهاردگانه، «مطالعه سیره» می‌باشد؛ البته با کیفیتی خاص. توضیح اینکه: وقتی بحث از سیره اهل بیت علیهم السلام در ذهن ما شکل می‌گیرد، این‌گونه تصور می‌کنیم که مثلاً فلان رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام در فلان موقعیت، سیره آن حضرت بوده است، در حالی که چنین تصویری غلط و گمراه‌کننده است!

«سیره» بر وزن «فَعْلَة» است؛ و این وزن، به نوع خاصی از یک مسأله اشاره می‌کند. «سیر» و «سیره»، هر دو به معنای حرکت کردن می‌باشند (مثل «خَلَقَ» و «خَلَقْتُ»، که هر دو، مصدر و به معنای آفریدن می‌باشند)؛ در زبان فارسی، بین آنها تفاوت معنایی نمی‌گذاریم، اما در زبان عربی، وزن «فَعْلَة» (مثل سیره، فطره، خلقه و...) به نوع خاصی دلالت می‌کند؛ بنابراین، «سیره»، صرفاً به یک رفتار اطلاق نمی‌شود، بلکه سیره، بر یک روش رفتاری خاص دلالت دارد.

ما یک «رفتار» داریم و یک «نوع رفتار (روش)» که این دو با هم متفاوت‌اند. آنچه بین ما به عنوان «سیره» مرسوم است، در حقیقت، «سیر» است نه «سیره».

«سیر»، یعنی مجموعه‌ای از رفتارها که در جاهای مختلف بروز داده می‌شود؛ اما «سیره»، یعنی ملاک و نوع رفتار.

خود اینکه چگونه سیره را از سیر اهل بیت علیهم السلام کشف کنیم، نیازمند درس کیفیت استخراج سیره از تاریخ اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

عدم دقت در معنای سیره اهل بیت علیهم السلام در بسیاری از موارد گمراه‌کننده است

بنابراین، «سیره»، به یک سری داستان‌ها که نمایانگر رفتار اهل بیت علیهم السلام می‌باشد،

گفته نمی‌شود؛ زیرا سیره، صرفاً تاریخ نیست؛ و اگر سیره را این گونه معنا کنیم، و به دید یک داستان به آن بنگریم، در خیلی از موارد، رهن و گمراه کننده خواهد شد! به این دو مثال دقت کنید:

مثال اول: ایراد به رفتار یک امام با عمل امام دیگر

گاهی با رفتار یک امام، می‌توان به امام دیگر ایراد گرفت! مثلاً با سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌توان به امام صادق (علیه السلام) ایراد گرفت! کما اینکه ایراد هم گرفته‌اند!

سفیان ثوری، آقا امام صادق (علیه السلام) را دید در حالی که آن حضرت لباس نرم و لطیفی پوشیده بودند؛ جلورفت و به لباس آن حضرت اعتراض کرد و گفت: پدران شما این گونه لباس نمی‌پوشیدند! ^{۴۵} راست هم می‌گفت، چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) این گونه لباس

۴۵. «مَرَّ سَفْيَانُ الثَّوْرِيُّ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَرَأَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ كَثِيرَةٌ الْقِيَمَةُ حِسَانٌ فَقَالَ وَاللَّهِ لَا يَتَنَبَّهُ وَلَا يُبَيِّحُهُ فَدَنَا مِنْهُ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِثْلَ هَذَا اللَّبَاسِ وَلَا عَلَيَّ ع وَلَا أَحَدٌ مِنْ آبَائِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي زَمَانٍ قَثْرٌ مُقْتَرٍ وَ كَانَ يَأْخُذُ لِقَتَرِهِ وَ اقْتِدَارِهِ وَ إِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَ ذَلِكَ أَرْحَتْ عَزَالِيهَا فَأَحَقُّ أَهْلِهَا بِهَا أَبْرَأُهَا ثُمَّ تَلَا قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ وَ نَحْنُ أَحَقُّ مَنْ أَخَذَ مِنْهَا مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ غَيْرَ أَنِّي يَا ثَوْرِيُّ مَا تَرَى عَلَيَّ مِنْ ثَوْبٍ إِنَّمَا أَلْبَسُهُ لِلنَّاسِ ثُمَّ اجْتَذَبَ يَدَ سَفْيَانَ فَجَرَّهَا إِلَيْهِ ثُمَّ رَفَعَ الثَّوْبَ الْأَعْلَى وَ أَخْرَجَ ثَوْبًا تَحْتَ ذَلِكَ عَلَى جِلْدِهِ غَلِيظًا فَقَالَ هَذَا أَلْبَسُهُ لِنَفْسِي وَ مَا رَأَيْتُهُ لِلنَّاسِ ثُمَّ جَذَبَ ثَوْبًا عَلَى سَفْيَانَ أَعْلَاهُ غَلِيظٌ خَشِنٌ وَ دَاخِلُ ذَلِكَ ثَوْبٌ لَيْنٌ فَقَالَ لَيْسَتْ هَذَا الْأَعْلَى لِلنَّاسِ وَ لَيْسَتْ هَذَا لِنَفْسِكَ تَسْرُهَا»؛ روزی سفیان ثوری در مسجد الحرام امام صادق (علیه السلام) را در حالی که لباس گران قیمتی پوشیده بود، دید. سفیان با خود گفت الان نزد او می‌روم و به خاطر پوشیدن لباس گران قیمت، او را سرزنش می‌کنم! وی به امام نزدیک شد و عرض کرد: یابن رسول الله، به خدا قسم پیغمبر و علی چنین لباس فاخری نپوشیدند، بلکه هیچ کدام از پدران چنین لباس گرانمایی بر تن نکردند. امام فرمودند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زمان تنگدستی و فقر مردم می‌زیست و به تناسب تنگدستی مردم، لباس می‌پوشید. دنیا پس از آن زمان نعمتش زیاد شد و سزاوارترین افراد به استفاده از این نعمتها نیکوکاران هستند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (۳۲/اعراف)؛ حضرت در ادامه فرمودند: پس ما نسبت به آنچه خداوند عطا فرموده است، سزاوارتریم. البته این لباسی را که می‌بینی، برای ظاهر پوشیده‌ام که مردم ببینند و هماهنگ با جامعه لباس پوشیده باشم. سپس دست سفیان را گرفت و آن لباس را کنار زد و جامه‌ خشنی را که بر تن کرده بود، به او نشان داد و به او فرمود: این لباس را برای تهذیب خود پوشیده‌ام. سپس جامه‌ خشن سفیان را کنار زد و لباس نرم و لطیفی را که زیر آن بر تن کرده بود به او

نمی پوشیدند. دو رفتار متفاوت: یک امام، لباس نرم و لطیف می پوشد؛ و یک امام، لباس خشن و وصله دار! ^{۴۶}

یا مثلاً با سیره امام حسین (علیه السلام) می توانید به امام سجاد (علیه السلام) ایراد بگیرید! چگونه؟ امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «لَوْ لَمْ يَكُنْ مُلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَّا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ» ^{۴۷}؛ اگر من در این دنیا، تک و تنها باشم و همه به من پشت کنند و هیچ جایی را نداشته باشم، محال است با یزید بن معاویه بیعت کنم! و تکان دهنده تر اینکه فرمودند: «وَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» ^{۴۸}؛ کسی مثل من با کسی مثل یزید، بیعت نمی کند! در حالی که بعد از جریان عاشورا، مردم فهمیدند که چه اشتباه بزرگی کرده اند! و لذا عده ای نه نفره به سرپرستی عبدالله بن حنظله (فرزند حنظله غسیل الملائکه) به شام رفتند تا ببینند این یزید، واقعاً کیست که ما با او بیعت کرده ایم؟ نکنند اشتباه کرده باشیم؟! این گروه وقتی برگشتند، به مردم گفتند: اصلاً این فرد کافر است و بیعت با او شرعاً حرام دارد! بنابراین، بیعت ما فسخ است، زیرا با کافر و با کسی که مُستحلّ حرمت های خداوند است نمی توان بیعت کرد! ^{۴۹}

وقتی این گزارش به مردم مدینه رسید، تصمیم گرفتند با یزید بجنگند؛ و لذا خدمت آقا امام سجاد (علیه السلام) آمده و گفتند: ما آماده جهاد هستیم! شما در این جنگ، امام ما باشید تا در رکاب شما با یزید بجنگیم! ولی حضرت فرمودند: من با یزید نمی جنگم! و

نشان داد و فرمود: تو این جامه خشن را برای تظاهر به زهد پوشیده ای و این لباس لطیف را برای تن آسایی، بر تن کرده ای! (الکافی، ج ۶، ص: ۴۴۲)

۴۶. شخصی خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، دید که آن حضرت لباس های ساده و وصله داری بر تن دارند، با شگفتی از امام (علیه السلام) پرسید: چرا لباس شما وصله دار است؟ حضرت در جواب فرمودند: «يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَ تَذُلُّ بِهِ النَّفْسُ وَ يَقْتَلِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ»، لباس وصله دار دل را خاشع، و نفس را خوار می گرداند و اهل ایمان به آن اقتداء می کنند. (نهج البلاغه، ص: ۴۸۶، حکمت: ۱۰۳) و نیز رجوع شود به: نهج البلاغه، ص: ۳۲۵، خطبه ۲۰۹.

۴۷. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص: ۳۲۹.

۴۸. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص: ۳۲۵.

۴۹. تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص: ۴۸۰.

نه تنها قبول نکردند، بلکه از مدینه نیز بیرون رفتند! ^{۵۰} در نهایت، عده‌ای از مردم مدینه به جنگ با یزید رفتند و عبدالله بن حنظله به همراه نه فرزندش در این جنگ شهید شدند.

مثال دوم: ایراد به رفتار یک امام با عمل خود آن امام

و حتی گاهی با رفتار یک امام، می‌توان به همان امام ایراد گرفت! مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام در یک مقطعی، همراه با ناموس خود به دم خانه صحابه می‌رفتند تا برای گرفتن حق خود، از آن‌ها استمداد نموده و یاری بطلبند؛ ^{۵۱} اما وقتی عباس بن عبد المطلب عموی آن حضرت آمد و به ایشان عرض کرد: من با شما بیعت می‌کنم تا حق خود را بگیرید، حضرت فرمودند: نه! ^{۵۲} دو رفتار متفاوت از یک امام! تا دیروز به دنبال جمع کردن یار و یاور برای طلب حق خویش بودند، ولی امروز می‌فرمایند یار و یاور نمی‌خواهم!

۵۰. تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص: ۴۸۵.

۵۱. «قَالَ سَلْمَانٌ فَلَمَّا أَنْ كَانَ اللَّيْلُ حَمَلَ عَلِيٌّ عَ فَاطِمَةَ عَ عَلَى حِمَارٍ وَ أَخَذَ بِيَدَيِ ابْنَيْهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَ فَلَمْ يَدَعْ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ لَا مِنْ الْأَنْصَارِ إِلَّا أَنَّهُ فِي مَنْزِلِهِ فَذَكَرَهُمْ حَقَّهُ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نُصْرَتِهِ فَمَا اسْتَجَابَ لَهُ مِنْهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ وَ أُزْبَعُونَ رَجُلًا فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُصْبِحُوا [بُكْرَةً] مُحَلِّقِينَ رُءُوسَهُمْ مَعَهُمْ سِلَاحَهُمْ لِيُيَايِعُوا عَلَى الْمَوْتِ فَأَصْبَحُوا [فَلَمْ يُؤَافِ] مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَرْبَعَةٌ فَقُلْتُ لِسَلْمَانَ مِنَ الْأَرْبَعَةِ فَقَالَ أَنَا وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادُ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ ثُمَّ أَنَاهُمْ عَلِيٌّ عَ مِنَ اللَّيْلَةِ الْمُقْبِلَةِ فَنَاسَدَهُمْ فَقَالُوا نُصْبِحُكَ بُكْرَةً فَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أَنَاهُ غَيْرُنَا ثُمَّ أَنَاهُمْ اللَّيْلَةَ الثَّالِثَةَ فَمَا أَنَاهُ غَيْرُنَا...»؛ سلمان می‌گوید: وقتی شب شد علی علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام را سوار بر چهارپایی نمود و دست دو پسرش امام حسن و امام حسین علیهم السلام را گرفت، و هیچ یک از اهل بدر از مهاجرین و انصار را باقی نگذاشت مگر آنکه به خانه‌هایشان آمد و حق خود را برایشان یادآور شد و آنان را برای یاری خویش فرا خواند. ولی جز چهل و چهار نفر، کسی از آنان دعوت او را قبول نکرد. حضرت به آنان دستور داد هنگام صبح با سرهای تراشیده و در حالی که اسلحه‌هایشان را به همراه دارند بیایند و با او بیعت کنند که تا سر حد مرگ استوار بمانند. وقتی صبح شد جز چهار نفر کسی از آنان نزد او نیامد. (سلیم می‌گوید: به سلمان گفتم: چهار نفر چه کسانی بودند؟ گفت: من و ابو ذر و مقداد و زبیر بن عوام. امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بعد هم نزد آنان رفت و آنان را قسم داد. گفتند: «صبح نزد تو می‌آئیم». ولی هیچ یک از آنان غیر از ما نزد او نیامد. در شب سوم هم نزد آنان رفت ولی غیر از ما کسی نیامد... (کتاب سلیم

بن قیس الهلالي، ج ۲، ص: ۵۸۰)

۵۲. الإمامة و السياسة، ج ۱، ص: ۲۱.

بنابراین به این گونه موارد، «سیره» گفته نمی‌شود؛ بلکه اینها داستان و رفتار اهل بیت (علیهم السلام) است؛ و اگر انسان، رفتارهای اهل بیت (علیهم السلام) را بدون ملاک نگاه کند، قطعاً به انحراف کشیده خواهد شد. پس توجه به این مطلب لازم است که اگر انسان می‌خواهد یک سری داستان‌ها و رفتارهای اهل بیت (علیهم السلام) را ببیند، حتماً باید ملاک رفتار را بنگرد.

به عنوان مثال، امیرالمؤمنین (علیه السلام) چرا آن طور لباس می‌پوشیدند؟ چون امام (علیه السلام) باید در سطح اقل مردم لباس بپوشد؛ و به طور کلی، روش و استفاده و بهره امام (علیه السلام) باید در سطح اقل مردم باشد. حال اگر به واسطه زیادی امکانات، وضع مالی همه مردم خوب شد و همه آنها دنیا طلب شدند، مثلاً حداقل ماشین زیر پای آنها پانصد میلیون بود، آیا امام (علیه السلام) هم باید مثل آنان باشد؟ آیا باید ماشین پانصد میلیونی داشته باشد؟ خیر! اینها جنبه‌های بیرونی و جنبه‌های سیاسی و اجتماعی است؛ امام (علیه السلام) آن کسی است که از دنیا گذر نموده و مشغولیت او اصلاً به استفاده‌های خاص نیست؛ به همین دلیل وقتی سفیان ثوری به آقا امام صادق (علیه السلام) اعتراض کرد، حضرت لباس خشنی را که در زیر لباس نرم و لطیف خویش پوشیده بودند را نشان او داده و فرمودند: لباس علی (علیه السلام) همین است که در زیر لباس نرم، به تن دارم!^{۵۳}

البته اینکه امام صادق (علیه السلام) لباس نرم و لطیفی بر روی لباس خشن پوشیده بودند، بی‌جهت نبوده است؛ (فرض کنید در زمانه‌ای که زُهدفروشی و عرضه دنیاگریزی یک آفت شده است، وظیفه افراد این است که خرقه زهد و ریا را - گرچه اصل آن درست باشد - ترویج نکنند). منتها این موارد، به تشخیص من و شما نیست که سریع به عنوان ملاک قرار دهیم! بلکه باید تمام جهات ملاک و تمام جهات مثبت و منفی در نظر گرفته شود و گرنه منجر به انحراف خواهد شد؛ همان‌گونه که در زمان قلندران، چنین انحرافی به وجود آمد؛ قلندران، کسانی بودند که به دلیل ظاهر موجه خود، از جهت ریا، محل سوء استفاده قرار گرفتند، و لذا برای رهایی از این مشکل، ظاهرشان را به شدت خراب می‌کردند، مثلاً مژه‌های خود را می‌کنند! ابروها و ریش خود را می‌تراشیدند! اینکه گفته

شده: «نه هر که سر بتراشد، قلندری داند»^۴، اشاره به همین انحراف قلندران دارد.

بنابراین، اگر کسی ببیند از ظاهر افراد موجه، از جهت ریا، سوء استفاده می‌شود، و ریا غالب شده است، حق ندارد ریش خود را بتراشد!

یکی از رفقای ما می‌گفت: برای دیدن یکی از دوستان (که چند صباحی در حوزه تحصیل کرده بود) رفتیم؛ با تعجب مشاهده کردیم که ریش‌هایش را تراشیده است! گفتیم: چرا ریش‌های خود را تراشیده‌ای؟! گفت: از وقتی ریش‌های بی‌ریشه در آمده، ترجیح می‌دهم ریش خود را بتراشم!

به فرض که ریش‌های بی‌ریشه در آمده باشد، مگر این، مجوز تراشیدن ریش است؟! تو موظف به رعایت و حفظ حرمت‌ها هستی و حق نداری ریش خود را بتراشی؛ تو ریا نکن!

اصلاً فرض کنید یک امری مستحب باشد، آن احاطه امامت است که می‌تواند بفرماید این مستحب را انجام ندهید؛ یا در مرتبه پایین‌تر، آن کسی که بتواند همه جهات مسأله را بررسی کند و در نظر بگیرد، می‌تواند چنین حرفی را بزند. به هر صورت، انسان باید حجت عند الله داشته باشد.

مرحوم حاج آقا رحیم ارباب (رحمه الله) شاگرد جهانگیرخان قشقایی (رحمه الله) بودند؛ و هر دو بزرگوار، صاحبان کرامات و فضل بودند. مرحوم جهانگیرخان (رحمه الله) مظنه این را داشتند که انسان کامل باشند؛ ایشان، ملبّس به لباس روحانیت نشدند و با همان کلاه‌های ایل قشقایی، در حوزه علمیّه صدر اصفهان تدریس می‌کردند.^۵ مرحوم حاج آقا رحیم ارباب (رحمه الله) نیز ملبّس نشدند و می‌گفتند: من به استادم اقتداء می‌کنم و لباس روحانیت

۵۴. دیوان حافظ شیرازی، غزل شماره ۱۷۷.

۵۵. «دو مکتب عرفانی وجود داشت: ۱. مکتب نجف؛ ۲. مکتب اصفهان؛ در مکتب اصفهان، علمایی همچون مرحوم آخوند کاشی (رحمه الله)، مرحوم بیدآبادی (رحمه الله)، مرحوم جهانگیرخان قشقایی (رحمه الله) و دیگران بودند. داستان مرحوم جهانگیرخان (رحمه الله) معروف است که ظاهراً در جوانی نوازندگی می‌کردند و تار می‌زدند؛ روزی برای درست کردن تار خود به بازار اصفهان رفته بودند که گذرشان به پیرمردی می‌افتد؛ آن پیرمرد به مرحوم جهانگیرخان (رحمه الله) می‌گوید: تار دل تو سال‌هاست که پاره شده، اول باید آن را درست کنی! این حرف، ایشان

نمی‌پوشم. و لذا ایشان همان لباس معمولی و کلاهی شبیه کلاه استادشان را به سر می‌گذاشتند.

استاد ما - خداوند ایشان را رحمت کند - می‌فرمودند: اگر انسان بخواهد از کسی تبعیت کند، تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اولویت دارد؛ بهتر بود ایشان (مرحوم حاج آقا رحیم ارباب) لباس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را می‌پوشیدند نه لباس استادشان را!

آری! هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست!

بنابراین، سیره، صرف رفتار نیست، بلکه سیره عبارت است از رفتار به اضافه ملاک‌های رفتاری؛ یعنی انسان به دست بیاورد که این رفتار را کجا و چگونه باید توسعه دهد تا در نتیجه نه رفتاری را بی‌جا تعمیم داده، و نه رفتاری را مورد سؤال قرار دهد.

«قرآن کریم»، یکی از بهترین و مهم‌ترین راه‌های معرفت اهل بیت علیهم السلام است

یکی از بهترین و مهم‌ترین آن راه‌های چهارده‌گانه، راه معرفت اهل بیت علیهم السلام از طریق «قرآن کریم» است.

إن شاء الله در فصل بعد راجع به نحوه معرفی اهل بیت علیهم السلام در قرآن، بیشتر گفت‌وگو خواهیم کرد.

فصل چهارم

سطوح معرفی اهل بیت علیهم السلام در قرآن

«قرآن کریم»، در چهار سطح به معرفی اهل بیت علیهم السلام پرداخته است

قرآن کریم، در چهار سطح به معرفی اهل بیت علیهم السلام پرداخته است:

(الف) معرفی عام

(۱) معرفی اهل بیت علیهم السلام به وسیله تمام آیات قرآن

قرآن، کتاب هدایت انسان است و کار قرآن، پرورش «انسان کامل» است، یعنی می‌خواهد انسان کامل (که قله قرآن است) و روش رسیدن به قله کمال انسانی، عرضه نماید؛ پس باید:

۱. انسان کامل را معرفی نماید.

۲. ویژگی‌های انسان کامل (چه ویژگی‌های صفتی و چه رفتاری) و راه رسیدن به کمال را بیان نماید.

۳. دوستان و دشمنان انسان کامل و صفات و ویژگی‌های هر کدام را معرفی نماید.

۴. موانع رسیدن به کمال و انسان کامل شدن را معرفی نماید. (اعم از رفتارهای

غلط، خلیقات باطل، افکار انحرافی و...)

با دقت در این مطلب، می‌فهمیم که تمام قرآن، پیرامون «انسان کامل» دور می‌زند؛ و از آنجایی که اهل بیت علیهم السلام در بالاترین سطح انسان کامل قرار دارند، بنابراین در این سطح از معرفی، کل قرآن کتاب معرفی اهل بیت علیهم السلام است؛ یعنی اهل بیت علیهم السلام

در قله قرآن قرار دارند و به عبارت دیگر، قرآن ناطق هستند؛ و لذا در روایات فرموده‌اند: اهل بیت (علیهم السلام)، حقیقت قرآن و شریک قرآن هستند.^{۵۶}

آیاتی هم که اشاره دارد به دوستان اهل بیت (علیهم السلام) و کسانی که در مسیر ایشان حرکت می‌کنند، و نیز به دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) و کسانی که در مقابل ایشان می‌ایستند، در حقیقت برای این است که راه حق و باطل شناخته شود؛ چرا که طی راه حق و رسیدن به کمال، بدون شناخت راه باطل میسر نخواهد بود؛ از این رو امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنْكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ»^{۵۷}؛ بدانید که هیچ‌گاه حق را نخواهید شناخت جز آن که ترک‌کننده آن را بشناسید!

بنابراین برای معرفت و شناخت اهل بیت (علیهم السلام)، شناخت دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) (از شیطان بگیرد تا شجره ملعونه و تا کسانی که امروزه با اهل بیت (علیهم السلام) دشمنی می‌کنند) لازم است؛ و در آیه شریفه «آیة الكرسي» به این معنا اشاره نموده و می‌فرماید:

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ .^{۵۸}

واضح است کسی که ایمان به خداوند داشته باشد، قطعاً کفر به طاغوت نیز دارد؛ یعنی اگر فقط می‌فرمود «فَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ»، غرض حاصل بود، زیرا ایمان به خداوند برای کسی محقق نمی‌شود الا اینکه کفر به طاغوت داشته باشد؛ پس چرا خداوند هم **يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ** را ذکر فرمود و هم **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ** را؟!^{۵۹}

۵۶. در برخی از زیارت‌نامه‌ها به این حقیقت اشاره شده است؛ از جمله:

[۱] در یکی از زیارات جامعه آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيْمَةَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ سَادَةَ الْمُتَّقِينَ... وَ شُرَكَاءَ الْقُرْآنِ...» (مصباح الزائر، ص: ۴۶۱)

[۲] در زیارت امام حسین (علیه السلام) در شب نیمه شعبان آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَرِيكَ الْقُرْآنِ» (إقبال الأعمال، ج ۲، ص: ۷۱۲)؛ و همچنین در وداع آن حضرت، عین همین عبارت آمده است. (مصباح الزائر، ص: ۳۳۳)

۵۷. نهج البلاغة، ص: ۲۰۵، خطبة ۱۴۷.

۵۸. سورة مبارکه بقره (۲)، قسمتی از آیه کریمه ۲۵۶: «بنابراین، کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است».

خداوند نمی خواهد که یک سری کلمات مترادف را در کنار هم قرار دهد! بنابراین، عبارت **يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ**، صرفاً نمی خواهد معادل **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ** را بیان بفرماید (به این صورت که هر دو عبارت یک مفهوم را برسانند، با این تفاوت که عبارت **يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ**، از جهت سلبی مطلب را برساند و عبارت **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ**، از جهت ایجابی!)؛ بلکه مطلب از این قرار است که شناخت باطل در طی مسیر راه حق، یک اصل است؛ شناخت بحران ها، مشکلات، خطاها، چاله ها و گمراهی ها، برای طی راه حق لازم است. بنی امیه رضی الله عنهم، مانع شناخت افراد نسبت به باطل می شدند! در روایت داریم که امام صادق علیه السلام فرمودند: «بنی امیه راه های صحیح را نشان می دادند ولی راه های باطل را نشان نمی دادند!». ^{۵۹} بنابراین، اگر کسی نداند خطا کجاست و باطل چیست؟ مرتکب خطا شده و در باطل گرفتار خواهد شد.

پس لازمه معرفی قرآن این است که علاوه بر معرفی خود اهل بیت علیهم السلام و صفات ایشان، دوستان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام و صفات هر کدام از آنان را نیز معرفی نماید. با این سطح، کل قرآن راجع به اهل بیت علیهم السلام و در حقیقت راجع به انسان کامل است؛ منتها در قله انسان کامل، انسان کامل ختمی مرتبتی و انسان کامل محمدی صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارد. بنابراین خداوند با تمام آیات قرآن، می خواهد ما را به آستانه انسان کامل برساند؛ از این رو فرموده است: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**. ^{۶۰} این، سطح اول معرفی اهل بیت علیهم السلام در قرآن می باشد.

۵۹. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشَّرِّ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ». (الکافی، ج ۲، ص: ۴۱۵)

«بنی امیه اجازه دادند که مردم ایمان را یاد بگیرند و بفهمند ایمان چیست؛ اما اجازه ندادند که مردم بفهمند کفر و فسق چیست! چرا نگذاشتند مردم این را درست بفهمند؟ برای اینکه اگر خودشان رفتاری کردند که مردم را به سمت کفر و فسق سوق دادند، مردم نفهمند اینها چه کار می کنند، و مُشششان جلو مردم باز نشود.»

(بیانات مقام رهبری علیه السلام، در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی، مورخ: ۷۴/۱/۳)

۶۰. سوره مبارکه احزاب (۳۳)، قسمتی از آیه کریمه ۲۱: «مُسْلِمًا لِّرَسُولِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»

(۲) معرفی اهل بیت علیهم السلام به وسیله آیاتی از قرآن که به تعریف و توصیف مؤمنین، و نیز تعریف و توصیف اشتیاء می پردازد

سطح دوم: معرفی اهل بیت علیهم السلام با تعریف فضائل مؤمنین و رذائل منحرفین است؛ یعنی ویژگی های مثبت، صفات خوب، کرامت ها و فضائل انسان های مؤمن را بیان نموده و می فهماند که اهل بیت علیهم السلام در رأس همه مؤمنین قرار داشته و امام الممتقین هستند، به طوری که اکمل صفات و فضائل مؤمنین را دارا می باشند؛ و از آن طرف نیز ویژگی های منفی، صفات بد و رذائل انسان های منحرف را بیان نموده و می فهماند که مخالفان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام دارای چنین صفات و رذائلی می باشند.

به عبارت دیگر، با این سطح می خواهد راه حق و باطل و ویژگی های هر کدام را معرفی نموده و بفهماند که راه حق، همان راه اهل بیت علیهم السلام می باشد و تنها همین راه است که شما را به مقصود می رساند، و راه باطل، همان راه مخالفان اهل بیت علیهم السلام است که شما را از هدف دور می سازد.

بنابراین هر جا در قرآن صحبت از خیر و کمال و خوبی است، مصداق بارز و

اکمل آن، اهل بیت علیهم السلام هستند؛ و لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یا علی! هیچ **يَتَأْتِيهَا** **الَّذِينَ آمَنُوا**^{۶۱} در قرآن به مدح بیان نشده، جز اینکه تو اولین و برترین مصداق آن هستی^{۶۲}؛ یا مثلاً خداوند در قرآن، انسان را به مراقبت از خودش امر نموده و می فرماید:

۶۱. این عبارت شریفه در ۸۹ آیه از قرآن کریم آمده است.

۶۲. [۱] «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخَذَ النَّبِيُّ صَ يَدَ عَلِيٍّ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ أَرْبَعَةٌ [أَرْبَعٌ] أَرْبَاعٌ رُبْعٌ فِينَا أَهْلَ النَّبِيِّ خَاصَّةٌ وَرُبْعٌ فِي أَعْدَائِنَا وَرُبْعٌ حَلَالٌ وَرُبْعٌ فَرَانِصٌ وَأَحْكَامٌ وَإِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي عَلِيٍّ كَرَامَتِ الْقُرْآنِ [مَا نَزَلَ فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا كَأَنَّهُ عَلِيٌّ أَمِيرُهَا].» (تفسير فرات الكوفي، ص: ۴۸)

[۲] «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً وَفِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَ عَلِيٍّ رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا.»

(كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۱، ص: ۳۰۲)

[۳] «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا عَلِيٌّ سَيِّدُهَا وَ أَمِيرُهَا وَ شَرِيفُهَا وَ مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ إِلَّا وَ قَدْ عُوْتُبَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا عَلِيٌّ بُنُ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ لَمْ يُعَاتَبْ فِي شَيْءٍ مِنْهُ.» (شواهد

التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص: ۶۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ^{۶۳}؛ یا مثلاً می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ^{۶۴} و... که بارزترین مصداق این آیات، اهل بیت علیهم السلام هستند؛ ایشان، اولین مخاطبین قرآن می‌باشند.

آن دسته از روایاتی که محتوای قرآن را به سه یا چهار قسمت تقسیم می‌کنند، به همین ساحت اشاره می‌فرمایند. البته هر کدام از این روایات، توضیحات مفصلی دارند که باید در بحث «قرآن شناسی» مطرح گردد، ولی از باب اشاره، توضیح مختصری عرض می‌کنیم.

در بعضی از روایات فرموده‌اند قرآن، سه قسمت است: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ أَثَلَاثًا فَثُلُثٌ فِينَا وَ ثُلُثٌ فِي عَدُوِّنَا وَ ثُلُثٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامٌ»^{۶۵}؛ یا در روایت دیگری می‌فرمایند: «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا ثُلُثٌ فِينَا وَ فِي عَدُوِّنَا وَ ثُلُثٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ وَ ثُلُثٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامٌ»^{۶۶}.

در بعضی دیگر از روایات فرموده‌اند قرآن، چهار قسمت است: «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ فِينَا وَ رُبُعٌ فِي عَدُوِّنَا وَ رُبُعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ وَ رُبُعٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامٌ»^{۶۷}؛ یا در روایت دیگری می‌فرمایند: «إِنَّ الْقُرْآنَ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ رُبُعٌ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ خَاصَّةً وَ

۶۳. سوره مبارکه مائده (۵)، قسمتی از آیه کریمه ۱۰۵.

۶۴. سوره مبارکه بقره (۲)، قسمتی از آیه کریمه ۱۸۳.

۶۵. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ: ... يَا خَتِيمَةَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ [نَزَلَتْ] أَثَلَاثًا فَثُلُثٌ فِينَا وَ ثُلُثٌ فِي عَدُوِّنَا وَ ثُلُثٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامٌ وَ لَوْ أَنَّ آيَةَ نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتُوا أَوَّلَ مَا مَاتَ الْآيَةُ إِذَا مَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ إِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ وَ آخِرُهُ إِلَى أَوَّلِهِ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ فَلِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا [هُمْ مِنْهَا فِي خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ] ...» (تفسیر فرات الکوفی، ص: ۱۳۸)

۶۶. «اصبغ بن نباته گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمودند: قرآن در سه بخش نازل شده است: یک بخش آن درباره ما و دشمنان ما، و بخش دیگر در سنت‌ها و امثال، و بخش سوم در واجبات و احکام است.» (الکافی، ج ۲، ص: ۶۲۷)

۶۷. «امام باقر علیه السلام فرمودند: قرآن بر چهار بخش نازل گردیده است: یک چهارم درباره ما، و یک چهارم سنن و امثال، و یک چهارم فرائض و احکام است.» (الکافی، ج ۲، ص: ۶۲۸)

رُبُعٌ فِي أَعْدَائِنَا وَرُبُعٌ حَلَالٌ وَحَرَامٌ وَرُبُعٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٌ». ۶۸ و ۶۹

اگر قرار باشد عبارت «ثلث» در این روایات را به معنای محتوای کمی و یک سوم عددی (به معنای ۳۳ درصد) بگیریم، در این صورت با این اشکال روبه‌رو خواهیم شد که دو هزار آیه راجع به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها (به این معنایی که در بین ما مصطلح هست) نداریم! زیرا تمام آیاتی را که علماء استفاده کرده‌اند (چه در کتب عقائد، چه در بحث امامت، چه در تفاسیر موضوعی، چه در سایر تفاسیر شیعه) و بر اهل بیت علیهم السلام تطبیق نموده‌اند، به یکصد آیه هم نمی‌رسد! نهایتاً تا بیست آیه راجع به اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده‌اند! گرچه به اعتقاد بنده، بیش از یکصد آیه وجود دارد که با آنها می‌توانیم حقانیت اهل بیت علیهم السلام را اثبات کنیم؛ همچون آیه شریفه عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ؛^{۷۰} یا مانند آیات عِبَادُ الرَّحْمَنِ^{۷۱} و...

برای رفع این اشکال، ممکن است گفته شود: منظور از «ثلث»، لزوماً یک سوم عددی نیست، بلکه منظور، یک بخش و یک قسمت است؛ یعنی همان‌طور که می‌توانیم عدد ۱۰۰ را به سه قسمت ۱۰ و ۳۰ و ۶۰ تقسیم کنیم، آیات قرآن را نیز به سه قسمت تقسیم می‌کنیم.

اما با دقت بیشتر، دانسته می‌شود که ظهور کلمه «ثلث» در همان یک سوم عددی است؛ در این صورت برای رفع اشکال فوق باید بگوییم آیاتی که ما در حق اهل بیت علیهم السلام می‌شناسیم، خیلی کم است؛ یعنی طبق روایت، باید یک سوم قرآن به لحاظ کمی و حجمی (نه به معنای دقت ریاضی) راجع به اهل بیت علیهم السلام، و یک سوم نیز راجع به دشمنان

۶۸. «رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: قرآن چهار بخش است: یک چهارم اختصاص به ما اهل بیت دارد، و یک چهارم درباره دشمنان ما است، و یک چهارم درباره حلال و حرام، و یک چهارم فرائض و احکام است.» (تفسیر فرات الکوفی، ص: ۴۸)

۶۹. روایات در این باب، با عبارات مختلفی بیان شده است؛ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: البرهان فی تفسیر

القرآن، ج ۱، ص: ۴۸؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص: ۹ و...

۷۰. سوره مبارکه نبا (۷۸)، آیات کریمه ۱ و ۲.

۷۱. اشاره به سوره مبارکه فرقان (۲۵)، آیات کریمه ۶۳ تا ۷۶.

اهل بیت (علیهم السلام) باشد، در حالی که ما این تعداد آیه راجع به اهل بیت (علیهم السلام) و دشمنان ایشان، نمی‌شناسیم؛ دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) چه کسانی هستند؟ مثلاً بنی امیه و بنی عباس، و حال آنکه فقط یک آیه در مورد بنی امیه داریم!^{۷۲} و هیچ آیه‌ای در مورد بنی عباس نداریم!

در اینکه حقیقت این مطلب به چه کیفیت است و معنای ثلث آیات چیست؟ باید بگوییم که در این زمینه، نوعی تفسیر جریان دارد که به آن «جزی» گفته می‌شود، ولی از آنجایی که فعلاً موضوع بحث ما نیست، لذا از بیان آن عبور می‌کنیم.^{۷۳}

حضرت از اینکه می‌فرماید: **ثُلُثٌ فِينَا وَ ثُلُثٌ فِي عَدُوِّنَا**، اشاره دارند به آنجا که می‌فرماید: هر آیه‌ای از قرآن که خطاب **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** دارد و در صدد بیان مدح و صفات کمالی است و یا امر به کمالات می‌نماید، راجع به ما اهل بیت (علیهم السلام) است؛^{۷۴} یعنی اولین و بارزترین مصداق آن، ما هستیم؛ و آیتی که در صدد بیان بدی‌ها است و افراد بد و ظالم را ذکر می‌فرماید، مربوط به دشمنان ما اهل بیت (علیهم السلام) است؛ زیرا دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) صرفاً بنی امیه و بنی عباس نیستند (آنها مصادیقی از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) هستند که در زمان ایشان بروز کردند)، بلکه دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) از شیطان شروع شده

۷۲. اشاره به سوره مبارکه اسراء (۱۷)، آیه شریفه ۶۰: **وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَ مَا جَعَلْنَا لِرِءَايَا إِلَهِكَ أَرْبَابًا إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا**؛ «(به یاد آور) زمانی را که به تو نشان دادیم، پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد؛ (و از وضعشان کاملاً آگاه است). و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه [درخت نفرین شده] را که در قرآن ذکر کرده‌ایم، ما آنها را بیم داده (و انداز) می‌کنیم؛ اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی‌افزاید!»،

جهت اطلاع بیشتر در این موضوع، رجوع شود به: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص: ۱۳۷، ذیل آیه شریفه مذکور.

۷۳. استاد معظم (رحمته الله) در ضمن تفسیر آیه شریفه «**لَيْلَةُ الْمَبِيتِ**»، مطالب ارزشمندی در مورد مسأله «جزی» (که یک بحث مبنایی راجع به فهم آیات قرآن کریم است) بیان فرموده‌اند. خلاصه آن بحث، در قسمت ضmannم (ص: ۲۸۳) آمده است.

۷۴. «و فِي صَحِيفَةِ الرِّصَّاعِ لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا فِي حَقِّهَا...» (مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ج ۳،

و تا هر کسی که تا امروز و تا آخر الزمان ظلم می‌کند، ادامه خواهد یافت؛ به همین خاطر است که در بعضی از آیات که می‌فرماید **يَبْنِيْ اِسْرَءِيْلَ**، فرموده‌اند: این آیه راجع به ابن ملجم است، در حالی که اصلاً ابن ملجم به ظاهر آیه هیچ ارتباطی ندارد! در حقیقت با این بیان می‌خواهند مدام آن خطی را نشان دهند که در بنی اسرائیل وجود داشت و بفهمانند که دقیقاً همان آفت و همان مشکل، در این افراد نیز وجود دارد. و این، اشاره به همان تعبیر **ثُلُثٌ فِيْ عَدُوِّنَا** دارد.

و اما در روایت دیگر که فرمود یک چهارم آیات قرآن راجع به ما اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد، این سؤال پیش می‌آید که بالاخره یک سوم آیات راجع به اهل بیت (علیهم السلام) است یا یک چهارم؟! پاسخ به این سؤال، نیاز به بحث مفصلی دارد که باید در زمان دیگری به آن پرداخته شود.

بنابراین، سطح دوم معرفی اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن عبارت است از معرفی ایشان با صفات و ویژگی‌های خود آنها و نیز معرفی خط انحرافی مقابل اهل بیت (علیهم السلام) با صفات و ویژگی‌های منحرفان. و اصلاً یکی از راه‌های شناخت اشیاء، این است که نقطه مقابل آن را به دست آوریم: «نُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا»؛ مثلاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: «وَأَعْلَمُوا أَنْكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكُوهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمْسُكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي بَدَّلَهُ».^{۷۵}

در این دو سطح، شخصیت و شأن اهل بیت (علیهم السلام) قابل اثبات و احتجاج نیست؛ به این معنا که ما با این دو سطح از آیات، نمی‌توانیم اهل بیت (علیهم السلام) را برای فردی که منکر و مخالف ایشان است، اثبات کنیم؛ مثلاً نمی‌توانیم برای فردی که اهل بیت (علیهم السلام) را قبول ندارد، اثبات کنیم که منظور از **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**^{۷۶}، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. و حتی خود ما هم اگر روایات را نداشتیم، نمی‌توانستیم بگوییم این آیات در شأن اهل بیت (علیهم السلام)

۷۵. نهج البلاغه، ص: ۲۰۵، خطبه ۱۴۷: «بدانید که هیچ‌گاه حق را نخواهید شناخت جز آنکه ترك كننده آن را بشناسید! هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود مگر آن که پیمان شکنان را بشناسید، و هرگز به قرآن چنگ نمی‌زنید مگر آن که رها کننده آن را شناسایی کنید».

۷۶. سورة مبارکه مؤمنون (۲۳)، آیه کریمه ۱.

است.

البته اثبات این مطلب، با علم محدود و ناقصی که ما فعلاً داریم ممکن نیست؛ شاید وقتی حقیقت تفسیر در زمان ظهور امام زمان علیه السلام باز شود، آنگاه قابل اثبات باشد. آنچه که برای تمام علما - چه علمای گذشته، چه علمای کنونی و چه علمایی که تا زمان ظهور خواهند آمد - در تمام قرون و اعصار کشف شود، تنها دو علم از علوم حقیقی است و تا بیست و هفت علم، فاصله زیادی وجود دارد! ^{۷۷} (البته مقصود از دو حرف و بیست و هفت حرف، بیشتر علوم حقیقی است، گرچه فیزیک و شیمی هم در پرتو آن گسترش خواهد یافت).

اتفاقاً در روایات داریم وقتی امام زمان علیه السلام تشریف بیاورند، مردم می گویند: «يَأْتِي بِدِينٍ جَدِيدٍ» دین جدیدی آورده است! و مقصود از مردم، علماء و کسانی هستند که با دین آشنایی دارند! کسی که اصلاً از دین خبر ندارد، دینی را نمی شناسد تا بخواهد بگوید دین جدید آورده است؛ یعنی فرد، باید از دین سابق آگاه باشد تا بگوید دین جدید آورده است؛ و بیشترین کسانی که در مقابل امام زمان علیه السلام می ایستند همین افراد هستند! چون داشته های آنان، مانع از پذیرش می شود؛ مثلاً می گویند: ما که تا کنون قرآن می خواندیم، چنین حرف هایی نبوده است! (شرایط در آن موقع، خیلی سخت است! خداوند به همه ما رحم کند).

همیشه افرادی که چیزی دارند، همان چیز، آفت برای آنها می شود! شیطان چیزی داشت که در مقابل امر خداوند ایستاد! اگر کسی به واسطه داشته های علمی و عملی خود

۷۷. اشاره به روایت امام صادق علیه السلام که فرمودند: «الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا، فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَ أَخْرَجَ الْحُمُسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَيَّنَهَا فِي النَّاسِ، وَصَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبَيَّنَهَا سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ حَرْفًا»؛ علم و دانش بیست و هفت حرف است و همه آنچه پیامبران آورده اند تنها دو حرف آن است و مردم تاکنون جز به آن دو حرف آشنایی ندارند و هنگامی که قائم ماقیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می آورد، آن را بین مردم نشر و گسترش می دهد و آن دو حرف را نیز ضمیمه می کند و مجموع بیست و هفت حرف را در میان مردم منتشر می سازد. (مختصر البصائر، ص: ۳۲۰).

و به پشتوانه کارهایی که انجام داده، شأنی برای خودش قائل شود (مثلاً بگوید: ما فلان عبادات را انجام دادیم، فلان دانش‌ها را اندوختیم، این همه جلسه رفتیم، این همه هیأت برگزار کردیم و...)، دقیقاً جا پای شیطان گذاشته است! و گرنه کسی که چیزی ندارد و دست او خالی است، گردن فرازی نمی‌کند!

غرض اینکه وقتی حضرت تشریف بیاورند، آن وقت است که علم شکوفا شده و حقیقت تفسیر باز می‌شود؛ در حالی که ما هرچه تا زمان ظهور تلاش کنیم، نهایتاً تا دو حرف از تفسیر برای ما باز خواهد شد؛ بنابراین، در زمان ظهور آقا امام زمان علیه السلام (و چه بسا در آینده قبل از ظهور) با ایجاد فهم بیشتر، می‌توانیم با همین دو سطح از آیات نیز بر اثبات اهل بیت علیهم السلام احتجاج کنیم.

همان‌طور که تفسیر خیلی از آیات را تا کنون نمی‌دانستیم و مفسرین در طول قرن‌ها آمدند و راه را باز کردند. بسیاری از آیاتی که در المیزان شریف، بر اهل بیت علیهم السلام به روشنی استدلال شده، مفسرین سابق، نهایتاً با روایات تفسیر می‌کردند (مثلاً می‌گفتند آیه شریفه این مطلب را بیان می‌فرماید؛ به دلیل فلان روایت)؛ و در حقیقت، قرآن را تفسیر نمی‌کردند بلکه روایات را نقل می‌نمودند.

بله، اگر ما اثبات کردیم که اهل بیت علیهم السلام برترین خلایق هستند و در رأس مؤمنین و در عالی‌ترین سطح انسانیت قرار دارند و اکمل ایمان را دارا می‌باشند، آن موقع است که می‌توانیم استدلال نموده و بگوییم: اصدق و اکمل و اعظم مصادیق آیاتی که با **يَتَأْتِيهَا** **الَّذِينَ ءَامَنُوا** شروع می‌شوند، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

(ب) معرفی خاص

(۱) معرفی اهل بیت علیهم السلام به صورت صریح و مستقیم

سطح سوم:

آیاتی است که اهل بیت علیهم السلام را به صورت صریح و مستقیم معرفی می‌فرماید؛ مثل: سوره کوثر؛ سوره انسان؛ سوره قدر؛ سوره فجر؛ سوره ضحی؛ سوره نصر؛

آیه مباهله^{۷۸}؛ آیه تطهیر^{۷۹}؛ آیه مودّت^{۸۰}؛ آیه ولایت^{۸۱}؛ آیه اِکمال^{۸۲}؛ آیه لیلۃ المبیّت^{۸۳}؛ آیه ایلاغ^{۸۴} و...

با این سطح سوم، می‌توانیم اهل بیت علیهم السلام را به وسیله قرآن اثبات کنیم؛ چرا که آیه شریفه، به طور خاص به معرفی اهل بیت علیهم السلام می‌پردازد.

در این سطح، آیات قرآن به طور مستقیم ما را با محورهای شناخت اهل بیت علیهم السلام مواجه می‌سازد که عبارت‌اند از:

۱. شناخت افعال و رفتارهای ایشان (بحث سیره اهل بیت علیهم السلام).
۲. شناخت ویژگی‌های اخلاقی و صفات نفسانی ایشان.
۳. شناخت جایگاه ایشان در عالم هستی.
۴. شناخت جایگاه ایشان در عالم انسانی.
۵. شناخت جایگاه ایشان در عالم قیامت.
۶. شناخت جایگاه ایشان در نزد خداوند و رابطه آنها با حق تعالی (بحث ولایت

۷۸. اشاره به سوره مبارکه آل عمران (۳)، آیه کریمه ۶۱: **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ**.

۷۹. اشاره به سوره مبارکه احزاب (۳۳)، آیه کریمه ۳۳: **... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**.

۸۰. اشاره به سوره مبارکه شوری (۴۲)، آیه کریمه ۲۳: **... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ...**

۸۱. اشاره به سوره مبارکه مائده (۵)، آیه کریمه ۵۵: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ**.

۸۲. اشاره به سوره مبارکه مائده (۵)، آیه کریمه ۳: **... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ...**

۸۳. اشاره به سوره مبارکه بقره (۲)، آیه کریمه ۲۰۷: **وَ مِنَ الَّذِينَ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَاعًا مَرَضَاتٍ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ**.

۸۴. اشاره به سوره مبارکه مائده (۵)، آیه کریمه ۶۷: **يَتَأْتِيهَا الرُّسُلُ لَبَّغٌ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ**.

اهل بیت علیهم السلام).

به عنوان نمونه، به این آیات توجه کنید:

معرفی حضرت زهراء علیها السلام در آیات سورة انسان

اهل بیت علیهم السلام، حضرت زهراء علیها السلام را چقدر لطیف به «ليلة القدر»^{۸۵} تشبیه فرموده‌اند. کسی که خداوند عظیم، برای او حریم گرفته است. خداوند که با کسی قوم و خویشی و قرابت ندارد، «لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ»^{۸۶}؛ اما از ابتدای قرآن تا انتهای آن هر جا خداوند بهشت و نعمت‌های آن را توصیف کرده است - خواه آن توصیف به صورت مفصل بیان شده باشد یا متوسط و یا به صورت مختصر - بلا استثناء یکی از ارکان نعمت‌های بهشتی را حور العین ذکر می‌فرماید؛ فقط در یک مورد خداوند استثناء قرار داده، که این استثناء، به قدری خلاف رویه قرآن و چیز عجیبی بوده که مفسر سنی متعصبی مانند آلوسی این مطلب را متوجه شده است! و آن در سورة مبارکه انسان است. آیات این سوره، جزو معدود آیاتی است که نعمت‌های بهشتی را به تفصیل فوق‌العاده‌ای بیان می‌فرماید؛ در این سوره، در ضمن هجده آیه^{۸۷} افراد بهشتی و بهشت آنها را توصیف نموده و می‌فرماید:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا^{۸۸}.

منظور از «کافور» در این آیات شریفه، چشمه‌ای است که عباد خداوند از آن

۸۵. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَذْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا»؛ امام صادق علیه السلام در تفسیر سورة قدر می‌فرماید: در آیه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، منظور از «اللیلة» فاطمه علیها السلام، و منظور از «القدر» خداوند است، پس هر که فاطمه را به واقع بشناسد لیلۃ القدر را درک کرده است، و همانا او را فاطمه نامیدند چون مردمان از کسب معرفت واقعی نسبت به وی عاجز هستند. (تفسیر فرات الکوفی، ص: ۵۸۱)

۸۶. الکافی، ج ۲، ص: ۷۴.

۸۷. اشاره به سورة مبارکه انسان (۷۶)، آیات کریمه ۵ تا ۲۲.

۸۸. سورة مبارکه انسان (۷۶)، آیه کریمه ۵: «به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است».

می‌نوشند.^{۸۹}

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالْغَدْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا
كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعَمُونَ أَلْطَافَ عَلَى حَبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا
نُطْعِمُكُمْ لَوْجَهُ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا.^{۹۰}

در این آیات به چهار نوع شراب بهشتی اشاره نموده و در پایان می‌فرماید: خود خداوند مستقیماً ساقی این افراد است!

عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوءٌ أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ
شَرَابًا طَهُورًا^{۹۱}؛ آن هم شرابی غیر قابل توصیف، با پاک‌کنندگی غیر قابل وصف!
پس از این همه توصیف افراد بهشتی و بهشت آنان، ابداً ذکری از حور العین به
میان نیاورده است!

آلوسی در تفسیر خود می‌گوید: گویا در بین این بزرگوارانی که خداوند به مدح
آنها پرداخته و عهده‌دار توصیف و تعریف و تمجیدشان شده است، یک خانم با عظمتی
چنان حضور دارد و چنان عظمت او سیطره و هیمنه دارد که خداوند، حریم می‌گیرد و
صحبتی از حور العین مطرح نمی‌فرماید!^{۹۲}

معرفی اهل بیت (علیهم السلام) در آیات «عِبَادُ الرَّحْمَنِ»

آیات فراوانی نیز وجود دارد که خود اهل بیت (علیهم السلام) فرموده‌اند این آیات، راجع به

۸۹. «منظور از «کافور» در این آیات، کافور دنیایی نیست، چرا که کافور دنیایی اصلاً نوشیدنی نیست، بلکه جامد است و خوردن آن حرام می‌باشد». (معظم له)

۹۰. سورة مبارکه انسان (۷۶)، آیات کریمه ۶ تا ۹: «از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند! آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می‌ترسند، و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند! (و می‌گویند: ما شما را بخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم!).»

۹۱. سورة مبارکه انسان (۷۶)، آیه کریمه ۲۱.

۹۲. روح المعانی، ج ۱۵، ص: ۱۷۴.

ما است؛ مانند آیات ابتدایی سوره مبارکه مؤمنون که ویژگی های ارزنده ای را بیان نموده و می فرماید: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ... ۹۳.**

یا مانند آیات **عِبَادُ الرَّحْمَنِ^{۹۴}** که پیرامون صفات بندگان خدای رحمان است و می فرماید اگر می خواهید عبد مطلق خداوند را ببینید، دارای این ویژگی ها هستند:

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ وقتی جاهلان، آنها را مخاطب قرار می دهند، [با بی اعتنایی و بزرگواری] از کنارشان عبور و خداحافظی می کنند.

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا؛ و کسانی که شب را به سجده و قیام برای پروردگارشان بیتوته می کنند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا؛ کسانی که این گونه دعا می کنند: «پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان، که عذابش سخت و پر دوام است. مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محل اقامتی است!»

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَ كَان بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا؛ کسانی که هر گاه انفاق می کنند، در انفاق خود، افراط و تفریط ندارند.

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ؛ کسی را غیر از خداوند نمی خوانند و به هیچ نحوه، شرک ندارند، **وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ...؛** مرتکب قتل و زنا نمی شوند!

این آیات، راجع به اهل بیت (علیهم السلام) است؛ و از جمله آیاتی که به واسطه آنها می توان

۹۳. سوره مبارکه مؤمنون (۲۳)، آیات کریمه ۱ و ۲.

«عَنِ الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ إِلَى قَوْلِهِ الَّذِينَ يَرْثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ قَالَ نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ وَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.» (تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۳۴۹)

۹۴. اشاره به سوره مبارکه فرقان (۲۵)، آیات کریمه ۶۳ تا پایان سوره.

بر حقانیت اهل بیت علیهم السلام استدلال نموده و ایشان را اثبات کرد، همین آیات است؛ گرچه بعضی از مفسرین، این آیات را به واسطه روایات، به اهل بیت علیهم السلام ربط داده‌اند.

و اتفاقاً قبل از شروع ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام در این آیات، از ستارگان آسمان معنویت صحبت نموده و می‌فرماید: **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ؟** وقتی به آنها می‌گویند برای خدای رحمان سجده کنید، می‌گویند خدا چیست؟! رحمان چیست؟! **أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا**، به آن چیزی که تو امر می‌کنی سجده کنیم؟! **وَ زَادَهُمْ نُفُورًا**، و با این سخنان، نفرتشان زیاد می‌شود.

این تعبیر **وَمَا الرَّحْمَنُ**، خیلی تعبیر زشت و بدی است؛ در زبان عربی، «ما» برای چه چیز (اشیاء)، و «من» برای چه کسی (ذوی العقول) به کار می‌رود؛ آن‌ها به جای اینکه بگویند: «وَمَنِ الرَّحْمَنُ» خدای رحمان کیست؟ با یک حالت اهانت، خردکننده و تحقیرآمیزی گفتند: **وَمَا الرَّحْمَنُ**، رحمان دیگر چیست؟ یعنی خدای رحمان را در حد اشیاء، پایین آوردند! ^{۹۵} (مثل همان حالی که فرعون داشت و با حالت تحقیرآمیزی به حضرت موسی علیه السلام گفت: **وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ** ^{۹۶}؛ خدای تو چیست؟!)

قرآن در پاسخ به این افراد بی ادب، طبیعتاً باید به معرفی خداوند رحمان بپردازد و مثلاً بفرماید: خدای رحمان، آن کسی است که قدرت مطلق است؛ قاهر مطلق است و...؛ در حالی که اصلاً چنین جوابی را نمی‌دهد! بلکه به جای معرفی خدای رحمان، به معرفی بندگان خدای رحمن می‌پردازد! و قبل از معرفی **عِبَادُ الرَّحْمَنِ**، می‌فرماید: می‌دانید کسانی را که می‌خواهم معرفی کنم، چه کسانی هستند؟! آنها، ستارگان آسمان هستند؛ و

۹۵. «البته در اینجا ممکن است این سؤال پیش بیاید که اگر به کار بردن «ما» برای خداوند پسندیده نیست چرا خداوند در معرفی خودش، «ما» به کار برده است و در آیه شریفه ۷ از سوره مبارکه شمس می‌فرماید: **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا**؛ «و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخت»؟ این آیه شریفه، لطافت خاصی دارد و پاسخ به این سؤال، به بحث مفصلی نیاز دارد که فعلاً از بیان آن صرف نظر می‌کنیم.» (معظم له)

۹۶. سوره مبارکه شعراء (۲۶)، قسمتی از آیه کریمه ۲۳.

همان گونه که زمین، با ستارگان روشن است، نظام ملکوت نیز به واسطه این بندگان مطلق خداوند روشن است:

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا^{۹۷}.

می‌فرماید در این نظام خلقت، خورشید و ماه و دوازده برج وجود دارد! (این مطلب را به اشاره بیان می‌فرماید که نیاز به توضیح دارد).

در این آیات، صحبت از خداوند بود نه از نظام خلقت؛ پس چرا به بیان «بروج» و «سراج» و «قمر منیر» پرداخته و عِبَادُ الرَّحْمَنِ را معرفی می‌نماید؟! با این پاسخ، در حقیقت می‌خواهد بفرماید: ای بنده پست و حقیر! خوب بنگر که این عباد، چقدر عظمت دارند که تو در برابر آنها هیچ نیستی! این عباد آن قدر عظمت‌های فوق‌العاده‌ای دارند که اگر تمام هستی در کنار ایشان قرار گیرد، خاضع می‌شود! تو می‌گویی خدای رحمان چیست؟! بیا و بین عبد او کیست! آنها کسانی هستند که امام متقین اند:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاحِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا^{۹۸}؛ و در این دعای پایانی، به خداوند عرضه می‌دارند که خدایا! ما را امام متقین قرار بده.

فرض کنید کسی برای معرفی اهل بیت (علیهم السلام) بگوید: اهل بیت (علیهم السلام) کسانی هستند که به خداوند متعال شرک نمی‌ورزند! زنا نمی‌کنند! مرتکب قتل نمی‌شوند! شهادت زور نمی‌دهند و...! این دیگر چه مدحی است؟! آیا بیان اینگونه موارد، مدح اهل بیت (علیهم السلام) است یا مذمت ایشان؟!

تصور ما این است که در مدح و معرفی اهل بیت (علیهم السلام)، باید از صفات عالی استفاده شود؛ اما بر خلاف تصور ما، قرآن در مدح و معرفی امام متقین (که همان

۹۷. اشاره به سوره مبارکه فرقان (۲۵)، آیه کریمه ۶۱: «جاودان و پربرت است آن (خدایی) که در آسمان

منزلگاه‌هایی برای ستارگان قرار داد و در میان آن، چراغ روشن و ماه تابانی آفرید!»

۹۸. اشاره به سوره مبارکه فرقان (۲۵)، آیه کریمه ۷۴: «و کسانی که می‌گویند: پروردگارا! از همسران و فرزندانمان

مایه روشنی چشم ما قرار ده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان!»

اهل بیت (علیهم السلام) هستند - یک دفعه از صفات عالی (همچون **وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا**)، به بیان صفات منفی می پردازد: **وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ...**! معلوم است که اهل بیت (علیهم السلام) مرتکب این صفات منفی (همچون شرک، زنا، قتل و...) نمی شوند! این نوع گفتار، با مدح اهل بیت (علیهم السلام) سازگاری ندارد! پس این چه نوع مدحی است؟!

الان در جایگاه توضیح این آیات نیستیم؛ فقط می خواهیم تذکر دهیم که اگر آیه و یا آیاتی از قرآن را دیدیم که در مقام بیان اکمل صفات مؤمنین (که در رأس آنها اهل بیت (علیهم السلام) هستند) و توصیف مقام عصمت و طهارت می باشد و آنگاه در بین آن صفات، به اوصاف منفی برخوردیم، بدانیم که تمام این صفات، دقیقاً در محل خودش واقع شده است؛ منتها این اوصاف، ذومراتب (لایه لایه و مرتبه مرتبه) است؛ به این معنا که هر کدام از شرک، قتل، فحشاء و امثال اینها، مراتب دارد و ممکن است ما بسیاری از مراتب آن را مبتلا باشیم!^{۹۹}

بنابراین، نباید این صفات را یک ساحتی دید؛ و اتفاقاً عبارت **وَلَا يَزْنُونَ**، مدح بسیار بزرگی برای امام زمان (علیه السلام) است؛ منتها باید به عمق آن معنا راه یافت، در آن صورت است که خواهیم فهمید عبارت **وَلَا يَزْنُونَ**، مرتبه عمیقی از انسانیت را بیان می فرماید

۹۹. به عنوان مثال در مورد زنا در برخی از روایات آمده است:

[۱] «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُصِيبُ خَطَأً مِنَ الزَّانِي فَرَنَى الْعَيْنَيْنِ النَّظْرَ وَ زَنَى الْقَمَّ الْقُبْلَةَ وَ زَنَى الْيَدَيْنِ اللَّمْسَ صَدَقَ الْفُرْجُ ذَلِكَ أَمْ كَذَبَ»؛ هیچ جزئی از اجزای بدن نیست مگر اینکه انحراف آن نصیبی از زنا شمرده می شود، زنا چشمان نگاه به نامحرم است، زنا لبها بوسه حرام و زنا دستان لمس کردن اوست حال چه آمیزی صورت گیرد یا نه. (الکافی، ج ۵، ص: ۵۵۹)

[۲] «قَالَ النَّبِيُّ ص لِكُلِّ عَضْوٍ مِنْ ابْنِ آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزَّانَاءِ الْعَيْنُ زَنَاةُ النَّظَرِ وَ اللَّسَانُ زَنَاةُ الْكَلَامِ وَ الْأُذُنَانِ زَنَاةُ السَّمْعِ وَ الْيَدَانِ زَنَاةُ الْبُطْشِ وَ الرَّجْلَانِ زَنَاةُ الْمَشْيِ وَ الْفَرْجُ يُصَدَّقُ ذَلِكَ كُلُّهُ وَ يَكْذَبُهُ»؛ در هر عضوی از فرزند آدم بهره ای از زنا است؛ زنا چشم نظر کردن حرام و زنا زبان صحبت کردن حرام و زنا گوش شنیدن حرام و زنا دست گرفتن بدن و زنا پا رفتن به سوی مکان های بد است. (جامع الأخبار (لشعیری)،

(و البته جنبه آن نیز جنبه سلبی است).

بعضی از نکاتی که عرض می‌کنیم، جای تأمل دارد؛ و چه خوب است که همه ما در این عبارات تفکر و تدبر کنیم که خداوند با بیان این مطلب، می‌خواهد چه حقیقتی را بفهماند؟ حتی اگر فکر کردیم و به هیچ نتیجه‌ای هم نرسیدیم، باز هم برکت دارد؛ چون نفس توجه و ساعتی تفکر، یک عمل صالح محسوب می‌شود و بلکه از بالاترین عبادات است^{۱۰۰}؛ و چه تفکری بالاتر از تفکر در آیات الهی؟!

نوع مفسرین، این دسته از آیات معرفی مستقیم را (که صریح‌ترین معرفی قرآن در اثبات حقانیت اهل بیت (ع) است و نسبت به سایر آیات قرآن، قاطع‌تر می‌باشد)، با روایات تحلیل کرده‌اند؛ مثلاً گفته‌اند که آیه شریفه **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ**^{۱۰۱}، مربوط به امیرالمؤمنین (ع) است؛ زیرا روایات ذیل آیه می‌فرمایند: این آیه شریفه، در لیلۃ المبیت و در شأن امیرالمؤمنین (ع) نازل شده است.^{۱۰۲}

این نوع بیان، گرچه خوب است اما ما نمی‌توانیم با این آیه، با کسی که روایات ما

۱۰۰. [۱] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ وَلَا يَنَالُ مِزْلَةَ التَّفَكُّرِ إِلَّا مَنْ قَدْ خَصَّهُ اللَّهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ»؛ يك ساعت تفكر، بهتر از عبادت يك سال است؛ البته کسی موفق به تفكر می‌شود که خداوند متعال قلب او را به نور معرفت و توحيد روشن کرده، و در راه سلوك و عبودیت باشد. (مصباح الشریعة، ص: ۱۱۴)

[۲] «وَقَالَ [رَسُولُ اللَّهِ ﷺ]: «بَا عَلِيٍّ سَاعَةُ الْعَالَمِ يَكْفِي عَلَى فِرَاشِهِ يَنْظُرُ فِي الْعِلْمِ [عَلِمَ] خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً»؛ ای علی! زمانی که عالم به بستر خود تکیه می‌دهد و در علم خود تفكر می‌کند، از هفتاد سال عبادت برتر است. (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: ۷۵)

۱۰۱. سورة مبارکه توبه (۹)، قسمتی از آیه کریمه ۱۱۱.

۱۰۲. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) فِي قَوْلِ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ): «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» قَالَ: تَزَلَّتْ فِي عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حِينَ بَاتَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، (الأمالی (للطوسي)، ص: ۴۴۶).

علامه طباطبایی (ر) پس از نقل این روایت می‌فرماید: «وقد تكاثرت الروايات من طرق الفريقين أنها نزلت في شأن ليلة الفراش...»؛ روایات از طرق شیعه و سنی بسیار آمده که آیه نامبرده درباره شب فراش (لیلة المبیت) نازل شده است. (المیزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۱۰۰)

را قبول ندارد احتجاج کنیم؛ زیرا معلوم است که نخواهد پذیرفت!

سطح بالاتر این است که این نوع آیات را با روایات خود عامه تفسیر کنیم؛ مثلاً کتب تفسیری و روایی اهل تسنن، پُر است از روایاتی که می‌گویند آیة لیلۃ المبیت در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است.^{۱۰۳} یا مثلاً در مورد آیة تطهیر، چندین روایت از طریق عایشه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که می‌گوید این آیه، در خانه ام سلمه و در شأن حضرت فاطمه و فرزندان و همسرش علیها السلام در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.^{۱۰۴}

تفسیر این گونه آیات با روایاتی که از طریق عامه رسیده، هم برای فردی که از لحاظ ولایت اهل بیت علیهم السلام در جبهه مقابل قرار دارد، قانع کننده‌تر و بهتر است، و هم برای شیعیانی که ذهن آنها مقداری شبهه پیدا کرده است.

خوشر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران^{۱۰۵}

اما قاطع‌ترین و دقیق‌ترین تفسیر و بهترین تحلیل این است که این نوع آیات را با خود قرآن تفسیر کنیم؛ یعنی آیات را از حیث تحلیل مفهومی متن، دقیق و متقن و به‌طور منطقی تحلیل کنیم که هم قابل استدلال باشد و هم باب فهمی برای جایگاه اهل بیت علیهم السلام

۱۰۳. ابن ابی الحدید [عالم معتزلی اهل سنت] در کتاب شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: «قد روی المفسرون کلهم أن قول الله تعالى وَمِنَ النَّاسِ مَن يُشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ أَنزَلَتْ فِي عَلِيٍّ ع لَيْلَةَ الْمَبِيتِ عَلَى الْفَرَّاشِ»؛ همه مفسران بر این باورند که این آیه در شأن امام علی علیه السلام و در ماجرای لیلۃ المبیت نازل شده است. (شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۳، ص: ۲۶۲)

علامه امینی رحمته الله در جلد دوم کتاب ارزشمند الغدير، در ذیل آیه شریفه «لَيْلَةَ الْمَبِيتِ»، بیش از ده منبع معروف اهل سنت را نقل نموده که همه آنها اعتراف کرده‌اند که آیه فوق در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. ایشان می‌نویسد: «حدیث الفرائش قد ثبت بالتواتر»؛ روایاتی که در این زمینه نقل شده، متواتر است. (الغدير في الكتاب والسنة والأدب، ج ۲، ص: ۸۵)

۱۰۴. جامع البيان في تفسير القرآن (تفسير الطبري)، ج ۲۲، ص: ۵؛ الجامع الصحيح و هو سنن الترمذي، ج

۵، ص: ۵۱۲؛ تفسير القرآن العظيم، ج ۹، ص: ۳۱۳۱ و...

۱۰۵. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ششم.

باز نماید، به گونه‌ای که آن شأن والا و شخصیت عظیم اهل بیت علیهم السلام بهتر شناخته شود. ان شاء الله نمونه‌هایی از این نوع تحلیل‌ها را در همین جلسات با هم بررسی نموده و خواهیم گفت که تحلیل خود این آیات، مستقیماً ما را به کجا خواهد رساند و مراد از «کوثر» چه چیز می‌تواند باشد.

علت تعدد آیات مربوط به اهل بیت علیهم السلام در قرآن

سؤال: قرآن که می‌خواهد اهل بیت علیهم السلام را معرفی نموده و حقانیت ایشان را اثبات کند، آوردن یک آیه نیز کفایت می‌کرد، پس چرا این همه آیات متعددی را بیان فرموده است؟! به عبارت دیگر: قرآن برای اثبات یک مطلب، لازم نیست آیات زیادی را بیان نماید، همان‌طور که تنها یک آیه راجع به خمس ^{۱۰۶} و یک آیه راجع به زکات ^{۱۰۷} بیان فرموده، معرفی اهل بیت علیهم السلام را نیز با یک آیه بیان می‌فرمود! پس چرا این همه تعدد آیات؟! یا مثلاً چرا در قرآن، نام حضرت موسی علیه السلام و داستان‌های ایشان متعدد و مفصل‌تر از سایر انبیاء علیهم السلام آمده است؟! ^{۱۰۸} در حالی که نام مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله تنها پنج مرتبه

۱۰۶. اشاره به سوره مبارکه انفال (۸)، آیه کریمه ۴۱: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ أَبْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَاقُ الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**؛ «بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (با ایمان و بی‌ایمان) [روز جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده‌اید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست!».

۱۰۷. اشاره به سوره مبارکه توبه (۹)، آیه کریمه ۱۰۳: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**؛ «از اموال آنها صدقه‌ای (به عنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی! و (به هنگام گرفتن زکات)، به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایه آرامش آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست!».

۱۰۸. «سرگذشت موسی علیه السلام، از تمام پیامبران در قرآن بیشتر آمده است؛ زیرا در بیش از سی سوره، بیش از صد بار به ماجرای موسی، فرعون و بنی اسرائیل اشاره شده است.» (تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۶۹)؛ نام حضرت موسی علیه السلام ۱۳۶ مرتبه در قرآن آمده است.

در قرآن ذکر گردیده است! ^{۱۰۹}

پاسخ: تعدد در هر موضوعی به حسب آن موضوع، متفاوت است و علت‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد؛ تعدد در قرآن نیز به حکمت بالغه الهی است؛ ذهن انسان ممکن است مقداری از این حکمت‌ها را درک کند و البته مقدار زیادی را نیز درک نمی‌کند و باید طلب فهم نماید؛ «وَأَسْتَفْهِمُ، اللَّهُ يُفْهِمُكَ» ^{۱۱۰}؛ تو از خداوند، طلب فهم کن، خداوند نیز به تو می‌فهماند!

در مورد علت تعدد آیات مربوط به اهل بیت علیهم السلام در قرآن، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

(الف) تأکید بر حقانیت اهل بیت علیهم السلام

شاید یکی از علت‌های کثرت معرفی اهل بیت علیهم السلام با آیات صریح، این باشد که بر حقانیت این وجودات متعالی و مقدس تأکید نماید تا حجت بر همگان تمام شود و کسی فراموش نکند؛ خصوصاً در جامعه‌ای که در آن، افراد مریضی حضور دارند که **يُرِيدُونَ لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ** ^{۱۱۱} هستند!

این، تنها یک حکمت است نه همه حکمت‌ها؛ زیرا قرآن، به تبع افراد تغییر نمی‌کند تا بگوییم چون افراد جامعه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افراد بدی بودند، آیات قرآن به این صورت نازل شد! بلکه اگر همه افراد جامعه، همچون سلمان و ابوذر می‌بودند، باز هم آیات قرآن به همین شکل کنونی نازل می‌شد؛ و حتی اگر قرار بود قرآن، همین امروز در قرن بیست و یکم نازل شود، بدون هیچ‌گونه تغییری، و دقیقاً همان‌طور که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده بود، امروز هم نازل می‌شد؛ و اصلاً لازمه جاودانگی و ابدیت، همین فرازمانی و فرامکانی بودن قرآن است؛ یعنی اگر کسی بگوید: «چنانچه قرآن

۱۰۹. نام مقدس «محمد»، چهار مرتبه (در آیات شریفه: ۱۴۴/آل عمران؛ ۴۰/احزاب؛ ۲/محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ ۲۹/فتح)

و نام مقدس «احمد»، تنها یک مرتبه (در آیه شریفه ۶/صف) در قرآن ذکر شده است.

۱۱۰. بحار الأنوار، ج ۱، ص: ۲۲۴، قسمتی از روایت معروف «عنوان بصری».

۱۱۱. سورة مبارکه صف (۶۱)، قسمتی از آیه کریمه ۸: «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند».

امروز نازل می‌شد، به صورت دیگری نازل می‌شد»، ناخواسته ابدیت قرآن را منکر شده است؛ چرا که لازمه این حرف، انکار ابدیت قرآن است.

(ب) تأکید بر عظمت اهل بیت علیهم السلام

علت دیگر تکرار معرفی اهل بیت علیهم السلام با آیات صریح، شاید این باشد که می‌خواهد بر عظمت ایشان تأکید نماید؛ گاهی یک مطلب، خیلی بزرگ است ولی انسان متوجه عظمت آن نیست، و لذا برای فهماندن عظمت آن، لازم است آن مطلب از زوایای مختلف بیان شود.

نقل است در زمان قدیم ارثی به خانمی رسیده بود و ایشان به دلیل محبتی که به برادرانش داشت، ارث را به آنها بخشید! برادران هنگام حساب و کتاب و تقسیم، برای اینکه سند و مدرکی داشته باشند نزد مرجع وقت یا عالم شهر رفتند تا در حضور ایشان و سایر شاهدان، بخشیدن مال توسط خواهر خود را قطعی نمایند. وقتی به نزد آن عالم رفتند، ایشان که عالمی دانا و فتن [و زرنگی] بود، به آن خانم گفت: این پولی که شما بخشیده‌اید، بسیار زیاد است، مطمئن هستید می‌خواهید ببخشید؟! آن خانم گفت: بله! عالم متوجه شد که این خانم از روی سادگی، هنوز زیادی آن مال و ثروت را درک نمی‌کند! لذا مقدار پولی که به ایشان ارث رسیده بود را در مقابل آن خانم قرار داد و گفت: ثروتی که می‌خواهید ببخشید، این مقدار است، آیا باز هم قصد دارید ببخشید؟!

وقتی چشم آن خانم به پول‌ها افتاد، گفت: نه! نمی‌خواهم ببخشم!

هر کاری که انسان می‌کند، باید علی بصیرة و با چشم باز باشد.

بنابراین، گاهی اوقات که فرد، عظمت موضوعی را متوجه نمی‌شود، لازم است که عظمت آن موضوع، از زوایای دیگری نیز بیان گردد تا آن عظمت فوق‌العاده، برای انسان مشخص شود.

(ج) بیان شئون متعدد و متکثر اهل بیت علیهم السلام

علت دیگر کثرت ذکر اهل بیت علیهم السلام با آیات صریح، شاید این باشد که می‌خواهد

کثرت شئون آن وجودات مقدس را بیان کند؛ یعنی با هر معرفی، می‌خواهد شأن یا شئونی از شئون متعدد و متکثر اهل بیت علیهم السلام را بیان نماید و تأکید کند که شئون و کمالات ایشان، لَا تُعَدُّ وَ لَا تُحْصَى [و غیر قابل شمارش] است؛ و نیز بفهماند که این فرد، انسانی فوق‌العاده، جامع‌الاطراف، دارای مزایای گوناگون بی‌حد و حصر، و مظهر تمام اسماء و صفات خداوند است.

البته در پاسخ به این سؤال، قطعاً حکمت‌ها و علت‌های دیگری نیز وجود دارد.

قصور ذهن از درک معرفی مستقیم

آیاتی که به‌طور مستقیم، قاطع و صریح در مقام اثبات حقانیت اهل بیت علیهم السلام است، از آنجایی که یک‌دفعه عظمتی فوق‌العاده را در مقابل چشمان کوچک ما قرار می‌دهد، لذا در بسیاری از موارد، دست ما از معنا و مفهوم مطلب کوتاه مانده و تصویر روشنی از آن وجودات مقدس ادراک نخواهیم کرد، و چه بسا در مواردی باعث ایجاد شبهه خواهد شد؛ زیرا سطح اهل بیت علیهم السلام آنقدر با سطح ما متفاوت است که رفتارهای ایشان برای ما (با توجه به قواعد زندگی خودمان) قابل فهم نیست.

به عنوان مثال: پدری را تصور کنید که در سرمای بسیار شدید می‌خواهد به محل کار خود برود؛ کودک چهار ساله‌اش از او می‌پرسد: چرا در این سرما می‌خواهی بروی؟ پدر پاسخ می‌دهد: تا بتوانم یک لقمه نان تهیه کنم! کودک می‌گوید: نان که در خانه داریم! نمی‌خواهد بروی!

این رفتار پدر، با قواعد ذهنی کودک نمی‌سازد و لذا برای او متشابه می‌شود، چرا که نمی‌تواند این نوع رفتار را فهم کند.

منشأ این موارد دو امر است:

۱. نزول سطح فهم و فکر

۲. نزول سطح شخصیت

ما با ذهن محدود، عقل محدود و قلب محدود که همچون قطره‌ای بیش نیستیم،

کجا می‌توانیم عظمت اقیانوس بی‌کران را درک کنیم؟!

فردی که در مراتب پایین، سلوک می‌کند، نمی‌تواند رفتارهای کسی را که در مراتب بالا در حال سلوک است، درک نماید.

کسی که دائماً به فکر خودش و شکم خودش و به فکر خواب و استراحت خودش هست، اگر کسی را ببیند که انفاق می‌کند (حتی انفاقی در حد متوسط)، این کار انفاق کننده برای او نامعقول به نظر می‌رسد، چرا که با قواعد زندگی وی سازگاری ندارد.

به همین دلیل است که سطح دیانت و رفتارهای اهل بیت (علیهم السلام) که در عالی‌ترین سطوح ملکوتی (یعنی تعبد و بندگی و دیانت در سطح عرفان و احسان) قرار دارد، برای غیر ایشان قابل درک نیست و حتی ممکن است منشأ شبهه گردد.

چشمان کوچک ما کجا می‌تواند آن عظمت خیره‌کننده و بی‌منتها را ادراک نماید؟! اگر یک آینه یک سانتی متری را در مقابل آسمان بگیریم، آن آینه چقدر از عظمت آسمان را به ما نشان خواهد داد؟! مگر یک آینه کوچک می‌تواند آسمان به آن عظمت را نشان داده و توصیف نماید؟! این آینه کوچک هیچ ادراکی از آسمان ندارد جز رنگ آبی!

پرده بردار که بیگانه خود این روی نبیند

تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی^{۱۱۲}

حتی سطح دیانت بعضی از شاگردان اهل بیت (علیهم السلام) نیز قابل درک برای افراد مادون آنها نیست؛ به همین دلیل است که فرموده‌اند اگر ابوذر بداند که در دل سلمان چه می‌گذرد، او را خواهد کشت!^{۱۱۳} یعنی سلمان (که شاگرد اهل بیت (علیهم السلام) است و در

۱۱۲. غزلیات سعدی شیرازی، غزل: ۵۰۹.

۱۱۳. [۱] «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: دُرِّبَتِ النَّفِیَةُ یَوْمًا عِنْدَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ أَخَى رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ إِنْ عَلِمَ الْعُلَمَاءُ صَعْبَ مُسْتَصْعَبٍ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ عِبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِإِيْمَانٍ فَقَالَ وَ إِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ أَمَرُوْهُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَلِذَلِكَ نَسَبْتُهُ إِلَى الْعُلَمَاءِ»؛ امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: روزی نزد علی بن الحسین (علیه السلام) سخن از تقیه پیش آمد آن حضرت فرمودند: به خدا اگر ابوذر می‌دانست آنچه در دل سلمان بود، او را می‌کشت، در صورتی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) میان آن دو برادری برقرار کردند، پس درباره سایر مردم چه گمان دارید؟ همانا علم علماء، صعب و مستصعب است، جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده، طاقت تحمل آن را ندارد، سپس فرمودند: و سلمان از این رو از جمله

سطحی عالی از دیانت قرار دارد)، به رتبه‌ای رسیده که رفتار او، تفکرات و فهم او برای ابوذر (که در رتبه نازل تری قرار دارد) شبهه خیز و غیر قابل درک شده است، آن هم در حدی که حاضر می‌شود سلمان را بکشد! این در حالی است که سطح سلمان با سطح اهل بیت (علیهم السلام)، به هیچ وجه قابل قیاس نیست.

ما امیرالمؤمنین (علیه السلام) را فقط یک انسان پاک و خوب و مؤمن که همه زندگی خویش را در راه خداوند داده‌اند، می‌شناسیم! اگر بخواهیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تعریف کنیم، چه می‌گوییم؟ مثلاً می‌گوییم ایشان یک انسان پاک، مخلص، عاشق خداوند، اهل عبادت و زهد و فانی فی الله بودند و...، یعنی تصویری که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) داریم، چیزی بیشتر از این نیست، زیرا با معرفت ظاهری، شناختی بیش از این محقق نمی‌شود؛ از آن

علماء شد که او مردی است از ما اهل بیت و از این جهت او را در ردیف علماء آوردیم. (الکافی، ج ۱، ص:

(۴۰۱)

[۲] «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: دَخَلَ أَبُو ذَرٍّ عَلَى سَلْمَانَ وَهُوَ يَطْبُخُ قَدْرًا لَهُ، فَبَيْنَا هُمَا يَتَحَدَّثَانِ إِذَا انْكَبَتِ الْقِدْرُ عَلَى وَجْهِهَا عَلَى الْأَرْضِ فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ مَرْقِهَا وَلَا مِنْ وَدَكِهَا شَيْءٌ، فَعَجَبَ مِنْ ذَلِكَ أَبُو ذَرٍّ عَجَبًا شَدِيدًا، وَ أَخَذَ سَلْمَانُ الْقِدْرَ فَوَضَعَهَا عَلَى حَالِهَا الْأَوَّلِ عَلَى النَّارِ ثَانِيَةً، وَ أَقْبَلَا يَتَحَدَّثَانِ، فَبَيْنَا هُمَا كَذَلِكَ إِذَا انْكَبَتِ الْقِدْرُ عَلَى وَجْهِهَا، فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ مَرْقِهَا وَلَا مِنْ وَدَكِهَا، قَالَ فَخَرَجَ أَبُو ذَرٍّ وَهُوَ مَذْعُورٌ مِنْ عِنْدِ سَلْمَانَ، فَبَيْنَا هُوَ مُتَفَكِّرٌ إِذْ لَقِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَى الْبَابِ، فَلَمَّا أَنْ بَصُرَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ لَهُ: يَا أَبَا ذَرٍّ مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنْ عِنْدِ سَلْمَانَ وَمَا الَّذِي أَدْعَاكَ قَالَ لَهُ أَبُو ذَرٍّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَأَيْتُ سَلْمَانَ صَنَعَ كَذَا وَ كَذَا فَعَجِبْتُ مِنْ ذَلِكَ! فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ سَلْمَانَ لَوْ حَدَّثَكَ بِمَا يَعْلَمُ لَقُلْتَ رَحِمَ اللَّهُ قَاتِلَ سَلْمَانَ، يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ سَلْمَانَ بَابُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ مَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا، وَإِنَّ سَلْمَانَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»؛ امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند: ابوذر نزد سلمان رفت و دید دیگری را بر روی آتش گذاشته و چیزی می‌پزد. با هم مشغول صحبت شدند که ناگهان دیگ بر روی زمین واژگون شد؛ اما چیزی از خورش و چربی آن بر زمین نریخت؛ ابوذر سخت تعجب کرد. سلمان دیگ را برداشت و دوباره به حالت اول برگرداند و به صحبت‌های خود ادامه دادند که بار دیگر، دیگ برگشت و این بار نیز چیزی از خورش و چربی آن به زمین نریخت! ابوذر، وحشت زده از نزد سلمان خارج شد و در حال فکر کردن بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دید. حضرت فرمودند: ای ابوذر! چه شد که از خانه سلمان بیرون آمدی؟ و چرا هراسانی؟ ابوذر گفت: ای امیر مؤمنان! سلمان را دیدم که چنین و چنان کرد و من از کارهای او شگفت زده شدم! امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «ای ابوذر! اگر سلمان از چیزهایی که می‌داند، برایت بگوید، خواهی گفت: خدا رحمت کند قاتل سلمان را! به راستی که سلمان، از ما اهل بیت است. (رجال الکشي (اختیار معرفة الرجال)، ص: ۱۴)

طرف می‌بینیم که در بین شاگردان مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، افراد از نفس گذشته‌ای - همچون سلمان یا مرحوم آقای قاضی ثنّی و... - وجود دارند که آنها نیز همه این صفات را دارا هستند! یعنی آنها نیز انسان‌هایی پاک، مخلص و فانی فی الله هستند، و حال آنکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با افرادی نظیر سلمان و مرحوم آقای قاضی ثنّی و امثال آنها ابداً قابل مقایسه نیستند! نه اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالاتر باشند و مرحوم قاضی ثنّی پایین‌تر، نه! بلکه اصلاً قابل قیاس نیستند! ۱۱۴

افرادی در بین رعیت بوده‌اند که گفته‌اند ما مکروه انجام نداده‌ایم تا چه رسد به حرام! در شرح حال مرحوم مقدس اردبیلی ثنّی (یا یکی دیگر از علما) نقل است که ایشان فرموده بودند از زمانی که بالغ شدم، یادم نمی‌آید یک مکروه انجام داده باشم! ۱۱۵

۱۱۴. [۱] «قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ ﷺ]: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ» (بحار الأنوار، ج ۶۵، ص:

۴۵)؛ وقال ﷺ: «نحن أهل بيت لا يقاس بنا أحد من الأولين والآخرين». (غرر الأخبار، ص: ۱۹۸)

[۲] «عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ فِينَا نَزَلَ الْقُرْآنَ وَفِينَا مُعَدَّنُ الرِّسَالَةِ». (عمیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص: ۶۶)

[۳] «[قال الباقر (علیه السلام):] يا جابر، إنّ أهل البيت لا يقاس بنا أحد، من قاس بنا أحداً من البشر فقد كفر». (نوادر المعجزات في مناقب الأئمة الهداة عليهم السلام، ص: ۲۶۷)

۱۱۵. «بسیاری از علمای ما، گرد کار مکروه و مباح نمی‌گشته‌اند تا چه رسد به حرام؛ برای روشن شدن مدّعا، نمونه‌هایی آورده می‌شود:

[۱] شهید اوّل (ره) در کتاب قواعدش می‌نویسد: «و من الخسران صرف الزمان فی المباح و ان قلّ...؛ صرف عمر در کارهای مباح، هرچند کم، جز زیان چیزی نیست، چه، از ثواب می‌کاهد و درجات انسان را پائین می‌آورد.» و معلوم است کسی که سخنش این است، با توجه به شناختی که از وی داریم، چگونه زندگی می‌کند!

[۲] مرحوم ملا عبد الله شوشتری که از شاگردان محقق اردبیلی به شمار می‌آید، در مقام موعظه به فرزندش می‌فرماید: «یا بنی اتی بعد ما امرنی مشایخی (ره) بالعمل برأیی، ما ارتکبت مباحا و لا مکروها الی الآن حتی الأکل و الشرب و النوم...؛ فرزندم، از آن هنگام که اساتیدم، به من فرمودند به رأی خودت عمل کن و اجازه اجتهادم دادند، تاکنون مرتکب کار مباح و مکروه نشده‌ام حتی در مورد، خوردن، آشامیدن، خواب، ...»

[۳] درباره مقدّس اردبیلی (ره) گفته‌اند: «... و لم یصدر عنه فیها فعل مباح فضلا عن المحرم و المکروه»؛ در طول چهل سال از او کار مباحی سر نزد چه رسد به حرام و مکروه.

این گونه است که لیاقت پیدا می کند تا امام زمان علیه السلام او را در آغوش بگیرند. ما خیلی این افراد را دوست داریم!

یا مثلاً وقتی مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمته الله بحث عصمت را تدریس می کردند، فهم این مطلب برای بعضی از شاگردان ایشان سنگین بود، نقل است که فرموده بودند: من شش ماه است که خطورات (و چیزهای بدی که به ذهنم بیاید)، نداشته ام و یک مکروه انجام نداده ام!

عصمت، اختصاص به اهل بیت علیهم السلام ندارد، و خداوند رسیدن به این رتبه را از همه ما خواسته است، منتها ما به دنبال تحقق آن نیستیم! آن عصمتی که جز برای اهل بیت علیهم السلام متصور نیست، عصمت به معنای ترک گناه و ترک مکروه نیست، بلکه مراد از آن، «عصمت کبری» است که معنای خاصی دارد که فعلاً موضوع بحث ما نیست.

این افراد، انسان های خیلی بزرگ و هم جنس ما بودند و همه ما باید به این سمت حرکت کنیم.

أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقَنِي صَاحِباً^{۱۱۶}

اگر رعیت و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام اینگونه اند، پس خود اهل بیت علیهم السلام چه جایگاهی دارند؟! مگر ما می توانیم اهل بیت علیهم السلام را تعریف کنیم؟! حاشا و کلا! بگذارید مطلب را با یک مثال دیگر توضیح دهیم:

فرض کنید تعدادی از دانش آموزان کلاس سوم دبستان (که ذهن آنها بیش از ریاضی کلاس سوم، هیچ درکی ندارد)، با یک ریاضی دان ملاقات نموده و می خواهند میزان علم او را کشف کنند. سخت ترین سؤالاتی که می توانند از آن ریاضی دان بپرسند، جدول ضرب است! وقتی دانش آموزان، پاسخ های آن ریاضی دان را می شنوند، چگونه

[۴] محدّث قمی می نویسد: «از میر داماد، فیلسوف بزرگ اسلام، مدت ۲۰ سال فعل مباح صادر نگردید».

(سیمای فرزنانگان، ص: ۱۰۶)

۱۱۶. نیکان را دوست می دارم با این که از ایشان نیستم؛ باشد که خداوند صلاح و نیکی به من روزی فرماید.

می خواهند از علم و سواد وی تعریف کنند؟ نهایتاً در ستایش او خواهند گفت: او کسی است که بدون ذره‌ای تفکر و تأمل، می تواند تمام جدول ضرب را پاسخ دهد!

آیا این نوع ستایش، تعریف و تمجید است یا تخریب؟!

برای همین است که هر وقت می خواهیم خداوند را مدح کنیم، عبارت «سُبْحَانَ» را نیز می گوئیم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»؛ «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» و...؛ یعنی من پروردگارم را حمد کردم اما او پاک و منزّه و بسیار بزرگتر است از این حمد من!

در قرآن نیز می فرماید: **يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ**^{۱۱۷}؛ زیرا هیچ کس فوق فهم و ادراک خودش، چیزی را مدح نخواهد کرد.

در مورد اهل بیت (علیهم السلام) نیز همینگونه است؛ یعنی ما به اندازه کمالات و ادراک خودمان می توانیم نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) معرفت پیدا کنیم.

از این نکته هم نباید غفلت نمود که خیلی اوقات وقتی ما از اهل بیت (علیهم السلام) درخواست کمک داریم، تمام همّ و غمّ خود را معطوف به یکسری امورات کم ارزش (مثل: شفای فلان بیماری، خرید فلان منزل، حل شدن فلان مشکل، درست شدن فلان وام بانکی و...) می کنیم! این کار، شبیه کمک خواستن دانش آموزان کلاس سوم از آن ریاضی دان در جهت فهم جدول ضرب است! آیا از یک ریاضی دان، باید صرفاً به اندازه فهم جدول ضرب طلب کمک نمود؟! خود این درخواست های ما شاهد روشنی است بر نقصان معرفت ما نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)؛ در حالی که به ما یاد داده اند وقتی به زیارت اهل بیت (علیهم السلام) مشرف شدید، اگر خواستید حاجتی از ایشان طلب نمایید، چیز کم ارزشی را طلب نکنید، بلکه از ایشان آن علومی را بطلبید که اگر ابودر متوجه می شد، سلمان را می کشت! «مُحْتَمِلٌ لِّعِلْمِكُمْ»^{۱۱۸}.

۱۱۷. این عبارت شریفه در سه آیه از قرآن آمده است: سورة مبارکه زمر (۳۹)، آیه کریمه ۷۵ و سورة مبارکه غافر (۴۰)، آیه کریمه ۷ و سورة مبارکه شوری (۴۲)، آیه کریمه ۵: «پیوسته تسبیح و حمد پروردگارش را بجا می آورند».

۱۱۸. کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۵۴۷، زیارت جامعه کبیره.

نکته مهم دیگر آنکه: معرفت و شناخت بیشتر نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)، با معرفت باطنی حاصل خواهد شد؛ و هر مقدار که فاصله شخصیتی و طراز فکری و معنوی ما با اهل بیت (علیهم السلام) بیشتر باشد، به همان میزان، رفتارهای اهل بیت (علیهم السلام) نیز برای فکر و ادراک ما غیر قابل هضم می شود؛ چنانکه بسیاری از رفتارهای اهل بیت (علیهم السلام) برای ما قابل فهم و درک نیست؛ و حتی در بین انبیاء (علیهم السلام) و اولیاء که قابل قیاس با اهل بیت (علیهم السلام) نیستند، رفتارهایی می بینیم که برای ما قابل هضم نیست.

به عنوان مثال وقتی حضرت موسی (علیه السلام) از کوه طور برگشتند و گوساله پرستی مردم را مشاهده کردند، به جای اعتراض به سامری و توبیخ وی، حضرت هارون (علیه السلام) برادر و جانشین خودشان را تنبیه و توبیخ نمودند! آن هم تنبیه و توبیخی همراه با تحقیر! زیرا در مقابل جمع برادر خود را تنبیه کردند! در حالی که حضرت هارون (علیه السلام) برای تبلیغ دین، تا آخرین حد توان و بدون ذره ای کوتاهی زحمت کشیده بودند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي ۖ أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ ۖ وَأَلْقَى الْأُلُوحَ ۖ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ۚ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي ۖ فَلَا تُشِيتْ بِي الْأَعْدَاءَ ۖ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝۱۱۹

متأسفانه بعضی از افرادی که آیات را بدون توجه لازم بحث می کنند، گفته اند در این صحنه، حضرت موسی (علیه السلام) عصبانی شد و کتاب خداوند (تورات) را روی زمین انداخت! (مثلاً تصور کنید!) آیا چنین کاری از یک پیامبر اولوا العزم معنا دارد؟! آن هم کتاب الهی تورات که بر روی سنگ نوشته شده و سنگ آن هم از ملکوت آمده بود! ^{۱۲۰} (به

۱۱۹. سورة مبارکه أعراف (۷)، آیه کریمه ۱۵۰: «و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: پس از من، بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا در مورد فرمان پروردگارتان (و تمذید مدت میعاد او)، عجله نمودید (و زود قضاوت کردید؟! سپس الواح را افکند، و سر برادر خود را گرفت و به سوی خود کشید او گفت: فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شامت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!».

۱۲۰. المیزان في تفسير القرآن، ج ۸، ص: ۲۶۱؛ الدر المنثور في التفسير بالماثور، ج ۳، ص: ۱۲۰.

خلاف قرآن که آیاتش الهی است اما جلد و کاغذش ملکوتی نیست). **أَخَذَ الْأَلْوَاخَ وَ فِي نُسَخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ**^{۱۲۱}؛ یک مسلمان مؤمن معمولی، هیچ وقت کتاب خداوند را با شدت به زمین نمی کوبد، چه رسد به حضرت موسی (علیه السلام).

به ذهن ما این گونه می رسد که یا حضرت هارون (علیه السلام) معصوم نیست که اینقدر کوتاهی کرده و مستحق چنین عقوبتی گشته است؛ و یا اگر حضرت هارون (علیه السلام) سرسوزنی کوتاهی نکرده پس حضرت موسی (علیه السلام) معصوم نیست که - معاذ الله - مرتکب چنین ظلمی شده است!

از آن طرف، بهترین کاری که حضرت موسی (علیه السلام) می توانستند انجام دهند، این بود که منبع فتنه و فساد - یعنی سامری - را از بین ببرند، نه اینکه حضرت هارون (علیه السلام) را تنبیه و توبیخ نمایند! اما ایشان نه تنها سامری را اعدام نکردند بلکه به سامری فرمودند تو بمان، ولی به قوم خود - که گوساله پرست شده بودند - دستور دادند همدیگر را بکشید!^{۱۲۲}

این نوع رفتار حضرت موسی (علیه السلام) عین حق است ولیکن در ابتدا برای ما قابل هضم و درک نیست؛ چرا که به واسطه قصور ذهنی نمی توانیم این نوع رفتار را در سطحی عمیق تحلیل کنیم. همان طور که رفتار پدر و مادر گاهی اوقات برای بچه پنج ساله، قابل فهم نیست و ایجاد شبهه می کند؛ مثلاً کودکی که پدر و مادرش به او آمپول زده اند، از آن جایی که نمی تواند تحلیل کند، این کار آنها را ظلم می پندارد و لذا از آنها ناراحت می شود! در

۱۲۱. سورة مبارکه أعراف (۷)، قسمتی از آیه کریمه ۱۵۴: «... الواح (تورات) را برگرفت و در نوشته های آن، هدایت و رحمت برای کسانی بود که از پروردگار خویش می ترسند (و از مخالفت فرمانش بیم دارند)».

۱۲۲. اشاره به سورة مبارکه بقره (۲)، آیه کریمه ۵۴: **وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَتَقَوَّمُوا أَنفُسَكُمْ بِأَتَّخِذِكُمْ آلِهَةً هُوَ النَّوَابُ الرَّحِيمُ**؛ «و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید! و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه پذیر و رحیم است».

حالی که این کار پدر و مادر، عین حق و عدل است. همین کودک وقتی بزرگ می شود، با پای خودش می رود و هزینه می کند تا به او آمپول بزنند؛ زیرا سطح درک او فرق کرده است.

البته گاهی اوقات نیز ممکن است ذهن انسان از حداقل ها هم پایین تر رفته باشد، به طوری که از کنار شبهات به راحتی عبور کرده و اصلاً به شبهات توجه نمی کند تا برایش سؤال ایجاد شود! اگر کسی از حداقل ها بالاتر بیاید، برای او سؤال پیش می آید، و اگر باز هم بالاتر برود، جواب آن سؤالات نیز برایش حاصل می شود. پس عدم ایجاد سؤال و عدم وجود شبهه در ذهن گاهی به دلیل شدت انحطاط از حداقل ها است؛ و گاهی به دلیل شدت علوّ است، یعنی مطلب حاصل شده و شبهه ای وجود ندارد.

دو شاهد برای عدم درک معرفی مستقیم

بنابراین، معرفی مستقیم حالات، رفتارها، خصوصیات و صفات اهل بیت (علیهم السلام)، به دلیل فاصله زیادی که با آنها داریم، خیلی اوقات برای ما ایجاد شبهه می کند.

شاهد اول: سورة مبارکه «کوثر»

اولین شاهد برای این مطلب، خود سورة مبارکه کوثر است به طوری که در بین مفسرین، بیش از بیست احتمال^{۱۲۳} برای معنای «کوثر» مطرح شده است؛ همچون: «حوض»، «نهر»، «نور»، «خُلُق عظیم»، «قرآن»، «نبوت»، «مقامات»، «حکمت»، «خصال نیکو»، «حوضی در قیامت»، «غرفه های بهشتی»، «شفاعت»، «ذریه حضرت زهراء (علیها السلام)» و...^{۱۲۴}

۱۲۳. در تفسیر شریف «المیزان» می فرماید: «وقد نقل عن بعضهم أنه أنهى الأقوال إلى ستة وعشرين». (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۳۷۰) و در تفسیر «روح المعانی» گوید: «الْكُوثَرُ فِيهِ أَقْوَالٌ كَثِيرَةٌ... وَقَدْ ذَكَرَ فِي التَّحْرِيرِ سِتَّةَ وَعَشْرِينَ قَوْلًا فِيهِ...» (روح المعاني، ج ۱۵، ص: ۴۷۹)

۱۲۴. رجوع شود به: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۳۷۰؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص: ۸۳۶؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۱۵، ص: ۴۷۸؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۶، ص: ۴۰۱؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص: ۲۰۷ و...

برخی از مفسرین سنی - همچون فخر رازی - آنقدر احتمالات زیادی در معنای «کوثر» بیان کرده‌اند که نام حضرت زهراء (علیها السلام) در بین آن احتمالات، گم است! ^{۱۲۵} حتی در بین مفسرین شیعی، حدود ده، دوازده احتمال ذکر کرده‌اند!

این در حالی است که «کوثر» در سورة مبارکه کوثر فقط یک احتمال دارد و آن عبارت است از وجود مقدس حضرت زهراء (علیها السلام)؛ آن هم خود حضرت زهراء (علیها السلام) نه ذریه آن حضرت؛ و اتفاقاً احتساب ذریه و افتخار به تعداد نفرات، در سورة مبارکه «تکاثُر» قدح و مذمت شده است. ^{۱۲۶} و اگر هم ذریه حضرت زهراء (علیها السلام) را به تبع خود آن حضرت، بنخواهیم داخل در «کوثر» محسوب کنیم - کما اینکه بعید نیست - در این صورت باید بگوییم که مراد از این ذریه، تنها ذریه پاک و طاهر آن حضرت می‌باشد؛ چرا که در بین این ذریه، افرادی نظیر «جعفر کذاب» ^{۱۲۷} نیز وجود

۱۲۵. التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص: ۳۱۳ تا ۳۱۷؛ [در این تفسیر، حدود ۱۵ معنا ذکر شده است].

۱۲۶. اشاره به سورة مبارکه تکاثُر (۱۰۲)، آیات کریمه ۱ و ۲: **أَلْهَيْكُمْ الْكَاثِرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ**؛ «افزون طلبی (و تفاخر) شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل نموده) است. تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید (و قبور مردگان خود را برشمردید و به آن افتخار کردید)!».

۱۲۷. «جعفر کذاب»، فرزند امام هادی (علیه السلام)، و برادر امام حسن عسکری (علیه السلام) است. بنا بر روایتی، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) او را به جهت ادعای دروغینش در امامت، به کذاب ملقب فرموده و از اعمالی که از او سر خواهد زد، خبر دادند و امام ششم را صادق لقب دادند تا از او متمایز گردد.

در این روایت، امام سجاد (علیه السلام) از پدران بزرگوارش روایت می‌کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «آنگاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی ابن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد، نامش را صادق بگذارید که پنجمین از سلاله او فرزندی است که نامش جعفر است که از روی تجوی بر خدای تعالی و دروغ بستن بر او ادعای امامت می‌کند و او نزد خدا جعفر کذاب و مفتری بر خدای تعالی است و مدعی مقامی است که اهل آن نیست و مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود است؛ او کسی است که می‌خواهد در هنگام غیبت ولی خدای تعالی او را بر ملا سازد»؛ سپس امام سجاد (علیه السلام) به سختی گریستند و آنگاه فرمودند: «گویا جعفر کذاب را می‌بینم که طاعی زمانش را وادار می‌کند تا در امر ولی الله و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدرش، تفتیش کند به خاطر چهلی که بر ولادت او و حرصی که بر قتل او دارد اگر به او دسترسی یابد، و طمع می‌کند که به میراث او دارد تا آن را به ناحق غصب کند.» (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص: ۳۱۹)

جعفر کذاب پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) ادعای امامت کرد و برای تثبیت آن، اقداماتی انجام داد؛ مرحوم شیخ مفید (رحمته الله) در این زمینه می‌نویسد: «پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)، جعفر کذاب، ترکه

آن حضرت را ضبط کرده و کنیزان آن حضرت را به زندان افکند و زنانش را به بند کشید و به یاران آن حضرت (که معتقد بودند فرزند ایشان، امام زمان است) ناسزا می‌گفته و در گمراهی آنان سعی می‌کرد!... و می‌کوشید تا شاید بتواند در پیش شیعیان امام عسکری (علیه السلام) موقعیت آن حضرت را پیدا کند لیکن کسی به ادعای او توجهی نمی‌کرد و به امامت او اعتراف نمی‌نمود. آخر الامر نزد خلیفه رفته و از او درخواست کرد تا او را به منزلت برادرش بگمارد و برای وصول به این مقام، مال هنگفتی داده و هر گونه راه و وسیله‌ای که ممکن بود برای حصول این مقصود آماده کند، مهیا نمود لیکن هیچ کدام از تلاش‌های او نتیجه‌ای نداد...» (الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص: ۳۳۶)

۱۲۸. نمونه دیگر، «علی بن اسماعیل بن جعفر» نوه امام صادق (علیه السلام) است که در قتل عمویش امام کاظم (علیه السلام) شریک بود! مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در این زمینه روایت می‌کند:

«علت اینکه هارون الرشید، امام کاظم (علیه السلام) را دستگیر و زندانی کرد آن بود که هارون، فرزندش (محمد امین) را تحت تربیت و سرپرستی «جعفر بن محمد بن اشعث» قرار داد. «یحیی برمکی» به وی حسد برد و با خود گفت: اگر فرزند هارون به مقام خلافت نائل آید، منصب وزارت را از من و فرزندانم می‌گیرد و به جعفر بن محمد بن اشعث و کسان او می‌سپارد. به همین مناسبت، در صدد حيله برآمد تا جعفر را از این سمت، عزل نماید.

جعفر از کسانی بود که امام کاظم (علیه السلام) را امام می‌دانست و به ولایت و خلافت آن حضرت ایمان داشت؛ یحیی برمکی که از رویه او باخبر بود، فرصت مناسبی به دست آورد و طرح الفت و دوستی با وی برقرار کرده و پیوسته به خانه او رفت و آمد می‌کرد تا کاملاً از رویه و مرام او باخبر شد و بالاخره تمام اسرار او را به اضافه آنچه را که خود درست کرده بود، به عرض هارون می‌رسانید تا آخر الامر قلب هارون را علیه او تیره کرد.

روزی یحیی برمکی به یکی از معتمدان خود گفت: آیا یکی از آل ابی طالب را که بی بضاعت و تهیدست باشد سراغ داری؟ او را به من معرفی کن تا نیازمندی‌های مرا برآورد! او «علی بن اسماعیل» برادرزاده امام کاظم (علیه السلام) را به او معرفی کرد. یحیی برمکی از موقعیت استفاده نکرده و برای پیش بردن غرض خود، مالی برای او فرستاده و او را ترغیب کرد تا به بارگاه هارون الرشید بیاید و به او وعده احسان و مقام داده بود. علی بن اسماعیل هم که گول مقام و ریاست سر و کلاهش را پر کرده بود، اسباب سفر به بغداد را آماده کرد.

امام کاظم (علیه السلام) که با برادرزاده خویش الفت داشته و همواره به او کمک می‌نمود، از آهنگ او باخبر شدند و او را طلبیده و فرمودند: آهنگ کجا داری؟ عرض کرد: می‌خواهم سفری به بغداد نمایم! حضرت فرمودند: هدف تو از این مسافرت چیست؟ عرض کرد: قرض دار و گرفتارم و می‌خواهم شاید بدین وسیله بتوانم دینم را ادا کنم و هزینه زندگی فراهم سازم! حضرت فرمودند: قرضت را من ادا می‌کنم و هزینه زندگیت را به عهده می‌گیرم. علی بن اسماعیل به سخن امام کاظم (علیه السلام) توجهی نکرده و آماده رفتن به بغداد شد! دوباره حضرت او را طلبیده و فرمودند: به راستی قصد عزیمت به بغداد داری؟! عرض کرد: آری! چاره‌ای جز این نیست!

این نکته هم قابل ذکر است که در بعضی از موارد، عموم مردم، هم از لحاظ فهم و هم از لحاظ عمل، خیلی جلوتر از خواص هستند! اگر شما الان از عموم شیعیان متدین سؤال کنید که مراد از «کوثر» در سوره کوثر چیست؟ بالاتفاق همه می‌گویند مراد از «کوثر»، حضرت زهراء (علیها السلام) است؛ و حتی این مطلب آنقدر شهرت دارد که اسم «کوثر» را به عنوان اسمی از اسامی حضرت زهراء (علیها السلام) روی فرزندان خود می‌گذارند؛ اما اگر در فضای تخصصی، همین سؤال را از علمای تفسیر پرسید، بیش از بیست احتمال برای شما ذکر می‌کنند، بعضاً احتمالات پرت و غلط!

سرّش این است که عموم مردم، به فطرت خود مراجعه می‌کنند و جواب می‌گیرند؛ همان‌گونه که در روایت می‌فرماید: «اِسْتَفْتِ قَلْبَكَ»^{۱۲۹} از قلبت استفتاء کن و بین قلبت چه می‌گوید؛ قلب انسان در هر موضوعی اگر از میل و کراهت نفسانی خالص شود، جواب می‌گیرد و لازم نیست انسان، انسان کامل باشد تا از قلبش جواب

حضرت فرمودند: ای برادرزاده! خوب فکر کن و از خداوند بترس و از این سفر منصرف شو و فرزندان مرا یتیم مکن! آنگاه حضرت سیصد دینار و چهار هزار درهم به او عنایت فرمودند.

وقتی علی بن اسماعیل از نزد امام کاظم (علیه السلام) مرخص شد، حضرت رو به حاضران نموده و فرمودند: به خدا قسم او در حق من سعایت خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم خواهد نمود...

باری علی بن اسماعیل وارد بغداد شد؛ وقتی به نزد هارون رسید، شروع به سعایت کرده و از امام کاظم (علیه السلام) بدگویی نمود و...

هارون در همان سال برای انجام حج به طرف مکه عزیمت کرد و نخست به مدینه رفته و امام کاظم (علیه السلام) را دستگیر نمود و به زندان افکند...» (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص: ۲۳۷)

۱۲۹. «فردی به نام «وابصة بن معبد الأسدی» می‌گوید: به محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیدم و تصمیم داشتم در سؤال از خوبی‌ها و بدی‌ها چیزی را فروگذار نکنم، ولی خود آن حضرت فرمودند: ای وابصة! آیا می‌خواهی به تو خبر دهم که به چه منظور آمده‌ای، و آمده‌ای تا چه چیزهایی بپرسی؟ خودت می‌گویی یا من خبر دهم؟ عرضه داشتم: یا رسول الله شما بفرمایید! حضرت فرمودند: تو آمده‌ای از خوبی‌ها و بدی‌ها بپرسی، آنگاه از انگشتان دستشان سه انگشت را جمع نموده و با آنها پی در پی به سینه من زدند و فرمودند: «یا وابصة! اِسْتَفْتِ قَلْبَكَ اِسْتَفْتِ نَفْسَكَ» ای وابصة! از این قلبت بپرس! از این قلبت بپرس؛ بَرّ و خوبی هر آن چیزی است که قلب تو نسبت به آن آرامش یابد، و گناه و بدی آن عملی است که در قلب تو اضطراب و نگرانی ایجاد کند، هر چند که مردم یکی پس از دیگری حکم به درستی آن عمل کنند». (المیزان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۱۹۰؛ به نقل از تفسیر: الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۲، ص: ۲۵۵)

بگیرد. ۱۳۰

شاهد دوم: سوره مبارکه «انسان»

شاهد دیگر برای عدم درک معرفی مستقیم اهل بیت علیهم السلام، آیات سوره مبارکه «انسان» است که به رفتار مستمر اهل بیت علیهم السلام و حضرت زهراء علیها السلام اشاره نموده و می‌فرماید:

وَيُطْعَمُونَ عَلَىٰ حَبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. ۱۳۱

در ذیل این آیات، دو نوع روایت داریم؛ روایتی که مشهور است و بسیاری از عامه نیز آن را نقل کرده‌اند، همان داستان معروفی است که روایت شده: امیرالمؤمنین و حضرت زهراء و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و نیز فضه خادمه، برای شفای حسین علیه السلام نذر می‌کنند که سه روز روزه بگیرند؛ هر سه روز به هنگام افطار غذای خود را (که پنج قرص نان بوده ۱۳۲) به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند و خودشان با آب افطار نموده و گرسنه می‌مانند! روز چهارم که به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسند، امام حسن و امام حسین علیهم السلام (که حدود چهار و پنج ساله بودند) از شدت گرسنگی، مثل جوجه می‌لرزیدند!... ۱۳۳

این رفتار اهل بیت علیهم السلام به گونه‌ای بوده که قرطبی (از مفسرین متعصب اهل سنت) در ذیل این آیه شریفه و پس از نقل داستان مذکور می‌گوید: اگر این داستان صحت داشته باشد، در این صورت باید [امام] علی علیه السلام را توبیخ کرد نه مدح! ۱۳۴

۱۳۰. استاد معظم رحمته الله علیه در ضمن بحث، مطالبی راجع به «استخاره» بیان فرمودند که در قسمت ضmann (ص: ۲۸۵) خواهد آمد.

۱۳۱. سوره مبارکه انسان (۷۶)، آیه کریمه ۸: «و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند!».

۱۳۲. «نان در فرهنگ اسلام، به اندازه یک نفر است؛ مثلاً به اندازه یک کف دست که گرسنگی یک نفر را برطرف می‌کند. بنابراین منظور از پنج قرص نان، همان نان یک نفره می‌باشد». (معظم له)

۱۳۳. داستان فوق را به صورت کامل در قسمت ضmann (ص: ۲۷۷) آورده‌ایم.

۱۳۴. الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، ج ۱۹، ص: ۱۳۴.

این رفتار اهل بیت (علیهم السلام)، نه تنها یک رفتار عادی نیست بلکه موجب ایجاد شبهه در ذهن بسیاری از افراد می شود!

مگر یک مسکین نیامده بود؟ می توانستند یک قرص نان را به او بدهند و بقیه را خودشان مصرف کنند، یا مثلاً سه قرص نان را به او بدهند و دو قرص نان را برای دو فرزندشان نگه دارند! آیا چنین کاری افراط و تفریط نیست؟!

اینگونه انفاق کردن، علاوه بر اینکه عقلاً قبیح است، شرعاً نیز مورد نهی واقع شده است؛ و اهل بیت (علیهم السلام) با این کارشان - العیاذ بالله - مرتکب حرام شده اند! چرا که خداوند به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که:

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ، دستت را به گردنت نبند که هرچه را داری، نگه داری و انفاق نکنی؛ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا^{۱۳۵}، و بیش از اندازه هم دستت را مگشای که هرچه داری را داری، انفاق کنی! امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بالاتر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست!

این در حالی است که آیه شریفه فوق (که در سوره «اسراء» قرار دارد)، قبل از آیات سوره «انسان» نازل شده است؛ بنابراین اینگونه نبوده که اهل بیت (علیهم السلام) نسبت به دستور فوق بی اطلاع بوده باشند.

یا مثلاً در آیه دیگری می فرماید متقین در انفاق کردن، میانه رو هستند، نه افراط و زیاده روی می کنند و نه تفریط:

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا^{۱۳۶}.

با این توجه، این سؤال و شبهه در ذهن به وجود می آید که آیا به راستی چنین انفاقی، هم خلاف عقل است و هم خلاف شرع؟!

۱۳۵. سوره مبارکه اسراء (۱۷)، آیه کریمه ۲۹: «هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترك انفاق و بخشش منما) و بیش از حدّ (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی!».

۱۳۶. سوره مبارکه فرقان (۲۵)، آیه کریمه ۶۷: «و کسانی که هر گاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری؛ بلکه در میان این دو، حدّ اعتدالی دارند».

البته آن مفسّر، خباثت کرده که شبهه را اینگونه مطرح نموده، زیرا جواب این شبهه در ادامه آیات، داده شده است.

فعلاً بحث ما در مورد بررسی اینگونه شبهات و تفسیر این نوع آیات نیست؛ فقط خواستیم راجع به این مطلب که معرفی مستقیم اهل بیت علیهم السلام به این راحتی قابل درک نیست، شواهدی را ذکر کنیم.

(۲) معرفی اهل بیت علیهم السلام به صورت غیر مستقیم

سطح چهارم: آیاتی است که اهل بیت علیهم السلام را به صورت صریح، منتها به طور غیر مستقیم معرفی می فرماید. معرفی غیر مستقیم یعنی گزارش شئون ملکوتی اهل بیت علیهم السلام از طریق انبیاء و اولیاء امت های سابق؛ و این نوع معرفی قرآنی - که هم از حیث تأثیر نفسانی و هم از حیث روشن شدن و فهم مطلب، آثار بیشتری دارد - یک باب وسیعی در شناخت عظمت اهل بیت علیهم السلام است و برای عموم افراد راه گشتر می باشد؛ زیرا مواجهه مستقیم با شخصیت اهل بیت علیهم السلام برای افرادی که جان شان به اهل بیت علیهم السلام نزدیک نشده، باعث ایجاد متشابها می گردد؛ و به همین دلیل آیات غیر مستقیم در فهم آیات مستقیم، کمک کننده اند برای اینکه انسان جهت پیدا کند و به فهم آیات مستقیم، نزدیک گردد.

مثالی برای معرفی غیر مستقیم

برای درک بهتر معرفی صریح ولی غیر مستقیم، به مثالی از سلسله جلیله عرفاء (و به تعبیری، سلسله الذهب عرفاء) دقت کنید:

اساطین و بزرگان علم و معرفت، نسبت به مرحوم طباطبایی رحمته الله بسیار تواضع و گرنش کرده اند؛ به عنوان نمونه:

شهید مطهری رحمته الله فرموده اند: علامه طباطبایی رحمته الله مظهر قداست و یک وجود ملکوتی بودند؛ ایشان مجسمه تقوا و طهارت نفس بودند.^{۱۳۷}

۱۳۷. «علامه طباطبایی رحمته الله، این مرد بسیار بسیار بزرگ و ارزنده مردی است که صد سال دیگر باید بنشینند و آثار او را تجزیه و تحلیل کنند و به ارزش او پی ببرند. این مرد واقعاً یکی از خدمتگزاران بسیار بسیار

حضرت آیه الله جوادی آملی (رحمته الله علیه) می فرمودند: روح ایشان آنقدر پاک بود که گویی گناه کردن بلد نبودند!

حضرت علامه حسن زاده آملی (رحمته الله علیه) راجع به علامه طباطبائی (رحمته الله علیه) مکرر فرموده اند: «روحی فداه»، روح من فدای علامه طباطبائی! ^{۱۳۸}

حضرت علامه طهرانی (رحمته الله علیه) راجع به علامه طباطبائی (رحمته الله علیه) مکرر می فرمودند: «روحی فداه». ^{۱۳۹}

مرحوم علامه طباطبائی (رحمته الله علیه)، صرفاً یک آخوند معمولی خوش اخلاق و باسواد نبوده، بلکه یک شخصیت ملکوتی و عظیم القدری است که در عالم ملکوت با حضرت ادریس (علیه السلام) گفت و گو داشته اند. وقتی حوریه بهشتی - که در روایت داریم اگر بر مردم دنیا ظاهر شود، غش می کنند ^{۱۴۰} - در هنگام ذکر، بر ایشان ظهور می کند، ایشان اعتنایی نمی کنند! ^{۱۴۱} و البته این مسائل برای علامه طباطبائی (رحمته الله علیه) خیلی مهم نیست.

بزرگ اسلام است. اولاً مجسمه تقوا و معنویت است. در تهذیب نفس و تقوا مقامات بسیار عالی را طی کرده است. من سالیان دراز از فیض محضر این مرد بزرگ بهره مند بوده ام و الآن هم هستم. کتاب تفسیر المیزان ایشان یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن مجید نوشته شده است. من می توانم ادعا کنم که این تفسیر، بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است. بسیار بسیار مرد عظیم و جلیل القدری است.» (مجموعه آثار استاد شهید مطهری (احیای تفکر اسلامی)، ج ۲۵، ص: ۴۲۸)

۱۳۸. یادنامه مفسر کبیر استاد علامه طباطبائی قدس سره، ص: ۸۱؛ هزار و یک کلمه، ج ۳، ص: ۹ و ج ۵، ص: ۲۵۳ و...

۱۳۹. رساله لب الالباب در سیر و سلوک اولی الألباب، ص: ۱۸؛ آیت نور، ص: ۱۴۱.

۱۴۰. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَوْ أَنَّ حُورًا مِنْ حُورِ الْجَنَّةِ أَشْرَفَتْ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَبْدَتْ دُؤَابَةً مِنْ دُؤَائِبِهَا [لَأَفْتَنَ] لَأَمْتَنَ أَهْلَ الدُّنْيَا...»؛ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: چنانچه یکی از حوریه های بهشتی بر اهل دنیا ظاهر گردد و زلفی از گیسوان خود را آشکار نماید، اهل دنیا می میرند... (الزهد، ص: ۱۰۲)

۱۴۱. «استاد علامه می فرمودند: روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم؛ در آن بین يك حوریه بهشتی از طرف راست من آمد و يك جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود؛ و خود را بمن ارائه می نمود. همینکه خواستم به او توجهی کنم ناگهان یاد حرف استاد افتادم؛ و لذا چشم پوشیده و توجهی نکردم. آن حوریه برخاست و از طرف چپ من آمد، و آن جام را بمن تعارف کرد؛ من نیز توجهی ننمودم و

هر آن کوز دانش برد توشه‌ای

جهانی است بنشسته در گوشه‌ای^{۱۴۲}

علامه طباطبایی رحمته الله، به تنهایی یک عالم و یک امت است؛ وجودی است که فاصلهٔ مُلک تا ملکوت را طی نموده‌اند.

درک ملکوت در سطح حوریه و ملائک، نسبتش با مقام فناپی که علامه طباطبایی رحمته الله داشتند، همچون نسبت یک به یک میلیارد است و بلکه کمتر! در مقامی که ایشان در آن قرار دارند، آنقدر حقائق بزرگ است که دیگر قابل بیان نیست!

حال، علامه طباطبایی رحمته الله با این بزرگی و عظمت، می‌دانید کیست؟! شاگرد مرحوم آقای قاضی رحمته الله است! شخصیتی ملکوتی که مظهر اسم «المُمت» خداوند بوده‌اند؛ یعنی اگر به کسی یا چیزی بگویند بمیر، می‌میرد!^{۱۴۳}

خود علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرمودند: ما هرچه داریم از مرحوم آقای قاضی رحمته الله داریم، چه در زمان حیات ایشان و چه بعد از رحلت ایشان^{۱۴۴}؛ و حتی بالاتر از این، فرموده بودند: ما اصلاً قاضی را نشناختیم!

حال شما ببینید مرحوم آقای قاضی رحمته الله دیگر چه عظمتی دارند که مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرمایند هرچه دارم از او دارم و او را نشناختم!

مرحوم آقای قاضی رحمته الله، آنچنان در هاله‌ای از عظمت قرار دارند که فهم ما به راحتی نزدیک آن نمی‌شود! ما از مرحوم قاضی رحمته الله چه می‌فهمیم؟! هیچ!

افرادی نظیر علامه طباطبایی رحمته الله، مرحوم آیه الله بهجت رحمته الله، مرحوم آیه الله

روی خود را برگرداندم؛ آن حوریه رنجیده شد و رفت. و من تا بحال هر وقت آن منظره بیادم می‌افتد از رنجش آن حوریه متأثر می‌شوم.» (مهر تابان، ص: ۳۱)

۱۴۲. شاعر: ابن یمین؛ (وی شاعر شیعی و معروف ایرانی در قرن هشتم هجری است که در روستای فرومد به دنیا آمده و در هاجا نیز مدفون است. روستای فرومد، در شهرستان میامی از استان سمنان قرار دارد.)

۱۴۳. نمونه‌ای از تجلی اسم «المُمت» خداوند در داستان میراندن مار توسط مرحوم قاضی رحمته الله، خواندنی است؛ رجوع شود به: معاد شناسی، ج ۱، ص: ۲۳۰.

۱۴۴. مهر تابان، ص: ۲۶؛ کوه توحید، ص: ۱۳۷.

کشمیری رحمته، مرحوم آقای حداد رحمته و... که هر کدام از این بزرگان، خورشید فروزانی هستند، همه دست پرورده مرحوم سید علی آقای قاضی رحمته می باشند! این شاگردان را بین، عظمت استاد آنها را بشناس! (در این جا در واقع، در مقام معرفی مرحوم سید علی آقای قاضی رحمته هستیم، منتها از طریق شاگردان ایشان).

گرچه ما با چند جمله از کنار این بزرگان عبور می کنیم، ولی حقیقت آن است که هر کدام از آنها باید یک عمر، وصف شوند!

یک دهان خواهم به پهنای فلک

تا بگویم وصف آن رشک ملک

ور دهان یابم چنین و صد چنین

تنگ آید در فغان این حنین^{۱۴۵}

حال، مرحوم آقای قاضی رحمته با آن عظمت و بزرگی، که ملائک زیر دست او قرار دارند، می دانید کیست؟! کسی است که یک نظر عنایتی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام شامل حالش شده و به این مقام و مرتبه رسیده است!^{۱۴۶} الله اکبر! حضرت ابوالفضل علیه السلام دیگر چه عظمتی دارند که یک نظر ایشان، قاضی می سازد! فهم ما کجا می تواند به راحتی

۱۴۵. شاعر: ابن یمین.

۱۴۶. «حضرت آیت الله نجابت می فرمودند: «رضوان خدا به آقای قاضی، رضوان خدا به آقای قاضی، سلام خدا به آقای قاضی؛ فرمودند چهل سال دم از وحدت پروردگار عالم زدم، چند مرتبه خواستند مرا بکشند، آقای سید ابوالحسن اصفهانی نگذاشت. خدا هم به من کمک کرد. چهل سال دم از وحدت می زدم نه يك خواب خوبی دیدم، نه يك مکاشفه ای داشتم، نه رفیق، نه هم درد نه مکاشفه. چهل سال هم بود که در را می کوبیدم ولی هیچ خبری نمی شد. ولی برکات خدا چنان مرا محکم قرار داده بود و خدای اجل چنان به من ثبات داده بود که هیچ تکان نخوردم».

چهل سال از این مسأله گذشت. سنم پنجاه و هشت سال بود. چهل سال بود که دم از خدا می زدم. در کربلا بودم. حرم ابوالفضل علیه السلام را دو ساعت بعد از غروب می بستند و حرم حضرت امام حسین علیه السلام را چهار ساعت بعد از غروب می بستند. لذا من نماز مغرب را در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می خواندم و نماز عشا را در حرم حضرت اباعبدالله علیه السلام. هیچ از عالم معنا برایم ظهور نکرده بود. هر چه داشتم برکت خدا بود و ثبات. يك روز، قبل از غروب آفتاب، رفتم عقبه حضرت ابوالفضل علیه السلام را ببوسم. سیدی بود، ترك بود معروف بود به سید دیوانه. از ته صحن دوان دوان آمد و گفت: سیدعلی! سیدعلی! (من می دانستم دیوانه است) گفت:

نزدیک چنین جایگاه و مرتبه‌ای شود!

حال، حضرت ابوالفضل علیه السلام با آن عظمت و جلالت، که با نگاه خویش هزاران

«امروز مرجع اولیا در تمام دنیا حضرت ابوالفضل علیه السلام هستند». از بس من در خودم فرو رفته بودم متوجه نشدم که فرمایش این بنده خدا یعنی چه!

رفتم در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام اذن دخول خواندم. زیارت آقا را هم خواندم. نماز حضرت ابوالفضل علیه السلام را خواندم. حالا مغرب شده بود. می‌خواستم مشغول نماز مغرب بشوم. تا تکبیرة الاحرام را گفتم دیدیم از طرف حضرت ابوالفضل علیه السلام وضع به تمام معنا عوض شد. وضع طوری شد که نه هرگز از مخیله من عبور کرده بود و نه حتی قدرت درک آن را داشتم. همان فرمایش روایت که «نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه به قلبی خطور کرده» به سراغم آمد. [نتوانستم قرائت را بخوانم] قرائتم را نگه داشتم. این وضع قریب یک دقیقه و نیم تداوم داشت. پس از آن دیدم که شدت آن کم شد لذا مشغول به قرائتم شدم. مستحبات را کم کردم و نمازم را تمام کردم. از حرم بیرون آمدم، با خودم گفتم به جایی بروم که کسی مزاحمم نباشد. دیدم حرم امام حسین علیه السلام شلوغ است، نرفتم. مستقیم به خانه رفتم. به پشت بام رفتم. به پشت خوابیدم و دست و پایم را دراز کردم. یک مرتبه دیدم که باز هم همان حال به سراغم آمد و این دفعه دو دقیقه طول کشید. در همین هنگام همسرم چای درست کرده بود و با سینی چای بالای سرم آمد که اگر نیامده بود و خلوتم به هم نخورده بود، آن حال بیشتر طول می‌کشید ولی با آمدن او و به هم خوردن خلوتم، آن حال برطرف شد. چای خوردم. بلند شدم. تجدید وضو کردم و نماز عشا را خواندم. همسرم رفت شام بیاورد، تا رفت، دوباره آن حالت آمد و این بار پنج دقیقه طول کشید. من تا آن زمان، ذره‌ای از این چیزها را ندیده بودم، حالا که دیده بودم نه می‌توانستم در بدنم بمانم و نه می‌توانستم در بروم و نه می‌توانستم به همسرم حرف بزنم. نمی‌دانستم چکار کنم. غذا خیلی کم خوردم. همسرم گفت: [با این وضعیت] می‌میری. گفتم: بله، می‌میرم. خوابیدم. نصف شب همان حالت دوباره آمد و ربع ساعت طول کشید و [سرانجام] آن رندی که از خدا خواسته بودم رسید. از خدا خواسته بودم رند باشم...».

فرصت شمر طریقه رندی که این نشان

چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است

عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه

رند از ره نیاز به دار السلام رفت

(مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت الله سید علی آقا قاضی رحمته الله، ج ۲، ص: ۲۶۴)

و نیز رجوع شود به: عطش، ص: ۲۵.

قاضی می‌سازد، می‌دانید کیست؟! کسی است که «كَانَ يَقُومُ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَالْعَبْدِ الدَّلِيلِ»^{۱۴۷}، مثل برده حلقه به گوش در مقابل امام حسین علیه السلام حریم می‌گرفت! الله اکبر! امام حسین علیه السلام دیگر چه عظمت فوق العاده و غیر قابل توصیفی دارند که شخصیتی مانند حضرت ابوالفضل علیه السلام در مقابل ایشان این گونه حریم می‌گیرد!

با این مثال، انسان بهتر عظمت امام حسین علیه السلام را درک می‌کند که در چه رتبه دست نیافتنی قرار دارند.

از این نکته هم نباید غافل شد که فاصله بین استاد و شاگرد در این دنیا به گونه‌ای است که شاگرد مستعد - چه به لحاظ علمی و چه به لحاظ عملی - می‌تواند طی چند سال با تلاش و توفیقاتی که برایش حاصل می‌شود، به رتبه استادش و یا حتی بالاتر نیز نائل گردد؛ اما فاصله استاد و شاگرد در محل بحث ما، بی‌نهایت است، یعنی اگر مرحوم آقای قاضی رحمه الله تا روز قیامت در دنیا می‌ماند و خالصانه عبادت می‌کرد، هرگز به رتبه حضرت ابوالفضل علیه السلام نمی‌رسید! چرا که فاصله بین آنها بی‌نهایت است! و فاصله بین حضرت ابوالفضل علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز به همین کیفیت است! فاصله امام حسین علیه السلام با مادون خود بی‌نهایت است؛ با این توجه، آیا می‌توان جایگاه و مرتبه امام حسین علیه السلام را شناخت؟!

این نوع معرفی، معرفی غیر مستقیم و البته روش بسیار نافذی است؛ و اگر این معرفی غیر مستقیم نباشد، معرفی مستقیم ابتر خواهد ماند و مطلب به دست نخواهد آمد؛ و نتیجه‌اش این خواهد شد که با وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام معامله چشم و

۱۴۷. «وفي تأدبه عليه السلام أنه ما كان يجلس بين يدي الحسين عليه السلام إلا ياذنه كان كالعبد الدليل بين يدي المولى الجليل و كان مثلاً لأوامره و نواهيه مطيعاً له و كان له كما كان أبوه علي عليه السلام لرسول الله ﷺ...»؛ از ادب حضرت ابوالفضل علیه السلام اینکه در پیشگاه امام حسین علیه السلام نمی‌نشست مگر آنکه حضرتش اجازه فرمایند، و برخورد او با امام حسین علیه السلام همانند (برخورد) بنده ذلیلی بود در پیش روی سروری بزرگ و باجلالت. و اوامر و نواهی امام را به انجام می‌رساند در حالی که فرمان‌بردار آن حضرت بود، و با امام حسین علیه السلام همان گونه بود که پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام با حضرت رسول الله ﷺ بود. (تاریخ امام حسین علیه السلام (موسوعة الإمام الحسين عليه السلام، ج ۹، ص: ۱۴۷)

گوش و جسم می شود! همانطور که خود حضرت نیز در بستر شهادت به این مطلب اشاره نموده و فرمودند: «وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوِرَكُمْ بِدَنِي أَيَّامًا»^{۱۴۸}، تا دیروز، بدن من با شما هم نشین بود، شما چه فهمیدید که روح من کجاست؟!

بنابراین، آیات معرفی غیر مستقیم، کلید فهم آیات معرفی مستقیم هستند؛ و اگر ما آیات غیر مستقیم را از طریق صحیح پیگیری کنیم در این صورت حقائق از آیات مستقیم برای ما باز خواهد شد که قبل از آن، اصلاً به ذهن ما خطور نمی کرد.

توصیف انبیاء و اولیاء علیهم السلام در قرآن، دو منظوره است: ۱. پیام های مربوط

به همان داستان ۲. معرفی اهل بیت علیهم السلام

خداوند برای هر معرفی مستقیمی، چندین معرفی غیر مستقیم قرار داده است. بر همین اساس، قرآن سرشار از آیاتی است که به معرفی غیر مستقیم اهل بیت علیهم السلام می پردازد؛ تمام آیات و داستان هایی که راجع به انبیاء علیهم السلام و اولیاء گذشته در قرآن آمده است، دو منظوره می باشد:

۱. حکایت آن داستان و پیام های مربوط به همان داستان.
۲. معرفی اولیاء کامل و اولیاء ختمی علیهم السلام - که همان اهل بیت علیهم السلام هستند - از طریق شخصیت انبیاء و اولیاء گذشته؛ یعنی می خواهد بفرماید تمام این انبیاء و اولیاء با همه عظمتی که دارند، شاگردان، دست پروردگان، مُستفیدین، مُستضیین و نور گرفتگان از مشکات اهل بیت علیهم السلام می باشند و نورانیت و تَلَاوُهمْ آنها از نور اهل بیت علیهم السلام می باشد که در آنها تجلی پیدا نموده است.

حال با همین دید، زیارت وارث را ببینید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ

الله... ۱۴۹

می‌فرماید: اگر همه صفات انبیاء (ص) (صفوة آدم (ع)، عظمت و استقامت نوح (ع)، امامت و خلّت ابراهیم (ع) و...) را در نظر بگیرید و حد اعلایی فوق همه آن صفات را در یک انسان جمع کنید، حضرت اباعبدالله (ع) آن کسی است که وارث و جامع همه آن صفات می‌باشند.

منظور از ارث در این زیارات، ارث ظاهری نیست، بلکه منظور ارث باطنی است؛ یعنی حضرت اباعبدالله (ع)، وارث حقائق، مقامات، کمالات، حالات و ملکوت انبیاء (ع) است. در ارث ظاهری، کسی که ارث می‌برد، حداکثر به اندازه ثروت میت، ارث می‌برد؛ ولی در ارث باطنی، مقام و منزلت وارث می‌تواند از کسی که به او ارث داده، بالاتر باشد.

با همین دید باید به بعضی از روایات نگریست که می‌فرمایند: اگر کسی می‌خواهد به آدم (ع) در آن ویژگی‌اش نگاه کند، اگر می‌خواهد به نوح (ع) در آن ویژگی‌اش نگاه کند، اگر می‌خواهد به ابراهیم (ع) در خلوص و خلّت و نزدیکی‌اش به خداوند نگاه کند، اگر می‌خواهد به موسی (ع) در صلابتش نگاه کند، اگر می‌خواهد به عیسی (ع) در رافتش نگاه کند، خلاصه اگر می‌خواهد همه صفات انبیاء (ع) را در حد اعلای خود ببیند، «فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^{۱۵۰}، به امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (ع) بنگرد؛ یعنی اگر تمام جنبه‌های کمالی را که در تمام اولیاء کامل قبلی وجود داشته است

۱۴۹. کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۴۲۸، زیارت وارث.

۱۵۰. روایات در این موضوع، با تعبیر گوناگونی بیان شده‌اند که به چهار مورد اشاره می‌شود:

[۱] «عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ يَنْتَمَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِسٌ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذْ أَقْبَلَ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع نَحْوَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي خُلُقِهِ [خَلْقِهِ] وَ إِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». (الأمالي (للمفيد)، ص: ۱۴)

[۲] «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِأَعْلَى صُورَتِهِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي جَلَالَتِهِ، وَ إِلَى شَيْثٍ فِي حِكْمَتِهِ، وَ إِلَى إِدْرِيسَ فِي نَبَاهَتِهِ وَ مَهَابَتِهِ، وَ إِلَى نُوحٍ فِي شُكْرِهِ لِرَبِّهِ وَ عِبَادَتِهِ، وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ وَ وَقَانِهِ، وَ إِلَى مُوسَى فِي بُغْضِ كُلِّ عَدُوٍّ لِلَّهِ وَ مُنَابَذَتِهِ، وَ إِلَى عِيسَى فِي حُبِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ حُسْنِ مُعَاسَرَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ هَذَا». (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (ع)، ص: ۴۹۷)

با هم جمع کنیم، حد اعلا و سطح کمال نهایی همه آنها، در امیرالمؤمنین (علیه السلام) وجود دارد. بنابراین همان طور که قرآن، دو ویژگی اساسی «جامعیت» و «کمال» را داراست، (چرا که قرآن، جامع تمام نیازهای انسانی است، آن هم در سطح کمال نهایی، نه فقط در سطح اولیه)، اهل بیت (علیهم السلام) نیز واجد این دو صفت بوده و جامعیت و کمال در اعلا درجه، در این وجودات مقدس متجلی شده است.

همه ما نیز باید این دو صفت را در وجود خویش ایجاد کنیم؛ زیرا اگر کسی در تمام صفات و خصوصیات، جامعیت نداشته باشد، یعنی در بعضی از صفات، رشد کرده و در بعضی دیگر فاقد آن صفت باشد (مثلاً از جهات اخلاقی خوب است، ولی شتم فهم دینی ندارد؛ یا مثلاً از لحاظ دینی خوب است، ولی درک اجتماعی او ضعیف می باشد)، در این صورت ضرر چنین فردی بیشتر از نفع اوست؛ و بیشتر ضررها، از جانب همین افراد است که در یک سطح به کمال رسیده اند ولی در سطوح دیگر فاقد کمال لازم هستند! مشکل این افراد آن است که از خویش مغفول مانده و نمی دانند که در آن سطوحی که به کمال نرسیده اند و تخصصی ندارند، نباید ورود پیدا کرده و اظهار نظر کنند.

نمونه هایی از این اشتباهات را گاهی در اظهار نظرهای سیاسی و اجتماعی بعضی از بزرگان می بینیم!

بنابراین، کسی که در سطح متوسط به جامعیت رسیده، سودش بیشتر و ضررش

[۳] «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: بَيَّنَّا النَّبِيَّ فِي مَحْفَلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا إِذْ قَالَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خَلْقِهِ، وَ إِلَى مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ، وَ إِلَى عِيسَى فِي سُنَّتِهِ، وَ إِلَى مُحَمَّدٍ ص فِي تَمَامِهِ وَ كَمَالِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ الْمُقْبِلِ. فَنَظَرَ النَّاسُ مُتَطَوِّلِينَ فَإِذَا هُمْ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع كَأَنَّمَا يَنْقَلِعُ مِنْ صَبَبٍ، وَ يَنْحَطُّ مِنْ جَبَلٍ». (المستترشد في إمامة علي بن أبي طالب (عليه السلام)، ص: ۲۸۷)

[۴] «[عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ] قَالَ: بَيَّنَّمَا أَنَا بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، إِذْ قَامَ وَ رَكَعَ وَ سَجَدَ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى، وَ قَالَ: يَا جُنْدُبُ، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خَلْقِهِ، وَ إِلَى مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ، وَ إِلَى عِيسَى فِي سَبَاحَتِهِ، وَ إِلَى أَيُّوبَ فِي بَلَاءِهِ وَ صَبْرِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ الْمُقْبِلِ الَّذِي هُوَ كَالشَّمْسِ، وَ الْقَمَرِ السَّارِي، وَ الْكَوْكَبِ الدَّرِّي أَشْجَعَ النَّاسِ قَلْبًا، وَ أَسْمَاهُمْ كَفًّا، فَعَلَى مُبْغِضِهِ لَعْنَتُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ. قَالَ: فَالْتَفَتَ النَّاسُ تَنْظُرًا أَنَّهُ مَنْ هَذَا الْمُقْبِلُ، فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام)، ص: ۳۴)

کمتر از کسی است که در یک یا چند سطح به کمال بسیار عالی رسیده، ولی در سایر سطوح ضعیف است.

اهل بیت علیهم السلام، هر دو ویژگی جامعیت و کمال را در تمام صفات، آن هم در عالی ترین سطح، در وجود خویش جمع کرده اند؛ و معنای وارث آدم علیه السلام، وارث نوح علیه السلام، وارث ابراهیم علیه السلام، وارث موسی علیه السلام، وارث عیسی علیه السلام و... نیز همین است.

با بیان این مقدمات، وارد بستر معرفی غیر مستقیم حضرت صدیقه سلام الله علیها در قرآن می شویم تا ببینیم قرآن چگونه آن حضرت را از طریق اولیاء کامل امت های سابق، معرفی می فرماید.

حضرت زهراء سلام الله علیها در پس پرده غیب است و اینگونه نیست که نفس نفیس آن حضرت به راحتی قابل ادراک باشد؛ به همین دلیل، خداوند برای معرفی ایشان مقدماتی را بیان فرموده است؛ و تا این مقدمات بیان نشود، حقائق سورۀ مبارکۀ «کوثر» باز نخواهد شد.

إن شاء الله در بخش دوم این نوشتار، قصد داریم مثال هایی از قرآن راجع به معرفی غیر مستقیم حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها بیان کنیم.

بخش دوم

معرفی غیر مستقیم

حضرت زهراء سلا علیها

در قرآن

فصل اول

قرآن، کتاب دقت‌های اعجازی

و فهم حقائق متعالی

قبل از ورود به بحث و بیان «مقدمات تفسیر سورة کوثر»، لازم است نکته مهمی را تذکر دهیم و آن اینکه:

«قرآن»، کتاب دقت‌های اعجازی و فهم حقائق متعالی است؛ کلمه به کلمه و حرف به حرف قرآن و بلکه تمام آهنگ‌های آن، دارای غرض‌ها و پیام‌های هدایتی است. بخشی از این حقائق متعالی، ممکن است برای ما - که رعیت اهل بیت علیهم‌السلام هستیم - حاصل شود، البته به شرط دقت و لطف خداوند؛ اما بعضی از این حقائق هم هستند که از کمند فهم ما خارج‌اند و فقط توسط کسانی که صاحبان و شریکان قرآن هستند، به دست می‌آید. البته همان مقداری هم که برای رعیت حاصل می‌شود، در اثر توجه و عنایت حاملان قرآن و قرآن‌های ناطق است، و الا کسی جز ایشان به قرآن راه ندارد.

از ابن عباس نقل است که می‌گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیدم و عرض کردم مقداری از حقائق تفسیر را برای من بیان کنید! آن حضرت از اول شب تا نزدیک اذان صبح به بیان تفسیر پرداختند تا جایی که سینه‌ام تنگ شد! شما اگر در کنار یک انسان پرحرف بنشینید، ممکن است بعد از دو ساعت حوصله شما سر رفته و خسته شوید، ولی این‌گونه نیست که سینه شما تنگ شود! حرف زیاد، سینه انسان را تنگ نمی‌کند به طوری که طاقت فرد تمام شود.

ابن عباس می گوید: به آن حضرت عرض کردم که دیگر طاقت و تحمل ندارم! و لذا از محضر ایشان اذن گرفته و بیرون آمدم در حالی که فرمایشات آن حضرت، راجع به تفسیر باء بسم الله (و در روایت دیگر: راجع به تفسیر نقطه باء بسم الله) هنوز تمام نشده بود! ۱۵۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) طی این چند ساعت چه مطالبی را در مورد نقطه باء بسم الله بیان می فرمودند؟! خوشا به حال ابن عباس! می ارزد که انسان تمام عمر خود را بدهد و در مقابل، این فرمایشات امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به دست آورد؛ انسان، عمر را برای فهم می خواهد و اگر فهم نباشد، عمر به چه دردی می خورد؟
بنابراین، تک تک کلمات و عبارات قرآن، موشکافی ها و دقت های فهم حقائق متعالی را می طلبد و نباید با تسامح از کنار آنها بگذریم.

علت مصدر به کاربردن اسامی قرآن

در خود قرآن، حدود پنجاه اسم از قرآن مطرح شده که همه این اسامی، به صورت مصدر ذکر شده است؛ مانند:

«فُرْقَان»: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۱۵۲.

«هُدًى»: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۱۵۳.

۱۵۱. [۱] «عَنْ مَوْلَى الْأَمَّةِ وَإِمَامِهَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ جَاءَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَسْأَلُهُ عَنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، فَوَعَدَهُ بِاللَّيْلِ، فَلَمَّا حَضَرَ قَالَ: «مَا أَوَّلُ الْقُرْآنِ؟». قَالَ: الْفَاتِحَةُ. قَالَ: «وَمَا أَوَّلُ الْفَاتِحَةِ؟» قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ. قَالَ: «وَمَا أَوَّلُ بِسْمِ اللَّهِ؟». قَالَ: بِسْمِ. قَالَ: «وَمَا أَوَّلُ بِسْمِ؟». قَالَ: الْبَاءُ، فَجَعَلَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَتَكَلَّمُ فِي الْبَاءِ طُولَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا قَرَّبَ الْفَجْرُ قَالَ: «لَوْ رَأَدْنَا اللَّيْلَ لَرَدَدْنَا». (البرهان في تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۴) و نیز رجوع شود به: منهج الصادقين فی إلزام المخالفين، ج ۱، ص: ۲۳؛ ينابيع المودة لذوي القربى، ج ۱، ص: ۲۱۴ و ۲۱۶ و ج ۳، ص: ۲۱۱ و...

۱۵۲. سورة مبارکه فرقان (۲۵)؛ آیه کریمه ۱: «زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد».

۱۵۳. سورة مبارکه بقره (۲)؛ آیه کریمه ۲: «آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است».

«شِفَاء»: يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ^{۱۰۴}.

قرآن، فارق و جدا کننده حق از باطل است، پس باید به جای «فرقان» (جدا کردن) می‌فرمود «فارق» (جدا کننده)؛ و همچنین قرآن، هادی و هدایت کننده است، پس باید به جای «هُدًى» (هدایت کردن) می‌فرمود «هادٍ» (هدایت کننده)؛ و نیز شافی و شفادهنده است، پس باید به جای «شِفَاء» (درمان کردن) می‌فرمود «شافٍ» (درمان کننده) و....

در پاسخ به این سؤال که چرا تمام اسامی قرآن به صورت مصدر ذکر شده، فرموده‌اند از باب مبالغه است (شبيه «زَيْدٌ عَدْلٌ»^{۱۰۵}). و اما اینکه چرا از صیغه‌های مبالغه استفاده نفرموده است؟ می‌گوییم: بین مصدر و صیغه مبالغه در افاده مبالغه، تفاوت وجود دارد؛ برای توضیح مطلب به این مثال توجه کنید:

فرض کنید بنده مقداری فیزیک یاد گرفته‌ام، در این صورت به بنده «عالم» می‌گویند؛ در همین رشته فیزیک به انشتین «علامه» می‌گویند؛ به این معنا که بخشی از وجود بنده و اینشتین دارای صفت علم فیزیک شده، با این تفاوت که بنده مقداری از فیزیک را می‌دانم ولی اینشتین بسیار زیاده‌تر از بنده می‌داند.

حال اگر شما با این علامه فیزیک صبحانه بخورید، یا ورزش کنید، یا قدم بزنید و... در این صورت از علم او بهره‌ای نخواهید برد، زیرا علم، سرپای وجود او را نگرفته، بلکه بخشی از وجودش دارای صفت علم شده است؛ در چنین مواردی صیغه مبالغه به کار می‌رود.

۱۰۴. سورة مبارکه یونس (۱۰)؛ آیه کریمه ۵۷: «ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست؛ (درمانی برای دل‌های شما)؛ و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان!».

۱۰۵. گاهی مصدر و اسم معنا، از باب مبالغه، حمل بر اسم ذات می‌شود، مانند: «زَيْدٌ عَدْلٌ»؛ که در اینجا «عدل» (که مصدر و اسم معناست) حمل بر «زید» (که اسم ذات است) شده است تا مبالغه در عدالت زید

باشد و مفید این معنا باشد که زید، عین عدل است و عدالت سرپای وجودش را فرا گرفته است.

اما اگر علم (و یا هر صفت دیگری) سراسر وجود انسان را بگیرد، در این صورت تک تک حالات و رفتارهای آن فرد، کلاس درس خواهد بود و به سایر افراد بهره خواهد رساند؛ زیرا به هر کاری که مشغول باشد علم از او تراوش خواهد نمود. شما اگر با امام زمان (علیه السلام) صبحانه بخورید، یا قدم بزنید و... گویا در کلاس درس نشسته اید و از آن وجود مقدس بهره می برید.

جناب شیخ اشراق (رحمه الله) در نامه ای که به فخر رازی نوشته می فرماید: «عالم کسی است که علم او بوی عمل دهد و عمل او علمی باشد»؛ چنین کسی است که علم، سرپای وجودش را پُر نموده است؛ در چنین مواردی مصدر به کار می رود.

با این توضیح روشن می شود که قرآن، بسیار هدایت کننده نیست (تا در نتیجه بخواهد اسم های آن را به صورت صیغه مبالغه به کار ببرد)، بلکه سراسر قرآن، هدایت است و تک تک کلمات و حروف آن، بار هدایتی دارد؛ و به همین دلیل اسامی آن را به صورت مصدر ذکر فرموده است.

قرآن، اینگونه نیست که بخشی از آن هدایت کننده باشد، و بخش دیگرش شفا، و بخش دیگرش علم، و بخش دیگرش نور باشد؛ بلکه سراسر قرآن، هدایت، شفا، علم و نور است.

حرف به حرف داستان های قرآنی، درس هدایتی دارد

اگر قرار بود تمام داستان ها و جریانات حضرت موسی (علیه السلام) به صورت مکتوب نوشته می شد، فرض کنید به صورت دویست جلد کتاب درمی آمد. حال اگر قرار بود داستان ها و جریانات سایر انبیاء (علیهم السلام) نیز مکتوب می شد، حدوداً به صورت بیست و پنج میلیون جلد کتاب درمی آمد!

علاوه بر داستان انبیاء (علیهم السلام)، اگر قرار بود تمام داستان ها و جریانات همه افراد (چه افراد خوب همچون لقمان، ذوالقرنین و... و چه افراد بد همچون فرعون، هامان و...) مکتوب می شد، شاید به صورت چند صد میلیارد جلد کتاب درمی آمد!

علاوه بر همه موارد فوق، اگر قرار بود تمام داستان های قبل از خلقت و بعد از دنیا

نیز مکتوب می‌شد، شاید به صورت هزاران هزار میلیارد جلد کتاب درمی‌آمد!
علاوه بر همه این داستان‌ها، اگر قرار بود عبرت‌های هر داستان نیز مکتوب می‌شد، چند جلد کتاب نوشته می‌شد؟!

خداوند از بین تمام این داستان‌ها و عبرت‌ها:

اولاً تنها تعداد ۲۶۸ داستان را گلچین نموده است.

ثانیاً از بین همین داستان‌های انتخاب شده، تمام صحنه‌های اتفاق افتاده در آن داستان را بیان نمی‌کند بلکه فقط به بخش‌هایی از آن داستان اشاره می‌نماید.

ثالثاً از بین آن بخش‌های محدود، تنها قطعات خاصی را گزینش نموده و بیان می‌فرماید؛ از اینجا دانسته می‌شود که آنچه خداوند در داستان‌های قرآن بیان فرموده، هدف‌دار است و پیام‌هدایتی دارد، یعنی از این داستان‌ها مهم‌تر، اساسی‌تر و جدی‌تر در امر هدایت وجود ندارد، چون اگر مهم‌تر از این داستان‌ها وجود داشت، خداوند حکیم می‌بایست آنها را بیان می‌فرمود.

به این چند مثال دقت کنید:

مثال اول:

یکی از داستان‌هایی که قرآن در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام بیان فرموده، جریان نزول ملائکه در خانه حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ اگر فرض کنیم صحبت‌هایی که بین آنها رد و بدل شده، دو ساعت طول کشیده باشد، گزارش این دو ساعت چند صفحه می‌شود؟ خداوند از بین این تعداد صفحه، تنها چند خط را گزارش داده است! ^{۱۵۶}

مثال دوم:

در داستان اصحاب کهف (که انسان‌هایی موحد و از اولیاء خداوند بودند و سیره آن بزرگواران برای همه درس دینی و هدایتی دارد، و مردم نیز ولع دارند تا تعداد و اسامی آنها را بدانند) خداوند با اینکه یک سوره را به نام آنها قرار داده و داستان‌شان را مفصل بیان

۱۵۶. اشاره به سوره مبارکه هود (۱۱)؛ آیات کریمه ۶۹ تا ۷۳؛ شرح و تفسیر این آیات در فصل سوم (ص: ۱۵۳) خواهد آمد.

فرموده، اما تعداد و اسامی آنها را ذکر نکرده و بلکه به رسول گرامی خود می فرماید مردم به دنبال دانستن تعداد اصحاب کهف هستند، اما نه من می گویم و نه تو بگو! یعنی صورت مسئله را مطرح می فرماید اما به صراحت، پاسخ آن را بیان نمی کند، بلکه تعداد آنها را به طور ضمنی بیان نموده و می فرماید:

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا^{۱۵۷}.

با اینکه افراد، پیوسته در مورد تعداد اصحاب کهف سؤال می کردند، اما نه تنها تعداد آنها را ذکر نکرده بلکه می فرماید ای پیامبر! در این موارد اصلاً بحث نکن! زیرا دانستن تعداد آنها بار هدایتی نداشته و هیچ گره ای از دین شما را باز نمی کند.

دانستن تعداد اصحاب کهف، چه فایده ای برای شما دارد؟! چه سود دنیوی یا اخروی دارد؟! «سَلْ عَمَّا يُعْنِيكَ»^{۱۵۸}، از آن چیزهایی بپرسید که برای شما فایده ای دارد. اما همین قرآن، تعداد چشمه های بنی اسرائیل را بیان نموده و می فرماید:

وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِّزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ

۱۵۷. سوره مبارکه کهف (۱۸)؛ آیه کریمه ۲۲: «گروهی خواهند گفت: آنها سه نفر بودند، که چهارمین آنها سگشان بود! و گروهی می گویند: پنج نفر بودند، که ششمین آنها سگشان بود. - همه اینها سخنانی بی دلیل است - و گروهی می گویند: آنها هفت نفر بودند، و هشتمین آنها سگشان بود. بگو: پروردگار من از تعدادشان آگاهتر است! جز گروه کمی، تعداد آنها را نمی دانند. پس درباره آنان جز با دلیل سخن مگو؛ و از هیچ کس درباره آنها سؤال مکن!«.

۱۵۸. این عبارت، در روایات متعددی بیان شده است؛ در اینجا تنها به یک روایت اشاره می گردد:

«عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ دَاوُدَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَهُ فَأَزْتَعَدَّتِ السَّمَاءُ فَقَالَ هُوَ سُبْحَانَ مَنْ يُسَبِّحُ لَهُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ حِيفَتِهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ لِلرَّعْدِ كَلَامًا فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَلْ عَمَّا يُعْنِيكَ وَ دَعْ مَا لَا يُعْنِيكَ.» (تفسير العياشي، ج ۲، ص: ۲۰۷)

و نیز رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص: ۷۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۴۸۴؛ مناقب آل أبي طالب (ع) (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص: ۱۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص: ۳۹۰ و...

مُفْسِدِينَ^{۱۵۹}.

این در حالی است که بنی اسرائیل، افرادی چموش بودند و کسی هم از تعداد آنها سؤال نکرده بود، اما خداوند تعداد چشمه‌های آنها را بیان می‌فرماید! پس معلوم می‌شود این قسمت از داستان حضرت موسی (علیه السلام) و دانستن تعداد چشمه‌های قوم بنی اسرائیل، یک درس مهم دینی و هدایتی دارد.

یا مثلاً در جای دیگر به تعداد خازنان جهنم اشاره نموده و می‌فرماید: عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ^{۱۶۰}؛ و سپس در آیه بعد می‌فرماید:

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ۖ وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا، این نوزده تا بودن خازنان جهنم، باعث بدبختی کفار می‌شود! لَيْسَتِ يَقِينُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، و نیز این عدد نوزده، باعث یقین اهل کتاب می‌شود! وَيَزِدَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا^{۱۶۱}، و همچنین این عدد نوزده، باعث مزید ایمان مؤمنین می‌گردد! چگونه باعث مزید ایمان می‌شود؟! باید تأمل کرد! این آیه از آیات مشکل قرآن است.

مثال سوم:

در جریان گاو بنی اسرائیل^{۱۶۲}، داستان را تا جایی مطرح می‌فرماید که آنها گاو را کشتند و قسمتی از آن را به بدن مقتول زدند و مقتول زنده شده و قاتل خود را معرفی کرد:

۱۵۹. سورة مبارکه بقره (۲)؛ آیه کریمه ۶۰: «و (به یاد آورید) زمانی را که موسی برای قوم خویش، آب طلبید، به او دستور دادیم: عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن! ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید؛ آن گونه که هر يك (از طوایف دوازده‌گانه بنی اسرائیل)، چشمه مخصوص خود را می‌شناختند! (و گفتیم:) از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید! و در زمین فساد نکنید!».

۱۶۰. سورة مبارکه مدثر (۷۴)؛ آیه کریمه ۳۰: «نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) بر آن گمارده شده‌اند!». ۱۶۱. سورة مبارکه مدثر (۷۴)؛ قسمتی از آیه کریمه ۳۱: «مأموران دوزخ را فقط فرشتگان (عذاب) قرار دادیم، و تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران معین نکردیم تا اهل کتاب [یهود و نصاری] یقین پیدا کنند و بر ایمان مؤمنان بیفزایند...».

۱۶۲. ماجرای گاو بنی اسرائیل در آیات کریمه ۶۷ تا ۷۳ سورة مبارکه «بقره» بیان شده و خلاصه ماجرا از این قرار است: «یک نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می‌شود، در حالی که قاتل به هیچ وجه معلوم نیست.

فَقُلْنَا أَضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَ يُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^{۱۶۳}.

اما از اینجا به بعد را متذکر نمی شود در حالی که برای یک مورخ، از اینجا به بعد جالب و مهم است که وقتی مقتول زنده شد چه گفت و چگونه قاتل را معرفی کرد؟ انگیزه قاتل چه بوده؟ قاتل را چگونه مجازات نمودند؟ و...؛ قرآن تمام این جزئیات را حذف کرده است! یعنی می خواهد تذکر دهد که به داستان های قرآن، به چشم جریانات تاریخی نگاه نکنید، زیرا در حوادث تاریخی آنچه مهم است اسم ها و جزئیات حوادث است، در حالی که خداوند همه این موارد را حذف نموده، زیرا هیچ بار هدایتی برای ما نداشته است!

مثال چهارم:

جریان یک پیامبر را مطرح نموده و نام وصی او را ذکر کرده ولی نام خود آن پیامبر را ذکر نفرموده است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْآلَمَلَا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُنْقِذَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا...^{۱۶۴}.

در میان قبائل بنی اسرائیل نزاع و درگیری رخ می دهد، هر یک آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه می کند. داوری را برای فصل خصومت نزد موسی می برند و حل مشکل را از او خواستار می شوند، و چون از طرق عادی حل این قضیه ممکن نبود، و از طرفی ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد، موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی به حل این مشکل (چنان که در تفسیر آیات می خوانید) می پردازد. (تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۳۰۲)

۱۶۳. سورة مبارکه بقره (۲)؛ آیه کریمه ۷۳: «سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید! (تا زنده شود، و قاتل را معرفی کند.) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند؛ و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید اندیشه کنید!».

۱۶۴. سورة مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیات کریمه ۲۴۶ و ۲۴۷: «آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: زمامدار (و فرماندهی) برای ما انتخاب کن! تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم... و پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است...».

نام حضرت سموئیل علیه السلام را ذکر نفرموده ولی نام وصی ایشان، یعنی حضرت طالوت علیه السلام را ذکر نموده است؛ یعنی ذکر نام طالوت، دارای نکته هدایتی است که بیان شده است وگرنه نام طالوت را هم ذکر نمی فرمود.

داستان حضرت سلیمان علیه السلام و وصی ایشان، مقدمه‌ای برای معرفی سید الاوصیاء، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است

مثال پنجم:

ملکه سبأ، یک خانم تیزهوش و اعجوبه‌ای بوده که در آن زمان توانسته بود حاکم یک مملکت شود. وقتی قرار شد ملکه سبأ از دیار خود (یعنی یمن کنونی) به سمت فلسطین (مقر حکومت حضرت سلیمان علیه السلام) حرکت کند، حضرت سلیمان علیه السلام با توجه به شناختی که از ملکه سبأ داشت و در صدد هدایت او بود، لذا تصمیم گرفت که تخت ملکه سبأ را به مقر حکومت خویش منتقل سازد. حضرت سلیمان علیه السلام خطاب به همه افراد عالی‌رتبه و سرشناسی که در مجلس ایشان حضور داشتند (اعم از خوبان و منافقین) فرمودند:

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْاْ يُتِيْنِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُوْنِي مُسْلِمِيْنَ^{۱۶۵}، چه کسی

می‌تواند قبل از ورود ملکه سبأ به اینجا، تخت وی را حاضر سازد؟

شرایط هم به گونه‌ای است که ملکه سبأ نزدیک فلسطین شده و تخت ملکه نیز در فاصله‌ای حدوداً ۱۵۰۰ کیلومتری قرار دارد و به طور طبیعی نگهبانانی از آن محافظت می‌کنند.

در این لحظه، یکی از جن‌های پلیدی که در مجلس حضور داشت، گفت:

قَالَ عَفْرِتٌ مِّنْ آلِ جِنٍّ اِنَّا ءَاتِيْكَ بِهٖ قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَّقَامِكَ، قبل از آنکه شما

از جای خود بلند شوید، من آن را برای شما حاضر می‌کنم! (و از آنجایی که خبیث بود

۱۶۵. سورة مبارکه نمل (۲۷)؛ آیه کریمه ۳۸: «(سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام يك از شما تخت او را برای من

می‌آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟».

و سوء سابقه داشت، گفت: (وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ^{۱۶۶})، و من نسبت به این کار هم توانا هستم و هم امانت دار!

البته عبارت قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ، در بین مفسرین به دو صورت تفسیر شده است:

۱. یعنی قبل از اینکه از جای خود بلند شوی و بایستی (مثلاً چند ثانیه).
۲. یعنی قبل از اتمام مجلس و برخاستن و ترک نمودن مجلس (مثلاً یکی دو ساعت).

حضرت سلیمان (علیه السلام) هیچ جوابی به این جنّ ندادند و سکوت نمودند! گویا منتظر امری بودند!

در این هنگام کسی که علمی از کتاب داشت (یعنی جناب آصف بن برخیا، وصی حضرت سلیمان (علیه السلام)) گفت:

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ^{۱۶۷}،
قبل از اینکه طرف تو برگردد، من آن را برای شما حاضر می کنم!

عبارت قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ نیز به دو صورت تفسیر شده است:

۱. یعنی قبل از اینکه پلک بزنی.
 ۲. یعنی قبل از اینکه نور به چشمت برسد.
- به هر وجه که تفسیر شود، معنایش این است که به محض اینکه اراده کنم، تخت حاضر خواهد شد! و همین گونه هم شد، یعنی با یک اراده و به صورت اعجاز، تخت ملکه سبأ در مجلس حضرت سلیمان (علیه السلام) حاضر گشت.
- در این جریان، سؤالاتی مطرح می شود:

۱۶۶. سورة مبارکه نمل (۲۷): آیه کریمه ۳۹: «عَفْرَتِيْ از جنّ گفت: من آن را نزد تو می آورم پیش از آنکه از مجلسست برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امینم!».

۱۶۷. سورة مبارکه نمل (۲۷): قسمتی از آیه کریمه ۴۰: «(اَنَا) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!».

۱. از آنجایی که کار پیامبران الهی از روی حکمت است، و نیز با توجه به اینکه حضرت سلیمان علیه السلام در مقام و رتبه‌ای مافوق جناب آصف بن برخیا قرار دارند، و انجام چنین کاری هم هیچ سختی و مؤونه‌ای نداشته، پس چرا خود حضرت سلیمان علیه السلام تخت را با یک اراده خویش نیاوردند؟ چرا در یک اعلان عمومی، از بقیه می‌پرسد که چه کسی می‌تواند این کار را انجام دهد؟ در ورای این کار حضرت سلیمان علیه السلام چه غرض حکیمانه‌ای وجود دارد؟

۲. مراد از **الْكِتَابِ** چیست که جناب آصف بن برخیا با داشتن علمی از کتاب توانست تخت را با یک اراده خویش حاضر کند؟

۳. چرا قرآن نام جناب آصف بن برخیا وصی حضرت سلیمان علیه السلام را ذکر نکرده است؟

۴. اساساً چرا خداوند این داستان را بیان فرموده است؟ اینکه یک پیامبری همراه با وصی خودش هر دو صاحب اعجاز بوده باشند، چه ارتباطی با ما دارد؟ بیان این مطلب، چه پیامی برای ما دارد؟ مگر ما می‌توانیم دارای آن قدرت اعجازی شویم؟ و سؤالات دیگری که در این داستان وجود دارد.

در پاسخ به برخی از این سؤالات، به اختصار می‌گوییم:

اینکه خود حضرت سلیمان علیه السلام تخت را حاضر نکرده و انجام این کار را از دیگران طلب نمودند، در واقع می‌خواستند یک نفر را که دارای قدرت اعجاز است، معرفی نمایند؛ و به عبارت دیگر می‌خواهند بفهمانند که وصی من هر کسی نمی‌تواند باشد، بلکه آن کسی وصی من است که اراده او در عالم هستی نافذ بوده و فرمانده کل عالم خلقت است! ^{۱۶۸}

۱۶۸. امام هادی علیه السلام در پاسخ به این سؤال که «آیا حضرت سلیمان علیه السلام به علم آصف بن برخیا نیاز داشت که از او خواست تا تخت بلقیس را بیاورد؟» فرمودند: «لَمْ يَعْجِزْ سُلَيْمَانُ عَنْ مَعْرِفَةِ مَا عَرَفَ لَكِنَّهُ أَحَبَّ أَنْ يُعَرِّفَ أُمَّتَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَنَّ الْحُجَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وَ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ سُلَيْمَانَ أَوْدَعَهُ آصَفُ بِأَمْرِ اللَّهِ فَفَهَّمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ لِئَلَّا يُخْتَلَفَ فِي إِمَامَتِهِ وَ دَلَالَتِهِ كَمَا فَهَّمْ سُلَيْمَانَ فِي حَيَاةِ دَاوُدَ لِيُغَرِّضَ إِمَامَتَهُ وَ ثُبُوتَهُ مِنْ بَعْدِهِ لِتَأْكِيدِ الْحُجَّةِ عَلَى الْخَلْقِ»؛ سلیمان از آنچه او می‌شناخت عاجز نبود. ولی می‌خواست که امتش - اعم از جن و انس - بدانند

پس در حقیقت سؤال حضرت سلیمان (علیه السلام) در آن جمع این بوده که: چه کسی قدرت اعجاز دارد؟

نکته دیگری که از این قسمت داستان فهمیده می شود این است که علاوه بر انبیاء (علیهم السلام)، اوصیاء نیز باید اعجاز داشته باشند.

مراد از **الْكِتَابِ**، کتاب خواندنی و علمی و یک کتاب عادی نیست، بلکه مراد از آن، کتابی است که به عالم خودش قدرت اعجاز می دهد.

و اما برای اینکه بدانیم ذکر این داستان در قرآن چه پیامی برای ما دارد، باید به آیه دیگری از قرآن نیز اشاره نماییم.

در سورة مبارکه رعد می فرماید:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُ مُرْسَلًا، كُفَّارٌ مِی گویند که تو پیامبر نیستی! قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ^{۱۶۹}، به آنها بگو که من دو دلیل و دو شاهد دارم که برای اثبات رسالتم کفایت می کند:

اول: شهادت خداوند

شهادت خداوند چگونه ممکن است؟! اینگونه نیست که خداوند به نزد تک تک انسانها بیاید و رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را شهادت دهد! آیا این دلیل، حواله به غیب دادن نیست؟! هر کس دیگری هم می تواند ادعای پیامبری کند و بگوید خداوند شاهد است! آیا این دلیلی قانع کننده است؟! آن هم در جایی که روی سخن با کفار و کسانی است که خداوند را قبول ندارند!

حقیقت آن است که این شهادت خداوند، در صورتی برای کفار حجت خواهد

که آصف بعد از او حجت خداست و این از علم خود سلیمان بود که به آصف به ودیعت داده و خداوند به او تفهیم کرده بود. تا بعد از سلیمان درباره امامت آصف اختلاف نکنند. هم چنان که در حیات حضرت داوود خداوند علم را به سلیمان تفهیم کرده بود تا امامت و نبوتش بعد از داوود معلوم باشد و حجت بر مردم تمام گردد. (الإختصاص، ص: ۹۳) و نیز رجوع شود به: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۵۲.

۱۶۹. سورة مبارکه رعد (۱۳): آیه کریمه ۴۳: «آنها که کافر شدند می گویند: تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند!».

بود که اعجاز رخ دهد، و خداوند در قرآن (اولین معجزه رسول اکرم ﷺ) این شهادت را بیان فرموده است.

اگر قرآن را قبول ندارید و می‌گویید از طرف خداوند نیست، پس همه با هم جمع شوید و مثل آن را بیاورید! یا حداقل یک سوره مثل آن را بیاورید اگر راست می‌گویید! ^{۱۷۰} و اگر قرآن را قبول دارید و آن را نازل شده از جانب خداوند می‌دانید، پس باید شهادت در این آیه شریفه را قبول کنید.

دوم: کسی که «علم الکتاب» در نزد اوست

وصی حضرت سلیمان علیه السلام تنها یک علم از کتاب را دارا بود، اما وصی رسول اکرم ﷺ علم کل کتاب را دارد! ^{۱۷۱}

۱۷۰. اشاره به آیات تحدی؛ مثل:

[۱] سورة مبارکه اسراء (۱۷)، آیه کریمه ۸۸: قُلْ لِّیْنَ اٰجَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْاِنْسُ عَلٰی اَنْ یَاْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْفَرْءِ اِنْ لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَ لَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا ؛ «بگو: اگر انسانها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند».

[۲] سورة مبارکه بقره (۲)، آیه کریمه ۲۳: وَ اِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا فَأْتُوْا بِسُورَةٍ مِّثْلِهٖ وَ اَدْعُوْا شُهَدَاءَکُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ؛ «و اگر در باره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را- غیر خدا- برای این کار، فرا خوانید اگر راست می‌گویید!».

۱۷۱. [۱] «سَلِّمْ» قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ أَخْبِرْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِأَفْضَلِ مُنْقَبَةٍ لَّكَ. قَالَ ع: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ مِنْ كِتَابِهِ. قَالَ: وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ. قَالَ ع: قَوْلُهُ: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» أَنَا الشَّاهِدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. وَ قَوْلُهُ: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» إِنِّي عَنِّي...؛ سلیم بن قیس هلالی گوید: مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و در حالی که من هم می‌شنیدم عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! بالاترین منقبت خود را به من خبر بده. حضرت فرمودند: آنچه خداوند در کتابش درباره من نازل کرده است. عرض کرد: خداوند درباره شما چه نازل کرده است؟ حضرت فرمودند: این کلام خداوند: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»، من شاهد نسبت به پیامبر ﷺ هستم. و این کلام خداوند: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، خداوند مرا قصد کرده است. (کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص: ۹۰۳)

[۲] «عَنْ بَرِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، قَالَ إِنَّا عَنِّي وَ عَلَيَّ أَوْلْنَا وَ أَفْضَلْنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ عَ»؛ برید بن معاویه گوید: به امام باقر علیه السلام آیه شریفه

این دو شهادت برای هر کسی که ذره‌ای عقل داشته باشد کفایت می‌کند.

سؤال: نسبت بین **عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ** و **عِلْمُ الْكِتَابِ** چه میزان است؟ یک دهم؟

یک صدم؟ یک هزارم؟ چقدر است؟

«قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» را عرض کردم، حضرت فرمودند: خداوند ما را قصد کرده و علی علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اول ما و افضل ما و بهترین ما خاندان است. (الکافی، ج ۱، ص: ۲۲۹)

[۳] «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ، قَالَ فَقَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ وَ عِنْدَنَا وَ اللَّهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ؛» ابن کثیر گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»، آنگاه انگشتان مبارکش را باز کردند و بر سینه گذاشتند و سپس فرمودند: به خدا قسم که همه علم کتاب نزد ماست. (الکافی، ج ۱، ص: ۲۲۹)

[۴] «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ أَصْفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بَلْقَيْسَ حَتَّى تَنَازَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتْ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ فِيهِ بِه عِلْمُ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛» امام باقر علیه السلام فرمودند: اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است و تنها یک حرف آن نزد آصف بود، آصف آن یک حرف را گفت و زمین میان او و تخت بلقیس در هم نوردید تا او تخت را به دست گرفت، سپس زمین به حالت اول بازگشت، و این عمل در کمتر از یک چشم به هم زدن انجام شد و ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را داریم و یک حرف هم نزد خداوند است که آن را در علم غیب برای خود مخصوص ساخته و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. (الکافی، ج ۱، ص: ۲۳۰)

[۵] «[قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام] : إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ع أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَانَ يَعْمَلُ بِهِمَا وَ أُعْطِيَ مُوسَى زَبْعَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَ أُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا وَ أُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةَ وَ عَشْرِينَ حَرْفًا وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ ص وَ إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ ص اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَ حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ؛» امام صادق علیه السلام فرمودند: به عیسی بن مریم دو حرف داده شد که با آنها کار می‌کرد و به موسی چهار حرف و به ابراهیم هشت حرف و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف داده شد و خدای تعالی تمام این حروف را برای محمد صلی الله علیه و آله جمع فرمود، همانا اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است و هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله داده شد و یک حرف از او پنهان شد. (الکافی، ج ۱، ص: ۲۳۰)

پاسخ: اولاً خود قرآن در اینجا اشاره‌ای لطیف به این موضوع دارد و آن اینکه: در مورد وصی حضرت سلیمان علیه السلام فرمود: **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ**، اما در مورد وصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ**؛ یعنی برای جناب آصف بن برخیا از موصول «الَّذِي» (که یک موصول شناخته شده‌ای است) استفاده نمود، اما برای امیرالمؤمنین علیه السلام از موصول «مَنْ» (که یک موصول ناشناخته است ^{۱۷۲}) استفاده فرمود تا اشاره کند که وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام یک وجود ناشناخته و بلکه غیر قابل شناخت است؛ فاصله بین این دو بی‌نهایت است.

ثانیاً آقا امام صادق علیه السلام این نسبت بین **عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ** و **عِلْمُ الْكِتَابِ** را اینگونه توضیح فرموده‌اند: نسبت علم آصف بن برخیا در برابر علم آقا امیرالمؤمنین علیه السلام همچون نمی است که به بال پشه نشسته در برابر آب اقیانوس! ^{۱۷۳}

برخی از شیعیان وقتی این فرمایشات اهل بیت علیهم السلام را می‌شنیدند، باور نمی‌کردند و گمان می‌کردند که اینگونه تعریف‌ها، غلو است! تا جایی که در یکی از این موارد، امام صادق علیه السلام قسم یاد نمودند که: **«وَاللَّهِ مَا جَاءَتْ وَلَايَةُ عَلِيِّ علیه السلام مِنَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مُشَافَهَةً»**. ^{۱۷۴}

۱۷۲. «إن «الذي» أخص من «ما» و «من» لطبيعة اشتراكهما في أكثر من معنى، و معنى «أخص» أنها أكثر تحديداً و وضوحاً من ذينك، فهي علي هذا أعرف منهما، لتحديد معناها و وضوحه. جاء في «حاشية الصبان»: إن الموصول أعرفه ما كان مختصاً ثم ما كان مشتركاً». (معاني النحو، ج ۱، ص: ۱۳۸) و نیز رجوع شود به: حاشية الصبان على شرح الأشموني على ألفية ابن مالك، ج ۱، ص: ۱۵۴.

۱۷۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ سُئِلَ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَعْلَمُ أَمْ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ فَقَالَ مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبُعُوضَةُ بِحَنَاجِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ...»؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: آن که «عِلْمُ الْكِتَابِ» نزد اوست همان امیرالمؤمنین علیه السلام است. و از ایشان پرسیدند: آیا آن که «عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ» دارد اعلم است یا کسی که «عِلْمُ الْكِتَابِ» نزد اوست؟ حضرت فرمودند: علم کسی که نزد او «عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ» است نسبت به کسی که «عِلْمُ الْكِتَابِ» نزد اوست فقط به اندازه آن چیزی است که پشه با بالش از آب دریا بر می‌دارد. (تفسیر

القمي، ج ۱، ص: ۳۶۷)

۱۷۴. الکافي، ج ۱، ص: ۴۴۳.

اکثر افراد، معجزه جاوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را فقط «قرآن» می دانند، در حالی که خود قرآن دو معجزه را بیان می فرماید:

۱. قرآن؛ ۲. اهل بیت علیهم السلام .

با این مقدمه، برمی گردیم به پاسخ این سؤال که چرا خداوند در قرآن، داستان حضرت سلیمان علیه السلام و وصی او را ذکر فرموده است؟ و اینکه این داستان چه پیامی برای ما دارد؟

در پاسخ به این سؤال می گوئیم:

خداوند این داستان را از این جهت بیان فرموده تا این نکته مهم را متذکر شود که: وصی یک پیامبر تابع ^{۱۷۵} را که تنها یک علم از کتاب را دارا بود، بنگرید که چه قدرت و عظمتی دارد و شناخت او به راحتی ممکن نیست، حال، وصی سید الانبیاء صلی الله علیه و آله را که سید الاوصیاء است و علم تمام کتاب را دارد، بنگرید! هیئات که آن وجود مقدس را بتوانید بشناسید! من در ضمن همین آیات، در حال معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام وصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستم!

تعریف یک فرد، صرفاً به ذکر اسم او نیست، بلکه تعریف با بیان ویژگی های آن فرد صورت می پذیرد؛ شناساندن امیرالمؤمنین علیه السلام با ذکر اوصاف آن حضرت در دل این آیات قرآن به وضوح بیان شده است، آن وقت عده ای به دنبال ذکر نام آن حضرت در قرآن می گردند! آیا معرفی از این بهتر می شد؟!

می خواهد بفرماید: با ذکر داستان حضرت سلیمان و وصی او علیه السلام، در حال داستان سرائی و بیان قصه گذشتگان نیستم، بلکه در حقیقت در مقام بیان حال کنونی شما هستم و ولی شما را معرفی می کنم. شما از درک عظمت و مقام شاگرد او که تنها یک علم از کتاب را دارا بود عاجز هستید، چگونه می توانید ولی خودتان را که علم تمام کتاب در نزد اوست بشناسید؟! آن هم شاگردی که فاصله اش با استاد، بی نهایت بوده و رسیدنش به جایگاه استاد، غیر ممکن است!

خداوند حکیم، با بیان داستان‌ها و جریاناتی که در قرآن گزارش داده، در پی صحنه‌سازی و بیان تاریخ نیست، بلکه در مقام هدایت و درس دین است.

و جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ^{۱۷۶}، می‌فرماید این داستان‌هایی که بیان می‌کنم، حق و موعظه است، و تذکری است برای متقین؛ یعنی تک‌تک این کلمات و عبارات، باعث زیاد شدن تقوا است.

بنابراین قرآن کتاب داستان سرایی نیست؛ بلکه سراسر داستان‌های آن درس هدایتی دارد و باید در حرف به حرف این داستان‌ها تأمل، تدبر و دقت شود. و ما باید با این نگاه به داستان‌های قرآن بنگریم و درس‌های هدایتی آن را دریافت نماییم.

تک‌تک کلمات قرآن، درس جدی دینی دارد

نه فقط داستان‌های قرآن، بلکه تک‌تک کلمات قرآن نیز بار هدایتی و درس جدی دینی دارد؛ و خداوند آنچه را که در امر هدایت مهم نیست، بیان نمی‌فرماید؛ به عنوان نمونه به این چند مثال دقت کنید:

مثال اول:

خداوند اسم بزرگ‌ترین سورة قرآن را به نام «بقرة» (گاو) نامگذاری نموده است؟! در حالی که سید الآیات (یعنی آیه الکرسی) در این سورة قرار گرفته و نیز تنها سورة‌ای است که بحث خلافت انسان کامل را مطرح می‌فرماید، با این وجود آیا بهتر نبود نام آن را سورة «کرسی» یا سورة «خلافة» می‌نامید؟! چه نکته مهمی در این نامگذاری وجود داشته است؟! باید تأمل شود!

مثال دوم:

همه قرآن، قول پیامبر اکرم ﷺ است؛ مثلاً آیه الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^{۱۷۷} را

۱۷۶. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۲۰: «و در این (اخبار و سرگذشتها)، برای تو حق، و برای

مؤمنان موعظه و تذکر آمده است».

۱۷۷. سورة مبارکه فاتحه (۱)؛ آیه کریمه ۲.

خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید تو بگو؛ و اصلاً آیه ای در قرآن نداریم که واسطه «تو ابلاغ کن» و «تو بگو» در مورد آن نباشد؛ با این توجه، پس چرا گاهی می فرماید «قُلْ: تو بگو»؟! مگر آیاتی که «قُلْ» ندارد، قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؟! از آن طرف، آیاتی هم که «قُلْ» دارد (نظیر قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ^{۱۷۸}؛ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ^{۱۷۹}؛ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ^{۱۸۰} و...)، اگر «قُلْ» را بیان نمی فرمود، باز هم قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله محسوب می شد، پس چرا «قُلْ» را بیان فرموده است؟! از اینجا فهمیده می شود که در آیاتی که عبارت «قُلْ» آمده، یک معنای خاصی را اراده فرموده است. باید تأمل نمود!

مثال سوم:

برای «رجوع الی الله» چندین واژه در قرآن آمده است، مانند:

«تَوْبَهُ»: إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ^{۱۸۱}.

«إِنَابَهُ»: تَبَصَّرَ وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ^{۱۸۲}.

«أَوْبَهُ»: وَ أَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ^{۱۸۳}.

«أَوْهَهُ»: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّهٌ مُنِيبٌ^{۱۸۴}.

اما غالب مفسرین، همه این واژه ها را به معنای توبه گرفته اند! در حالی که هر کدام از این واژه ها معنای خاصی داشته و با هم تفاوت معنایی دارند.

۱۷۸. سورة مبارکه اخلاص (۱۱۲)؛ آیه کریمه ۱.

۱۷۹. سورة مبارکه فلق (۱۱۳)؛ آیه کریمه ۱.

۱۸۰. سورة مبارکه ناس (۱۱۴)؛ آیه کریمه ۱.

۱۸۱. سورة مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیات کریمه ۳۷ و ۵۴: «زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است».

۱۸۲. سورة مبارکه ق (۵۰)؛ آیه کریمه ۸: «تا وسیله بینایی و یادآوری برای هر بنده توبه کاری باشد!».

۱۸۳. سورة مبارکه ص (۳۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۷: «و به خاطر بیاور بنده ما داوود صاحب قدرت را، که او بسیار توبه کننده بود!».

۱۸۴. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ آیه کریمه ۷۵: «چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (بسوی خدا)

مثال چهارم:

برای «گناه» نیز حدود هفده واژه در قرآن آمده است، مانند:

«ذَنْبٌ»: غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
إِلَيْهِ الْمَصِيرُ^{۱۸۵}.

«إِثْمٌ»: وَ ذَرُّوا ظَهْرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا
كَانُوا يَقْتَرِفُونَ^{۱۸۶}.

«حِنْثٌ»: وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ^{۱۸۷}.

«حُوبٌ»: وَ ءَاتُوا الَّتِي مَلَئَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا الْحَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا^{۱۸۸}.

«نُكْرٌ»: فَانْظَرْنَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ
لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا^{۱۸۹}.

«سَيِّئَةٌ»: وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ^{۱۹۰} و...

شناخت دقیق هر یک از این واژه‌ها، نقش مهمی در فهم صحیح آیات قرآن دارد؛
اما بیشتر افراد، این واژه‌ها را به معنای «گناه» گرفته‌اند.

۱۸۵. سوره مبارکه غافر (۴۰)؛ آیه کریمه ۳: «خداوندی که آمرزنده گناه، پذیرنده توبه، دارای مجازات سخت،
و صاحب نعمت فراوان است؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ و بازگشت (همه شما) تنها بسوی اوست».

۱۸۶. سوره مبارکه أنعام (۶)؛ آیه کریمه ۱۲۰: «گناهان آشکار و پنهان را رها کنید! زیرا کسانی که گناه می‌کنند،
بزودی در برابر آنچه مرتکب می‌شدند، مجازات خواهند شد».

۱۸۷. سوره مبارکه واقعه (۵۶)؛ آیه کریمه ۴۶: «و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند».

۱۸۸. سوره مبارکه نساء (۴)؛ آیه کریمه ۲: «و اموال یتیمان را (هنگامی که به حد رشد رسیدند) به آنها بدهید! و
اموال بد (خود) را، با اموال خوب (آنها) عوض نکنید! و اموال آنان را همراه اموال خودتان (با مخلوط کردن
یا تبدیل نمودن) نخورید، زیرا این گناه بزرگی است!».

۱۸۹. سوره مبارکه کهف (۱۸)؛ قسمتی از آیه کریمه ۷۴: «براستی کار زشتی انجام دادی!».

۱۹۰. سوره مبارکه واقعه (۵۶)؛ آیه کریمه ۴۶: «و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند».

مثال پنجم:

برای مفهوم «گروه و طایفه» نیز حدود سی واژه در قرآن آمده است، مانند:

«طَائِفَةٌ»: وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ^{۱۹۱}.

«قوم»: ذَلِكَ بِأَنَّهُ اللَّهُ لَمْ يَكْ مُعِيرًا نِّعْمَةً أُنْعَمَها عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعْزِرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^{۱۹۲}.

«حزب»: وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ^{۱۹۳}.

«فرقه» و «کافه»: وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ^{۱۹۴}.

«شیع»: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ^{۱۹۵}.

۱۹۱. سوره مبارکه آل عمران (۳): آیه کریمه ۶۹: «جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می کردند) شما را گمراه کنند؛ (اما آنها باید بدانند که نمی توانند شما را گمراه سازند،) آنها گمراه نمی کنند مگر خودشان را، و نمی فهمند!»،

۱۹۲. سوره مبارکه انفال (۸): آیه کریمه ۵۳: «این، بخاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی دهد؛ جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند؛ و خداوند، شنوا و داناست»،

۱۹۳. سوره مبارکه مائده (۵): آیه کریمه ۵۶: «و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند؛ (زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است»،

۱۹۴. سوره مبارکه توبه (۹): آیه کریمه ۱۲۲: «شایسته نیست مؤمنان همگی (بسوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کند (و طایفه ای در مدینه بماند،) تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت بسوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند»،

۱۹۵. سوره مبارکه قصص (۲۸): آیه کریمه ۴: «فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود؛ گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت؛ او به یقین از مفسدان بود»،

«امت»: وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَْعَدِلُونَ ^{۱۹۶} و...»

هر یک از این واژه‌ها نیز معنای خاصی دارند که باید در دقت‌های قرآنی، لحاظ شوند.

از این مثال‌ها در قرآن، فراوان است.

نام‌هایی که در قرآن ذکر شده، حامل پیام و درس دینی هستند

حتی نام‌هایی که در قرآن مطرح می‌شود (مثل: ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف، مریم و...) همگی دارای پیام هستند. (إن شاء الله در فصل پنجم به یک نمونه آن در ماجرای نامگذاری حضرت مریم علیها السلام اشاره خواهیم نمود). ^{۱۹۷}

یکی از علت‌هایی که موجب درخشش تفسیر شریف «المیزان» در بین سایر تفاسیر شده است، این بوده که مرحوم طباطبائی رحمته الله ادب مع القرآن را رعایت می‌نمودند؛ در حالی که سایر مفسرین، غالباً این نکته را مراعات نکرده‌اند (نه اینکه خدای ناکرده بخواهند نسبت به ساحت مقدس قرآن بی‌ادبی کنند، بلکه در عمل، با قرآن معامله کلام مخلوق می‌کرده‌اند، گرچه قبول داشته‌اند که قرآن کلام خداوند است!)؛ این مطلب در جایی روشن می‌شود که در تفاوت‌های معنایی بین واژه‌های به ظاهر مترادف، بی‌دقتی کرده و همه آنها را به یک معنا گرفته‌اند، غافل از اینکه خداوند با استعمال هر کدام از آن واژه‌ها، معنای خاصی را اراده فرموده است.

آهنگ‌های قرآنی نیز معجزه بوده و حامل پیام هستند

قرآن، نه تنها با واژه‌ها، عبارات، نام‌ها و اسامی، ظرائف صرفی و ترکیب‌های نحوی پیام می‌رساند، بلکه به لحاظ آهنگ‌های قرآنی نیز معجزه بوده و حامل پیام است.

۱۹۶. سورة مبارکه اعراف (۷)؛ آیه کریمه ۱۵۹: «وا از قوم موسی، گروهی هستند که به سوی حق هدایت می‌کنند؛

و به حق و عدالت حکم می‌نمایند».

۱۹۷. رجوع شود به ص: ۲۱۹.

در این دو دهه اخیر بابی در اعجاز قرآن به نام «اعجاز موسیقی و صوتی قرآن» باز شده است.^{۱۹۸}

به عنوان نمونه به این مثال دقت کنید:

کلمه «بَسَطَ» (به معنای سعه و گسترش) یکی از واژه‌هایی است که بارها در قرآن به کار رفته است^{۱۹۹}؛ مثلاً می‌فرماید:

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ
بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ^{۲۰۰}

خداوند در قرآن تنها در دو مورد این واژه را تغییر داده و به صورت «بِصَطَ» استعمال نموده است:

(الف) در مورد انفاق می‌فرماید:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَصْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ
وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^{۲۰۱}

(ب) در مورد قوم عاد (و کلام حضرت هود (علیه السلام) به قوم خود) می‌فرماید:

۱۹۸. فردی به نام «آرتور آربری» (Arthur John Arberry) که متخصص موسیقی بوده، قرآن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است که ترجمه او جزء کتاب‌های ماندگار دانشگاه آکسفورد است. اسم این ترجمه را «تعبیری از قرآن» نامگذاری کرده است. و چون تصمیم داشته که ترجمه‌اش همچون خود عبارات عربی قرآن، دارای آهنگ خاصی باشد، لذا ترجمه‌اش را مفصل و در دو مجلد نوشته و در ابتدای هر جلد، یک مقدمه آورده است. وی می‌گوید: من مسحور موسیقی قرآن شدم! و آنقدر تحت تأثیر این کتاب قرار گرفتم که لازم دیدم در ابتدای جلد دوم نیز یک مقدمه‌ای بنویسم! (معظم له)

۱۹۹. ریشه «بَسَطَ» در ۲۳ آیه از قرآن استعمال شده است.

۲۰۰. سوره مبارکه شوری (۴۲): آیه کریمه ۲۷: «هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می‌کنند؛ از این رو بمقداری که می‌خواهد (و مصلحت می‌داند) نازل می‌کند، که نسبه به بندگانش آگاه و بیناست!».

۲۰۱. سوره مبارکه بقره (۲): آیه کریمه ۲۴۵: «کیست که به خدا (قرض الحسنه‌ای) دهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده، انفاق کند)، تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ و خداوند است (که روزی بندگان را) محدود یا گسترده می‌سازد؛ (و انفاق، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی‌شود). و به سوی او باز می‌گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت)».

وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً^{۲۰۲}
فَاذْكُرُوا ءَالَآءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^{۲۰۲}

جدا از معنای لغوی این واژه، حتی آهنگ و تلفظ «بصطة» (که دارای حرف «ص» است و به صورت تفعیم و درشت استعمال می‌گردد)، به ما پیام می‌دهد! یعنی با استعمال کلمه «بسطه» نیرومندی و قدرت جسمی و جثه طبیعی و عادی را می‌رساند؛ اما با استعمال کلمه «بصطة» نیرومندی و قدرت جسمی و جثه غیر طبیعی و غیر عادی را می‌فهماند.

در مورد حضرت طالوت علیه السلام، واژه «بسط» را استعمال نموده و می‌فرماید:

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا، وقتی حضرت سموئیل علیه السلام، حضرت طالوت علیه السلام را به فرماندهی انتخاب نمود، قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ، مردم اعتراض کردند که چرا ما فرمانده نباشیم در حالی که سرشناس‌تر و ثروتمندتر هستیم؟! قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ^{۲۰۳}، حضرت سموئیل علیه السلام در پاسخ فرمود: خداوند، طالوت را هم به لحاظ علمی و هم به لحاظ جسمی «بسطه» قرار داده و در علم و قدرت جسمی، وسعت بخشیده است؛ یعنی طالوت نسبت به شما هم عالم‌تر و هم نیرومندتر است.

بنابراین، از استعمال کلمه «بسطه» در مورد حضرت طالوت علیه السلام می‌فهمیم که

۲۰۲. سورة مبارکه أعراف (۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۶۹: «و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد؛ و شما را از جهت خلقت (جسمانی) گسترش (و قدرت) داد؛ پس نعمتهای خدا را به یاد آورید، شاید رستگار شوید!».

۲۰۳. سورة مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۴۷: «و پیامبران به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است. گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است».

جثه و قدرت جسمانی آن حضرت، طبیعی و عادی بوده است، مثلاً فرض کنید شبیه یک انسان چهارشانه و درشت هیکل و تنومند با دو متر قد؛ اما از استعمال کلمه «بصطه» در مورد قوم عاد فهمیده می شود که آنها دارای قدرت جسمانی خارق العاده و جثه هایی عجیب و غیر طبیعی بوده اند! یعنی گویا جثه های چند متری داشته اند! به طوری که قرآن، جسم آنها را به درختان نخل تشبیه نموده و می فرماید:

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ * سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةً أَيَّامٍ
حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ۚ ۲۰۴.

و در جای دیگر می فرماید:

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ
نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ * تَزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ ۚ ۲۰۵؛ می فرماید وقتی قوم عاد را هلاک کردیم، جنازه های آنها همچون تنه های درخت نخل بر روی زمین افتاده بود!
طبق برخی از پژوهش ها، اخیراً بقایایی از اجساد قوم عاد کشف گردیده که یک
جمجمه از آنها را سه نفر حمل می کنند! و قد آنها را بین هشت تا یازده متر تخمین
زده اند! ۲۰۶

۲۰۴. سورة مبارکه حاقه (۶۹)؛ آیه کریمه ۶ و ۷: «وَأَمَّا قَوْمُ «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند، (خداوند) این تندباد بنیان کن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط ساخت، (و اگر آنجا بودی) می دیدی که آن قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده اند».

۲۰۵. سورة مبارکه قمر (۵۴)؛ آیات کریمه ۱۸ تا ۲۰: «قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند؛ پس (بینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود! ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده از جا برمی کند!».

۲۰۶. علامه مجلسی رحمته الله، راجع به درستی بدن قوم عاد می فرماید: «طول ایشان صد و بیست ذراع بود به ذراع متعارف زمان خودشان، و عرض ایشان شصت ذراع بود، و گاه بود که یکی از ایشان دست می زد به کوه کوچکی و از جا می کند!» (حیة القلوب، ج ۱، ص: ۲۸۳)

و شیخ صدوق رحمته الله، روایت می کند: «أَنَّ عَادًا كَانُوا يَنْحِتُونَ الْعَمَدَ مِنَ الْجِبَالِ فَيَجْعَلُونَ طُولَ الْعَمَدِ مِثْلَ طُولِ الْجَبَلِ الَّذِي يَسْلُخُونَهُ مِنْ أَسْفَلِهِ إِلَى أَعْلَاهُ ثُمَّ يَنْقُلُونَ تِلْكَ الْعَمَدَ فَيَنْصُبُونَهَا ثُمَّ يَبْنُونَ فَوْقَهَا الْقُصُورَ فَسُمِّيَتْ

همانطور که ملاحظه فرمودید، خداوند در قرآن با تبدیل لفظ و آهنگ «بسطه» به «بصطه»، پیام می‌رساند؛ و بی ادبی است که کسی گمان کند این دو کلمه به یک معنا هستند! آن هم خداوند حکیمی که به حکمت خویش قسم یاد نموده و می‌فرماید:

وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۲۰۷.

اگر به اینگونه ریزه‌کاری‌های قرآن توجه نشود، اکثر پیام‌های قرآن از دست رفته و استفاده از قرآن، صرفاً در حد یکسری کلیات باقی خواهد ماند.

معرفی اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن، صریح و بدون تقیه است

آنچه که در روایات راجع به معرفی اهل بیت علیهم‌السلام با تقیه و به صورت محدود بیان شده، قرآن خیلی صریح، واضح و روشن و در عین حال، برتر از آن را بیان فرموده است. خداوند در اولین آیه قرآن، ی‌عنی در خود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲۰۸، در سه جا اهل بیت علیهم‌السلام را معرفی فرموده است؛ چرا که سورة مبارکه «حمد»، خلاصه کل قرآن است و آیه شریفه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نیز خلاصه سورة حمد است، بنابراین، کلیات دین باید در بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آمده باشد. مهجور بودن قرآن اینگونه نیست که فقط مربوط به کسانی باشد که هیچ ارتباطی با قرآن ندارند، بلکه قرآن در بین ما هم محجور است!

در هر قرنی، ده‌ها فقیه پا به عرصه وجود گذاشته و در فقه، صاحب‌نظر شده‌اند؛ اما در طول چهارده قرن، و یا حداقل از زمان شیخ طوسی رحمته‌الله تا کنون (که حدود هزار سال می‌گذرد) مفسر فحل، برجسته و صاحب‌نظر که حقیقتاً حرف تازه‌ای برای گفتن

ذَاتُ الْعِمَادِ لِذَلِكَ؛ آنها قطعه سنگهای بزرگی را به اندازه بلندی کوه از کوهی می‌بریدند و پایه می‌ساختند،

بعد این ستونها را در هر کجا می‌خواستند می‌افراشتند، سپس در بالای آن کاخهای خود را می‌ساختند بدین

سبب آنها را «ذات العمداد» گفتند. (معانی الأخبار، ص: ۴۸)

۲۰۷. سورة مبارکه یس (۳۶)؛ آیه کریمه ۲: «سوگند به قرآن حکیم».

۲۰۸. سورة مبارکه فاتحه (۱)؛ آیه کریمه ۱.

داشته باشد، ده نفر هم نداریم! و به همین دلیل است که هم معارف قرآنی، و هم علوم منبعث از قرآن (نظیر: عقائد، اخلاق، امام شناسی، سلوک الی الله و...) سر به مهر و دست نخورده مانده است.

برای سلوک، عقائد، اخلاق و...، کتابی دقیق تر از قرآن وجود ندارد؛ منتها حقائق آن باز نشده و صرفاً یکسری کلیات به دست آمده است.

حال که دانستیم قرآن، کتاب هدایت است و تک تک حروف و کلمات، عبارات و داستان ها و حتی آهنگ های آن درس دینی دارد، پس باید حتماً برترین الگوهای ممکن را - که فوق آنها تصور ندارد - ارائه نموده باشد؛ زیرا در صورت عدم تعیین شاخص و عدم ارائه چنین الگوهایی، فضای غبارآلودی ایجاد شده و همه افراد، خود را به عنوان الگو قلمداد می کنند!

خداوند در قرآن خطاب به رسول اکرم ﷺ می فرماید: منافقین آنقدر ظواهر ایمان را رعایت می کنند که تو را هم به تعجب وامی دارند! **وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَعْجَبُكَ أَجْسَامُهُمْ** **وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ**^{۲۰۹}؛ و هنگامی که تو را می بینند، آنچنان تو را تحویل می گیرند که خداوند هم اینگونه نکرده است! **وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ**^{۲۱۰}. از طرفی اگر الگو معرفی نشود، حرکتی هم ایجاد نخواهد شد.

به عنوان مثال، چرا فرزندان ما آنگونه که ما می خواهیم تربیت نمی شوند؟ چون خود ما آنگونه نیستیم که از فرزندانمان انتظار داریم! فرزندان ما همان طوری تربیت می شوند که از ما مشاهده می کنند نه آنگونه که از ما می شنوند. پس اگر الگو معرفی نشود، تربیت ناقص و بی ارزش خواهد شد. (البته جایگاه الگو در تربیت، یک بحث مفصلی دارد که فعلاً موضوع بحث ما نیست).

۲۰۹. سورة مبارکه منافقون (۶۳)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴: «هنگامی که آنها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می دهی».

۲۱۰. سورة مبارکه مجادله (۵۸)؛ قسمتی از آیه کریمه ۸: «و هنگامی که نزد تو می آیند تو را تحیتی (و خوشامدی) می گویند که خدا به تو نگفته است».

و از طرف دیگر، معرفی الگو باعث ایجاد شوق و انگیزه شده و در حرکت انسان، اثر ویژه دارد. شاید همه ما تجربه کرده باشیم که وقتی نکات اخلاقی و تربیتی را در فضای نفس افرادی همچون آقای قاضی رحمته الله علیه مطالعه می‌کنیم، درمی‌یابیم که آثار فوق‌العاده‌ای بر روی ما می‌گذارد؛ و به همین دلیل است که حدود یک سوم قرآن (قریب دو هزار آیه)، بیان داستان‌ها است. برای روشن شدن مطلب به این حکایت (که مربوط به دوران کشف حجاب در زمان رضا خان است) توجه کنید:

حکایت پدر آیه الله سیستانی و تأثیر آن بر موضوع حجاب

در زندگی‌نامه جد حضرت آیه الله سیستانی دامتله (که از علمای یک قرن قبل و در مشهد ساکن بودند) آمده که ایشان چهل جمعه، عملی را انجام می‌دهند تا به محضر امام زمان علیه السلام مشرف شوند. (البته دیدن امام زمان علیه السلام، نه واجب است و نه مستحب). در یکی از جمعه‌های آخر، ایشان در حین انجام عمل، نوری را از سمت خانه‌ای مشاهده می‌کنند و متوجه می‌شوند که مقصودشان همانجا است. ایشان عمل خود را به سرعت تمام کرده و به آن خانه می‌روند.

ایشان نقل می‌کنند که امام زمان علیه السلام در حالی که در کنار یک جنازه‌ای نشسته بودند رو کردند به بنده و فرمودند: آقا سید علی! شما چرا اینگونه به دنبال ما هستید؟! سپس به آن جنازه اشاره نموده و فرمودند: مثل این باشید ما خود به دیدن شما می‌آییم! بعداً مشخص شد که این جنازه، مربوط به خانمی است که در دوران کشف حجاب، برای اینکه عفت خودش را حفظ کند، هفت سال از خانه‌اش بیرون نیامده بود! ^{۲۱۱}

حال، برای موضوع حجاب، اثر این داستان بیشتر است یا اینکه به خانم‌ها بگوییم حجاب خود را حفظ کنید تا امام زمان علیه السلام شما را دوست داشته باشند؟! بنابراین، قرآن حتماً باید الگوهایی در عالی‌ترین مرتبه معرفی نموده باشد تا تمام

انسان‌ها به این الگوها تأسی کنند؛ قرآن نیز دقیقاً معرفی این الگوها را به شکل خاصی و در چهار سطح انجام داده است و بحث کنونی ما پیرامون سطح چهارم، یعنی معرفی اهل بیت علیهم السلام به صورت غیر مستقیم و از طریق معرفی زنان برجستهٔ امم سابقه می‌باشد.

فصل دوم

زنان برجسته و الگو در قرآن

لزوم معرفی الگوهای قرآنی به افراد جامعه

خداوند متعال، معرفی غیر مستقیم حضرت صدیقه علیها السلام را با یک گروه از افراد عظیم و زنان برجسته، که اعجوبه‌های خلقت بوده و در تاریخ بی نظیرند، شروع نموده است؛ و لازم است ما این الگوها را برجسته کرده و به جامعه زنان معرفی کنیم، وگرنه افراد فاقد صلاحیت به عنوان الگو مطرح و انتخاب می‌شوند.

اگر عقل به میزان کافی پرورش پیدا نکند، ارزش‌های وهمی و خیالی، جای ارزش‌های واقعی را خواهد گرفت، و شخصیت‌های انسانی که باید اولی الألباب بشوند، به اولی الأوهام و اصحاب خیالات تبدیل خواهند شد.

امروزه اگر شما شخصیت و واقعیت حضرت زهراء علیها السلام را (بدون اشاره به نام مبارک آن حضرت که از لحاظ روحی و روانی، افراد را منفعل می‌سازد) معرفی کنید و بگویید: «خانمی است که خانه‌داری می‌کند، نه تحصیلات دانشگاهی دارد و نه کار اجتماعی می‌کند، زود ازدواج کرده و پشت سر هم بچه آورده است، فقر زیادی را تحمل نموده و در عین حال، آدم نرم و ملایمی است و...»، آیا انصافاً این شخصیت با چنین ویژگی‌هایی، در بین جامعه ما یک شخصیت الگوست؟! حقیقت آن است که امروزه، چنین خانمی در بین جامعه ما یک زن بی‌ارزش است!

شاخص بی‌ارزشی چنین شخصیتی در بین جامعه ما، این است که افراد به سمت او حرکت نمی‌کنند؛ الگو شدن علامت دارد؛ زمانی جامعه می‌تواند مدعی این باشد که

الگوی زنان ما حضرت صدیقه علیها السلام است که موجی از حرکت به سمت ویژگی های آن حضرت ایجاد شود؛ ادعا، واقعیت ساز نیست و به صرف ادعا، کسی الگو نمی شود. امروزه، به روشنی می بینیم که مثلاً فلان خواننده یا فلان بازیگر یا فلان بازیکن، الگوی جوانان ما شده است؛ زیرا مثل او می خواند، مثل او می پوشد، مثل او حرف می زند، مثل او رفتار می کند و سعی می کند خود را شبیه او قرار دهد!

البته این از ضعف خود ماست؛ اگر بخواهیم زن نمونه ای را (از طریق رسانه یا غیر آن) معرفی و تبلیغ کنیم، حتماً باید یک خانم شاغل، تحصیل کرده و... باشد! آیا تا کنون دیده اید خانمی را که چهار فرزند خوب تربیت کرده، معرفی شود؟! اینجاست که ارزش های وهمی، جای ارزش های حقیقی را می گیرد.

نام برخی از زنانی که باید الگو باشند

اگر بخواهند اجلاسی در معرفی زنان بزرگ جهان برگزار کرده و ارزش های واقعی را ترویج نمایند، باید به معرفی شخصیت هایی همچون حضرت حواء علیها السلام، حضرت ساره علیها السلام، حضرت هاجر علیها السلام، جناب آسیه همسر فرعون علیها السلام، مادر و خواهر حضرت موسی علیها السلام، حضرت مریم و مادر ایشان علیها السلام و امثال آنها در امت اولین، و نیز شخصیت هایی نظیر جناب آمنه بنت وهب علیها السلام، جناب فاطمه بنت اسد علیها السلام، حضرت خدیجه علیها السلام، جناب حلیمه سعدیه علیها السلام، مادران ائمه اطهار علیهم السلام و امثال آنها در امت آخرین پردازند.

متأسفانه با ورود روایات دروغین و تحریف شده در بین روایات ما، چهره برخی از این زنان، مخدوش و به آنان ظلم شده است؛ یکی از آنها حضرت حواء علیها السلام است که یک زن معمولی نیست، بلکه یک خانمی است که شخصیت ویژه ملکوتی دارد و در خط عصمت و طهارت، نقش جدی داشته و مادر جمیع انبیاء علیهم السلام است.

جناب حلیمه سعدیه علیها السلام (که در حقیقت باید گفت: حضرت حلیمه سعدیه علیها السلام) یک خانم عشایر است، اما آنقدر بزرگوار، باعظمت و با قابلیت بوده که خداوند، حق مادری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به ایشان عنایت فرموده است! قبر مطهر این بانوی بزرگوار در

انتهای قبرستان بقیع، مغناطیس عجیبی دارد! شخصیت این خانم، آنقدر عظمت دارد که در بین ما شناخته شده نیستند و در بین ارزش‌های پوچی که ما داریم، گم می‌باشند!

حضرت خدیجه کبری علیها السلام یک وجود بی‌بدیل بودند؛ اما متأسفانه از این بانوان ملکوتی، چیزی در دست نداریم!

ارزش‌ها با آن چیزی که در ذهن ماست، خیلی فاصله دارد؛ و در حقیقت، ما از ارزش‌ها خیلی فاصله گرفته‌ایم، و نفس ما خیلی ساقط شده است!

اگر ما یک خانم صبور، با دیانت، بی‌سواد، فقیر و روستایی ببینیم، آیا نسبت به او خضوع می‌کنیم؟! در حقیقت، ما نسبت به اسم «حلیمه» خضوع می‌کنیم، چون اسم حلیمه برای ما تقدس دارد؛ اما در مورد شخصیت حلیمه، خضوعی نداریم! در حالی که شخصیت جناب حلیمه علیها السلام مقدم است بر حق مادری او نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ زیرا شخصیت جناب حلیمه علیها السلام علت این بوده است که قابلیت مادری رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را پیدا نماید.

قدری به خود بنگریم! اگر یک پسر روستایی، زشت و بی‌پول ولی بسیار مؤمن و باتقوا به خواستگاری دختر ما بیاید، آیا انصافاً دختر خود را به او می‌دهیم؟! ^{۲۱۲} آیا به خواستگاری دختری که بی‌سواد است و چهره زیبایی ندارد ولی بسیار مؤمن و باتقواست، می‌رویم؟! انسان باید این‌گونه خودش را محاسبه نماید، نه اینکه صرفاً ادعا کند که من یک آدم ارزش‌مدار، دین‌محور و خداجوی هستم!

چرا نام حضرت زهراء در قرآن نیامده

حدود یک قرن قبل، بعضی از علمای هند نامه‌ای به عالم وقت آن زمان، مرحوم محدث نوری رحمته الله نوشتند و سؤالاتی از ایشان پرسیدند، از جمله اینکه:

۲۱۲. در این زمینه، داستان ازدواج یکی از یاران فقیر و نازیبای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نام «جویر» با دختری زیبا و از خانواده اشraf به نام «ذلفاء»، درس‌های فراوانی برای ما دارد؛ این داستان از زبان امام باقر علیه السلام در ضمايم (ص: ۲۸۶) خواهد آمد.

چرا نام مبارک حضرت زهراء علیها السلام در قرآن نیامده است؟ و چرا نام و داستان حضرت مریم علیها السلام مفصل در قرآن ذکر شده و وی به عنوان سیده نساء عالمین معرفی گردیده و حتی یک سوره هم به نام ایشان نازل شده، اما اثری از نام حضرت زهراء علیها السلام دیده نمی‌شود؟! گویی اصلاً قرآن، کتاب عالم مسیحیت است! و حال آنکه قرآن، کتاب اسلام است نه کتاب مسیحیت! در کتاب اسلام باید بانوی اسلام مطرح شود نه بانوی مسیحیت! چرا اینقدر تکرار و تأکید بر حضرت مریم علیها السلام؟!

چرا اسم‌های زیادی در قرآن آمده (از انبیاء علیهم السلام گرفته تا افرادی همچون فرعون و ابولهب و...) اما اسم ائمه اطهار علیهم السلام در قرآن نیامده است؟ آیا ذکر نام مقدس «علی بن ابی طالب علیه السلام» نسبت به ذکر نام «زید»^{۲۱۳} اولویت نداشت؟!

مرحوم محدث نوری رحمته الله در پاسخ به این سؤالات، کتابی را به نام «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» در اثبات تحریف قرآن نوشتند مبنی بر اینکه قرآن، تحریف شده و یکسری از آیات آن حذف گردیده است! به این دلیل که قرآن حتماً باید اهل بیت علیهم السلام را معرفی نماید و حال آنکه هیچ نامی از ایشان در قرآن‌های موجود، نیست!

البته منظور ایشان از تحریف، تحریف به نقصان است، یعنی چیزی به قرآن اضافه نشده بلکه تنها آیاتی که راجع به اهل بیت علیهم السلام بوده از قرآن حذف شده است! این کتاب در همان زمان در فضای نجف و کربلا در حدود پانصد نسخه چاپ شد و علمای زیادی به ایشان ایراد گرفتند.^{۲۱۴}

۲۱۳. اشاره به سوره مبارکه احزاب (۳۳)، آیه کریمه ۳۷.

۲۱۴. از روزی که این کتاب منتشر شد، گروهی از محققان به نقد این کتاب پرداختند. برخی از آنان عبارتند از: [۱] فقیه محقق شیخ محمود، فرزند مرحوم شیخ ابوالقاسم معروف به معرب تهرانی در کتاب «کشف الارتیاب فی عدم تحریف الكتاب».

[۲] هبة الدین سید محمدحسین شهرستانی در کتاب «حفظ الكتاب الشریف عن شبهة القول بالتحریف».

[۳] علامه شیخ محمد جواد بلاغی در کتاب «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن».

[۴] آیت الله سید ابوالقاسم خوئی در کتاب «البيان فی تفسیر القرآن».

البته مرحوم محدث نوری رحمته الله - که در فنّ حدیث، استاد بوده ولی متأسفانه با زبان قرآن آشنا نبوده است - با نیت خیر این کار را کرده و هدف او دفاع از اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ اما صرف نیت خیر، کار را خوب نمی‌کند! خیلی وقت‌ها انسان با نیت خوب و قربۀ الی الله، لطمه‌هایی را می‌زند که هزار دشمن نمی‌زند!

گرچه مرحوم آقا بزرگ طهرانی رحمته الله (شاگرد مرحوم محدث نوری رحمته الله) هم در کتاب «الذریعه»^{۲۱۵} و هم در مقدمۀ کتاب «مستدرک الوسائل»^{۲۱۶} فرموده‌اند که استاد ما از این عقیدۀ خویش برگشتند، ولی دیگر چه فایده؟! کتابی که در زمان خود ایشان به تعداد محدودی چاپ شده بود، چند سال پیش توسط دانشگاه ام‌القری در مدینه، با قالبی بسیار شکیل به عنوان سندی علیه شیعیان، تجدید چاپ شد! و این‌گونه لقاء کردند که شیعیان، کتاب خداوند را قبول ندارند و می‌گویند تحریف شده است!

آن وهابی خبیث و شیطان صفتی که این کار را می‌کند، دیگر نمی‌گوید که آن عالم شیعی بعداً توبه کرد و از نظرش برگشت! بلکه با چاپ و استناد به این کتاب، با تمام توان این حرف را تعمیم داده و تبلیغ می‌کند که نظر همه شیعیان این است! (صحابه را که قبول ندارند، قرآن را هم تحریف شده می‌پندارند، با این حساب چه چیزی از اسلام می‌ماند؟!)

این در حالی است که هیچ یک از محققین شیعی و حتی محققین عامه، قائل به تحریف قرآن نیستند؛ (گرچه اگر در طول تاریخ قرآن، حرف‌های عامه را بشکافیم، رگه‌هایی از میل به تحریف قرآن را خواهیم یافت).

متن قرآن، فوق حد تواتر است و این اندازه از تواتر را در هیچ متن بشری پیدا نمی‌کنید. قرآن، کتابی است که خداوند می‌فرماید بیش از آنکه مطمئن هستی از جانب

[۵] بنیانگذار فقیه انقلاب اسلامی در کتاب «تهذیب الاصول» و نیز در کتاب «انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة».

[۶] علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی در کتاب «امام شناسی». و...

۲۱۵. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۶، ص: ۲۳۱؛ وج ۱۸، ص: ۹.

۲۱۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱، ص: ۵۰.

من نازل شده، مطمئن باش که من آن را حفظ خواهم کرد.^{۲۱۷}

انسان باید مراقب باشد هر حرفی را نزند؛ حرفی که از دهان بیرون آمد، همچون تیری است که از چله کمان پرتاب شده و دیگر نمی توان آن را مهار کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «قَدْ رُثِمَ أَقْطَعُ»^{۲۱۸}، اول اندازه بگیر سپس بگو؛ حرف نگفته را همیشه می توان گفت، ولی وقتی یک حرف گفته شد، دیگر تمام است!^{۲۱۹}

ناگفته نماند که این سؤال که چرا نام اهل بیت علیهم السلام در قرآن نیامده؟ یک سؤال تاریخی است و از امام صادق علیه السلام نیز همین سؤال پرسیده شده است. جواب های مختلفی نیز به این سؤال داده شده، از جمله اینکه گفته اند اگر نام ائمه اطهار علیهم السلام در قرآن می آمد، قرآن تحریف می شد!

البته این جواب قابل پذیرش نیست، زیرا پذیرش این مطلب، به معنای آن است که اراده منافقین بر اراده خداوند غالب شده است! یعنی - العیاذ بالله - خداوند بین بد و بدتر فرو مانده، آیا قرآن را حفظ نماید به قیمت آنکه هدایتش ناقص بماند، یا اینکه هدایتش را کامل نماید به قیمت آنکه قرآن ناقص بماند!

حقیقت آن است که معرفی حضرت مریم علیها السلام و سایر زنان بزرگوار در قرآن، مقدمه معرفی حضرت زهراء علیها السلام است؛ و خداوند با بیان این آیات، در واقع حضرت

۲۱۷. اشاره به سوره مبارکه حجر (۱۵)، آیه کریمه ۹ که می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ «ما قرآن را نازل کردیم و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

۲۱۸. عیون الحکم والمواعظ (للیثی)، ص: ۳۷۱.

۲۱۹. [۱] «قَالَ [امیرالمؤمنین علیه السلام]: [الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ فَأَخْزَنُ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزَنُ ذَهَبَكَ وَوَرَقَكَ قُرْبَ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً]؛ سخن را تا نگفته ای در بند توست، چون گفתי تو در بند آنی، پس زبانت را چون طلا و نقره ات حفظ کن، چه بسا که يك كلمه، نعمتی را از بین برده و عذابی را پیش آورد. (نهج البلاغه، ص: ۵۴۳، حکمت ۳۸۱)

[۲] و نیز می فرماید: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ»؛ زبان عاقل در پشت قلب اوست،

و قلب احمق در پشت زبانش قرار دارد. (نهج البلاغه، ص: ۴۷۶، حکمت ۴۰)

[۳] و نیز می فرماید: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ»؛ قلب احمق در دهان او، و زبان عاقل

در قلب او قرار دارد. (نهج البلاغه، ص: ۴۷۶، حکمت ۴۱)

صدیقه علیها السلام را معرفی می فرماید. إن شاء الله راجع به این موضوع، در فصل های بعد بیشتر گفت و گو خواهیم کرد.

خداوند معرفی غیر مستقیم حضرت زهراء علیها السلام را از همان ابتدای خلقت و از حضرت حواء علیها السلام آغاز نموده است؛ منتها از آنجایی که فرصت ما اندک است، چاره ای نداریم جز اینکه از مقدمه نزدیک تر شروع کنیم. بر همین اساس در فصل های آینده، تنها به بیان معرفی سه بانوی عظیم الشأن - یعنی حضرت ساره، حضرت هاجر و حضرت مریم علیها السلام - خواهیم پرداخت.

فصل سوم

معرفی حضرت ساره عليها السلام در قرآن

حضرت ساره عليها السلام بانویی مطهر و ملکوتی است که خداوند توصیف شخصیت ایشان را بر عهده گرفته است.

در این فصل در ضمن چهار مطلب، به بیان توصیف قرآنی این بانوی عظیم الشان خواهیم پرداخت.

مطلب اول

خانواده پربرکت حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام یک خانواده پربرکتی دارند؛ و خداوند متعال نسبت به حضرت ابراهیم علیه السلام و ذریه ایشان، یک حفاظت نسلی ویژه‌ای نموده است.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ۚ^{۲۲۰} پس از ذکر نام «آدم» و «نوح» وقتی به نام «ابراهیم» می‌رسد، می‌فرماید: **آلِ إِبْرَاهِيمَ**؛ یعنی خداوند از این خاندان و این ذریه و این نسل، یک حفاظت ویژه الهی و یک حفاظت ژنتیکی خاصی نموده است. (در فصل چهارم راجع به این موضوع، بیشتر توضیح خواهیم داد).^{۲۲۱}

«آل ابراهیم» از خود حضرت ابراهیم علیه السلام شروع می‌شود و سپس به دو شاخه فرزندان اسماعیل علیه السلام و فرزندان اسحاق علیه السلام تقسیم می‌شود؛ زیرا ایشان دو همسر اختیار کردند:

۲۲۰. سورة مبارکه آل عمران (۳)، آیه کریمه ۳۳ و قسمتی از آیه کریمه ۳۴: «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد * آنها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت)، اول و آخرشان یکی و از یک سنخ است...»

۲۲۱. رجوع شود به ص: ۲۰۹.

اول، جناب ساره علیها السلام

از جناب ساره علیها السلام دارای فرزندی به نام «اسحاق» شدند؛ و حضرت اسحاق علیها السلام نیز صاحب فرزندی به نام «یعقوب» شدند؛ و حضرت یعقوب علیها السلام (که نام دیگر ایشان اسرائیل - به معنای عبدالله - است) ^{۲۲۲} دوازده فرزند داشتند که از هر کدام از آنها، قبیله‌ای منشعب شد و آنها را «اسباط» یا «بنی اسرائیل» می‌خواندند.

در این خط (که خط بنی اسحاق نامیده می‌شود)، بیش از ششصد پیغمبر آمده است؛ انبیائی که نام آنها در قرآن ذکر شده، نوعاً از نسل حضرت اسحاق علیها السلام هستند، مانند: حضرت داوود، حضرت سلیمان، حضرت زکریا، حضرت یحیی، حضرت الیاس، حضرت ایوب، حضرت یونس، حضرت یوشع، حضرت موسی، حضرت هارون، حضرت عیسی علیها السلام و...؛ حضرت مریم و مادر امام زمان علیها السلام نیز در همین خط بنی اسحاق قرار دارند، یعنی از نوادگان حضرت ابراهیم و جناب ساره علیها السلام هستند ^{۲۲۳}.

دوم، حضرت هاجر علیها السلام

از حضرت هاجر علیها السلام دارای فرزندی به نام «اسماعیل» شدند؛ در این خط (که خط بنی اسماعیل نامیده می‌شود)، پیغمبری غیر از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیامده است ^{۲۲۴}؛ و حضرت صدیقه سلامیها نیز در همین خط قرار دارند؛ البته خود این مسأله که

۲۲۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: «كَانَ يُعْقُوبُ وَ عِصَى تَوَّامِينَ، قَوْلِدَ عِصَى ثُمَّ وَلِدَ يُعْقُوبُ، فَسَمَّيَ يُعْقُوبَ لِأَنَّهُ خَرَجَ بِعَقِبِ أَخِيهِ عِصَى، وَ يُعْقُوبُ هُوَ إِسْرَائِيلُ، وَ مَعْنَى إِسْرَائِيلَ عَبْدُ اللَّهِ، لِأَنَّ (إِسْرَآ) هُوَ عَبْدٌ، وَ (نِيلُ) هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ». (البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۱۹۹) و نیز رجوع شود به: التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ص ۸۴.

۲۲۳. «حضرت نرجس خاتون مادر امام زمان علیها السلام، از نوادگان «شمعون الصفا» است. شمعون صفا، وصی حضرت عیسی علیها السلام و همان کسی است که در آیه ۱۴ سورة «یس» (به عنوان سومین سفیر حضرت عیسی علیها السلام) به او اشاره شده است». (معظم له)

۲۲۴. «یا حدائق پیامبر معروفی نیامده است، زیرا در مورد شخصی به نام «خالد بن سنان» که گفته می‌شود پیامبری از نسل حضرت اسماعیل علیها السلام است، یکسری ابهاماتی وجود دارد که فعلاً در مورد آن وارد بحث نمی‌شویم». (معظم له)

چرا از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام، انبیائی به وسعت بنی اسحاق نداریم، اسراری دارد. در روایات ما، فاصله بین تولد حضرت اسحاق علیه السلام و حضرت اسماعیل علیه السلام را شش سال ذکر فرموده اند؛^{۲۲۵} زیرا خداوند، حضرت اسماعیل علیه السلام را در سن صد و سیزده سالگی و حضرت اسحاق علیه السلام را در سن صد و نوزده سالگی به حضرت ابراهیم علیه السلام عنایت فرمود. اما در منابع اهل کتاب، این فاصله را چهارده سال گفته اند.

این دو خط بنی اسحاق و بنی اسماعیل، در امام زمان علیه السلام دوباره به هم می‌رسند، زیرا مادر امام زمان علیه السلام از نسل بنی اسحاق می‌باشند؛ بنابراین امام زمان علیه السلام نماینده هر دو نسل آل ابراهیم هستند که خود این مسأله نیز دارای اسراری است که از بیان آن می‌گذریم.

انبیاء بنی اسرائیل (یا همان بنی اسحاق)، شاگردان بنی اسماعیل هستند؛ مثلاً حضرت عیسی علیه السلام در رکاب امام زمان علیه السلام آمده و به ایشان اقتداء خواهد نمود. نسل انبیاء علیهم السلام نوعاً از دختران ایشان منتقل شده است؛ و آن گونه که ما از آیات قرآن برداشت می‌کنیم، همان طور که خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کوثری عنایت فرمود، به حضرت نوح علیه السلام نیز کوثری داده که نسل حضرت نوح علیه السلام از طریق او منتقل شده است. البته الان قصد ورود به این بحث را نداریم و صرفاً گزارشی را بیان کردیم.

۲۲۵. «قال ابن عباس ولد له إسماعیل و هو ابن تسع و تسعين سنة و ولد له إسحاق و هو ابن مائة و اثنتي عشرة سنة...» از ابن عباس روایت شده که خداوند اسماعیل را در ۹۹ سالگی و اسحاق را در ۱۱۲ سالگی به حضرت ابراهیم علیه السلام عنایت فرمود. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۴۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص: ۹۰) بر اساس این قول، فاصله سنی حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق علیه السلام ۱۳ سال می‌شود. مسعودی می‌نویسد: «و اتباع ابراهیم علیه السلام هاجر من سارة فوقع علیها فحملت و ولدت اسماعیل علیه السلام و هو الذبیح و هو أكبر أولاده و من اسحاق بخمس سنين...» (اثبات الوصية، ص: ۴۱) بر اساس این قول، فاصله سنی حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق علیه السلام ۵ سال می‌شود.

مطلب دوم

نسبت حسادت به جناب ساره عليها السلام تهدیتی به این بانوی عظیم القدر است

یکی از سؤالاتی که راجع به حضرت ابراهیم عليه السلام مطرح شده این است که چرا ایشان همسر خود، حضرت هاجر عليها السلام را به مکه برده و در بیابان‌های آنجا تنها گذاشتند؟! آن هم در شرایطی که همسرش تازه وضع حمل کرده بود و نیاز به مراقبت داشت! برخی گفته‌اند که حسادت جناب ساره عليها السلام باعث شد تا حضرت ابراهیم عليه السلام، جناب هاجر عليها السلام را به نقطه‌ای دوردست ببرند! ^{۲۲۶}

در واقع، این جریان حسادت جناب ساره عليها السلام، ریشه در عهد عتیق دارد؛ چرا که نگاه آنها نسبت به زن، یک نگاه تحقیر آمیز است. البته به طور کلی در کتب مقدس مسیحی و یهودی، زن یک موجود پستی است!

در کتاب تورات، بعضی موارد را به حضرت ابراهیم عليه السلام نسب داده‌اند که خجالت‌آور است؛ مثلاً گفته‌اند در زمان حکومت یکی از پادشاهان مصر (که فرد شهوترانی بود و از زنان زیبا سوء استفاده می‌کرد و حتی دستور داده بود اگر زنی دارای شوهر است، شوهرش را بکشید و زن او را نزد من بیاورید!)، حضرت ابراهیم عليه السلام با جناب

ساره (علیها السلام) از جایی عبور می کردند که ناگهان مأموران حکومتی از راه رسیدند! حضرت ابراهیم (علیها السلام) به همسرشان گفتند: اگر مأموران خواستند تو را ببرند، نگو که من شوهر تو هستم، بگو برادرت هستم! ^{۲۲۷}

یعنی حضرت ابراهیم (علیها السلام) را به عنوان یک فرد بی غیرت که به راحتی ناموس خود را تحویل می دهد، نشان داده اند! یک فرد مؤمن معمولی، حاضر نیست چنین کاری را انجام دهد، تا چه رسد به پیامبر اولوا العزم الهی!

وقتی قرار باشد حضرت ابراهیم (علیها السلام) آن گونه باشند که تورات گزارش داده، پس بعیدی هم نیست که چنین فردی، همسر دوم خود را به همراه فرزندش در بیابان رها سازد تا از شر اعتراض های همسر اول خویش راحت شود!

بنابراین، جریان حسادت جناب ساره (علیها السلام)، ریشه در آن کتب تحریف شده دارد؛ و متأسفانه برخی مسلمانان بی دقت نیز باعث شدند تا این روایات جعلی در اسلام راه پیدا کند؛ آری! وقتی که زبان مبارک امیرالمؤمنین (علیها السلام) بسته باشد، دهان ناپاک افرادی همچون کعب الأحبار باز می شود و می گوید: ساره حسادت کرد و ابراهیم هاجر را به بیابان برد!

رد جریان حسادت حضرت ساره (علیها السلام)

این مطلب که حسادت جناب ساره (علیها السلام) باعث شد تا حضرت ابراهیم (علیها السلام) جناب هاجر و حضرت اسماعیل (علیها السلام) را در بیابان های مکه رها سازند، قطعاً غلط است، به چند دلیل:

(۱) حسادت، حرام است؛ و چنین گناه بزرگی از فردی که قابلیت مادری معصوم را پیدا نموده، سر نمی زند.

بارها گفته ایم که گناهان جوانحی و قلبی، مادر و منشأ گناهان جوارحی و رفتاری هستند؛ و اصل گناهان نیز همین گناهان قلبی و درونی می باشند، مثل تکبر، ریا، حسد و...؛ و چنین گناهانی را نباید دست کم گرفت.

فردی که حسود است، ممکن است تهمت بزند، غیبت بکند، آدم بکشد و...؛ آنچه که باعث شد قابیل، برادرش هابیل را بکشد، حسادت بود! حسد، چیزی از ایمان را باقی نمی‌گذارد؛ «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^{۲۲۸}، حسد، ایمان آدمی را می‌سوزاند و می‌خورد، چنانکه شعله آتش، هیزم خشک را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند. یا در روایت دیگری می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^{۲۲۹}.

حسادت، ایمان مؤمن عادی را نیز (که در سطح اولیه‌ای از ایمان قرار دارد) از بین می‌برد تا چه رسد به جناب ساره علیها السلام که در ایمان، اوج گرفته و به سطح بالایی از ایمان رسیده و قابلیت مادری پیامبر معصوم را پیدا نموده است.

(۲) بر فرض که جناب ساره علیها السلام حسادت کرده باشد، سؤال اینجاست: کسی که گناه بزرگی همچون حسادت دارد، آیا خداوند و پیامبرش باید چنین فردی را نهی از منکر نموده و هدایت و ارشاد کنند یا با او در این گناه بزرگ، همراهی کنند؟!

منشأ حسد، یک امر شیطانی است نه رحمانی؛ بنابراین، معنا ندارد که جناب ساره علیها السلام حسادت کند و خداوند و حضرت ابراهیم علیه السلام هم در خدمت حسد او اعمال قانون کنند!

لازمه پذیرفتن جریان حسادت جناب ساره علیها السلام، این است که هم خداوند - معاذ الله - تابع نقشه شیطان شده است! زیرا به واسطه حسادت جناب ساره علیها السلام و بخاطر اینکه مشکلی در خانواده پیامبرش به وجود نیاید، به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور فرموده تا حضرت هاجر علیها السلام و فرزندش را به بیابان ببرد! و هم پیامبرش یک منشأ شیطانی را مبنای عمل کار خود قرار داده است! و حال آنکه چنین چیزی محال است.

(۳) رها ساختن همسر و فرزند در یک بیابان خشک و سوزان، ظلم به آنهاست، و ظلم حرام است؛ مگر حسد یک نفر، توجیه‌کننده آن است که انسان به زن و فرزندش

۲۲۸. نهج البلاغه، ص: ۱۱۸، خطبه ۸۶؛ و نیز: الکافی، ج ۲، ص: ۳۰۶ [به نقل از امام صادق علیه السلام].

۲۲۹. الکافی، ج ۸، ص: ۴۵؛ عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۵۶.

ظلم کند؟!

(۴) چنین کاری، خلاف عقل است؛ کسی که دو همسر دارد و یکی از آنها نسبت به دیگری حسادت می‌ورزد، می‌تواند یکی از آنها را به محله دیگری یا به شهر دیگری ببرد؛ بنابراین، عقل نمی‌پذیرد که انسان، همسرش را به خاطر حسادت همسر دیگر، صدها کیلومتر دور کرده و تنهای تنها در بیابانی خشک رها سازد! و چنین کاری را تقبیح می‌کند؛ حتی فردی که کمی عقل داشته باشد، چنین کاری را نمی‌کند تا چه رسد به حضرت ابراهیم علیه السلام که پیامبر خداست!

(۵) یک خانم مؤمن معمولی نسبت به هووی خود، این‌گونه نیست که خباثت کند و به شوهرش بگوید او را به بیابان خشک و سوزان ببر تا از جلوی چشم من دور شود حتی اگر بمیرد! و حال آنکه جناب ساره علیها السلام، صرفاً یک خانم مؤمنه معمولی نیست، بلکه یک بانوی بسیار بزرگوار و با عظمت، و در عصر خود یک شخصیت فوق‌العاده ملکوتی و کم‌نظیر است؛ بانویی است که خداوند، تکریم ویژه‌ای نسبت به او انجام داده و بیش از ششصد پیغمبر را در نسل این وجود مطهر قرار داده است.

(۶) حضرت هاجر علیه السلام کنیز خود جناب ساره علیها السلام بوده و ایشان حضرت هاجر علیه السلام را به حضرت ابراهیم علیه السلام بخشیدند ^{۲۳۰} و آن حضرت را ترغیب و تشویق کردند که با حضرت هاجر علیه السلام ازدواج کند تا پیغمبری، در نسل حضرت ابراهیم علیه السلام ادامه داشته باشد.

بر این اساس اگر قرار باشد جریان حسادت جناب ساره علیها السلام صحت داشته باشد، در کار ایشان تناقض به وجود خواهد آمد؛ زیرا از یک طرف به حضرت ابراهیم علیه السلام اصرار می‌ورزد که شما پیامبر اولوا العزم و پیامبر بزرگ خداوند هستید و باید نسل و ذریه‌ای داشته باشید، پس با هاجر علیه السلام ازدواج کنید تا راه شما ادامه پیدا کند؛ و از طرف دیگر نسبت به حضرت هاجر علیه السلام حسادت می‌ورزد و آرزوی زوال نسل حضرت ابراهیم علیه السلام را می‌نماید! بنابراین، این دو رفتار از جناب ساره علیها السلام، با هم متناقض است.

(۷) جریان بردن حضرت هاجر و حضرت اسماعیل عليهما السلام به سرزمین خشک و سوزان حجاز، به امر خداوند و بر اساس حکمت بالغه الهی بوده و هیچ ارتباطی با حضرت ساره عليها السلام نداشته است. (شرح این مطلب، در فصل بعد خواهد آمد ۲۳۱)

نسبت دادن حسد به جناب ساره عليها السلام، اهانت به شأن ایشان است؛ آیا حسادت جناب ساره عليها السلام برای افرادی که بر این باورند، احراز و اثبات شده است که به راحتی نسبت حسادت به ایشان می دهند؟! اگر کسی عالمانه و آگاهانه، لوازم این حرف را بفهمد و بگوید، سر از کفر در می آورد!

همه ما باید مواظب حرف های خود باشیم و همیشه در سخنان خود احتیاط کنیم و بفهمیم که حرف ما چه لوازم و آثاری را به دنبال خواهد داشت. کسی که متخصص نیست، نباید راجع به هر چیزی اظهار نظر کند؛ چه در مسائل خانوادگی، چه در محیط کار، چه در بین دوستان و یا در سایر موارد. بیشتر بلاهایی که بر سر ما می آید، بخاطر حرف های نابجا است! گاهی اوقات یک حرف نابجا (بدون اینکه انسان نسبت به آن حرف، یقین و اطمینان داشته باشد) منشأ یک انحراف یا فتنه یا تحریف می گردد.

انسان باید قدر خویش را بداند؛ «كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ» ۲۳۲.

تهمت زدن به یک مؤمن معمولی، گناه کبیره است، چه رسد به تهمت زدن به ولی خداوند و اولیاء الهی؛ اگر کسی به اولیاء خداوند اهانت کند، چوب آن را خواهد خورد! انسان نباید به قرق گاه های الهی نزدیک شود؛ «أُولَئِكَ تَحْتَ قَبَائِسٍ» ۲۳۳، اگر کسی به اولیاء من اهانت کند، به من اهانت کرده است؛ و جناب ساره عليها السلام، ولی بزرگی از اولیاء خداوند است.

۲۳۱. رجوع شود به ص: ۱۷۹.

۲۳۲. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص: ۲۳۱؛ «در جهالت انسان همین بس که قدر و اندازه خود را نشناسد»؛ و نیز رجوع شود به: جزوه «اشاره ای به عوامل سعادت و شقاوت»، ص: ۲۷.

۲۳۳. قال تعالى: «أُولَئِكَ تَحْتَ قَبَائِسٍ لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي» (إحياء علوم الدين، ج ۱۴، ص: ۱۴۷) و نیز رجوع شود به: تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص: ۴۰۲؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص: ۵۶؛ معاد شناسی، ج ۵، ص: ۱۰۶؛ سر الصلاة (معراج السالکین و صلاة العارفين)، ص: ۹۶ و...

حضرت ساره (علیها السلام) در حد اعلایی از پاکی و طهارت قرار دارند

جناب ساره (علیها السلام)، شخصیت عظیم القدری است که قابلیت مادری معصوم را پیدا نموده است. قابلیت مادری معصوم، شامل حال هر زن مؤمنی نیست، بلکه باید مؤمن درجه یک و در حد اعلا باشد.

خداوند با کسی قوم و خویشی ندارد! «لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ»^{۲۳۴}؛ بین خداوند و بین احدی هیچ فامیلی و قرابتی وجود ندارد. در هر زمان، هر خانمی که بالاترین قابلیت را کسب نموده باشد، مادر معصوم در همان زمان خواهد شد؛ و لذا خداوند، مادر هفت امام معصوم (علیهم السلام) را از بین کنیزان برگزید، که بعضی از آنها آفریقایی و سیاه پوست بودند! و حال آنکه در جامعه مسلمین، دخترانی از ذریه حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز وجود داشتند؛ یعنی خانم های بنی هاشمی، این قابلیت را نداشتند تا مادر امام معصوم شوند!

بنابراین، حضرت ساره (علیها السلام) که مادر حضرت اسحاق (علیه السلام) هستند، باید در حد اعلایی از طهارت و پاکی قرار داشته باشند؛ چرا که معصوم، از رحم متعالی، برجسته، و از نفسی پاک و طاهر که دارای کمالات ویژه و الهی است، به وجود می آید؛ «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ»^{۲۳۵}.

۲۳۴. این عبارت، در روایات متعددی بیان شده است؛ در اینجا تنها به یک روایت اشاره می گردد:

«... عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَاعَ يَقُولُ مَنْ أَحَبَّ عَاصِيًا فَهُوَ عَاصٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُطِيعًا فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ أَعَانَ ظَالِمًا فَهُوَ ظَالِمٌ وَمَنْ خَذَلَ عَادِلًا فَهُوَ ظَالِمٌ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ وَلَا يَنَالُ أَحَدٌ وَلَايَةَ اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ...»؛ ابراهیم بن محمد همدانی می گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس شخص معصیت کاری را دوست بدارد او خود معصیت کار است، و هر کس مطیع را دوست بدارد او مطیع است، و هر کس ستمکاری را اعانت نماید خود ظالم است، و هر کس عادل را پشتیبانی نکند خود ستمکار است، آری میان خدا و احدی خویشی نیست، و هیچ کس به ولایت و دوستی خداوند نرسد مگر از راه طاعت... (عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص: ۲۳۵) و نیز رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص: ۷۴.

۲۳۵. این عبارت، در سه زیارت از زیارات حضرت أباعبدالله الحسین (علیه السلام) آمده است: «زیارت وارث»، «زیارت

شب عید فطر و عید قربان» و «زیارت اربعین». (کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۴۲۹ و ۴۴۶ و ۴۶۸)

به عقیده ما تمام معصومین علیهم السلام از رحم پاک و طاهر تولد یافته‌اند؛ اما اگر قرار باشد این ویژگی را فقط به اهل بیت علیهم السلام اختصاص دهیم، در این صورت باز هم این ویژگی، شامل حال جناب ساره نیز خواهد شد؛ زیرا ایشان مادر بزرگ مادری امام زمان هستند.

عنایت حضرت اسحاق علیه السلام به جناب ساره علیها السلام معجزه بود

به علاوه اینکه خداوند، حضرت اسحاق پیامبر علیه السلام را به صورت اعجازی به جناب ساره علیها السلام عنایت فرمود؛ زیرا جناب ساره علیها السلام در سن صد سالگی صاحب فرزند شدند؛ آن هم خانم صد ساله‌ای که در ایام جوانی عقیم بوده و به طور عادی، بچه‌دار شدن برای ایشان محال بود است! بنابراین، عنایت حضرت اسحاق علیه السلام به این خانم با این شرایط، در یک حالت عادی نیست بلکه معجزه است؛ حالت‌های غیر عادی برای کسانی اتفاق می‌افتد که در سطح بالایی از کمالات باشند.

مطلب سوم

شرح عظمت جناب ساره علیها السلام در قرآن

(تفسیر آیات ۶۹ تا ۷۳ سوره هود)

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ
بِعِجْلٍ حَنِידٍ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا رَآهُ أُيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً
قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ ﴿٧٠﴾ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَلَبَسَ رَنَها
بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبُ ﴿٧١﴾ قَالَتْ يَوَيْلَ لِيَّ عَالِدٌ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا
بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ
بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾ ۲۳۶

۲۳۶. فرستادگان ما [فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد. (۶۹) (اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند، کار) آنها را زشت شمرد؛ و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: «نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم!» (۷۰) و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را بشارت به اسحاق، و بعد از او یعقوب دادیم. (۷۱) گفت: «ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیر زنم، و این شوهرم پیر مردی است؟! این راستی چیز عجیبی است!» (۷۲) گفتند: «آیا از فرمان خدا تعجب میکنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و والا است!» (۷۳)

خداوند در قرآن در چند مورد، حضرت ساره (علیها السلام) را معرفی فرموده است؛ یکی از آن موارد، در سوره مبارکه «هود» می باشد. ۲۳۷

در این سوره مبارکه (که یک سوره مکی است) یکی از جریانات حضرت ابراهیم و حضرت ساره (علیها السلام) را این گونه بیان می فرماید:

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِئِدٍ * فَلَمَّا رَآ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ ۲۳۸.

ملائکه ای که برای عذاب قوم لوط مأموریت داشتند، قبل از اینکه به سراغ قوم لوط بروند، خدمت حضرت ابراهیم (علیها السلام) آمدند و میان آنها صحبت هایی رد و بدل شد. ملائکه الهی به حضرت ابراهیم (علیها السلام) گفتند: نگران نباش! ما مأمور عذاب قوم لوط هستیم.

وَأَمْرَانَهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبَ ۲۳۹.

خانم حضرت ابراهیم (علیها السلام) ایستاده بود و خندید! پس ما ایشان را به اسحاق، و پس از آن به یعقوب بشارت دادیم.

قَالَتْ يَوِیْلَتِي أَلَأَدُّ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ۲۴۰.

جناب ساره (علیها السلام) با تعجب فراوان گفت: وای بر من! آیا من می خواهم صاحب فرزند شوم؟!

۲۳۷. مشابه این آیات، در جاهای دیگر قرآن نیز آمده است؛ مثلاً رجوع شود به سوره مبارکه ذاریات (۵۱)؛ آیات کریمه ۲۴ به بعد.

۲۳۸. سوره مبارکه هود (۱۱)؛ آیات کریمه ۶۹ و ۷۰: «فرستادگان ما [فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: سلام! (او نیز) گفت: سلام! و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد. (اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (و از آن نمی خورند، کار) آنها را زشت شمرد؛ و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم!».

۲۳۹. سوره مبارکه هود (۱۱)؛ آیه کریمه ۷۱: «و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را بشارت به اسحاق، و بعد از او یعقوب دادیم».

۲۴۰. سوره مبارکه هود (۱۱)؛ آیه کریمه ۷۲: «گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیر زنم، و این شوهرم پیر مردی است؟! این راستی چیز عجیبی است!».

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ
 حَكِيمٌ مُبِينٌ ۚ ۲۴۱.

ملائکه گفتند: آیا از امر خداوند تعجب می‌کنی؟! رحمت خداوند و برکاتش بر شما خانواده است.

این، اجمالی بود از آیات مورد بحث؛ و اما با عنایت به نکته مهمی که در فصل اول تذکر دادیم، در حد اختصار به شرح این آیات شریفه پرداخته و به برخی از نکات تفسیری آن اشاره می‌کنیم.

تفسیر عبارت «وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا»

خداوند، معرفی حضرت ساره عليها السلام را با این عبارت شروع می‌فرماید: **وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ**، همسر حضرت ابراهیم عليه السلام ایستاده بود!

سؤال: ایستاده بودن یا نشسته بودن این خانم، چه بار هدایتی و درس دینی برای ما دارد؟!

سپس می‌فرماید: **فَضَحِكَتْ**، خندید! (بلند هم خندید! زیرا نفرمود «فَتَبَسَّمتْ»؛ «ضَحِك» یعنی خنده بلند، و «تَبَسُّم» یعنی خنده ملایم).

سؤال: این خنده جناب ساره عليها السلام به چه معناست و چه بار هدایتی و درس دینی برای ما دارد؟!

بعلاوه اینکه نفرمود «وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ وَضَحِكَتْ»، بلکه می‌فرماید: **وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ**؛ این «فَ» که بر سر کلمه «ضَحِكَتْ» آمده، اصطلاحاً «فاء نتیجه» است، و لذا معنای عبارت این‌گونه می‌شود: جناب ساره عليها السلام ایستاده بود، در نتیجه بلند خندید! یعنی قائمه بودن این خانم، علت است برای خندیدن او!

۲۴۱. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ آیه کریمه ۷۳: «گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب میکنی؟! این رحمت خدا و برکاتش

بر شما خانواده است چرا که او ستوده و والا است!».

سؤال: مگر هر کس که ایستاده باشد، بلند می‌خندد؟! این عبارت چه می‌خواهد بفرماید و چه بار هدایتی برای ما دارد؟!

و همچنین نفرمود «وَبَشِّرُنَا»، بلکه می‌فرماید: **وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ** **فَبَشِّرْنَهَا**، «ف» که بر سر کلمه «بَشِّرُنَا» آمده، «فاء نتیجه» است، یعنی چون این خانم قائمه بود، در نتیجه بلند خندید؛ و چون بلند خندید، در نتیجه ما به او بشارت فرزندى را دادیم!

سؤال: اینکه می‌فرماید «بشارت فرزند، نتیجه بلند خندیدن است» یعنی چه؟ مگر هر کس که بلند بخندد، به او بشارت فرزند می‌دهند؟! درس دینی این عبارت چیست؟!

مفسرین، نوعاً از کنار این کلمات و عبارات عبور کرده‌اند! و بعضی از مفسرین (خصوصاً در تفاسیر عامه) راجع به **فَضَحِكَتْ**، مطالبی گفته‌اند که خلاف ادب است و ما از بیان آن می‌گذریم.

«قیام لله» و «غیرت دینی»، دو صفت برجسته حضرت ساره علیها السلام

با عبارت **وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ**، صرفاً نمی‌خواهد به ایستاده بودن حضرت ساره علیها السلام در این صحنه اشاره نماید، بلکه می‌خواهد قیام و جودی این خانم را متذکر شده و بفرماید چون جناب ساره علیها السلام، یک خانمی در راه خدا قائمه بود و «قیام لله» داشت، در نتیجه، از شنیدن عذاب قوم لوط (که جرثومه فساد بودند) به شدت خوشحال شد!

تعریف خداوند از حضرت ساره علیها السلام در یک کلمه

انبیاء علیهم السلام یک حرف دارند که عبارت است از «قیام لله»: **قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثَلِيَّ وَفِرَادَى**^{۲۴۲}؛ و این مطلب در جاهای مختلفی از قرآن تذکر

۲۴۲. سوره مبارکه سبأ (۳۴)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۶: «بگو: شما را تنها به يك چیز اندرز می‌دهم، و آن اینکه:

دو نفر دو نفر یا يك نفر يك نفر برای خدا قیام کنید.»

داده شده است؛ مثلاً می فرماید: **قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ** ^{۲۴۳}.

خداوند در یک کلمه این خانم را معرفی فرموده است: **وَأَمْرَأَتُهُ قَانِمَةٌ**، یعنی «قیام لله» در یک کلمه، توصیف وضعیت وجودی حضرت ساره علیها السلام و مُعرّف شخصیت ایشان است و صفت **«أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْقَى وَفُرْدَى»** به طور تام در این شخصیت بروز کرده و سراسر وجود ایشان، قیام لله شده است.

معرفی حضرت ساره علیها السلام و پاکی و طهارت نفس ایشان در کنار پستی و پلیدی همسر لوط

جالب اینجاست که در این سوره مبارکه، معرفی جناب ساره علیها السلام را در کنار همسر لوط (که او هم زن پیغمبر است، اما زنی پست و پلید!) قرار داده ^{۲۴۴} تا نشان دهد که جناب ساره علیها السلام، یک خانم بی تفاوتی نیست، بلکه به واسطه پاکی و طهارت، نسبت به دین خداوند و راه خداوند غیرت دارد؛ از اطاعت خداوند خوشحال می شود و از عصیان خداوند به شدت ناراحت می گردد، و از پاک کردن عاصیان، وجودش به وجد می آید؛ و لذا بخاطر همین غیرت دینی و خوشحالی او از نابودی عاصیانی همچون قوم لوط، پس او را به اسحاق بشارت دادیم؛ آن هم یک بشارت ویژه!

جناب ساره علیها السلام «مُحَدَّثَةٌ» بوده و با ملائکه الهی گفت و گو داشته است

عبارت **فَبَشِّرْهُنَّهَا** می فهماند که این خانم، «مُحَدَّثَةٌ» است ^{۲۴۵}؛ یعنی کسی است

۲۴۳. سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۳۸: «... از روی خضوع و اطاعت، برای خدا بپاخیزید!»

۲۴۴. در آیه کریمه ۷۱ سوره مبارکه هود از جناب ساره، و در ده آیه بعد (یعنی در آیه کریمه ۸۱) از همسر لوط یاد فرموده است.

۲۴۵. «مُحَدَّثَةٌ [کسی که با ملائکه گفت و گو دارد]، یکی از القاب حضرت زهراء علیها السلام است؛ جبرئیل علیه السلام و ملائکه، مکرر خدمت ایشان مشرف می شدند و با حضرت صدیقه طاهره علیها السلام صحبت نموده و مطالبی را برای ایشان بیان می کردند.» (معظم له)

که چشم و گوش ملکوتی او باز بوده است؛ یعنی ملائکه را می‌دیده و با آنها صحبت می‌کرده و صحبت‌های آنها را می‌شنیده، آن هم به شکل و صورت حقیقی و «بِمَا هُوَ مَلَكٌ» آنها را می‌دیده، نه اینکه ملائکه را به صورت انسان ببیند؛ چرا که قوم لوط هم ملائکه را دیدند، اما به صورت انسان دیدند، و نمی‌دانستند که اینها چه کسانی هستند!

برتری حضرت ساره عليها السلام نسبت به بسیاری از انبیاء عليهم السلام

مقام این خانم، از بسیاری از انبیاء عليهم السلام بالاتر است، به این دلیل که در روایات آمده: یکی از ملائکه‌ای که حضرت ساره عليها السلام او را می‌دید و با او گفت‌وگو می‌کرد، جبرئیل عليه السلام بود؛ و حال آنکه بسیاری از انبیاء عليهم السلام، جبرئیل عليه السلام را نمی‌دیدند و در خواب، به ایشان وحی می‌شده است.

تفسیر عبارت «فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبُ»

در آیه شریفه فرمود «فَبَشَّرْنَاهَا بِوَلَدٍ» یا «فَبَشَّرْنَاهَا بِغُلَامٍ»، یعنی نمی‌خواهد به این خانمی که عقیم بوده و فرزنددار نمی‌شده، صرفاً بشارت فرزنددار شدن را بدهد و بگوید تو بچه‌دار می‌شوی، بلکه می‌فرماید: فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقَ يَعْقُوبُ، ما این خانم را بشارت دادیم به یک فرزند خاص، به یک پیغمبر الهی، به اسحاق! آنقدر این خانم، باشخصیت و باعظمت و ارزشمند است که نه تنها اسم فرزند ایشان را بیان فرموده، بلکه حتی اسم نوه ایشان را نیز - که او هم بنده خاص خداوند و یکی از پیامبران الهی است - ذکر می‌فرماید! یعنی در حقیقت می‌خواهد نسلی از انبیاء را به جناب ساره عليها السلام بشارت دهد.

از همینجا فهمیده می‌شود که نام این دو پیامبر الهی را خود خداوند انتخاب نموده است. و همانطور که در فصل اول اشاره کردیم، خود اسم‌هایی که در قرآن ذکر شده دارای نکته و پیام هدایتی است؛ بنابراین نام «اسحاق» و نام «یعقوب» در این آیه شریفه، دارای اسراری است که فعلاً از آن عبور می‌کنیم.

حضور ملکوتی حضرت ساره علیها السلام در سطحی است که خطاب الهی مستقیماً به قلب او نازل می شود

بنابراین حضرت ساره علیها السلام، یک بانوی برجسته ملکوتی و یک نابغه عرفانی است؛ و بشارت فرزندانی همچون حضرت اسحاق و حضرت یعقوب و سایر پیامبران از نسل ایشان علیهم السلام، که همه آنها مظهر تام عبودیت خداوند هستند، از برکت وجود این خانم و اخلاص ایشان بوده است؛ چرا که بشارت در آیه شریفه، خطاب به خود این خانم است، زیرا می فرماید: **فَبَشِّرْنَاهَا**، به این خانم بشارت دادیم، نفرمود «فَبَشِّرْنَا إِبْرَاهِيمَ» یا «فَبَشِّرْنَا»؛ چرا که حضرت ابراهیم علیه السلام در چند سال قبل، با تولد حضرت اسماعیل علیه السلام نسل پیدا کرده بودند.

بنابراین، نسل بنی اسحاق و این سلسله انبیاء پاک و طاهر علیهم السلام، همه به برکت این خانم بوده است.

البته در جای دیگر به حضرت ابراهیم علیه السلام بشارت داده و می فرماید: **فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ**^{۲۴۶}؛ اما در آیه مورد بحث می فرماید: ما خود این خانم را بشارت دادیم؛ یعنی شخص جناب ساره علیها السلام قابلیت بشارت الهی را احراز نموده اند.

نکته دقیق تر و بالاتر اینکه بشارت الهی برای این بانوی ملکوتی، به واسطه ملائکه نبوده بلکه بشارت از طرف خداوند، مستقیماً به قلب ایشان نازل گشته است، زیرا می فرماید: **فَبَشِّرْنَاهَا**، ما به این خانم بشارت دادیم؛ در حالی که اگر بشارت الهی، توسط ملائکه می بود، می بایست بفرماید: «فَبَشِّرُوها»؛ ملائکه به این خانم بشارت دادند، کما اینکه در دو آیه بعد، ملائکه، حضرت ساره علیها السلام را مورد خطاب قرار داده و در پاسخ به تعجب وی می گویند: **قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ**. پس بشارت فرزنددار شدن، مستقیماً از طرف خداوند بوده و این، نشان دهنده عظمت وجود ملکوتی حضرت ساره علیها السلام است.

اخلاص و تأثیرگذاری حضرت ساره علیها السلام در نسل او

در همینجا لازم است نکته‌ای را تذکر دهیم و آن اینکه:

قرآن، از زبان حضرت خضر علیها السلام (در آن جریانی که بچه‌ شروری را از سر راه پدر و مادر برداشت) می‌فرماید: ممکن بود این فرزند در آینده برای پدر و مادرش آفت درست کرده و آنها را خراب کند: **وَأَمَّا الْعُلَمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَحَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا^{۲۴۷}**؛ و لذا این بچه‌ شروری را حذف کرد.

در روایت آمده است به خاطر اخلاص ویژه‌ای که این پدر و مادر داشتند، خداوند، دختری به آنها داد که هفتاد پیغمبر از نسل آن دختر به وجود آمد! ^{۲۴۸} و این، یعنی عمل صالح والدین در نسل آنها تأثیر دارد؛ و این نکته، خیلی مهم است.

مهم‌ترین کاری که پدر و مادر در مورد فرزندشان می‌توانند انجام دهند، اخلاص در مورد آن فرزند است؛ به این معنا که در مورد آن فرزند، هیچ چیزی برای خودشان نخواهند، حتی این‌گونه نباشد که از خداوند طلب کنند تا فرزندشان آبروی پدر و مادر را حفظ کند، بلکه با اخلاص از خداوند بخواهند که خدایا! فرزندی به ما عنایت کن که آبروی دینت را حفظ کند و ما را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شرمنده نسازد؛ اگر کسی با اخلاص چنین فرزندی از خداوند درخواست نماید، خداوند دعای این فرد را ولو شده در نسل هفتادم، اجابت می‌فرماید.

از خانم بی‌سواد (که به حسب عرفی چیزی بلد نبود، ولی در عین حال، دارای فرزندانی با ادب و واقعاً الگو بود) سؤال شد: چه کار کردید که بدون مطالعه کتاب و بدون مشاوره، فرزندان شما اینقدر خوب تربیت شده‌اند؟! این خانم در پاسخ گفته بود: به امام رضا علیه السلام متوسل شدم و به خداوند عرض کردم که خدایا! من از عهده هیچ چیز بر

۲۴۷. سورة مبارکه کھف (۱۸)؛ آیه کریمه ۸۰: «و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وا دارد».

۲۴۸. «عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ رَفَعَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا فِي قَوْلِ اللَّهِ: «وَأَمَّا الْعُلَمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ» إِلَى قَوْلِهِ: «وَأَقْرَبَ رَحْمًا» قَالَ: أَبْدَلَهُمَا مَكَانَ الْإِبْنِ بِنْتًا فَوَلَدَتْ سَبْعِينَ نَبِيًّا»؛ خداوند متعال به جای آن پسر، دختری به آنان

داد که از نسل آن دختر، هفتاد پیامبر به دنیا آمدند. (تفسیر العیاشی، ج ۲، ص: ۳۳۷)

نمی‌آیم! فقط می‌خواهم این بچه‌ها مایهٔ آبروریزی دین نشوند!

یک نمونه از این اخلاص را در وجود حضرت ساره علیها السلام می‌بینیم ^{۲۴۹}؛ یعنی آنقدر شخصیت ایشان غرق در اخلاص بوده که انبیاء علیهم السلام تا بیست قرن در نسل ایشان قُرق شده بودند! و این مطلب، عظمت شخصیت حضرت ساره علیها السلام را نشان می‌دهد؛ یعنی علاوه بر پدر - که حضرت ابراهیم علیه السلام باشد - مادر نیز موضوعیت دارد و موضوعیت آن، جدی است.

فرزندان ما آینده‌ما هستند، چون پروندهٔ بنده و شما با مرگ بسته نمی‌شود و گویی تا زمانی که بچه‌های ما - چه خیر و چه شر - وجود دارند پروندهٔ ما باز است، چرا که آنها ادامهٔ وجود ما هستند؛ فلذا در روایات فرموده‌اند برای آیندهٔ خود، سرمایه‌گذاری کنید: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا عَنْ ثَلَاثٍ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ وَ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ بَعْدَهُ وَ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ» ^{۲۵۰}.

بنابراین، کسی که از دنیا می‌رود، گویی هنوز در همین دنیا مشغول ادامهٔ زندگی است. اینکه فرموده‌اند انتخاب همسر مناسب، کوشش در عمل صالح، دستگیری از دیگران و رسیدگی به فقرا و ایتام را داشته باشید تا خداوند شما را حمایت فرماید، به این معناست که با این کارها برای خود سرمایه‌گذاری کرده‌اید.

خداوند این تذکر را در بحث تقسیم ارث بیان نموده و می‌فرماید:

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ^{۲۵۱}؛ به هنگام تقسیم ارث، اگر دیگران در صحنهٔ تقسیم ارث حاضر شدند تا شاید به آنها نیز سهمی برسد، در این صورت آنها را تکریم کنید و به آنها هم

۲۴۹. یک نمونهٔ دیگر از اخلاص در مورد فرزند، در جریان مادر حضرت مریم علیها السلام خواهد آمد. رجوع شود به ص: ۲۱۲.

۲۵۰. جامع الأخبار (للسعیری)، ص: ۱۰۵: «هنگامی که آدم از دنیا می‌رود، پروندهٔ اعمال او بسته می‌شود جز در سه چیز: [۱] فرزند صالحی که برای او دعای خیر نماید. [۲] علم و دانشی که دیگران از آن بهره‌مند گردند. [۳] صدقهٔ جاریه».

۲۵۱. سورة مبارکه نساء (۴)؛ آیه کریمهٔ ۸.

سهمی بدهید. ۲۵۲

در ادامه می‌فرماید: مگر شما نمی‌ترسید که خودتان بمیرید و فرزندانان یتیم شوند؟! یا فرزندانان بمیرند و نوه‌های شما یتیم شوند؟!!

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ
لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۲۵۳

در آیه شریفه نمی‌فرماید «لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ أَوْلَادًا ضِعَفًا»، بلکه می‌فرماید: لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَفًا، یعنی کسانی که می‌ترسند و این احتمال را می‌دهند که نه فقط فرزندان، بلکه نوه‌ها، نتیجه‌ها، نبیره‌ها، ندیده‌ها و در یک کلام، ذریه آنها یتیم شوند، از همین الان به ایتام ارث بدهند و به داد آنها برسند.

در اینجا تذکر می‌دهد که نگاه خود را باز کنید تا خداوند به نسل‌های شما افاضه فرماید؛ چه زمانی به نسل ما افاضه خواهد شد؟ آن وقتی که فقط به فکر خودمان نباشیم، بلکه به فکر دیگران نیز باشیم. می‌فرماید به کسانی که سهم ندارند، با اکرام سهمی بدهید تا مورد حمایت الهی قرار بگیرند.

درختی که ریشه آن یک وجب است طبیعتاً نمی‌تواند تنه بیست متری داشته باشد، به هر اندازه که ریشه دواند ساقه و برگ آن هم بالا می‌رود؛ بنابراین اگر ریشه شما تمام بشریت را در بر گرفت، ثمرات شما نیز الی یوم القیامه خواهد رفت. حضرت ساره علیها السلام چنین شخصیتی است.

۲۵۲. «در این آیه شریفه نمی‌خواهد بفرماید «اگر به هنگام تقسیم ارث، اولی‌القربی و ایتام و مساکین آمدند، پس شما هم از ارث به آنها بدهید»، یعنی نمی‌خواهد سفارش کند که وقتی آنها آمدند، حتماً به آنها سهمی بدهید؛ بلکه دادن سهم را امری قطعی و حتمی فرض نموده و می‌خواهد سفارش کند که به هنگام تقسیم ارث، وقتی دیگران آمدند تا شما به آنها هم چیزی بدهید، آنها را تکریم کنید! (یعنی درست است که شما قطعاً به آنها سهمی بدهید داد و این نیاز به سفارش ندارد، منتها به هنگام دادن سهم، آنها را اکرام نمایید). به عبارت دیگر، آیه شریفه، در مقام سفارش به تکریم است نه در مقام سفارش به دادن سهم». (معظم له)

۲۵۳. سوره مبارکه نساء (۴)؛ آیه کریمه ۹.

تفه سیر آیه «قَالَتْ يَوَیْلَتَیْ ءَالِدُ وَ اَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِ شَیْخًا اِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عَجِیْبٌ»

سپس وقتی که جناب ساره عليها السلام این بشارت را دریافت می کند، با تعجب می گوید: **قَالَتْ يَوَیْلَتَیْ ءَالِدُ، ای وای! من می خواهم بچه دار شوم؟! وَ اَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِ شَیْخًا، من بچه بیاورم در حالی که من خیلی پیر هستم و شوهرم نیز از من پیرتر است؟! اِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عَجِیْبٌ^{۲۵۴}**، این، خیلی چیز عجیبی است!

در آیه ای دیگر می فرماید: **وَ قَالَتْ عَجُوزٌ عَقِیْمٌ^{۲۵۵}**، من پیر و نازا هستم! ملائکه در پاسخ تعجب این خانم می گویند: **قَالُوا اَتَعْجَبِیْنَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ، آیا از امر خداوند تعجب می کنی؟! تعجب ندارد! رَحْمَتُ اللّٰهِ وَ بَرَکَتُهُ عَلَیْكُمْ اَهْلُ الْبَیْتِ، رحمت خاص خداوند و برکات ویژه الهی بر شما اهل بیت است، اِنَّهُ حَمِیْدٌ مُّجِیْدٌ^{۲۵۶}**، چرا رحمت خاص خداوند و برکات ویژه الهی بر شما اهل بیت است؟ به خاطر اینکه خداوند، «حمید» و «مجید» است.

این دو اسم «حمید» و «مجید»، بحثی جداگانه دارد که فعلاً وارد نکات آن نمی شویم.

علت تعجب حضرت ساره عليها السلام از بشارت ملائکه

سؤال: این خانم از چه چیزی تعجب کرده است؟ آیا از اینکه می خواهد در سن صد سالگی بچه دار شود تعجب کرده است؟! نه! از کجا متوجه می شویم که منشأ تعجب این خانم، بچه دار شدن او نبوده است؟ از پاسخی که ملائکه به این خانم دادند؛ چگونه؟! ملائکه، از آنجایی که در باطن افراد حضور دارند، لذا پاسخ دقیق می دهند؛ اگر

۲۵۴. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ آیه کریمه ۷۲.

۲۵۵. سورة مبارکه ذاریات (۵۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۹.

۲۵۶. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ آیه کریمه ۷۳.

تعجب جناب ساره (علیها السلام) از بچه دار شدن بود، پاسخ ملائکه این گونه می آمد: «أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، از چه تعجب می کنی؟! خداوند هر کار اراده نماید، انجام می دهد؛ یا مثلاً این گونه پاسخ می دادند: «أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِالْغَيْبِ أَمْرٌ»، از امر خداوند تعجب می کنی؟! خداوند بر همه امور احاطه دارد و تمام عالم به اذن اوست و هر کار که بخواهد، انجام می دهد؛ ولی ملائکه در جواب تعجب این خانم، این عبارات و امثال آن را نمی گویند، بلکه می فرمایند:

أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ الْوَلَدَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، اِی خانم!
تعجب نکن! خداوند شما را خیلی دوست دارد، و رحمت خاص خداوند و برکات ویژه الهی شامل حال شما اهل بیت شده است.

بنابراین، با توجه به پاسخ ملائکه، معلوم می شود که تعجب این خانم از این بوده که آیا خداوند می خواهد در حق من معجزه ای را نشان دهد و مرا به چنین مقامی برگزیند؟! یعنی جناب ساره (علیها السلام) آنقدر خودش را در درگاه خداوند حقیر می بیند، که با تعجب می گوید **إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ**، اینکه خداوند مرا انتخاب نموده تا نسلی از پیامبرانش را از من به وجود بیاورد، خیلی عجیب است! چرا که من در خودم چنین قابلیت و لیاقتی را نمی بینم! اینجاست که ملائکه در پاسخ تعجب این خانم می گویند: خانم! تعجب نکن! شما مقام بالایی نزد خداوند داری، رحمت خاص و برکات ویژه الهی شامل حال شماست؛ چرا؟ چون شما اهل بیت پیامبر خدا هستید؛ یعنی اهلیت همراهی با پیامبر بزرگ خداوند، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را دارید. ۲۵۷

۲۵۷. یکی از دوستان، راجع به همین مطلب از استاد معظم (رحمته الله) سؤال فرموده اند که: «مطلبی که درباره پاسخ ملائکه به جناب ساره (علیها السلام) مطرح فرمودید، به صورت عقلانی برای من مقبول بود، اما در کتاب «مکیال المکارم» [۱] آمده است که به خاطر تعجب این خانم از قدرت خداوند که گفتند آیا من می خواهم بچه دار شوم؟! امر ظهور حضرت موسی (علیه السلام) چندین سال به تأخیر افتاد! علت این همه اختلاف در تفسیر چیست؟ و کدام صحیح است؟»

استاد معظم (رحمته الله) در پاسخ فرمودند: «بنده مسؤول آنچه شما خوانده اید نیستم! و این گونه هم نیست که هر چه گفته شده، صحیح باشد؛ بنده هم هیچ وقت نگفتم که آنچه ما می گوئیم حتماً صحیح است! بالاخره آراء و

پس، معجزه صاحب فرزند شدن در آن سن و سال در حق این بانوی عظیم الشان، اصلاً تعجب برانگیز نیست!

نظرات متفاوت است. شما باید عقاید خودتان را بر اساس عقل و نقل بسازید و ببینید کدام یک از این مطالب، با قواعد عقلی و با محکمت قرآنی سازگارتر است؛ و البته لازمه اش این است که محکمت قرآنی را بدانید؛ مثلاً یکی از محکمت قرآنی این است که می فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ [۲]» بنابراین، این گفته غلط است که: «گنه کرد در بلخ آهنگری / به شوشتر زدند گردن مس گری!» بله، اگر در آباء و اجداد انسان، فرد پاک و طیب و طاهری باشد، عمل آن فرد در ذریه اش نفوذ می کند، اما این گونه نیست که شقاوت و گناه فرد شقی و گنه کار، در ذریه او اثر قطعی بگذارد، البته ممکن است زمینه گناه را ایجاد کند؛ با این توجه، معنا ندارد که این خانم از بچه دار شدن خویش تعجب کند، آنگاه بخاطر تعجب او، ظهور حضرت موسی علیه السلام (که حدود سیصد، چهارصد سال بعد است) به تأخیر بیفتد! این ها برای ما قابل پذیرش نیست. ضمن اینکه در این گونه موارد، باید احتیاط کنیم؛ یعنی اگر بنا شد یا حضرت ساره علیها السلام را تخطئه کنیم و یا نویسنده آن کتاب را، عقل حکم می کند که اولویت با تخطئه نویسنده کتاب است که برداشت های ذهنی خود را نوشته، نه اینکه ولی خداوند را تخطئه کنیم. زمانی مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله خواستند تعلیقه ای به کتاب شریف «بحار الأنوار» بزنند و روایات صحیح را از سقیم جدا سازند و آن مطالبی را که قابل پذیرش نیست، توضیح دهند؛ ایشان این کار را تا جلد ششم انجام دادند، اما عده ای (که اسم خود را مروّجین دین گذاشته اند در حالی که متخصص صدّ عن سبیل الله هستند!)، عرق تعصب آنها گل کرد که ای وای! می خواهند بحار الأنوار را تعلیقه بزنند و...! و لذا کاسه داغ تر از آش شدند و نگذاشتند که ایشان کار خود را به اتمام برسانند! همیشه هرچه می کشیم از دست این نیمچه دان های اظهار نظر کننده است! وقتی به مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله گفته شد که قدری کوتاه بیاوید، چرا که با رد کردن برخی از نظرات علامه مجلسی رحمه الله، شخصیت ایشان زیر سؤال می رود و...، ایشان فرموده بودند: «در مکتب شیعه، ارزش جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از علامه مجلسی بیشتر است؛ و زمانی که دائر شود به جهت بیانات و شروح علامه مجلسی، ایراد عقلی و علمی بر حضرات معصومین علیهم السلام وارد گردد، ما حاضر نیستیم آن حضرات را به مجلسی بفروشیم. و من از آنچه به نظر خود در مواضع مقرر، لازم می دانم بنویسم، يك كلمه کم نخواهم کرد.» [۳]

[۱] مکمال المکارم في فوائد دعاء للقائم علیه السلام، ج ۱، ص: ۳۷۸.

[۲] این عبارت در چهار آیه از قرآن کریم آمده است: سورة مبارکه أنعام (۶)؛ قسمتی از آیه

کریمه ۱۶۴؛ سورة مبارکه اِبراء (۱۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۵؛ سورة مبارکه فاطر (۳۵)؛

قسمتی از آیه کریمه ۱۸؛ سورة مبارکه زمر (۳۹)؛ قسمتی از آیه کریمه ۷.

[۳] مهر تابان، ص: ۵۶.

اصطلاح «اهل بیت» در قرآن، غیر از معنای لغوی آن است

نکته دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم این است که واژه «اهل بیت» در قرآن، به معنای لغوی و عرفی به کار نرفته، بلکه یک واژه اصطلاحی است و معنای خاصی دارد.

واژه «اهل بیت» در لغت و عرف، به معنای زن و بچه می باشد، یعنی عرفاً همسر و فرزند هر شخصی، به عنوان اهل بیت وی محسوب می شوند، چه اهلیت ویژه داشته باشند و یا نداشته باشند؛ اما در اصطلاح قرآنی، اهل بیت تنها به همسر و فرزندی گفته می شود که شایستگی ویژه ای داشته باشند، یعنی خانواده ای باشند که اهلیت طراز بودن با آن پیغمبر را دارا باشند.

بنابراین در لسان قرآن، اینگونه نیست که واژه «اهل بیت»، شامل هر زن و فرزندی بشود؛ شاهد این مطلب، کلام خود قرآن است که همسر و فرزند حضرت نوح علیه السلام را اهل بیت ایشان به شمار نمی آورد.

در چند آیه قبل در همین سوره مبارکه هود می فرماید وقتی حضرت نوح علیه السلام به فرزندش فرمود:

يَبْنِيْ اَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِيْنَ^{۲۵۸}، ای فرزندم! بیا همراه با ما سوار

بر کشتی شو و همراه با کافران مباش! فرزندش در پاسخ گفت: قَالَ سَاوِيْ اِلَى جَبَلٍ

يَعِصْمُنِي مِنَ الْمَاءِ، بالای کوه خواهم رفت و خود را از غرق شدن نجات خواهم داد!

حضرت نوح علیه السلام فرمود: قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللَّهِ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ، امروز،

روزی نیست که کوه بخواهد تو را از غرق شدن حفظ کند!

همینطور که حضرت نوح علیه السلام با فرزندش در حال صحبت بود، ناگهان موجی از

آب آمد و فرزند نوح را غرق کرد: وَ حَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُنْغَرِقِيْنَ^{۲۵۹}.

۲۵۸. سوره مبارکه هود (۱۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۲.

۲۵۹. سوره مبارکه هود (۱۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۳.

حضرت نوح علیه السلام عرض کرد: رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ^{۲۶۰}، خداوند! این فرزند من از اهل من است و وعده تو حق است...! (این سؤال را از آن جهت پرسید که خداوند به نوح وعده داده بود که او و اهلش را نجات خواهد داد، در حالی که فرزندش غرق شد!)

خداوند در پاسخ فرمود: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ، این فرزند تو، «ابن» تو هست، اما «اهل» تو نیست! آنگاه نوح علیه السلام را مؤاخذه می فرماید که چرا «اهل» را به معنای عرفی معنا کردی؟! فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ^{۲۶۱}، نباید «اهل» را این گونه معنا کنی!

بنابراین، گرچه فرزند و همسر نوح علیه السلام، جزء خانواده عرفی وی به حساب می آمدند، اما اهل بیت آن حضرت نبودند.

۲۶۰. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۵.

۲۶۱. سورة مبارکه هود (۱۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴۶.

مطلب چهارم

جناب ساره علیها السلام

واسطه جسمی چهارده معصوم علیهم السلام

آقا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بین تمام انبیاء الهی علیهم السلام (از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت عیسی علیه السلام) زبانزد بوده اند، و این گونه نبوده که گمنام باشند؛ در همه کتب آسمانی، این مطلب بوده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اولین پیامبران است میثاقاً، و آخرین پیامبران است مبعثاً^{۲۶۲}؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، یک شخصیت معمولی نیستند.

اخلاص جناب ساره علیها السلام در اهداء حضرت هاجر علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام

جناب ساره علیها السلام از یک طرف می دانست که خودش بچه دار نمی شود، و از طرف دیگر می دانست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام هستند، اما از نسل خود او نیستند، فلذا با نهایت اخلاص و با عشقی که نسبت به

۲۶۲. در زیارتنامه آن حضرت می خوانیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ الْمُصْطَفَى، وَ حَبِيبِكَ الْمُجْتَبَى، نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، وَ خَازِنِ الْمَغْفِرَةِ، وَ قَائِدِ الْخَيْرِ وَ الْبَرَكَةِ، وَ مُنْقِذِ الْعِبَادِ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَ دَاعِيهِمْ إِلَى دِينِكَ، الْقَيِّمِ بِأَمْرِكَ، أَوَّلِ النَّبِيِّينَ مِيثَاقًا، وَ آخِرِهِمْ مَبْعُثًا، الَّذِي غَمَسَتْ نُورُهُ فِي بَحْرِ الْفَضِيلَةِ، وَ الْمَنْزِلَةِ الْجَلِيلَةِ، وَ الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ، وَ أَوْدَعَتْهُ الْأَصْلَابَ الطَّاهِرَةَ، وَ نَقَلَتْهُ بِهَا إِلَى الْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ، لُطْفًا مِنْكَ وَ تَحَنُّنًا لَكَ عَلَيْهِ.» (المزار الكبير

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام داشتند، کنیز خود، یعنی حضرت هاجر علیها السلام را به حضرت ابراهیم علیه السلام بخشیدند تا ایشان به واسطه حضرت هاجر علیها السلام صاحب اولاد شده و نسل ایشان منقطع نگردد.

در حقیقت، این بانوی بزرگوار و عظیم القدر با این عمل خالصانه خویش، باعث و بانی پدید آمدن بزرگ‌ترین مخلوقات خداوند، یعنی وجود مقدس چهارده معصوم علیهم السلام بودند و خداوند نیز به عنوان پاداش این عمل خالصانه، اجر عظیمی به این خانم عنایت فرمود و نه فقط یک فرزند معصوم، بلکه بیش از ششصد پیامبر را از وجود پاک این خانم خلق نمود، به طوری که نسل ایشان - از زمان اولین فرزند بلا فصل او (یعنی حضرت اسحاق علیه السلام) تا آخرین فرزند او (یعنی حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه) - در طول خلقت، و مخصوصاً در جریان آخر الزمان، نقش مؤثری دارند.

با توجه به این جایگاه عظیم حضرت ساره علیها السلام، آیا رواست که او را پایمال کرده و به عنوان زنی حسود و پست مطرح کنیم؟! خداوند، افرادی را که چنین تهمت ناروایی به این خانم پاک و ملکوتی زده‌اند، مجازات خواهد نمود!

در مورد حضرت ساره علیها السلام گفتنی‌های زیادی وجود دارد که هنوز نگفته‌ایم، ولی بخاطر ضیق وقت، بحث را در همینجا خاتمه می‌دهیم.

فاصله بی‌نهایت جناب ساره علیها السلام با حضرت هاجر علیها السلام

در پایان این فصل، باید به این نکته نیز اشاره کنیم که حضرت ساره علیها السلام با تمام عظمت و جودی خویش، شاگرد حضرت هاجر علیها السلام است! آن هم نه شاگرد و استادی متعارف و عادی، بلکه فاصله بین جناب ساره و حضرت هاجر علیها السلام، بی‌نهایت است و تمام شدنی نیست! حضرت هاجر علیها السلام، چنان عظمتی دارد که خداوند، معرفی او را در پس پرده غیبت گذاشته است! و به عبارت دیگر: حضرت ساره علیها السلام، مقدمه‌ای هستند برای معرفی شخصیت حضرت هاجر علیها السلام، که ما ان شاء الله در فصل بعد راجع به مقام بسیار والای این بانوی با عظمت گفت‌وگو خواهیم کرد.

فصل چهارم

معرفی حضرت هاجر عليه السلام در قرآن

در این فصل در ضمن سه مطلب، اشاراتی از توصیف قرآنی حضرت هاجر عليه السلام را بیان خواهیم کرد.

مطلب اول

بزرگ‌ترین ابتلای حضرت ابراهیم علیه السلام

یکی از ابهامات و متشابهاتی که راجع به جریانات حضرت ابراهیم علیه السلام مطرح می‌شود این است که چرا ایشان حضرت هاجر و فرزند تازه متولدشده‌اش - یعنی حضرت اسماعیل علیه السلام - را به بیابان‌های مکه بردند و در آنجا تنها رها نموده و برگشتند؟! آن هم در شرایطی که حضرت هاجر علیه السلام پس از تحمل فشارها و خستگی‌های نُه ماهه دوران حمل، تازه زایمان کرده و پس از سختی‌های شدید هنگام زایمان، به طور طبیعی دچار افسردگی پس از زایمان شده و نیاز شدید به مراقبت‌های جدی روحی، روانی و فیزیکی و تغذیه‌ای دارند! و همان‌گونه که در فصل قبل نیز اشاره کردیم، این مسأله هیچ ارتباطی هم با جناب ساره علیه السلام نداشته است.

ذبح اسماعیل، یکی از ابتلائات بزرگ حضرت ابراهیم علیه السلام

ابتلاء ذبح اسماعیل علیه السلام یکی از ابتلائات عظیم و بسیار عجیب حضرت ابراهیم علیه السلام است؛ اگر ما بودیم، این کار را نمی‌کردیم! خداوند با ابتلاء ذبح فرزند، می‌خواهد یک اخلاص ویژه‌ای را به تصویر بکشد؛ زیرا برای چنین کاری، شبهات زیادی وجود دارد!

اینکه کسی بخواهد فرزندش را بکشد، یک کار انسانی نیست! و اصلاً خود

خداوند می فرماید چنین کاری سنت مشرکین بوده است: **وَ كَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ** ^{۲۶۳}.

خدایا! اگر می خواستی بکشی، پس چرا این فرزند را به من دادی؟! آن هم یک پدر پیری که بعد از صد سال صاحب فرزند شده است، آن هم چه فرزندی! خیلی ابتلاء عجیبی است!

اگر پدر و مادر ما، مقداری کمتر به ما رسیدگی کنند صدتا اشکال و انتقاد به آنان وارد می کنیم! اما شما جریان حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل (علیهم السلام) را ببینید! وضعیت پدر این گونه بوده که وقتی بچه اش به دنیا آمده، او را به بیابان برده و سالی یک بار هم به آنها سر نمی زده! حالا هم که بعد از چند سال برگشته، می گوید فرزندم بیا می خواهم سر تو را ببرم! اگر ما بودیم چه می گفتیم؟! اعتراض می کردیم که آیا این گونه در حق من پدری می کنی؟!

خداوند صحنه های محیر العقولی را در قرآن مطرح فرموده است. حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مورد فرمان ذبح، به فرزندش نگفت که به من وحی شده و خداوند از من خواسته تا تو را ذبح کنم، بلکه فرمود:

يَبْنِيْ اِىَّ اَرَىٰ فِي الْمَنَامِ اَنِّيْ اَذْبَحُكَ، عزیز من، چند شب است که خواب می بینم تو را ذبح می کنم! **فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ**، بگو ببینم نظر تو چیست؟

البته همه این کلمات و عبارات، نکته دارد؛ مثلاً چرا خواب خود را با کلمه **اِىَّ** تأکید نمود؟ خواب دیدن که تأکید نمی خواهد! یا مثلاً چرا تصریح نکرد که این سر بریدن، وحی الهی است؟ و...

حضرت اسماعیل (علیه السلام) در پاسخ عرض کرد: **قَالَ يَتَابَتِ** پدر عزیزم **أَفْعَلَ مَا تُوْمَرُ** ^{۲۶۴} آنچه به آن مأموریت پیدا کرده ای، انجام بده!

۲۶۳. سورة مبارکه أنعام (۶)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۳۷: «همین گونه شرکای آنها [بتها]، قتل فرزندانشان را در

نظرشان جلوه دادند (کودکان خود را قربانی بتها می کردند، و افتخار می نمودند!) ...»

۲۶۴. سورة مبارکه صافات (۳۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۰۲.

وقتی پدر فرمود من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، می توانست در پاسخ بفرماید بسیار خوب! «یا أَبَه إِذْبَحِی»، ای پدر! مرا ذبح کن! اما این گونه نفرمود، بلکه می فرماید **يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ**، ای پدر! مأموریت خدایی ات را انجام بده! یعنی سریع منتقل می شود که این امر، یک فرمان الهی است.

اینکه نفرمود «یا أَبَه إِذْبَحِی»، خواست اولاً عاطفه پدری تحریک نشود؛ ثانیاً ممکن است مسائل دیگری نیز در میان باشد ولی پدرشان بخاطر مسائل عاطفی و اخلاقی نگفته باشند، لذا عرض کرد: **يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ** تا اگر کار دیگری هم قرار است انجام شود، آن را هم انجام دهد. الله اکبر!

حضرت اسماعیل (ع) در این صحنه، حدود هشت سال سن دارد (یعنی یک بچه کلاس دوم دبستان!)، زیرا قرآن (در صدر آیه مورد بحث) می فرماید: **فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ**؛ وقتی که می توانست همراه پدرش بدود! یعنی هنوز به سن بلوغ نرسیده بود.

بنابراین، ابتلاء ذبح فرزند (که البته داستان بسیار مفصلی دارد و ما گزارشی از آن را عرض کردیم)، گرچه یک ابتلاء بزرگی بوده و ما اکثراً فکر می کنیم که بزرگ ترین ابتلای حضرت ابراهیم (ع) هم همین ابتلای ذبح فرزندش حضرت اسماعیل (ع) بوده، اما خود حضرت ابراهیم (ع)، ذبح فرزندشان را به عنوان بزرگ ترین ابتلای خویش بیان نمی فرمایند!

قرآن کریم در سورة مبارکه ابراهیم، بزرگ ترین ابتلای حضرت ابراهیم (ع) را مأموریت ایشان در مورد حضرت هاجر (ع) بیان می فرماید؛ همان مأموریتی که قرار بود هاجر و فرزند نوزادش (ع) را به بیابان های خشک مکه ببرد و آنها را در آنجا تنها گذاشته و خود برگردد!

حضرت ابراهیم (ع)، در اواخر عمر شریفشان (که خداوند حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق (ع) را به ایشان عطا فرموده بود)، بعد از ساختن کعبه، دست به دعا برداشته و چند درخواست ویژه و خاص برای ذریه خود، از خداوند طلب نمودند (و در حقیقت، این دعای حضرت ابراهیم (ع)، دعا برای اهل بیت (ع) بود)؛ ایشان قبل از اینکه

استغاثه نموده و درخواست ویژه خویش را طلب نمایند، برای جلب عنایت خداوند و به عنوان مقدمه، یکی از کارهای خود را - که مهم ترین ابتلای ایشان بوده است - ذکر کردند. فرض کنید بنده در گذشته، ده تا کار برای شما انجام داده ام و اکنون می خواهم توجه شما را جلب نموده و شما را نسبت به خودم منعطف سازم؛ اگر قرار باشد فقط یک مورد از آن ده مورد را ذکر کنم، قاعدتاً باید آن کاری را ذکر کنم که از همه بزرگ تر، مهم تر و برجسته تر است. فلذا حضرت ابراهیم علیه السلام نیز به عنوان مقدمه دعا، از بین همه کارهایی که انجام داده اند، به مهم ترین و بزرگ ترین آنها اشاره نموده و به پیشگاه خداوند عرضه می دارد: خدایا! افتخارم این است که به امر تو، ناموس خود را در بیابان، تک و تنها گذاشته و برگشتم!

خیلی عجیب است! می فرماید:

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ، خدایا من تو را قسم می دهم به حرمت خودت و به حرمت کاری که کردم و زن و بچه خود را در در یک سرزمین بی آب و علفی سکونت دادم که دعایم را مستجاب کن! حال چرا این کار را انجام دادم؟ چون تو خواستی، رَبَّنَا لِيُتِمُّوا الصَّلَاةَ، برای اینکه اقامه دین کنند.

آنگاه از اینجا به بعد شروع می کنند به دعا کردن و عرضه می دارند:

فَأَجْعَلْ أَفْعَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ. ^{۲۶۵}
بنابراین، حضرت ابراهیم علیه السلام، بزرگ ترین افتخارشان در راه طاعت الهی را جریان حضرت هاجر علیه السلام ذکر کردند، نه جریان ذبح فرزندشان را؛ نفرمودند: «رَبَّنَا إِنِّي ذَبَحْتُ وَلَدِي»، خدایا! من کسی هستم که فرزندم را ذبح نمودم!

اقامه دین، رسالت بزرگ حضرت هاجر و فرزندش علیه السلام

سپس خود حضرت ابراهیم علیه السلام به علت این مسأله اشاره نموده و می فرمایند این

۲۶۵. سورة مبارکه ابراهیم (۱۴): آیه کریمه ۳۷: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دلهای گروهی از مردم را متوجه آنها ساز؛ و از ثمرات به آنها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را بجای آورند!»

زن و بچه را بُردم تا اقامه دین کنند: رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ؛ می فرمایند بخاطر اقامه دین بُردم نه بخاطر حسادت همسر!! ذریه اش را وسط بیابان خشک بُرده تا اقامه دین کنند! از طرفی، اقامه دین و ارزش های الهی به امر خداوند است، و این گونه نیست که هر کسی بتواند اقامه دین کند؛ پیغمبر، آن کسی است که نمی تواند از پیش خودش کاری را انجام دهد، بلکه هر کاری را که انجام می دهد بر طبق وحی الهی است: **إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ** ^{۲۶۶}، من فقط آن کاری را انجام می دهم که به من وحی می شود؛ یعنی خدایا! تو وحی کردی که هاجر و اسماعیل را به سرزمین حجاز ببر، چون قرار است اینجا اقامه دین کنند، و به عبارت دیگر: چون اینجا قابلیت اقامه دین را دارند.

در آیه شریفه مورد بحث نیز حضرت ابراهیم علیه السلام، اقامه دین را به عنوان امری ممدوح و عظیم - آن هم در بالاترین سطح ممکن - برای همسر و فرزندش ذکر می کند، و خداوند نیز تأیید می فرماید؛ پس بُردن حضرت هاجر و حضرت اسماعیل علیهما السلام به بیابان های مکه، به امر خداوند بوده تا دین خداوند اقامه گردد.

البته حضرت هاجر علیه السلام از همان ابتدا قابلیت اقامه دین را داشته است و اینگونه نبوده که بعداً این قابلیت را پیدا کرده باشد. خداوند متعال این اشاره را برای اهل دقت و نظر در یک جا بیان فرموده تا سایر موارد را خودشان بفهمند.

برای یک مرد خیلی سخت است که خانواده اش را در وسط یک بیابان خشک و بی آب و علف تنها رها کند و بدون اینکه حتی یک قطره آب بگذارد و یا یک سایه بان بزند، برگردد! اما خداوند اراده نموده که حضرت ابراهیم علیه السلام این زن و بچه را در وسط بیابان، تنها گذاشته و خودش برگردد تا به همگان تجلی دهد و بفهماند که این خانم، مادر بزرگ اهل بیت علیهما السلام است، و اهل بیت علیهما السلام باید از این خانم عظیم الشان به وجود آیند، و فقط او چنین لیاقتی را دارد! و به همه عالم نشان دهد که بینید یک زن سیاه پوستی که کنیز و خدمتکار خانه بوده و به او امر و نهی می شده، به چه مقامی رسیده است!

۲۶۶. سوره مبارکه انعام (۶)؛ قسمتی از آیه کریمه ۵۰؛ و نیز سوره مبارکه یونس (۱۰)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۵؛

و نیز سوره مبارکه احقاف (۴۶)؛ قسمتی از آیه کریمه ۹.

پس اشاره اول از بیان شخصیت حضرت هاجر عليه السلام این است که خداوند هدفی متعالی برای این بانوی عظیم القدر ذکر فرموده، و رسالتی همسنگ حضرت ابراهیم عليه السلام - که پرچمدار توحید است - برای این خانم تعریف نموده، که عبارت است از: «اقامه دین»؛ یعنی قرار است این خانم، پرچمدار دین و توحید در منطقه حجاز، و نیز زمینه ساز آخرین پیام ویژه خداوند در تمام کره زمین شود. الله اکبر!

مطلب دوم

هجرت حضرت هاجر علیه السلام به سرزمین مکه

کیفیت انتقال حضرت هاجر علیه السلام به بیابان‌های مکه

حضرت ابراهیم علیه السلام با کیفیت خاصی، همسر و فرزندشان را به بیابان‌های مکه منتقل نمودند، به گونه‌ای که حضرت هاجر علیه السلام تازه زایمان کرده بود و شدیداً نیاز به مراقبت‌های روحی، روانی و جسمی داشت. با این شرایط، حضرت ابراهیم علیه السلام این خانم و فرزند نوزادش را در وسط بیابان خشک، سوزان و بی آب و علف، تک و تنها رها کرده و بدون اینکه یک جرعه آب یا یک لقمه نان و یا مرکبی برای آنها باقی بگذارد، برگشتند! نه خانه‌ای، نه سرپناهی، حتی یک سایبان هم برای آنها درست نکرد!

البته همان‌طور که اشاره شد، همه این کارها به امر خداوند بوده است؛ یعنی خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی نمود که زن و بچه‌ات را در وسط بیابان رها کن و بلافاصله برگرد، بدون اینکه قطره‌ای آب یا لقمه‌ای نان برای آنها بگذاری! الله اکبر! ابتلای خیلی عجیب و مشکلی است!

خداوند در این جریان، یک برنامه غیر عادی به نمایش گذاشته، و اراده فرموده تا این صحنه در بین مُلک و ملکوت، پررنگ شود؛ می‌فرماید: ببینید هاجر را! او کسی است که من از ابراهیم خواسته‌ام تا او را با من تنها بگذارد و خودش برگردد! هاجر باشد و من! زیرا من خودم می‌خواهم وی را سقایت کرده و بدون هیچ واسطه‌ای متکلفش شوم و او را

سرپرستی ملکوتی نمایم!

پس معلوم می شود این برنامه، یک برنامه خاص الهی برای ترفیع حضرت ابراهیم و حضرت هاجر (علیهم السلام) است؛ و خصوصاً می خواهد حضرت هاجر (علیهم السلام) را پررنگ نشان داده و در قرآن، تابلو نماید.

صحنه ای که قرآن از حضرت هاجر (علیهم السلام) ذکر کرده، به شکلی است که گویا ایشان در این صحنه، لال است و در مقابل امر خداوند، «نیست» شده و اصلاً وجود خارجی ندارد! و به عبارت دیگر، از مقام رضایت نیز بالاتر رفته و فانی محض در خداوند شده است و در حالات فنانی بسیار عالی به سر می برد. ^{۲۶۷}

اما متأسفانه در برخی از روایات جعلی [و در فیلم ها]، ایشان را طوری نشان می دهند که به حضرت ابراهیم (علیهم السلام) اعتراض می کند که چرا ما را در این بیابان خشک آورده ای؟! ^{۲۶۸}

سرگذشت حضرت هاجر (علیهم السلام) پس از تنهایی در بیابان های مکه

حضرت هاجر (علیهم السلام) یک شخصیت الهی عجیبی است. به فرض که خودش را نبیند، اما بالاخره مادر است و احساسات مادری او نسبت به نوزادش خیلی غلیان دارد؛ آن هم نوزادی همچون حضرت اسماعیل (علیهم السلام)؛ در شرایطی که حتی ذره ای آب و غذا هم نداشته است، آن هم در گرمای سوزان مکه که تا ساعاتی دیگر از گرسنگی و تشنگی خواهند مُرد! این خانم چه تحملی و چه توان و عشقی در راه خداوند داشته اند!

مکه در آن زمان، یک صحرای سوزان و خشک بود، به طوری که تا چشم کار

۲۶۷. «رضایت مربوط به جایی است که فرد خودش را می بیند، خداوند را هم می بیند، و با این حال از فعل خداوند راضی می شود؛ اما در مقام فناء، فرد اصلاً خودش را نمی بیند، بلکه فقط و فقط خداوند را می بیند و بس!» (معظم له)

۲۶۸. «قَالَتْ لَئِنْ هَاجَرْتُ يَا إِبْرَاهِيمُ لِمَ تَدْعُنَا فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ فِيهِ أُنْثَى وَلَا مَاءٌ وَلَا زَرْعٌ...»؛ هاجر خطاب به حضرت ابراهیم (علیهم السلام) گفت: چرا ما را در سرزمینی که نه انثی در آن هست و نه آبی و نه غذایی، تنها می گذاری؟! (تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۶۰)

می کرد، بیابان بود و آفتاب! نه سایه ای، نه سایه بانی، نه آب و علفی، نه آدمی! یک بیابان وحشتناک و پر از مارها و حیوانات وحشی که حتی مردان هم تحمل آن را نداشته اند!

اگر حضرت هاجر (ع) یک شب در بیابان های مکه می ماند، می مرد! آن هم در بیابان هایی که امیرالمؤمنین (ع) در توصیف این بیابان ها در زمان جاهلیت (که حدود دو هزار و پانصد تا سه هزار سال بعد از جریان حضرت هاجر (ع) را توصیف می کنند)، می فرمایند: «بَيْنَ حِجَاةِ خُشْنٍ وَ حَيَاتِ صُمٍّ»^{۲۶۹}، با وجود مارهای خطرناک و درندگان عجیبی که در بیابان های مکه زمان جاهلیت وجود داشت، مردان پهلوان هم در بیابان های مکه زهره ترک می شدند! چه رسد به یک خانمی که تازه زایمان کرده و نیاز به مراقبت های ویژه روحی، روانی و جسمی دارد!

در چنین شرایطی که تا اولین آبادی، ده روز راه است، هر عقلی حکم می کند که این خانم و فرزندش، زنده نخواهند ماند و قطعاً مرگ در انتظار آنهاست!

حضرت هاجر (ع) تنهای تنها ماند با خداوند و با یک بچه تازه متولد شده!

در همین حال، جبرئیل (ع) بر او متمثل شد و از او پرسید: ای زن! اینجا چه کار

۲۶۹. «إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] بَعَثَ مُحَمَّدًا ص نَذِيرًا لِّلْعَالَمِينَ وَ آمِنًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَ أَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَاةٍ خُشْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمٍّ تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَ تَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامَ فِيكُمْ مَعْصُوبَةٌ وَ الْأَنْثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ...»؛ خداوند، پیامبر اسلام، حضرت محمد (ص) را همدار دهنده جهانیان مبعوث فرمود، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آنگاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته، و در بدترین خانه زندگی می کردید، میان غارها، سنگ های خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی، به سر می بردید، آب های آلوده می نوشیدید و غذاهای ناگوار می خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می ریختید، و پیوند خویشاوندی را می بریدید، بت ها میان شما پرستش می شد، و مفسد و گناهان، شما را فرا گرفته بود... (نهج البلاغه، ص: ۶۸، خطبه ۲۶)

و نیز می فرمایند: «ثُمَّ وَصَّعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَ أَقْلَ تَنَاقٍ ۲۵۸۲ الدُّنْيَا مَدْرًا ۲۵۸۳ وَ أَصْبَقَ بَطُونِ الْأَوْدِيَةِ قَطْرًا بَيْنَ جِبَالٍ خَشْنَةٍ وَ رِمَالٍ دَمِيَّةٍ ۲۵۸۴ وَ عُيُونٍ وَ شِلَّةٍ ۲۵۸۵ وَ قُرَى مُنْقَطِعَةٍ لَا يَزْكُو بِهَا خُفٌّ وَ لَا حَافِرٌ وَ لَا ظِلْفٌ...»؛ سپس کعبه را در سنگلاخ ترین مکان ها، بی گیاه ترین زمین ها، و کم فاصله ترین دره ها، در میان کوه های خشن، سنگریزه های فراوان، و چشمه های کم آب، و آبادی های از هم دور قرار داد، که نه شتر، نه اسب و گاو و گوسفند، هیچ کدام در آن سرزمین آسایش ندارند و از بی آب و علفی رشد نمی کنند.

(نهج البلاغه، ص: ۲۹۲، خطبه ۱۹۲ معروف به خطبه قاصعة)

می‌کنی؟ چه کسی تو را به اینجا آورده است؟ حضرت هاجر علیه السلام در پاسخ فرمود: حضرت ابراهیم مرا به اینجا آورده است! جبرئیل علیه السلام پرسید: شما را به چه کسی سپرده است؟ حضرت هاجر علیه السلام پاسخ داد: ما را به خداوندی سپرده که بهتر از خود ابراهیم است! جبرئیل گفت: شما را به خوب کسی سپرده است! این، نشان‌دهنده قابلیت فوق‌العاده درونی این خانم است؛ وگرنه آرامش پیدا نمی‌کرد.

در روایات آمده است: درخت خشکیده‌ای در آنجا بود، حضرت هاجر علیه السلام یک پارچه‌ای به آن آویزان کرد به گونه‌ای که فقط به اندازه صورت و بخشی از بدن حضرت اسماعیل علیه السلام را سایه می‌انداخت! ^{۲۷۰}

حال فنانی حضرت هاجر علیه السلام در سعی بین صفا و مروه

پس از دقایقی در زیر آفتاب سوزان مکه، که طبعاً هم خودش و هم فرزندش دچار عطش شده‌اند، برای رفع عطش فرزندش به دنبال آب می‌گردد؛ آبی را در بالای کوه صفا مشاهده می‌کند و به طرف آن می‌رود، اما وقتی به آنجا می‌رسد، خبری از آب نیست! از بالای کوه صفا آبی را در بالای کوه مروه می‌بیند، و لذا به طرف آب می‌دود، اما در آنجا هم هیچ خبری از آب نیست!

دوباره به طرف کوه صفا روانه می‌شود و مجدداً از آنجا به طرف کوه مروه می‌رود و این دویدن و رفت و آمد، هفت مرتبه انجام می‌شود!

اما سؤال این است که این هفت بار دویدن بین کوه صفا و مروه، یعنی چه؟! به طور طبیعی وقتی بالای کوه صفا رفت و اثری از آب نیافت، دیگر معنا ندارد دوباره به همان نقطه برگردد! همان یک بار کافی است تا یقین کند که در آن نقطه، آبی وجود ندارد؛ پس چرا حضرت هاجر علیه السلام چند دفعه به آن نقطه رفت؟!

خود این هفت بار رفت و آمد، بیانگر آن است که مسأله، غیر از آب ظاهری است، و الا انسان مؤمن عاقل از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود: «لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرٍ

مَرَّتَيْنِ» ۲۷۱.

در ظاهر به دنبال آب می‌دود، اما در باطنِ دویدن این خانم چه می‌گذشته؟ و در این رفت و آمد بین صفا و مروه چه حال و روحیه‌ای داشته؟ و زیر لب چه می‌گفته؟ و چه عشقی در درونش موج می‌زده؟ و با خداوند خویش چه نجوایی می‌کرده و چه ذکر می‌گفته و چه حالی داشته است؟ فقط خداوند می‌داند!

روحیه و حال این خانم در این هفت مرتبه سعی بین صفا و مروه چنان خالصانه، عاشقانه و عارفانه بوده و چنان توجه تام او به خداوند بوده که نه تنها هیچ اعتراضی نداشته، بلکه از حال رضایت هم عبور نموده و فقط فانی در حق تعالی بوده است؛ به طوری که خداوند آنقدر از این عمل حضرت هاجر عليه السلام خوشش آمده که دویدن این خانم را جزء متن دین خود و از شعائر الهی قرار داده و فرموده: **إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ۚ** ۲۷۲.

خداوند می‌فرماید: این خانم هفت بار دویده، شوهرش هم باید هفت بار بدود! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز باید هفت بار بدود! اهل بیت علیهم السلام هم باید هفت بار بدوند! و اگر ندوند، حج آنها قبول نیست! هاجر دویده، همه باید بدوند!

در حقیقت، خداوند به واسطه عمل خالصانه این خانم، همه را به دویدن انداخته، تا شخصیت فوق العاده حضرت هاجر عليه السلام را به همه نشان دهد. الله اکبر! عجب امتحان و معجزه‌ای!

خیلی از افراد بودند که کارهای نیکی انجام دادند، اما این گونه نیست که هر کاری، به راحتی بتواند جزء دین قرار گیرد؛ زمانی یک عمل جزء دین قرار می‌گیرد که آن عمل، در یک سطح خاصی، روح داشته باشد، به گونه‌ای که بتواند همه را به دنبال خودش بکشاند؛ دقیقاً مانند جریان ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ خندق که آقا رسول

۲۷۱. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْمُؤْمِنُ حَسَنُ الْمَعُونَةِ خَفِيفُ الْمُتُونَةِ جَيِّدُ التَّدْبِيرِ لِمَعِيشَتِهِ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ»؛ امام صادق عليه السلام فرمودند: مؤمن، خوب کمک می‌دهد و کم خرج است، زندگی را خوب می‌چرخاند،

از يك سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود. (الكافي، ج ۲، ص: ۲۴۱)

۲۷۲. سورة مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۵۸.

اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «لَضَرْبَةُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^{۲۷۳}؛ کم نبودند کسانی که ضربه زدند، اما روح عمل و ارزش ضربه امیرالمؤمنین (علیه السلام) از تمام عبادات جنّ و انس - غیر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) - افضل است.

برای توضیح بیشتر در این زمینه می‌گوییم:

به طور کلی، اعمال دو وجهه دارند:

۱. خود عمل و عظمت عمل است که فی نفسه مهم است.

۲. نیت و حال انجام دهنده آن عمل که مهم‌تر از خود عمل است.

حالی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در لحظه زدن آن ضربه دارند، حال فناء است که هیچ هوای نفس و نفسانیتی در آن وجود ندارد، زیرا «حق» دارد می‌زند، و بدیهی است که فعل حق از همه اعمال بالاتر است.

و صرفاً این ضربه حضرت نیست که از عبادت ثقلین بالاتر است، بلکه عبادت و

نماز امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم از عبادت ثقلین بالاتر است، و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ^{۲۷۴} حضرت هم از عبادت ثقلین بالاتر است و...؛ ضربه روز خندق، از باب مثال بوده و این طور نیست که بقیه اعمال حضرت این گونه نباشد و در ردیف اعمال ثقلین ارزیابی گردد!

ثقلینی که از نفس گذشته‌اند، همه اعمالشان برای نفس خودشان است؛ با انگیزه‌های مختلفی همچون: رسیدن به ثواب، رسیدن به بهشت، رهیدن از جهنم، به دست آوردن کمالات، رسیدن به مقامات، رسیدن به لقاء خداوند و...! اما کسی که خودی برایش نمانده و فانی فی الله است، هیچ‌یک از آن انگیزه‌ها را ندارد.^{۲۷۵}

در جریان دویدن حضرت هاجر (علیه السلام) نیز با هر قدمی که ایشان برمی‌داشت، یک روح عمل وجود داشت؛ یعنی چنان امید، رضایت، تسلیم، توکل، عشق، سلّم و فناء در

۲۷۳. «وَقَدْ رَوَيْنَا فِي الطَّرَافِ عَنِ الْمُخَالِفِ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ «لَضَرْبَةُ عَلَيَّ لِعَمْرِو بْنِ عَبْدِ وَدٍّ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلٍ أُتِيَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ «لَضَرْبَةُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ». (إقبال الأعمال،

ج ۱، ص: ۴۶۷) و نیز رجوع شود به: الغدير في الكتاب والسنة والأدب، ج ۷، ص: ۲۷۹.

۲۷۴. سورة مبارکه انسان (۷۶)؛ قسمتی از آیه کریمه ۸.

۲۷۵. رجوع شود به جزوه «ليلة المبيت»، ص: ۳۵.

وجود این خانم موج می‌زده که سر سوزنی اعتراض در درونش نبوده، و عمل او چنان خالصاً لوجه الله بوده و به سطحی از استاندارد رسیده که خداوند عمل او را جزء دین خودش قرار داده است؛ آن هم خانمی با آن شرایط بسیار سختی که شرح آن گذشت.

علاوه بر حال این خانم، خود آن عمل هفت مرتبه دویدن نیز مهم و مؤثر بوده که باعث شده این عمل، جزء شعائر دین واقع شود؛ یعنی این خانم با عظمت، چنان غرق در توجه و توحید بوده که همین عمل هفت مرتبه دویدن نیز (که منشأ ظاهری آن، توجه به آب است، اما باطن آن، هفت مرتبه توجه طولی به خداوند بوده)، موضوعیت داشته است. اما اینکه این هفت مرتبه توجه طولی به چه معناست؟ فعلاً از بیان آن می‌گذریم.

این هفت بار رفت و آمد، و اینکه چگونه حضرت هاجر (ع) تشخیص داد که باید هفت بار برود نه شش بار و نه هشت بار، سرّی دارد که توضیح آن خیلی طول می‌کشد و لذا فعلاً از شرح این مطلب نیز می‌گذریم.

حضرت هاجر (ع) در سعی بین صفا و مروه، در حقیقت به دنبال ولایت امیرالمؤمنین (ع) بوده است

نکته دیگری هم که اشاره به آن خالی از لطف نیست، اینکه:

در بخشی از سعی بین صفا و مروه، مستحب است که انسان هروله کند؛ و در همان قسمت هروله، بابتی به نام «باب علی (ع)» به مسجد الحرام باز می‌شود؛ گویا حضرت هاجر (ع) در حقیقت به دنبال ولایت حق، که با ولایت امیرالمؤمنین (ع) یکی می‌باشد، بوده است.

قرآن، پس از عمل سعی بین صفا و مروه، دیگر هیچ گزارشی از وضعیت و سرنوشت این خانم ارائه نفرموده است؛ اما در روایات، به گوشه‌ای از ماجرای حضرت هاجر (ع) پس از سعی، اشاره شده که در ضمن بحث، به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

آب زمزم، معجزه حضرت اسماعیل علیه السلام

یکی از معجزات عالم که برای حضرت هاجر و فرزندش علیه السلام اتفاق افتاده، جوشش چشمه «آب زمزم» است که تا روز قیامت جوشان است و خشک نخواهد شد! این جریان به طور مستقیم در قرآن نیامده، اما در روایات به آن اشاره شده است. خلاصه جریان اینک:

بعد از این هفت بار دویدن بین صفا و مروه، این خانم نگران فرزندش می شود و به سمت او برمی گردد و مشاهده می کند که این نوزاد پایش را به زمین کشیده و از زیر پای او چشمه ای می جوشد!

اگر در حاصلخیزترین زمین ها، چاه عمیقی را حفر کنند، پس از گذشت ده سال، بیست سال، نهایتاً بعد از پنجاه سال خشک می شود؛ اما الان چند هزار سال است که میلیون ها نفر از این چشمه آب زمزم برمی دارند، اما تمام نمی شود! (آب زمزم در ابتدا چشمه بوده، بعداً آن را به صورت چاه حفر کردند. این چاه در فاصله ۲۱ متری کعبه معظمه قرار دارد).

در همین هنگام قبیله «جُرْهُم» که در حال عبور از آن منطقه بودند، می بینند پرنده هایی در پشت کوه پایین می آیند؛ و از آنجایی که صحرا نشین بوده و آن منطقه را مثل کف دست می شناختند، از حضور پرندگان در این منطقه (که بیانگر وجود آب بود)، تعجب کردند و به یکدیگر گفتند: این منطقه اصلاً آب نداشته است! پس این پرندگان اینجا چه می کنند؟! لذا یک نفر را فرستادند تا برود آنجا را ببیند و خبر بیاورد.

وقتی فرستاده برگشت، گزارش داد که: در آنجا چشمه ای جوشیده و یک خانم با یک نوزاد در آنجا هستند! اصلاً گویی خداوند به دل رئیس این قبیله انداخت که یک قدیسه ای از آسمان نزول کرده است!

کاروان، کنار چشمه زمزم آمدند. رئیس قبیله جُرْهُم، با حضرت هاجر علیه السلام بسیار با تکریم برخورد نمود و به این خانم عرض کرد: اگر اجازه می دهید ما در خدمت شما باشیم و به شما کمک نموده و برای شما سرپناهی بسازیم! آنگاه با احترام کامل، خیمه ای

را برای آن بانوی مکرمه برافراشتند. ^{۲۷۶}

حضرت هاجر و فرزندش حضرت اسماعیل (ع) در این خیمه ساکن شدند؛ و از آن پس، به واسطه وجود چشمه زمزم، به تدریج قبایل دیگری هم به آنجا آمدند و در طی چند سال، آن منطقه تبدیل به یک روستا و آنگاه در طول سالیان متمادی، کم کم شهر مکه شکل گرفت.

این صحنه ها، توکل عجیب و ملکوتی این خانم را نشان می دهد؛ **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** ^{۲۷۷}؛ در حالی که به طور عادی، یقیناً مرگ در انتظار این خانم و نوزاد او بود! چون اگر می خواست خود را به اولین آبادی در آن منطقه برساند، پنج تا ده روز راه بود و با شرایطی که این خانم داشته، قطعاً در بین راه جان خود را از دست می داد! با این حال، خداوند نگذاشت تنهایی این خانم به نصف روز برسد. آری! اگر کسی خلوت عاشقانه با خداوند داشته باشد، خداوند او را واگذار نخواهد کرد.

خانه حضرت هاجر (ع) در حکم خانه خداوند است

کعبه معظمه، گرچه در ابتدا توسط حضرت آدم (ع) بنا شده بود، اما در مرور ایام و به واسطه بعضی از حوادث، کاملاً ویران شده و هیچ اثری از آن به جای نمانده بود؛ به گونه ای که قرآن می فرماید ما مکان خانه را به ابراهیم نشان دادیم:

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ ^{۲۷۸}.

حضرت ابراهیم (ع) با کمک فرزندش حضرت اسماعیل (ع) خانه کعبه را (که تقریباً ده متر در ده متر است) بازسازی نمودند.

در کنار کعبه معظمه، «حجر اسماعیل» قرار دارد که امروزه به صورت نیم دایره نمایان است. حجر اسماعیل، همان خانه حضرت هاجر (ع) و محل زندگی و پرورش

۲۷۶. تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۶۱.

۲۷۷. سوره مبارکه طلاق (۶۵)؛ قسمتی از آیه کریمه ۳.

۲۷۸. سوره مبارکه حج (۲۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۶.

حضرت اسماعیل (علیه السلام) بوده و محل دفن آنها نیز در همان جا قرار دارد.

حجر اسماعیل، جزء کعبه نمی‌باشد، اما این خانم آنقدر نزد خداوند ارزش پیدا کرده و در خداوند غرق شده که خداوند می‌فرماید خانهٔ هاجر، خانه من است!

وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ^{۲۷۹}، باید دور بیت عتیق طواف کنند و خانهٔ هاجر (علیه السلام)

جزء بیت عتیق است! می‌فرماید همهٔ حجاج باید خانه هاجر (علیه السلام) را جزء طواف قرار دهند و اگر کسی حجر اسماعیل را طواف نکند، حج او باطل است! رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) نیز باید جناب هاجر (علیه السلام) را طواف نمایند! این در حالی است که حتی مقام ابراهیم (علیه السلام)^{۲۸۰} نیز نباید جزء طواف قرار بگیرد مگر در موارد اضطرار!^{۲۸۱}

تکریمی که خداوند از این خانم نموده، از هیچ کسی نکرده و این بالاترین تکریمی است که خداوند برای یک انسان عنایت می‌فرماید.

حضرت هاجر (علیه السلام) آنقدر در خداوند ذوب شده که خداوند می‌فرماید او فانی در من شده، پس خانهٔ او هم جزء خانهٔ من است و همه باید با احترام، خانهٔ هاجر (علیه السلام) را جزء طواف قرار داده و همسنگ کعبهٔ معظمه به شمار آورند.^{۲۸۲} هاجر! و ما أدراك ما هاجر!

قبل از اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) متعلق به خانهٔ خدا باشد، مادر بزرگ ایشان، جناب هاجر (علیه السلام) متعلق به خانهٔ خداست. موفقیت در چنین امتحانات و ابتلائات سختی باعث شد تا حضرت هاجر (علیه السلام) چنین لیاقتی را پیدا کند.

۲۷۹. سورة مبارکه حج (۲۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۹.

۲۸۰. «مقام حضرت ابراهیم (علیه السلام) که در نزدیکی خانهٔ خداوند قرار دارد، در حقیقت سنگی بوده که حضرت ابراهیم (علیه السلام) بر رو آن می‌ایستادند و کعبهٔ معظمه را می‌ساختند؛ و به اذن الهی این سنگ بالا می‌رفت و آن حضرت، دیوار کعبه را مرتفع می‌ساختند. جای پای آن حضرت بر روی این سنگ، نقش بسته است. این سنگ، در کنار کعبه قرار داشته (چرا که به طور طبیعی باید در کنار دیوار قرار داشته باشد تا حضرت بتواند دیوار کعبه را بنا نماید)، ولی کم‌کم به واسطهٔ ازدحام جمعیت، این سنگ را از کعبهٔ معظمه دور کردند تا داخل در طواف قرار نگیرد.» (معظم له)

۲۸۱. اکثر فقهاء عظام می‌فرمایند که نباید مقام ابراهیم (علیه السلام) داخل در طواف قرار بگیرد، مگر اینکه اضطرار باشد.

۲۸۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص: ۱۹۳.

تو که رفتی بگو که تا به کجا

رفت یک مشت خاک بی مقدار ^{۲۸۳}

جریان تشریع حج، همان جریان حضرت هاجر (ع) است

خداوند در آن ساعات و در آن دویدها، یک خلوت و کلاس ویژه‌ای برای حضرت هاجر (ع) در نظر گرفته است؛ و فقط خداوند می‌داند که این بانوی بزرگوار در آن لحظات در درونش با خداوند چه رابطه‌ای برقرار کرده و چه خطابی از طرف خداوند به جان او رسیده است؛ به طوری که در بسیاری از محورهای اصلی و اساسی حج، حضور حضرت هاجر (ع) به چشم می‌خورد؛ به عنوان نمونه:

«طواف بیت الله الحرام» که در واقع، طواف حضرت هاجر (ع) نیز هست، و خانه او جزء خانه خداوند قرار گرفته است.

«سعی بین صفا و مروه» که این عمل نیز یادگار حضرت هاجر (ع) است.

«قربانی» که این عمل نیز مربوط به حضرت هاجر و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل (ع) است.

این خانم عظیم الشان، روح توحید، توکل، تسلیم، عشق و فناء در خداوند را در اوج پذیرفته و در خودش تجلی داده است. گویی موضوع تشریع جریان حج، حضرت هاجر (ع) است؛ موضوع طواف هم حضرت هاجر (ع) است؛ موضوع سعی و قربانی و... نیز حضرت هاجر (ع) است؛ موضوع تشنگی و به دنبای آب دویدن و اینها نیست. و در حقیقت اسم داستان حج را باید داستان حضرت هاجر (ع) بگذاریم! برای همین است که خداوند، جریان حضرت ساره و حضرت مریم (ع) را برجسته کرده، ولی جریان حضرت هاجر (ع) و حضرت صدیقه (ع) را به ابهام گذاشته و در مورد آنان سکوت نموده و تنها با یکسری اشارات از کنار آنها رد شده است!

ما آیة شریفه إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا

جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا...^{۲۸۴} را می‌خوانیم و می‌گوییم جریان حج را بیان می‌فرماید و از آیه شریفه، تنها یک استفادۀ فقهی کرده و عبور می‌کنیم! اما واقعاً چه شد که اعمالی همچون طواف، سعی، قربانی و... عبادتی تحت عنوان «حج» را پدید آورد؟ آیا جای تأمل ندارد؟!

بنابراین خداوند می‌خواهد از بستر و بروز این توکل کم‌نظیر حضرت هاجر علیه السلام، به همه نشان دهد که چرا از بین زنان عالم، او را انتخاب نموده است.

مطلب سوم

سر بلندی خانواده حضرت ابراهیم عليه السلام در امتحانات الهی

مشورت حضرت ابراهیم عليه السلام با هاجر و اسماعیل عليه السلام در مورد امتحانات الهی

حضرت ابراهیم عليه السلام گر چه مأموریت داشت تا حضرت اسماعیل عليه السلام را ذبح نماید، اما در این زمینه با او مشورت نموده و ذبح را بدون مشورت با او انجام نداد:

قَالَ يَبْنِيْ لِىْ اَرَىٰ فِى الْمَنَامِ اَنِّىْ اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ۚ ۲۸۵.

نمی فرماید من تو را می کشم، بلکه می فرماید: اَنِّىْ اَذْبَحُكَ، من تو را سر می برم.
با حضرت اسماعیل عليه السلام مشورت می کند تا عظمت او را هم نشان دهد؛ چرا که این امتحان، فقط مربوط به حضرت ابراهیم عليه السلام نبوده است؛ فلذا می خواهد که این کار با اختیار و با میل و خواست خود حضرت اسماعیل عليه السلام انجام شود؛ زیرا هر دو باید تسلیم شوند نه اینکه یک طرف تسلیم شود و به دیگری تحمیل گردد. به همین دلیل است که

۲۸۵. سورة مبارکه صافات (۳۷)، قسمتی از آیه کریمه ۱۰۲: «گفت: پسر! من در خواب دیدم که تو را ذبح

می کنم، نظر تو چیست؟».

وقتی قرآن، گزارشی از انجام این مأموریت را می‌دهد، می‌فرماید: **فَلَمَّا أَسْلَمًا** ^{۲۸۶}، هنگامی که هر دو تسلیم شدند؛ (نمی‌فرماید: «فَلَمَّا أَسْلَمَ»، تنها حضرت ابراهیم علیه السلام تسلیم شد).

قرآن با همین یک تذکر می‌خواهد به ما بفهماند آن زمانی هم که حضرت ابراهیم علیه السلام جناب هاجر علیه السلام را به بیابان‌های حجاز برد، در آنجا نیز با حضرت هاجر علیه السلام راجع به این هجرت عظیم و عجیب، مشورت کرده بود و این کار را بدون مشورت و به صورت تحمیلی انجام نداده بود، و حضرت هاجر علیه السلام نیز با دل و جان و با رضایت قلبی این امر را پذیرفته بود؛ و به همین علت، رضایت الهی را در پی داشت؛ زیرا اگر به حکم خداوند راضی نمی‌بود، دچار کفر می‌گشت؛ چرا که اعتراض به حکم حق تعالی، درجه‌ای - ظاهر یا پنهان - از کفر را در پی دارد.

سلم محض حضرت هاجر علیه السلام در برابر امر خداوند

بنابراین لازم نیست که خداوند در قرآن راجع به هر موردی تذکر داده و تمام مسائل را بیان بفرماید، بلکه قاعده این است که حکم کلی را بیان می‌فرماید؛ مثلاً به عنوان یک حکم کلی فرموده است:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، قسم به خدای تو که ایمان برای آنها حاصل نمی‌شود مگر اینکه در نفس آنها و در امر و کار و در زندگی و...، تو حاکم باشی، **ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ**، سپس از حکم تو - که همان حکم خداوند است - به خاطر سختی، احساس تنگنا نکنند، و بلکه باید در رتبه بالاتر باشند: **وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** ^{۲۸۷}، و در مقابل حکم خداوند، سلم محض باشند.

از این رو، حضرت ابراهیم علیه السلام کیفیت هجرت را برای حضرت هاجر علیه السلام بیان فرموده، و او نیز فهمیده است که خداوند چنین امری را از وی خواسته (که بدون آب و

۲۸۶. سوره مبارکه صافات (۳۷)، قسمتی از آیه کریمه ۱۰۳.

۲۸۷. سوره مبارکه نساء (۴)، آیه کریمه ۶۵.

غذا و بدون امنیت باید در بیابانی رها شود) و او نیز در برابر این امر پروردگار، سِلم محض بوده و با دل و جان پذیرفته است.

بی‌اطلاعی حضرت ابراهیم عليه السلام و خانواده‌اش از نتیجه امتحانات الهی

نکته‌ای که در ماجرای حضرت ابراهیم و حضرت هاجر و فرزندشان عليه السلام وجود دارد این است که هیچکدام از آنها از نتیجه امتحانات و ابلائات خویش خبر نداشتند؛ زیرا اگر قرار بود نتیجه را بدانند، در این صورت ابلائات آنها دیگر امتحان محسوب نمی‌شد؛ اینکه حضرت ابراهیم عليه السلام بداند که بعد از بردن فرزندش به مسلخ، چاقو نخواهد برید، این دیگر امتحان نمی‌شود؛ فلذا حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل عليه السلام و هر دو واقعاً به قصد ذبح و کشته شدن رفتند.

از آن طرف نیز حضرت هاجر عليه السلام بدون تردید، پذیرش مرگ خود و فرزندش را با جان و دل پذیرفته و هجرت نموده است، و این را فهمیده است که حتی اگر زنده هم بماند، برای همیشه در بیابان غربت و بدون هیچ آشنایی تنها خواهد ماند و ارتباطش با همسرش قطع خواهد گردید؛ و حضرت ابراهیم عليه السلام نیز او را به قصد تنهایی یا مرگ در بیابان رها نمود.

پس از اینکه این امتحان و ابتلاء گذشت و حضرت هاجر عليه السلام فرزندش اسماعیل عليه السلام را با زحمت فراوان بزرگ کرد؛ اینک پس از چندین سال که حضرت ابراهیم عليه السلام برمی‌گردد و مأمور به ذبح اسماعیل عليه السلام می‌شود، مجدداً در این مورد با هاجر عليه السلام مشورت می‌کند که: ای هاجر! چندین سال است که اسماعیل را با زحمت فراوان بزرگ کرده‌ای، اما به امر خداوند باید اسماعیل را قربانی کنیم! نظرت چیست؟! در اینجا نیز حضرت هاجر عليه السلام با رضایت تام از فرزندش می‌گذرد و به ذبح او راضی می‌شود!

در روایت آمده است که شیطان به نزد هاجر عليه السلام آمد و گفت: ابراهیم قصد کشتن فرزندت را دارد! هاجر عليه السلام فرمود: محال است! نمی‌کشد! شیطان گفت: شوهرت

می گوید خداوند اینگونه خواسته است! هاجر علیها السلام پاسخ داد: اگر خداوند فرموده است، من نیز تسلیم امر او هستم! ^{۲۸۸}

در مورد این ابتلاء، رضایت حضرت اسماعیل علیه السلام به کشته شدن، خیلی سخت است! و سخت تر از آن این است که پدر با دستان خودش فرزندش را ذبح کند! و از اینها سخت تر، رضایت مادر است، آن هم مادری که تمام هستی اش همین یک فرزند است و با سختی زیاد او را بزرگ کرده و با او انس و الفت پیدا نموده است؛ و اگر مادر، قلباً این قضیه را نمی پذیرفت شاید این ذبح صورت نمی گرفت!

اینکه بعضی از عرفاء، در عشق خداوند گفته اند: «زیر شمشیر غمت رقص کنان باید رفت» ^{۲۸۹} برای امثال ما نیست، ما چنین حالی را نداریم!

در حقیقت، حضرت هاجر علیها السلام نیز در **فَلَمَّا أَسْلَمَا** حضور دارد و او هم از فرزند خود دل کنده و تسلیم محض است. بنابراین در ورای این **فَلَمَّا أَسْلَمَا**، «فَلَمَّا أَسْلَمُوا» وجود دارد؛ یعنی هر سه نفر پذیرفتند.

عنايات ویژه حق تعالی به حضرت هاجر علیها السلام

چنین ابتلائی در تاریخ به این صورت وجود ندارد؛ و لذا به برکت این قابلیت حیرت انگیز، خداوند متعال اجر بی نظیری به حضرت هاجر علیها السلام عنایت فرموده و کعبه معظمه را به عنوان خانه او مقرر فرمود، و دویدن او بین صفا و مروه را جزء متن دین خودش قرار داد.

بنابراین، دویدن حضرت هاجر علیها السلام گرچه یک حرکت مادی است اما در ورای آن، یک حرکت ملکوتی نهفته است؛ و آنچه که به عمل او ارزش داده، روح عمل و نیت آن است؛ یعنی آن معرفت، ادراک، اخلاص و عشقی که در دل عمل او وجود داشته، او را به این رتبه رسانده است؛ به طوری که بهترین خلائق - یعنی اهل بیت علیهم السلام که واسطه فیض

۲۸۸. روض الجنان و روح الجنان في تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۲۱۹.

۲۸۹. دیوان حافظ شیرازی، غزل شماره ۱۱۱.

تمام مخلوقات هستند - از نسل او انتخاب می‌شوند؛ وگرنه به حسب ظاهر، یک فرد کافر نیز وقتی بچه‌اش تشنه باشد به دنبال آب می‌دود!

در حقیقت حضرت هاجر (ع) طالب رضای حق تعالی است؛ گویا عرضه می‌دارد: خدایا! به هر کجا که مرا بدوانی، من به همانجا می‌دوم! و به همین دلیل است که خداوند متعال به همه عالم فرموده است که به حضرت هاجر (ع) اقتدا کنند، چرا که پشت سر تمام اعمال حضرت هاجر (ع)، سرّ تکوینی وجود دارد.

شناخت حضرت هاجر (ع) تنها با فهم اشارات قرآنی ممکن است

در این جریانات حضرت هاجر (ع)، خداوند می‌خواهد بفرماید: من از حضرت هاجر با اشاره صحبت می‌کنم و این طور نیست که واضح و به صراحت حال او را شرح دهم! اگر کسی بتواند فهم اشارات قرآن را به دست آورد، خواهد فهمید که حضرت هاجر چه مقامی دارد!

ما از عظمت وجودی حضرت هاجر (ع) (که خانمی بیست ساله بوده) چه ادراکی داریم؟ هیچ چیز!

بزرگ‌ترین انحطاط و بزرگ‌ترین غرور و بدبختی ما، مربوط به انانیت است؛ یعنی همین که احساس می‌کنیم ما کسی هستیم و چیزی داریم که قابل تقدیر است! و بر همه ما لازم است که سعی کنیم این انانیت را کنار گذاشته و در این جهت گام برداریم. کسانی که منکسر شدند، رسیدند.

شخصیت عظیم حضرت هاجر (ع)، اشارات دیگری نیز دارد که ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

همه اینها مقدمه است برای معرفی شخصیت‌های بعدی؛ گویا خداوند می‌خواهد بفرماید عظمت حضرت ساره را درک کردید؟! حال بدانید که حضرت ساره، شاگرد حضرت هاجر است و یک انگشت حضرت هاجر هم نمی‌شود! و حضرت هاجر با آن عظمت غیر قابل توصیف، شاگرد حضرت مریم است! حال بنگرید که حضرت مریم دیگر در چه جایگاه و رتبه‌ای قرار دارند!

ما إن شاء الله در فصل بعد راجع به مقامات بسیار عظیم این بانوی ملکوتی گفت و گو خواهیم کرد.

خداوند به همه ما شرح صدر، عبور از تکبر مخفی و انانیت پنهان و نیز انکسار در مقابل خودش را عنایت بفرماید.

فصل پنجم

معرفی حضرت مریم علیها السلام در قرآن

خداوند بعد از معرفی حضرت ساره و حضرت هاجر علیهما السلام، سراغ برترین و حیرت‌انگیزترین بانوی عالم بشریت در امت اولین رفته، و به معرفی بزرگ‌ترین زنی که قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پا به عرصه وجود گذاشته، پرداخته است. بانوی بی‌نظیری که حضرت ساره و حضرت هاجر علیهما السلام و سایر بانوان با عظمت، در مقابل ایشان تفاوت و فاصله بسیار زیادی دارند.

این بانوی عظیم‌الشان، مریم عذراء و به تعبیر قرآن، سیده نساء العالمین ^{۲۹۰} است که نه تنها خداوند سوره «مریم» را به اسم ایشان نام‌گذاری نموده، بلکه سوره‌های «آل عمران» و «بنی اسرائیل (اسراء)» نیز در حقیقت به نام ایشان نام‌گذاری شده است؛

۲۹۰. اشاره به سوره مبارکه آل عمران (۳): آیه کریمه ۴۲: **وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ**؛ «و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.»

در ذیل آیه کریمه فوق روایتی است از مفضل بن عمر که می‌گوید: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي فَاطِمَةَ أَنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَمْ هِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا فَقَالَ ذَلِكَ لِمَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ»؛ به امام صادق علیه السلام گفتم: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره حضرت فاطمه علیها السلام فرموده است: «فاطمه، سرور زنان عالمیان است»، آیا به این معنی است که او سرور زنان عالم در زمان خودش بوده است؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: این مقام برای مریم بوده، و او سرور و بزرگ زنان در زمان خود بوده، اما فاطمه علیها السلام بزرگ و سرور زنان عالمیان، از اولین و آخرین ایشان است. (معانی الأخبار، ص: ۱۰۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۶۱۸)

چرا که «عمران»، پدر حضرت مریم علیها السلام و از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد و ایشان فقط همین یک فرزند دختر را داشته اند؛ حضرت مریم علیها السلام نیز فقط یک فرزند پسر داشته اند؛ و حضرت عیسی علیه السلام هم اصلاً فرزندی نداشته اند. بنابراین، منظور از آل عمران، تنها سه نفر هستند: حضرت مریم و مادرش و فرزندش حضرت عیسی علیه السلام.

خداوند در سوره های متعددی از قرآن، به صورت مفصل به معرفی حضرت مریم علیها السلام پرداخته و صحنه به صحنه زندگی این وجود عظیم الشان را توصیف می فرماید؛ هم نسل پاک ایشان را و هم جریان قبل از تولد تا دوران جنینی، دوران وضع حمل، دوران کودکی، دوران بلوغ، دوران نفخ روح و... همه را به تصویر می کشد.

در بیش از بیست و چهار سوره از قرآن، راجع به حضرت مریم علیها السلام گفتگو شده است؛ مثل سوره های: نساء، مائده، انبیاء، مؤمنون، تحریم و... و حتی در سوره مبارکه انبیاء، ایشان را در عداد انبیاء علیهم السلام ذکر می فرماید. ^{۲۹۱}

در بعضی از این گزارشات قرآنی، راجع به حضرت مریم علیها السلام مقامات بسیار عجیبی ذکر شده که معلوم نیست برای غیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و غیر اهل بیت علیهم السلام این مقامات باشد. ایشان شخصیت اسرارآمیزی در قرآن است.

ما به خاطر ضیق وقت، ناچاریم فقط گزارشی از برخی آیات مربوط به حضرت مریم علیها السلام را به اختصار بیان کنیم؛ زیرا اگر بخواهیم وارد بحث تفصیلی این آیات شویم، در مورد هر آیه حداقل چند ساعت بحث لازم است.

۲۹۱. اشاره به سوره مبارکه انبیاء (۲۱)؛ آیه کریمه ۹۱: **وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا**

وَأَبْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ که پس از پیامبرانی همچون حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت نوح، حضرت داوود، حضرت سلیمان، حضرت ایوب، حضرت زکریا علیهم السلام و... به حضرت مریم علیها السلام اشاره می فرماید.

مطلب اول

طهارت نسلی حضرت مریم علیها السلام

(تفسیر آیات ۳۳ و ۳۴ سورة آل عمران)

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾
ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ ۲۹۲

تولد حضرت مریم علیها السلام از نسلی پاک و طاهر

خداوند در سورة آل عمران و در آیه اصطفاء، معرفی حضرت مریم علیها السلام را از خاندان ایشان آغاز نموده و می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ۲۹۳.

خداوند در این آیه شریفه، ابتدا حضرت آدم علیه السلام را بیان نمود و سپس حضرت

۲۹۲. خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. (۳۳) آنها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت،) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست (و از کوشش های آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می باشد). (۳۴)

۲۹۳. اشاره به سورة مبارکه آل عمران (۳)؛ آیه کریمه ۳۳.

نوح علیه السلام، و در ادامه، آل ابراهیم و آل عمران علیهم السلام را ذکر فرمود.

نکات و پیام‌های آیه اصطفاء

۱. معنای برگزیدن آدم از بین انسان‌ها در حالی که قبل از وی انسانی

نبوده است

بعضی از کسانی که تحت تأثیر «نظریه داروین» قرار گرفته‌اند، گفته‌اند: حتماً قبل از حضرت آدم علیه السلام، انسان‌های دیگری نیز بوده‌اند که خداوند حضرت آدم علیه السلام را از میان آنها برگزید! و الا اگر قبل از حضرت آدم علیه السلام هیچ انسانی نبوده، پس خداوند حضرت آدم علیه السلام را از بین چه کسانی اصطفاء کرده است؟!

این افراد، بدون دقت و توجه، خداوند را با خودشان مقایسه کرده‌اند!

علم خداوند، نامحدود است و کل نظام هستی برای خداوند، حی و حاضر می‌باشد

در پاسخ به این شبهه، مقدمه‌ای را عرض کنیم:

ما اگر بخواهیم در یک رشته‌ای تعدادی از افراد برگزیده آن رشته را مشخص کنیم، ناچاریم که از همه افراد در آن رشته، امتحان بگیریم؛ قبل از آزمون نمی‌توانیم بفهمیم چه کسی برگزیده است، و این به خاطر علم محدود ما نسبت به مکان و زمان است؛ و با این علم محدود، به طریق اولی در مورد افرادی که هنوز به دنیا نیامده‌اند نیز نمی‌توانیم اظهار نظری کنیم.

اما برای خداوند، هیچ محدودیتی در هیچ زمینه‌ای نداریم؛ علم خداوند، نامحدود است و هیچ نیازی به گرفتن آزمون ندارد تا بخواهد چیزی را متوجه شود؛ گذشته و آینده، برای خداوند متصور نیست، یک طرف خداوند است و طرف دیگر کل نظام هستی؛ به عنوان مثال، همین الان برای خداوند، هم صحنه فتح مکه حی و حاضر است و وجود دارد و هم صحنه ظهور امام زمان علیه السلام، در حالی که برای ما صحنه فتح مکه عبور

کرده و گذشته، و صحنه ظهور امام زمان علیه السلام هنوز نیامده و از دید ما مخفی است؛ یعنی ما (به خاطر علم نامحدود به زمان و مکان) نه با گذشته مواجه هستیم و نه با آینده، و فقط همین لحظه‌ای که الان در آن قرار داریم برای ما حی و حاضر است.

بحث زمان، بحث مشکلی است اما از باب تشبیه فرض کنید صحنه‌ای به اندازه صحنه سینما در مقابل دیدگان شما قرار دارد و مدام تصاویر گوناگونی از یک فیلم (مثلاً) فیلمی راجع به زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تاریخ اسلام) از جلوی چشم شما عبور می‌کند؛ شما در ابتدا صحنه کودکی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می‌بینید و سپس صحنه نوجوانی ایشان را، آنگاه صحنه‌های مربوط به زمان بعثت را می‌بینید و...؛ به طور طبیعی وقتی شما در حال تماشای صحنه نوجوانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستید، فقط همین صحنه نوجوانی اکنون در برابر شما حاضر است، و صحنه مربوط به کودکی آن حضرت از مقابل دیدگان شما عبور کرده و گذشته است و شما قادر به دیدن آن نیستید، و همچنین صحنه مربوط به زمان بعثت هم هنوز نیامده و از دید شما مخفی است.

حال تصور کنید که تمام صحنه‌های این فیلم را در یک نگاتیو در مقابل شما قرار بدهند به طوری که هر کدام از صحنه‌های آن فیلم را که اراده کنید، می‌توانید ببینید، در این صورت تمام صحنه‌های زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای شما حی و حاضر و قابل مشاهده است، یعنی هم احاطه دارید به صحنه کودکی آن حضرت، و هم احاطه دارید به صحنه نوجوانی آن حضرت، و هم احاطه دارید به صحنه بعثت و در یک کلام، احاطه دارید به تک تک صحنه‌های آن فیلم.

کل نظام هستی [از ازل تا ابد] برای خداوند، حی و حاضر است و گذشته و آینده ندارد! مثلاً اگر قرار است شخصی در آینده (مثلاً یک ماه دیگر) تصادف کند و پای او بشکند، نفس وجود آن صحنه و حقیقت آن تصادف به صورت بالفعل همین الان در نزد خداوند حاضر است ولی اکنون از دید آن شخص غایب است و یک ماه دیگر برای او مشهود می‌گردد.

این گذشته و آینده، نه فقط برای خداوند حی و حاضر است، بلکه برای هر کسی

که از کمند عالم طبیعت (که عالم گذر و عالم زمان است) بالاتر رود و از بعضی مراتب عالم برزخ هم عبور نماید نیز حی و حاضر و مشهود است، البته نه به این معنا که گذشته برای او به صورت خاطره باشد و آینده به صورت یک تصویر، بلکه گذشته و آینده، همین الان در برابر او وجود حقیقی و بالفعل دارد.

با این مقدمه روشن می شود که برای خداوند چه این دوره انسانی که ما الان در آن قرار داریم و از حضرت آدم علیه السلام شروع شده و به حضرت حجت ابن الحسن علیه السلام تمام می شود، و چه ادوار دیگر انسانی که قبل و بعد از دوره ما بوده و خواهد بود و ادامه خواهد داشت، همه این ادوار در نزد خداوند حی و حاضرند و از بین همه آنها، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران بر عالمین اصطفاء شدند، یعنی به صفا و خلوص، برگزیده شدند؛ و خداوند برای اصطفاء و برگزیدن این افراد، نیازی به گرفتن امتحان و آزمون ندارد، چرا که تمام خلایق در نزد او، وجود عند اللهی دارند و وجودشان در عالم ملکوت، بالفعل است، و تنها وقتی به این عالم ماده می آیند، تدریجاً حاصل می شوند.

۲. چرا در آیه شریفه اصطفاء فقط نام چهار نفر را ذکر فرمود؟

با اینکه بین حضرت آدم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام انبیاء فراوانی وجود دارند ولی خداوند اسمی از آنها به میان نیاورده و پس از حضرت آدم علیه السلام بلافاصله حضرت نوح علیه السلام را ذکر می فرماید، گویا می خواهد سلسله انبیاء علیهم السلام و خط نبوت را تذکر داده و بفهماند که خط نبوت، از حضرت آدم علیه السلام شروع و تا حضرت نوح علیه السلام در یک نسل هستند و سپس از حضرت نوح علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام منتقل می شود.

۳. علت عدم ذکر «آل» برای حضرت آدم و حضرت نوح علیهم السلام

با توجه به نکته قبل، وقتی می خواهد خط نبوت را متذکر گردد، ابتدا از نام حضرت آدم علیه السلام آغاز نموده و سپس نام حضرت نوح علیه السلام و در ادامه آل ابراهیم علیه السلام و در نهایت، آل عمران را بیان می فرماید؛ در اینجا سؤالاتی مطرح است که باید بررسی گردد،

از جمله اینکه:

چرا وقتی به نام حضرت ابراهیم علیه السلام می‌رسد، نمی‌فرماید «إِبْرَاهِيمَ» بلکه می‌فرماید: «آلَ إِبْرَاهِيمَ»؟ می‌توانست بفرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ»، اما چرا این‌گونه نفرمود؟

و از آن طرف اگر قرار است از عبارت «آل» استفاده بفرماید، چرا این عبارت را در مورد حضرت آدم و حضرت نوح علیهما السلام به کار نبرد؟ می‌توانست بفرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آلَ آدَمَ وَ آلَ نُوحٍ وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ» اما چرا این‌گونه نفرمود؟

اما اینکه خداوند، حضرت آدم علیه السلام را با عبارت «آل» ذکر نکرد و نفرمود «آلَ آدَمَ»، به این دلیل است که کل بشریت، آل آدم محسوب می‌شوند و از فرزندان آن حضرت به شمار می‌آیند؛ و لذا با این مسأله روشن و واضح، نیازی به ذکر «آل» نبود. و اما اینکه حضرت نوح علیه السلام را نیز با عبارت «آل» ذکر نکرد و نفرمود «آلَ نُوحٍ»، به این دلیل است که همه انسان‌ها پس از طوفان نوح، از فرزندان و ذریه آن حضرت محسوب می‌شوند؛ با این وجود، در اینجا هم نیازی به ذکر «آل» نیست.

اما در پاسخ به این سؤال که چگونه همه انسان‌ها پس از طوفان نوح، آل نوح هستند و از ذریه حضرت نوح علیه السلام به شمار می‌آیند؟ می‌گوییم:

خداوند در زمان حضرت نوح علیه السلام یک پاک‌سازی نسلی در بشریت انجام داده است؛ یعنی با طوفان نوح، یک اصلاح ژنتیکی در عالم بشریت صورت پذیرفت. هنگام طوفان نوح، سنّ مبارک حضرت نوح علیه السلام حدود هزار و هشتصد سال بوده است،^{۲۹۴} و به طور طبیعی افراد زیادی از نسل ایشان، پدید آمده بودند.

در مورد نبوت حضرت نوح علیه السلام - که جهانی بود^{۲۹۵} - قرآن می‌فرماید:

۲۹۴. «حضرت نوح علیه السلام قبل از نبوت، حدود ششصد تا هفتصد سال و بعد از طوفان نیز حدود هفتصد تا هشتصد سال زندگی کردند، بنابراین، عمر شریف ایشان حدوداً دو هزار و پانصد سال می‌شود که هزار و هفتصد سال آن، قبل از طوفان بوده است». (معظم له)

۲۹۵. «به طور کلی انبیاء اولو العزم علیهم السلام، انبیاء جهانی و بلکه انبیاء جنّ و انسی هستند.» (معظم له)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا ۚ ۲۹۶.

مشهور است که دوران نبوت حضرت نوح علیهِ السلام نهصد و پنجاه سال بوده (اما به عقیده ما، هزار و پنجاه سال بوده است)، که در این مدت، تنها حدود هشتاد و چهار نفر به آن حضرت ایمان آوردند! ۲۹۷ (یعنی به طور متوسط، هر دوازده سال، یک نفر!!) و همه این افراد مؤمن، از ذریه حضرت نوح علیهِ السلام بودند که با ایشان سوار بر کشتی شده و از طوفان نجات پیدا کردند و بقیه انسان‌ها در روی کره زمین همگی نابود شدند.

بنابراین تمام سکنه زمین پس از طوفان نوح علیهِ السلام، در همین هشتاد و چهار نفر منحصر می‌شد؛ در نتیجه، تمام بشریت پس از طوفان نوح علیهِ السلام، «آل نوح» هستند. البته خود این اتفاق، دارای سری است که فعلاً وارد شرح آن نمی‌شویم. قرآن در سوره مبارکه صافات می‌فرماید:

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ۚ ۲۹۸، فقط و فقط ذریه نوح را باقی گذاشتیم، یعنی تمام مؤمنینی که در کشتی سوار شدند، از ذریه خود حضرت نوح علیهِ السلام بودند. و در سوره مبارکه اسراء می‌فرماید:

ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ۚ ۲۹۹، انبیاء بنی اسرائیل، ذریه کسانی بودند که آنها را در کنار حضرت نوح علیهِ السلام در کشتی حمل کردیم.

با توجه به این دو آیه شریفه، اشکالاتی در اینجا مطرح می‌شود:
اولاً: اگر قرار باشد همه نجات یافتگان، ذریه حضرت نوح علیهِ السلام باشند، پس باید برادر و خواهر با هم ازدواج کرده باشند، در حالی که برادر و خواهر نمی‌توانند با هم

۲۹۶. سوره مبارکه عنکبوت (۲۹): قسمتی از آیه کریمه ۱۴.

۲۹۷. [۱] «... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَلَاكَ قَوْمِ نُوحٍ ع... فَتَزَلَّ نُوحٌ بِالْمَوْصِلِ مِنَ السَّفِينَةِ مَعَ الثَّمَانِينَ...» (تفسیر القمی، ج ۱، ص: ۳۲۸)

[۲] «قَالَ الرَّضَاعُ لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ ع إِلَى الْأَرْضِ كَانَ هُوَ وَوُلْدُهُ وَ مَنْ بَعَهُ ثَمَانِينَ نَفْسًا فَبَنَى حَيْثُ نَزَلَ قَرْيَةً فَسَمَّاها قَرْيَةَ الثَّمَانِينَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا ثَمَانِينَ». (علل الشرائع، ج ۱، ص: ۳۰)

۲۹۸. سوره مبارکه صافات (۳۷): آیه کریمه ۷۷.

۲۹۹. سوره مبارکه اسراء (۱۷): قسمتی از آیه کریمه ۳.

ازدواج کنند؟!

ثانیاً: از یک طرف می‌فرماید: فقط ذریه حضرت نوح علیه السلام باقی ماندند، که حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندان او یعنی انبیاء بنی اسرائیل نیز از جمله آنها هستند؛ و از طرف دیگر می‌فرماید حضرت ابراهیم علیه السلام و انبیاء بنی اسرائیل، ذریه آن کسی بودند که او را در کنار حضرت نوح علیه السلام در کشتی حمل کردیم! و این تعبیر می‌رساند که حضرت ابراهیم علیه السلام و انبیاء بنی اسرائیل از ذریه حضرت نوح علیه السلام نیستند، زیرا اگر ذریه خود حضرت نوح علیه السلام می‌بودند، باید به جای «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» می‌فرمود: «ذُرِّيَّةَ نُوحٍ»؛ بنابراین، به ظاهر، این دو آیه با هم سازگاری ندارند!

پاسخ به این سؤالات نیازمند زمان است و ما فعلاً از بیان آن می‌گذریم!

طوفان نوح علیه السلام جهانی بوده است نه منطقه‌ای

بعضی از مفسرین و بزرگان (از جمله حضرت آیه الله جوادی آملی دامت الله تعالی) نظرشان این بوده که طوفان نوح، منطقه‌ای بوده نه جهانی؛ این نظریه، با بعضی از آیات قرآن، به نظر سازگار نمی‌آید؛ چرا که اگر طوفان نوح منطقه‌ای بود، معنا نداشت خداوند امر بفرماید: «فَأَسْلُكُ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ»^{۳۰۰}، از هر جنبنده‌ای یک جفت در کشتی بگذار؛ و خود همین دستور، یکی از دلایل جهانی بودن طوفان نوح است.^{۳۰۱}

۴. علت انتخاب و ذکر «آل عمران» از میان نسل حضرت ابراهیم علیه السلام

پس از حضرت نوح علیه السلام، خط انبیاء علیهم السلام از آل ابراهیم منتقل می‌شود، و افراد پاک و طاهری که رسالت هدایت و انذار جامعه را برعهده دارند، از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندان او، یعنی حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق علیهم السلام به وجود می‌آیند.

۳۰۰. سورة مبارکه اسراء (۱۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۳.

۳۰۱. جهت اطلاع بیشتر در این زمینه که طوفان نوح، آیا جهانی بوده یا منطقه‌ای؟ رجوع شود به: المیزان فی

تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص: ۲۶۴؛ تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۱۰۲.

با توجه به این نکته، این سؤال مطرح می شود که چرا فقط آل عمران را متذکر شده است؟ چرا نامی از آل اسحاق، یا آل یعقوب، یا آل داوود، یا آل زکریا، یا آل موسی، یا آل محمد علیهم السلام و... به میان نیاورده است؟ در حالی که همه آنها نیز از فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام به شمار آمده و دارای مقام نبوت و پیغمبری بوده و از اولیاء الهی محسوب می شوند؛ چرا از بین همه آنها، فقط به آل عمران اشاره فرموده است؟ و اتفاقاً اسم سوره را نیز «آل عمران» گذاشته است!

پاسخ آن است که خداوند با ذکر «آل عمران»، در حقیقت می خواهد مقام و جایگاه حضرت مریم و پسرش حضرت عیسی علیه السلام را تذکر دهد؛ و لذا پس از آیه شریفه اصطفاء، وارد بحث حضرت مریم علیها السلام می شود.

نکات و پیام های عبارت شریفه «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»

۱. جریان خط عصمت و طهارت و هدایت الهی متصل است

و اینکه در آیه بعد می فرماید: **ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ**^{۳۰۲} (خط انبیاء علیهم السلام ذریه ای هستند که بعضی، از بعضی دیگر نشأت می گیرند) اشاره به همین مطلب دارد؛ یعنی خداوند می خواهد تذکر بدهد که جریان خط عصمت و طهارت و هدایت الهی، منقطع نمی شود و متصل است و همیشه ادامه دارد. و این، اولین پیام عبارت **ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ** است.

در روایات، انبیاء علیهم السلام به دو دسته تقسیم شده اند:

۱. **انبیاء اولوا العزم**؛ یعنی انبیائی که دارای شریعت بوده اند. تعداد آنها پنج نفر است: حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام، حضرت عیسی علیه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

۲. **انبیاء تابع**؛ یعنی انبیائی که از انبیاء اولوا العزم، تبعیت می کنند؛ مثلاً انبیائی

همچون هود، صالح علیهما السلام و... تابع حضرت نوح علیه السلام بوده و شریعت ایشان را تبلیغ می‌کردند؛ یا انبیائی مانند اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، لوط، شعیب علیهم السلام و... انبیاء تابع حضرت ابراهیم علیه السلام و مبلغ شریعت ایشان بودند؛ و به همین کیفیت انبیائی همچون داوود، سلیمان، یونس، یحیی، زکریا، دانیال، ذوالکفل علیهم السلام و... انبیاء تابع حضرت موسی علیه السلام و مبلغ شریعت ایشان بودند؛ و انبیائی مثل حضرت شمعون علیه السلام و بسیاری دیگر که اسامی آنان را نمی‌دانیم، از انبیاء تابع حضرت عیسی علیه السلام بودند.

بنابراین، این انبیاء الهی و ذریه پاک حضرت ابراهیم علیه السلام همیشه بوده و تمام بشر را پوشش داده‌اند؛ هر پیامبری، یک وصی داشته که بعد از خودش به پیامبری می‌رسیده است؛ و این انبیاء و اوصیاء علیهم السلام، تبلیغ دین و هدایت مردم را به عهده داشته‌اند؛ منتها بعضی از این انبیاء که شرایط مساعدی برای تبلیغ داشته‌اند، دین الهی را به طور آشکار تبلیغ می‌کردند، اما عده‌ای دیگر که با وجود شرایط خطر، اختناق و تقیه، امکان تبلیغ آشکار را نداشته‌اند، به صورت پنهان و مخفی تبلیغ می‌کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در نهج البلاغه به این معنا اشاره نموده و می‌فرماید: «لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجْبُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ»^{۳۰۳}، حجت‌های الهی در شرایط خوف، به صورت مغمور و نیمه‌مخفی کار را انجام می‌دادند، ولی بالاخره نقش خودشان را در جوامع ایفا می‌کردند. اینکه نام و نشانی از انبیاء علیهم السلام در تاریخ بشر نمانده، شاید به این علت بوده که بسیاری از انبیاء علیهم السلام در فضا و شرایط زمان خویش، اجازه تبلیغ آشکارا و عمومی را نداشتند، و لذا تبلیغ خود را به صورت نیمه‌مخفی انجام می‌دادند؛ به همین دلیل، اسم آنان به طور آشکار به عنوان هادیان راه خداوند نمانده است. کما اینکه اهل بیت علیهم السلام نیز به اصحاب سرّ خود، و به افراد با قابلیت و با ظرفیت، مطالبی را بیان می‌فرمودند که دیگران از آن مطالب، هیچ خبری نداشتند.

۳۰۳. نهج البلاغه، ص: ۴۹۷، حکمت: ۱۴۷: «(زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا بیمناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه‌هایشان از میان نرود.»

بله، عدهٔ انگشت‌شماری هم بودند که به طور آشکارا مطرح شده و نام آنها بر سر زبان‌ها افتاد، اما همین افراد نیز به وسیلهٔ دیگران در یک سکوت خبری قرار گرفتند. به عنوان مثال، نام «حمورابی» که هم‌عصر و هم‌وطن حضرت ابراهیم علیه السلام بوده در تاریخ مانده است، اما از نام حضرت ابراهیم علیه السلام هیچ اثری نیست! در حالی که حضرت ابراهیم علیه السلام شخصیت عظیمی بوده که جهان را تکان داده و در دو تمدن بزرگ آن زمان (یعنی تمدن بین‌النهرین و بابل و تمدن مصر) وارد شده و در هر دو، اثری عظیم گذاشته است؛ با این وجود، نه تنها دعوت توحیدی ایشان را بلکه نام آن حضرت را نیز محو کردند! حتی نام او را به عنوان یک فرد اغتشاش‌گر هم در تاریخ نیاورده‌اند! و این، بیانگر آن است که فضای عمومی جامعه، علیه این جریان بوده است.

یا مثلاً حضرت سلیمان علیه السلام که حکومتی افسانه‌ای داشته‌اند، هیچ نامی از ایشان در تاریخ بشریت نیامده است!

قبر پنج پیامبر اولوا العزم علیهم السلام کجاست؟!

اگر در زیارتنامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام نبود که «السَّلامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى صَاحِبَيْكَ اَدَمَ وَ نُوحٍ»^{۳۰۴}، هیچ اطلاعی از قبر حضرت آدم و نوح علیهم السلام در دست ما نبود!

قبر حضرت ابراهیم علیه السلام کجاست؟ دقیقاً معلوم نیست! بعضی می‌گویند در فلسطین است؛ بعضی می‌گویند در ترکیه است و...

قبر حضرت موسی علیه السلام کجاست؟ نمی‌دانیم!

از بین تمام انبیاء اولوا العزم علیهم السلام تنها قبر ملکوتی آقا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که نورافشانی می‌کند.

اگر در قرآن، ذکر نام بعضی از انبیاء علیهم السلام و تطهیر تمام آنها از گفته‌های بشری نبود، یا اصلاً اثری از نام آنها باقی نمی‌ماند و یا به لعنت از انبیاء علیهم السلام یاد می‌شد!

تورات و انجیل کنونی را ببینید که چه مطالبی را به حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت

داده‌اند! ^{۳۰۵} در حقیقت، این قرآن بود که انبیاء علیهم السلام را احیاء نمود.

بعد از حضرت عیسی علیه السلام، غیر از جناب شمعون علیه السلام (که وصی حضرت عیسی علیه السلام بودند و از طریق کتاب مقدس و روایات اهل بیت علیهم السلام معرفی شده‌اند) اسم هیچ پیامبر دیگری در تاریخ نیامده است! در حالی که بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدود ششصد سال فاصله بوده و حداقل پانزده نسل بشری حضور دارند و حداقل باید پانزده پیامبر حضور می‌داشتند، زیرا سلسله انبیاء علیهم السلام متصل هستند. و یکی از اسرار و حکمت‌هایی که انبیاء علیهم السلام، پیامبران قبل و بعد از خودشان را معرفی می‌کردند همین بوده است که نام انبیاء علیهم السلام را از سکوت مطلق خبری در بیاورند.

پشت سر این قضایا، هم یکسری حکمت‌های بالغه الهی وجود دارد و هم نشان‌دهنده یک جریان اجتماعی است که در طول تاریخ، دست خیانت جباران در صدد حذف نام انبیاء علیهم السلام و آثار آنان بوده است.

۲. ذریه مورد نظر، حفاظت شده الهی هستند

دومین پیام عبارت **ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ** این است که می‌خواهد تذکر دهد که این ذریه، حفاظت شده الهی هستند.

خداوند، از کسانی که برای هدایت بشر انتخاب نموده، چنان محافظت نسلی و ژنتیکی ویژه‌ای کرده به طوری که اصلاً نگذاشته در این خط عصمت و طهارت، غباری بنشینند. بنابراین، کسی که می‌خواهد جامعه را به سطوح عالی هدایت نماید، باید یکسری ویژگی‌های خاصی داشته باشد.

حضرت یوسف علیه السلام نیز به این مطلب اشاره نموده و در زندان، خطاب به آن دو زندانی می‌فرماید: من و آباء و اجدادم، همگی موحد بودیم.

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ^{۳۰۶}، من روش

۳۰۵. رجوع شود به ص: ۱۴۵.

۳۰۶. سورة مبارکه یوسف (۱۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۳۷.

افراد کافر را ترک کردم.

وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ، و از روش پدران موحد خودم: ابراهیم، اسحاق و یعقوب، تبعیت تام داشتم، مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، و اصلاً شأن ما پیامبران، این نیست که مبتلا به شرک و ظلم باشیم؛ نفرمود «مَا كَانَ لِي، شأن من نیست»، بلکه می‌فرماید: مَا كَانَ لَنَا، شأن ما سلسله انبیاء و خط نبوت اینگونه است؛ یعنی می‌خواهد بفرماید نه فقط من، بلکه خط نبوت و نسل پیغمبری و هدایت، همگی نور مطلق هستیم و محال است سرسوزنی از توحید عدول کنیم.

در ادامه می‌فرماید: اینکه ما سلسله جلیله انبیاء این ویژگی را داریم، لطف خداوند است، هم لطف در حق ما و هم لطف در حق مردم: ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ، این بزرگ‌ترین نعمت خداوند است که بهترین معلم‌ها را که هیچ‌گونه غباری در وجود و در خط آنها نیست، برای مردم فرستاده است؛ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ^{۳۰۷}، منتها مردم اصلاً این‌گونه نعمت‌ها را نعمت نمی‌دانند! مادیات را بیشتر نعمت می‌دانند تا این‌گونه امور را! و این هم از ضعف فهم مردم است.

مطلب دوم

جریان قبل از تولد حضرت مریم علیها السلام

(تفسیر آیه ۳۵ سورة آل عمران)

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي
إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾ ۳۰۸

خداوند، پس از بیان آیه اصطفاء، وارد جریان قبل از تولد حضرت مریم علیها السلام شده و می‌فرماید:

مادر مریم این چنین با خداوند راز و نیاز کرد: إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۳۰۹.
با دقت در این آیه شریفه، سؤالات قابل تأملی برای ما حاصل می‌شود:

۳۰۸. «(به یاد آورید) هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوند! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرّر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی!».

۳۰۹. سورة مبارکه آل عمران (۳): آیه کریمه ۳۵.

اولاً: چرا ابتدای آیه را با کلمه **إِذْ** (به یاد بیاور!) آغاز نمود؟ می‌توانست **إِذْ** را ذکر نکند و بفرماید: «قَالَتْ امْرَأْتُ عِمْرَانَ...».

ثانیاً: چرا به جای **إِذْ** از عبارت «وَ أَذْكُرُ» استفاده نفرمود؟! در حالی که هر دو عبارت در قرآن به کار رفته است. در سوره مبارکه مریم می‌فرماید:

وَ أَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا ۚ؛ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید مریم را ذکر کن و از یاد او غفلت نکن!

بنابراین، بیان هر کدام از این دو عبارت نکته‌هایی دارد که فعلاً از توضیح آن می‌گذریم!

ثالثاً: چرا به جای **امْرَأْتُ عِمْرَانَ**، اسم مادر حضرت مریم علیها السلام را ذکر نفرمود؟! رابعاً: چرا از عبارت **مَا فِي بَطْنِي** استفاده فرمود؟ می‌توانست به جای **مَا فِي بَطْنِي**، از عبارت «وَلَدِي: فرزندی» استفاده نموده و بفرماید: «رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ وَلَدِي»! آیا تلفظ عبارت «وَلَدِي»، راحت‌تر و روان‌تر از **مَا فِي بَطْنِي** نیست؟!

همه این سؤالات و سؤالات دیگری هم که مطرح نکردیم، دارای نکات فراوانی است که با توجه به وقت اندکی که در اختیار داریم، از شرح و توضیح بسیاری از آنها عبور می‌کنیم و تنها به شرح برخی از نکات می‌پردازیم.

شرح عبارت «مُحَرَّرًا»

می‌فرماید: به یاد بیاور و خوب توجه کن به صحنه‌ای که مادر مریم با تضرع و دعا نذر نموده و به درگاه خداوند عرضه داشت: **رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا**، خدایا! من با تمام وجود و با تمام هستی خودم و با یک اهتمام ویژه، نذر کردم برای تو آنچه را که در شکم من قرار دارد در حالی که این فرزند من آزاد شده است!

۳۱۰. سوره مبارکه مریم (۱۹): آیه کریمه ۱۶: «و در این کتاب (آسمانی)، مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد، و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت».

غالباً پدر و مادر (چه به خاطر خودخواهی خود و چه به خاطر دلسوزی نسبت به بچه خود و یا معجونی از هر دو مورد) می خواهند که فرزندشان در کنار آنها باشد، او را ببینند، از او لذت ببرند، و در وقت نیاز، عصای دست آنها گردد و...؛ اما مادر حضرت مریم علیها السلام نذر کرد که خدایا! این فرزند داخل شکم من در راه تو آزاد شود ^{۳۱۱}؛ به این معنا که تمام تعلقات فرزندی و مادری را کنار گذاشتم و هیچ توقعی ندارم که مریم نزد من باشد یا بخواهد برای من کار کند و ارتباطی با خانواده داشته باشد و... (یعنی انقطاع مطلق)، من مریم را نذر مطلق کردم تا از همه قیدها و ارتباطاتی که با من دارد، آزاد و رها گردد. و به همین دلیل است که حضرت مریم علیها السلام از حدود چهار، پنج سالگی از مادر جدا شده و محل زندگی طبیعی او در مَعْبَد و در تحت کفالت حضرت زکریا علیه السلام است، در حالی که به طور طبیعی بچه کوچک - آن هم دختر بچه - باید نزد مادرش باشد!

تا وقتی که پدر یا پدربزرگ زنده باشند، آنها ولی و سرپرست بچه هستند و مادر حق نذر بچه را ندارد؛ پس در این صحنه که حضرت مریم علیها السلام در دوران جنینی به سر می برد، پدر و پدربزرگ او به رحمت خدا رفته اند و قَیِّم و سرپرست او، مادر اوست که می تواند چنین نذری کند.

حال با این توجه، شرایط مادر مریم علیها السلام را ببینید: خانمی که تنها زندگی می کند، نه شوهری دارد و نه پدرشوهری، باردار است و چند ماه دیگر می خواهد فارغ شود، تمام دار و ندارش همین یک فرزند است، اما این بانوی بزرگوار چه عشقی نسبت به خداوند و دین داشته که حاضر می شود از فرزندش به طور کامل منقطع شده و او را نذر کند و عرضه بدارد خدایا! نذر مرا بپذیر تا این فرزند بتواند به دین تو خدمت کند؛ این کار مادر مریم علیها السلام و این نذر ایشان، خیلی چیز عجیبی است!

خداوند در ضمن این قسمت از داستان حضرت مریم علیها السلام، می خواهد به ما یاد دهد که شما نیز می توانید قبل از به دنیا آمدن فرزندتان، او را نذر راه خداوند کنید.

۳۱۱. «تحریر»، به معنای آزاد کردن است؛ (تحریر رقبه، یعنی آزاد نمودن بنده).

شرح عبارت «فَتَقَبَّلَ مِنِّي»

نکته دیگر اینکه نمی‌فرماید «فَأَقْبَلَ مِنِّي»، بلکه می‌فرماید: **فَتَقَبَّلَ مِنِّي**؛ برای روشن شدن تفاوت بین این دو عبارت، یک مثال بزنیم:

میزبانی را تصور کنید که می‌خواهد از مهمان عزیزی که خیلی گرسنه است پذیرایی کند: گاهی ممکن است بتواند با غذای خوبی در حد وسع خودش از مهمانش پذیرایی کند، در این صورت می‌گوید: ببخشید! از من قبول کنید! در اینجا از عبارت «فَأَقْبَلَ مِنِّي» استفاده می‌کند. اما گاهی ممکن است غذای خوبی نداشته باشد و مجبور شود با قدری نان خشک از مهمانش پذیرایی کند، اینجاست که با سرافکنده‌گی و شرمساری می‌گوید: ببخشید! روی من سیاه! شرمنده‌ام! این چیست که من آورده‌ام؟! عفو کنید و از من قبول نمایید! در اینجا از عبارت «فَتَقَبَّلَ مِنِّي» استفاده می‌کند.

مادر مریم علیها السلام هم در این صحنه، آنقدر کار خودش را کوچک و حقیر می‌بیند که می‌فرماید **فَتَقَبَّلَ مِنِّي**؛ یعنی خدایا! من که کاری نکردم! اما تو لطف کن و به بزرگی خودت این کار ناچیز و بی‌ارزش مرا قبول فرما!

این بانوی بزرگوار، تمام هستی خود را در راه خداوند داده است اما در عین حال، کار خود را هیچ چیز به شمار نمی‌آورد! اولیاء خداوند این گونه‌اند، بالاترین کارها را انجام می‌دهند، اما نه خود را می‌بینند و نه کار خود را و شرمنده هم هستند و بعد از کارهایشان، استغفار هم می‌کنند که خدایا ببخش! کار من ارزشی ندارد، مگر تو لطف کنی!

در ادامه می‌فرماید: **إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**؛ می‌توانست بفرماید: «وَأَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» یا «إِنَّكَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، اما این گونه نفرمود!

چقدر این خانم فهمیده است؛ یک خانم خالص و عاشق خداوند که تنها امید زندگی خویش را از خود جدا نموده و به عشق خداوند، او را نذر راه دین می‌کند؛ و اصلاً تصور ندارد یک خانم، با آن شرایط خاص، چنین کاری را انجام دهد.

تک‌تک این عبارات، دارای نکات فراوانی است ولی ما با یک گزارش مختصری

از کنار آنها می‌گذریم!

مطلب سوم

جریان تولد حضرت مریم علیها السلام

(تفسیر آیات ۳۶ و ۳۷ سورة آل عمران)

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنَّ الْذَّكَرَ كَأَلَّا نُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِلَكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا ... ۳۱۲

در آیه بعد، جریان تولد حضرت مریم علیها السلام را مطرح نموده و می فرماید:

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنَّ الْذَّكَرَ كَأَلَّا نُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِلَكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۳۱۳ .

۳۱۲. «ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت)، گفت: خداوند! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد). - من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندان او را از (وسوسه های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم». (۳۶) خداوند، او [مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته ای، (نهال وجود) او را روینید (و پرورش داد) ...

۳۱۳. سورة مبارکه آل عمران (۳)؛ آیه کریمه ۳۶.

شرح عبارت «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ»

وقتی مادر مریم علیها السلام فرزندش را دختر به دنیا آورد، از آنجایی که با اضطراب فراوان و با توسل و اشک، دست دعا به درگاه الهی بلند نموده بود و امید به استجاب دعای خویش را داشت، لذا به شدت ناراحت شد و عرضه داشت: خدایا! چرا فرزند من دختر شد؟! نکند دعای من مستجاب نشده است؟! زیرا من نذر کرده بودم که فرزندم برای دین خدمت کند و به طور طبیعی این نذر با به دنیا آمدن پسر، محقق می شود، زیرا پسر است که می تواند به معبد برود، نماز جماعت بخواند، تبلیغ دین کند، جهاد برود و... و این امور مربوط به مردان است نه زنان!

می فرماید: **فَلَمَّا وَضَعَتْهَا**، وقتی فرزندش را دختر به دنیا آورد، با دلی شکسته و با این احساس که نذرش مورد قبول واقع نشده و دعای او رد شده است، به خداوند عرضه داشت: **قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ**، خداوند! من این فرزند را دختر زاییدم!

شرح عبارت «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ»

خداوند، بلافاصله در وسط کلام این خانم، پرانتز باز می کند و به عنوان یک جمله معترضه، دو عبارت را بیان می فرماید:

(الف) **وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ**؛ خداوند بهتر می داند که این خانم چه زاییده و از پسر بودن یا دختر بودن، آگاه است.

(ب) **وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ**؛ پسر، مثل این دختر نمی تواند کار انجام دهد. ^{۳۱۴}

بعضی از مفسرین پنداشته اند که فقط جمله **وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ** (خداوند بهتر می داند که چه زایید) کلام خداوند است و جمله **وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ** (پسر مثل

۳۱۴. «قوله تعالى: وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ، جملتان معترضتان و هما جميعا مقولتان له

تعالی لا لامرأة عمران، و لا أن الثانية مقولة لها و الأولى مقولة لله.» (الميزان في تفسير القرآن، ج ۳، ص:

۱۷۱) و همچنین (در تأیید این نظریه) رجوع شود به: مواهب الرحمن في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۲۴۴.

دختر نیست) ادامه حرف مادر مریم علیها السلام است ^{۳۱۵}؛ و با این تفسیر، به چه تکلفاتی افتاده‌اند!

اگر مادر مریم علیها السلام می‌خواست بگوید: خدایا! من پسر می‌خواستم، چرا که خدمت به دین، کاری مردانه است، ولی دختر زاییدم! در این صورت باید می‌فرمود: «وَلَيْسَ الْأُنْثَى كَالذَّكَرِ» به این معنا که خدایا! من دختر زاییدم و دختر در این موقعیت، مثل پسر نیست و نمی‌تواند کار پسر را انجام دهد؛ اما آیه شریفه، بالعکس می‌فرماید وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى، یعنی پسر مثل دختر نیست.

بعضی هم گفته‌اند: کلام در اینجا از باب «تشبیه مقلوب» است و معنای عبارت، برعکس می‌شود! و... خلاصه، برای توجیه این مطلب (که جمله وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى ادامه حرف مادر مریم علیها السلام است) حرف‌های مختلفی زده شده است؛ غافل از اینکه عبارت وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى نیز کلام خداوند است نه ادامه حرف مادر مریم؛ یعنی پراوتزی که خداوند در بین حرف مادر مریم باز کرده دو جمله است نه یک جمله:

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى) وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَدَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

اگر دو جمله خداوند را از داخل پراوتز برداریم، می‌بینیم که جملات و عبارات این خانم، کاملاً روان است:

رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى ... وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَدَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

خدایا! من دختر زاییدم و اسم او را مریم گذاشتم و او و ذریه‌اش و کل نسل او را از شر شیطان رجیم به تو سپردم.

آنچه که در ذهن مادر مریم می‌گذشت این بود که خدایا من دوست داشتم فرزندم پسر می‌شد و در معبد، دین تو را تبلیغ و یاری می‌کرد، ولی فرزندم دختر شد و دختر هم

۳۱۵. رجوع شود به: تفسیر غریب القرآن (ابن قتیبه)، ص: ۹۳؛ تفسیر القرآن العزیز المسمی تفسیر عبدالرزاق،

ج ۱، ص: ۱۲۶؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، ج ۳، ص: ۱۵۹؛ منهج الصادقین فی إلزام

المخالفین، ج ۲، ص: ۲۱۲.

که نمی‌تواند مثل پسر اینگونه فعالیت‌ها را انجام دهد! اما خداوند با این دو عبارت می‌خواهد ابهامی را از ذهن این خانم (و البته از ذهن تمام انسان‌ها در طول تاریخ) پاک نماید، و لذا به این خانم الهام نموده و می‌فرماید: ای خانم! من می‌دانم که تو چه نذری کردی و چه زائیدی! تو خیلی بانوی ارزشمندی هستی و من در برابر این نذر و اخلاص فوق‌العاده تو، فوق نذرت به تو داده‌ام، آن هم یک دختر قدیسه‌ای که هزاران پسر کار این دختر را نمی‌توانند انجام دهند! یک دختری که نه تنها خودش اعجوبه و معجزه عظیمه‌ای است، بلکه فرزند او نیز معجزه خلقت بوده و بدون داشتن پدر، پا به عرصه هستی نهاده است.

در این آیه شریفه، همانطور که در نظم قرآنی، پراکنش خداوند در بین کلام مادر مریم علیها السلام آمده است، در خود ماجرا نیز به محض خطوط ذهنی مادر به اینکه نکند نذر مورد قبول حق تعالی قرار نگرفته باشد، خداوند به قلب وی الهام نموده و آن دو عبارت را القاء می‌فرماید.

شاهد دیگر برای اینکه عبارت **لَيْسَ الذَّكْرُ كَالْأُنثَى** کلام خداوند است نه کلام مادر مریم، آیه شریفه بعد است که شرح آن خواهد آمد.

شرح عبارت «وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ»

اینکه مادر حضرت مریم نام فرزندش را «مریم» نامید و فرمود: **وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ**، چه ارتباطی به ما دارد؟! به فرض که اسم او را زینب و یا هر نام دیگری بگذارد، این گزارش نامگذاری، به چه درد ما می‌خورد؟!

همانطور که در فصل اول گذشت، تک‌تک اسماء در قرآن، دارای پیام‌های دینی و نکات هدایتی هستند که بحث از آنها مفصل است. در آیه مورد بحث نیز ذکر نام «مریم»، دارای پیام‌های دینی است که به عنوان نمونه به یکی از آن پیام‌ها اشاره می‌کنیم:

در عبارت **وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ** دو تأکید وجود دارد؛ یعنی مادر مریم با تأکید

ویژه‌ای می‌گوید به حق و حقیقت که اسم او را «مریم» گذاشتم!

سؤال: نامگذاری فرزند، چیز عجیب و غریبی نیست، بلکه یک امر عادی است، پس این نامگذاری مادر مریم مگر چگونه بوده که آن را با دو تأکید بیان می‌فرماید؟! **پاسخ:** تأکید در این نامگذاری، نشان دهنده آن است که این نامگذاری یک امر عجیب و غریبی است؛ «مریم» یعنی یک وجود قدیسه، عابده و منقطع از غیر خداوند، آن هم عابده‌ای که سراپا عبودیت و عبادت محض است. پس اینکه با تأکید، نامگذاری دخترش به نام «مریم» را بیان می‌کند، شاید می‌خواهد به این مطلب اشاره بفرماید که گویی آن جمله خداوند را که فرمود **وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَى**، با الهامی باطنی و الهی که به او شده، دریافته است و فهمیده که نذر او قبول شده و این دختر، بهتر از آن چیزی است که از خداوند درخواست نموده، و بلکه این دختر، مثل اعلای آن چیزی است که برای یاری و اعتلاء دین مد نظر داشته به گونه‌ای که هزاران پسر، کار این دختر را انجام نمی‌دهند؛ و به همین دلیل می‌فرماید حال که اینگونه است، پس **وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ**، من این دختر را «قدیسه عابده» نام گذاشتم که مجسمه عبودیت است.

البته این آیات شریفه، نکات دیگری نیز دارد که فعلاً از بیان آنها صرف نظر می‌کنیم.

شرح عبارت «وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

از عبارت **وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** دانسته می‌شود که شیطان می‌تواند با مکانیسمی، در بچه‌های کوچک نیز تأثیر بگذارد؛ و یکی از راه‌های حفظ و حراست کودکان از چنین تأثیری (جدای از حرز و صدقه و...)، دعای پدر و مادر است؛ و دعای پدر و مادر در حق فرزند و ذریه خود، یکی از مهم‌ترین وظایف آنها است.

و البته اینگونه نیست که شیطان، کودکان را وسوسه کند، بلکه ممکن است تأثیرات جسمی بر روی کودکان بگذارد که منشأ آن، گاهی اوقات می‌تواند گناهان پدر و مادر

باشد. (قبلاً در مباحث «شیطان شناسی»، پیرامون این موضوع گفتگو کرده ایم).^{۳۱۶}
 عجیب است که این خانم چه توجهی دارد به اینکه می خواهد با دعا، فرزندش را بیمه کند! و خداوند نیز دعای او را قبول فرمود؛ و لذا شیطان، در حضرت مریم و فرزندش حضرت عیسی علیه السلام هیچ نفوذی نداشته است.
 قرآن از قول شیطان نقل می کند که گفت:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَّتَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ^{۳۱۷}، من همه را وسوسه می کنم مگر مخلصین را؛ یعنی به معصومین راه ندارم.
 بنابراین مادر مریم علیها السلام می خواهد قبل از اینکه فرزندش به مرتبه عصمت برسد، حتی مقدمات شخصیت او هم آلوده نشود و زمینه هایی برای مقاومت نسبت به شیطان در او مهیا گردد. گرچه این آلودگی، آلودگی با گناه نیست؛ چرا که قبل از بلوغ، بچه گناهی ندارد. البته این موضوع، یک بحث مفصلی دارد که فعلاً موضوع بحث ما نیست.

شرح عبارت «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»

خداوند به این مادری که احساس کرده نذرش مورد قبول واقع نشده، می فرماید:
 خانم! اتفاقاً نذر تو قبول شده آن هم چه قبولی! چون خیلی با اخلاص نذر کردی! پسر می خواستی، ما بهترش را به تو عنایت کردیم که هزاران پسر، همچون این دختر کار نمی کند.

نکته لطیفی که در اینجا وجود دارد این است که: با اینکه مادر حضرت مریم علیها السلام گفت: **نَذَرْتُ**، اما خداوند نمی فرماید «فَتَقَبَّلَهَا»، ما نذر او را قبول کردیم، بلکه می فرماید: **فَتَقَبَّلَهَا**، یعنی ما خود مریم را قبول کردیم! [ضمیر مذکر به کار نمی برد تا در نتیجه به

۳۱۶. استاد معظم رحمته الله، سلسله مباحث «شیطان شناسی» را در ضمن ۶۲ جلسه [دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۳ (آذر ۹۰)؛ دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۴ (آذر ۹۱)؛ دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۵ (آبان ۹۲)؛ دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۶ (آبان ۹۳) و شب های جمعه پس از آن] مطرح فرموده اند.
 ۳۱۷. سورة مبارکه ص (۳۸)، قسمتی از آیات کریمه ۸۲ و ۸۳.

نذر برگردد، بلکه ضمیر مؤنث به کار برده که به حضرت مریم علیها السلام برمی گردد. [از طرفی، کار و فعل است که متعلق قبول واقع می شود نه فرد، پس چرا در اینجا خود حضرت مریم علیها السلام متعلق قبول قرار گرفته نه نذر؟ این مطلب، دارای نکات عجیب و پیام های دقیقی است که فعلاً از شرح آن می گذریم!

خداوند بر اساس اخلاص و قابلیت افراد، خواسته های آنها را یک درجه بالاتر برآورده می سازد

هر کس که اخلاص و قابلیت داشته باشد، هر چه را که از خداوند بخواهد، خداوند یک درجه بالاتر از خواسته او را به وی عنایت می فرماید؛ و این یک قاعده است. به عنوان نمونه به این مثال ها دقت کنید:

مثال اول:

وقتی حضرت عزیر علیه السلام از خداوند درخواست نمود تا به او فهم احیاء موتی را عنایت کند، خداوند، بالاتر از خواسته او را به وی عنایت فرمود:

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ، گفت: خداوند چگونه مردگان را زنده می کند؟! (یعنی به دنبال «علم الیقین» می گردد)؛ خداوند نیز در پاسخ به او فرمود: (تو قابلیت داری)، به «عین الیقین» مشاهده کن و ببین:

فَأَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ أَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ ءَايَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. ۳۱۸

۳۱۸. سورة مبارکه بقره (۲)، آیه کریمه ۲۵۹: «یا همانند کسی که از کنار يك آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود) گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می کند؟! (در این هنگام،) خدا او را یکصد سال

مثال دوم:

در آیه بعد، حضرت ابراهیم (علیه السلام) عین الیقین را از خداوند تقاضا فرمود:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي، حضرت ابراهیم (علیه السلام) نمی گوید خدایا به من بفهمان، بلکه عرضه می دارد: خدایا کیفیت احیاء موتی را به من نشان بده، (یعنی «عین الیقین» را می خواهد)؛ خداوند نیز در پاسخ به او فرمود: ای ابراهیم! تو قابلیت آن را داری که خودت مرده زنده کنی، پس خودت احیاء کن:

قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. ۳۱۹

همانگونه که ملاحظه می کنید، حضرت عزیر (علیه السلام)، «علم الیقین» را طلب نمود، خداوند یک درجه بالاتر، به او «عین الیقین» را عنایت فرمود (فَانْظُرْ، بین!)؛ و حضرت ابراهیم (علیه السلام) «عین الیقین» را طلب نمود، یک درجه بالاتر، به او «حق الیقین» را عنایت فرمود (ادْعُهُنَّ، خودت بخوان و احیاء کن! و آن پرندگان نیز یَأْتِينَكَ سَعْيًا، به نزد تو

میراند؛ سپس زنده کرد؛ و به او گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز؛ یا بخشی از یک روز. فرمود: نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سالها) هیچ گونه تغییر نیافته است! (خدایی که یک چنین مواد فاسدشدنی را در طول این مدت، حفظ کرده، بر همه چیز قادر است!) ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. (اکنون) به استخوانها (ی مرکب سواری خود نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می دهیم، و گوشت بر آن می پوشانیم! هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: می دانم خدا بر هر کاری توانا است».

۳۱۹. سورة مبارکه بقره (۲)، آیه کریمه ۲۶۰: «و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟! عرض کرد: آری، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد. فرمود: در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن! و آنها را (پس از ذبح کردن)، قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز!) سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو می آیند! و بدان خداوند قادر و حکیم است؛ (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است، و هم توانایی بر جمع آنها دارد)».

خواهند آمد!).

مثال سوم:

در آیات مورد بحث نیز یک درجه بالاتر از آنچه که مادر مریم علیها السلام از خداوند درخواست نموده بود، به وی عنایت شد؛ می‌فرماید: ای مادر! تو پسری خادم به دین می‌خواستی، اما من کسی را به تو می‌دهم که وجود او در نظام هستی بی‌نظیر است، چرا که اخلاص تو خیلی بالا بود.

وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَى، پسر به هیچ عنوان مثل این دختر نیست؛ من به تو دختری دادم که نقطه عطف نظام هستی است و وجودی اعجازی دارد؛ و من اراده کرده‌ام تا به اعجاز از او نقطه عطفی از انبیاء اولوا العزم را به وجود آورم که او مادر عیسی علیه السلام و سیده نساء العالمین شود! بنابراین، نذر تو به احسن وجه قبول شده است. و اتفاقاً در آیه بعد نیز اشاره می‌فرماید:

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا^{۳۲۰}، خداوند به بهترین نحو حضرت مریم علیها السلام را قبول نمود و او را به حریم خود راه داد و او را همچون یک گیاه، روایند، آن هم چه رویاندنی! باغبان مستقیم او خداوند بود.

البته در اینجا نکته‌ای وجود دارد و آن اینکه خداوند نیز می‌فرماید: فَتَقَبَّلَهَا، نمی‌فرماید «فَقَبَّلَهَا»؛ قبلاً به معنای «تَقَبَّلَ» اشاره کردیم، ولی تَقَبَّلَ در این آیه شریفه به معنای دیگری است که به مقام حضرت مریم علیها السلام اشاره دارد. و ما فعلاً وارد بحث آن نمی‌شویم.

نکته دیگر این است که باید می‌فرمود «وَأَنْبَتَهَا إِنْبَاتًا حَسَنًا»، زیرا مفعول مطلق باید از سنخ خود فعل جمله باشد؛ این به کار بردن نَبَاتًا به جای «إِنْبَاتًا»، اشاره عجیبی به قابلیت فوق‌العاده حضرت مریم علیها السلام دارد. که فعلاً از شرح آن می‌گذریم!^{۳۲۱}

۳۲۰. سوره مبارکه آل عمران (۳)، قسمتی از آیه کریمه ۳۷.

۳۲۱. «شبهه همین آیه، آیه شریفه وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا [مزمّل] است که به جای «تَبَتَّلًا» از تَبْتَلًا استفاده فرموده

است.» (معظم له)

معرفی غیر مستقیم حضرت خدیجه کبری علیها السلام در ضمن شرح حال مادر

مریم علیها السلام

خداوند در این آیات شریفه، در ضمن بیان حالات مادر حضرت مریم علیها السلام به قیاس اولویت می خواهد حضرت خدیجه کبری علیها السلام، مادر حضرت زهراء علیها السلام را به ما معرفی نماید؛ یعنی می خواهد با اشاره، به ما بفهماند که مادر سیده نساء اولین را بنگرید که دارای چه حالات بسیار نیکویی همچون پاکی، عشق، از خود گذشتگی، توجه به خداوند بود و چه دعای خالصانه ای داشت و در دوران حمل و پس از آن، دم به دم با خداوند مرتبط بود و...، پس حالات مادر سیده نساء اهل الجنة من الأولین و آخرین چگونه بوده و در چه رتبه ای قرار داشته است؟ حالات حضرت خدیجه کبری علیها السلام اصلاً قابل بیان نیست! مگر می شود حالات مادر حضرت صدیقه علیها السلام را درک کرد؟!

مطلب چهارم

جریان کفالت حضرت مریم علیها السلام

(تفسیر آیات ۳۷ تا ۴۱ سوره آل عمران)

... وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ۖ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا ۚ قَالَ يَمْرِئُمُ أَنَّىٰ لَكَ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۚ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٨﴾ فَنَادَتْهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيٰى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّٰلِحِينَ ﴿٣٩﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ۖ قَالَ كَذٰلِكَ ۖ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٤٠﴾ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّيٓ ءَايَةً ۖ قَالَ ءَايَتُكَ ۖ أَتَأْتِيكَ ۖ أَلَّا تَكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ۖ إِلَّا رَمَزًا ۖ وَ أَذْكُرَ رَبَّكَ كَثِيرًا ۖ وَسَبِّحْ بِٱلْعَشِيِّ ۖ وَٱلْإِبْكَرِ ﴿٤١﴾ ۝ ٣٢٢

۳۲۲. «و کفالت او را به زکریا سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آن جا می دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده ای؟! گفت: این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد. (۳۷) در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم)، پروردگار

شرح عبارت «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ...»

در ادامه آیه مورد بحث می فرماید:

وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا، و زکریا علیه السلام او را تحت کفالت گرفت.

این آیات مربوط به قبل از بلوغ حضرت مریم علیها السلام است و خداوند در این آیات، جریان قبل از نه سالگی ایشان را گزارش می دهد، یعنی دورانی که حضرت مریم علیها السلام از مادرش جدا شده و به معبد رفته است.

شاهد خردسالی حضرت مریم علیها السلام در این صحنه این است که:

اولاً: هر انسانی - خصوصاً معصوم - اگر به سن تکلیف برسد، نیازی به کفیل و

قیم نخواهد داشت؛ پس اینکه می فرماید **وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا،** بیانگر آن است که حضرت مریم علیها السلام در این صحنه، هنوز بالغ نشده بود.

ثانیاً: وقتی حضرت زکریا علیه السلام به درگاه حق تعالی عرضه داشت که خدایا! فرزندی

همچون این دختر را به من عنایت فرما، و خداوند نیز پذیرفت و بواسطه قابلیت حضرت

زکریا علیه السلام دعای او را مستجاب نموده و حضرت یحیی علیه السلام را به وی عنایت فرمود، در مقام

معرفی حضرت یحیی علیه السلام می فرماید در خردسالی به مقامات رسید: **وَعَاتَيْنَاهُ الْخُكْمَ**

صَبِيًّا ۳۲۳.

خویش را خواند و عرض کرد: خداوند! از طرف خود، فرزند پاکیزه ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را

می شنوی! (۳۸) و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: خدا

تو را به یحیی بشارت می دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [مسیح] را تصدیق می کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از

هوسهای سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است. (۳۹) او عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است

فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسر من نازاست؟! فرمود: بدین گونه خداوند

هر کاری را بخواهد انجام می دهد. (۴۰) (زکریا) عرض کرد: پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده! گفت:

نشانه تو آن است که سه روز، جز به اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت. (و زبان تو، بدون هیچ علت

ظاهری، برای گفتگو با مردم از کار می افتد). پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ)، بسیار یاد کن!

و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو! (۴۱).

۳۲۳. سورة مبارکه مریم (۱۹)، قسمتی از آیه کریمه ۱۲: «و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم!»

حضرت مریم علیها السلام در این دوران، حضور جدی در ملکوت دارد، به طوری که حضرت زکریا علیه السلام در فهم این شخصیت ملکوتی متحیر مانده است!

حضرت زکریا علیه السلام پیغمبر بزرگوار و عظیم الشانی است و ده‌ها سال است که نبوت دارد و سن او حدود نود یا صد سال به بالاست؛ به خاطر اینکه وقتی آن جناب از سن خویش گزارش می‌دهد، خطاب به خداوند عرضه می‌دارد: خدایا من استخوان هایم سست و پوک شده است و امید به بچه‌دار شدن ندارم، **قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ أَسْتَعِلُ الرُّأْسُ شَيْبًا. ۳۲۴**

با وضع زندگی سالم، هوای سالم و تغذیه سالمی که در قدیم بوده، قاعدتاً نمی‌تواند در سن شصت یا هفتاد سالگی دچار این سستی استخوان شده باشد؛ زیرا جناب عمار یاسر در سن ۹۶ سالگی در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد؛ و با توجه به اینکه جنگ‌های آن زمان مثل جنگ‌های کنونی نبوده که تفنگی باشد و تنها با حرکت ماشه بخواند بجنگد، بلکه شمشیر و نیزه بوده، باید سوار اسب می‌شدند و با وسایل آهنی می‌جنگیدند؛ جنگیدن در آن زمان به اندازه یک گشتی سنگین انرژی می‌خواست است.

البته فقط بحث سلامت جسمی هم نیست، بلکه قوت اعتقاد و رسوخ ایمان نیز اثر دارد: «مَا ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوِيَتْ عَلَيْهِ النَّيَّةُ»^{۳۲۵}، بدنی که نیت استوار پشت آن باشد، این بدن ضعیف نخواهد بود. یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (همچون سلمان محمدی^{۳۲۶}، ابوذر غفاری، عمار یاسر) افراد بزرگواری بودند و نیت استواری داشتند.

۳۲۴. سورة مبارکه مریم (۱۹)، قسمتی از آیه کریمه ۴: «گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته...»

۳۲۵. وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۵۳.

۳۲۶. عبارت «سلمان فارسی» (که متأسفانه اکثر افراد به کار می‌برند)، غلط و خلاف شرع است. خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصریح فرمودند که نگویید سلمان فارسی؛ اما متعصبانه، همه به جای اینکه او را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دهیم، او را به فارس نسبت داده و می‌گوییم سلمان فارسی! این کار، ظلم به سلمان نیز محسوب می‌شود. (معظم له)

حضرت مریم (علیها السلام) زمانی که در تحت تکفل حضرت زکریا (علیها السلام) بود، با اینکه هنوز به سن بلوغ نرسیده، اما در عبودیت، گوی سبقت را از همگان ربوده و آنقدر غرق در عبادت بود که از خورد و خوراک غافل شده بود! خیلی عجیب است که یک کودک شش یا هفت ساله، با چه عشقی عبادت می کرده که خوراک را هم فراموش کرده بود به طوری که دیگر خود خداوند کفیل روزی او می شود و مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ^{۳۲۷}، به او روزی می رساند. الله اکبر! این دختر خانم چه قابلیت و چه حالی داشته است!

یکی از دلایلی که برای او پیوسته غذاهای ملکوتی می آید، مربوط به قابلیت و حال اوست؛ و دیگری مربوط به قابلیت او در آینده است که لازم است جسم و جسد مطهر او با فضای ملکوتی رشد نماید.

گویا قرآن می خواهد بفرماید: ذکر «آل عمران» و معرفی این خانم شش، هفت ساله که یک عابده و قدیسه ویژه است، همه مقدمه ای برای معرفی اهل بیت (علیهم السلام) است؛ ساده لوح نباش که بگویی اسم اهل بیت (علیهم السلام) در کجای قرآن آمده است؟ در دل همین جریان حضرت مریم (علیها السلام)، در حال معرفی اهل بیت (علیهم السلام) هستیم؛ این مریم با آن عظمت، شاگرد مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است، و ذکر حضرت صدیقه (علیها السلام) در دل این داستان نهفته است. معرفی حضرت زهراء (علیها السلام) به همین راحتی نیست!

[۱] «عَنْ مُصَوِّرٍ بَرْجٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَا أَكْثَرَ مَا أَسْمَعُ مِنْكَ يَا سَيِّدِي ذِكْرَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فَقَالَ: لَا تَقُلْ الْفَارِسِيُّ، وَلَكِنْ قُلْ سَلْمَانَ الْمُحَمَّدِيَّ، أَتَدْرِي مَا كَثُرَ ذِكْرِي لَهُ قُلْتُ: لَا. قَالَ: لَثَلَاثَ خِلَالٍ أَحَدُهَا: إِثَارَةُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَلَى هَوَى نَفْسِهِ، وَ الثَّانِيَةُ: حُبُّهُ لِلْفُقَرَاءِ وَ اخْتِيَارُهُ إِيَّاهُمْ عَلَى أَهْلِ الثَّرْوَةِ وَ الْعُدَدِ، وَ الثَّالِثَةُ: حُبُّهُ لِلْعِلْمِ وَ الْعُلَمَاءِ. إِنَّ سَلْمَانَ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا خَنيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ راوی حدیث گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «چگونه است که این همه از شما یاد سلمان فارسی را می شنوم؟» حضرت فرمودند: «نگو سلمان فارسی، بلکه بگو سلمان محمدی؛ آیا می دانی چرا فراوان از او یاد می کنم؟» عرض کردم: «نه!» فرمودند: «به جهت سه خصلت: نخست اینکه خواست امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بر خواست خود مقدم می داشت. دوم اینکه فقراء را دوست می داشت و آنان را بر ثروتمندان و دنیاداران ترجیح می داد. و سوم به خاطر دوستی و محبتش نسبت به علم و عالمان». (الأمالي (للطوسي)، ص: ۱۳۳)

۳۲۷. سورة مبارکه طلاق (۶۵)، قسمتی از آیه کریمه ۳: «از جایی که گمان ندارد»

اولین درس حضرت مریم علیها السلام به حضرت زکریا علیه السلام

حضرت مریم علیها السلام چنان در حال عبودیت، ملکوتیت و عرفان به سر می‌برد که پیوسته غذای ملکوتی برای او می‌آمد؛ **كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ، هَرِ وقت حضرت زکریا علیه السلام وارد محراب عبادت او می‌شد، وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، در نزد مریم علیها السلام، غذایی عجیب، ملکوتی و با عظمت می‌دید!** (رِزْقًا را نکره آورد تا به بزرگی و عظمت آن رزق اشاره نموده باشد)؛ و از آنجایی که فقط حضرت زکریا علیه السلام کفیل مریم علیها السلام بود و کسی حق نداشت با مریم علیها السلام ارتباط برقرار کند مگر از طریق زکریا علیه السلام، لذا برای ایشان سؤال پیش آمد و پرسید: **قَالَ يَمْرُؤُا اَنْ لَّيْ هٰذَا؟** مریم! (کسی که به اینجا نیامده و برای تو غذایی نیاورده) پس اینها از کجا برای تو آمده است؟!

اینجاست که مریم شش، هفت ساله، به حضرت زکریا علیه السلام دو درس می‌دهد و می‌فرماید: **قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.** ۳۲۸

حضرت زکریا علیه السلام در سؤال خویش فرمود: **هٰذَا،** این غذاها از کجاست؟ و «هذا» برای اشاره به نزدیک به کار می‌رود که در اینجا اشاره دارد به غذاهایی که شأن آنها دنیایی و نزدیک است، یعنی غذاهایی که مواد آنها دنیوی است.

اما حضرت مریم علیها السلام در پاسخ نفرمود «هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، بلکه می‌فرماید: **هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛** و از آنجایی که **هُوَ** برای ذوی العقول به کار می‌رود، فهمیده می‌شود که حضرت مریم علیها السلام با این عبارت می‌خواهد به حضرت زکریا علیه السلام تذکر بدهند که ای زکریا! این غذاها «هذا» نیست! و اصلاً شأن این غذاها دنیایی نیست، بلکه این غذاها «هو» است، یعنی این غذاها از ملکوت آمده‌اند و شخصیت و هویت ملکوتی و غیبی دارند. هر آنچه که در ملکوت است (از خوردنی‌ها و سایر نعمت‌های بهشتی) دارای عقل، ادراک و شعور غیبی است؛ مثلاً فرد بهشتی وقتی اراده می‌کند پرنده‌ای را بخورد، خود آن پرنده می‌فهمد و به سراغ آن فرد می‌آید تا آن فرد او را بخورد. بنابراین، سنخ

موجودات ملکوتی از سنخ ملک می باشد، به این معنا که همچون ملائکه، ذوی العقول هستند. گرچه تمام موجودات عالم دنیا نیز دارای عقل و شعور هستند اما عقل و شعور آنها در حد همین عالم دنیاست؛ ولی موجودات ملکوتی، دارای عقل و شعور بسیار بالاتری هستند؛ به همین علت است که حضرت مریم علیها السلام با اشاره به غذاهای ملکوتی (که ذوی العقول هستند) تذکر می دهد که این غذاها، «هذا» نیستند، بلکه «هو» هستند.

دومین درس حضرت مریم علیها السلام به حضرت زکریا علیها السلام

درس دیگری که حضرت مریم علیها السلام به حضرت زکریا علیها السلام متذکر می شوند این است که می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ**، ای زکریا! اگر کسی قابلیت داشته باشد، خداوند به او عنایت می فرماید، حتی اگر تو هم با اخلاص بخواهی، خداوندی که جواد مطلق است، به تو نیز عنایت می فرماید؛ قابلیت کسب کن و بگیر!

حضرت مریم علیها السلام در مقام قرب و ولایت به مقامی رسیده که زکریای پیغمبر علیها السلام نیز از مقامات او خبر ندارد!

حضرت مریم علیها السلام با همین کلام خود، زکریا را به قابلیت می رساند. و این نشان می دهد که این بانوی عظیم الشان (در حالی که سنّ مبارکشان به نُه سال هم نرسیده) استاد ملکوتی حضرت زکریا علیها السلام شده و در مقام قرب و ولایت به مقامی رسیده که زکریای پیغمبر علیها السلام نیز از مقامات او خبر ندارد!

استاد سیر و سلوکی، از آنجایی که به شاگرد مادون خودش احاطه کامل دارد لذا از آنچه که به شاگرد می رسد، اطلاع دارد و می فهمد که به شاگرد مادون خودش چه رسیده است. پس اینکه حضرت زکریا علیها السلام خبر ندارد، بیانگر آن است که مقام و رتبه اش مادون حضرت مریم علیها السلام است؛ یعنی مریم شش، هفت ساله به مقامی برتر از زکریای صد ساله رسیده است!

حضرت زکریا علیها السلام با شنیدن این کلمات، چنان شگفت زده شده و به حالت تحیر

دچار می شود که با حال سجده و دعا و با حال دل شکستگی و تضرع می گوید من هم این را می خواهم! من کفیل این دختر و مربی او هستم و این کودک هنوز بالغ نشده! من صد سال است پیغمبرم، چطور می شود یک کودک خردسال، بالاتر از من پیغمبر صد ساله شود؟! اینجا بود که دل او شکست و دست به دعا برداشت:

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ۳۲۹، عرضه می دارد: خدایا! یک ذریه «مِنْ لَدُنِّي» به من عنایت کن! همچون این دختر که اعجوبه معنویت است و یک ذریه عادی نیست، بلکه ذریه ای «مِنْ لَدُنِّي» و «لَدَى اللَّهِ» است؛ مگر بچه عادی می تواند اینگونه باشد؟! آن هم کودک خردسالی که من پیغمبر نمی دانم چه مقامی دارد و در چه مرتبه ای سیر می کند!

وقتی حضرت زکریاء علیه السلام در محراب عبادت و در حال نماز از خداوند تقاضای ذریه نمود، خداوند نیز دعای او را مستجاب فرمود.

[قرآن می فرماید:

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ۳۳۰.

(و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: خدا تو را به یحیی بشارت می دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [مسیح] را تصدیق می کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از هوسهای سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است).

قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۳۳۱.

(زکریا عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسرم نازاست؟! فرمود: بدین گونه خداوند هر کاری

۳۲۹. سورة مبارکه آل عمران (۳)، آیه کریمه ۳۸.

۳۳۰. سورة مبارکه آل عمران (۳)، آیه کریمه ۳۹.

۳۳۱. سورة مبارکه آل عمران (۳)، آیه کریمه ۴۰.

را بخواهد انجام می دهد.)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَ أَدْكُرَ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَرِ ۚ ۳۳۲

(زکریا عرض کرد: پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده! گفت: نشانه تو آن است که سه روز، جز به اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت. (وزبان تو، بدون هیچ علت ظاهری، برای گفتگو با مردم از کار می افتد.) پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ،) بسیار یاد کن! و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو!).

مطلب پنجم

جریان بعد از بلوغ حضرت مریم علیها السلام

(تفسیر آیات ۴۲ و ۴۳ سورة آل عمران)

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأَتِیْکَ یَمْرِیْمُ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰکَ وَطَهَّرَکَ وَاصْطَفٰکَ
عَلٰی نِسَاءِ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۴۲﴾ یَمْرِیْمُ اقْنِیْ لِرَبِّکَ وَاسْجُدِیْ وَارْکَعِیْ مَعَ
الرَّکْعِیْنَ ﴿۴۳﴾

اصل رشد حضرت مریم علیها السلام مربوط به بعد از بلوغ است. بعد از بلوغ، مراتبی از رشد را طی می کند که خداوند در قرآن، این سیر را تنها با حضور حضرت مریم علیها السلام در عالم ملکوت تذکر داده است.

در آیات مربوط به این بخش از زندگی حضرت مریم علیها السلام، نکته های فراوانی وجود دارد که اگر بخواهیم آنها را بیان کنیم، بدون اغراق، چهل جلسه نیاز به بحث و گفتگو

۳۳۳. «و (به یاد آورد) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است. (۴۲) ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان، رکوع کن! (۴۳)».

داریم.

خداوند، مقام و منزلت حضرت مریم علیها السلام بعد از بلوغ را بیشتر مطرح نموده و

می‌فرماید:

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكُتُ يَمْرُئِمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ

الْعَالَمِينَ^{۳۳۴}، خداوند تو را به صفا و خلوص برگزید و تطهیر ملکوتی نمود و تو را به صفا و خلوص، بر زنان جهانیان برگزید.

شرح آیه شریفه «يَمْرُئِمُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»

در آیه بعد می‌فرماید:

يَمْرُئِمُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ.^{۳۳۵}

ای مریم! «أَقْنِي لِرَبِّكِ» و سپس «اسْجُدِي»، این مراحل را پشت سر بگذار تا

در نهایت بتوانی لیاقت معیت با «راکعین» (که مراد حضرت فاطمه زهراء علیها السلام سیده نساء اولین و آخرین است) را بیابی.

یکی از نکات دقیق این آیه شریفه این است که راجع به حضرت مریم علیها السلام، فعل

به کار می‌برد و می‌فرماید: **ارْكَعِي**، ای مریم! عبودیت مطلق داشته باش؛ ولی راجع به

اهل بیت علیهم السلام فعل به کار نمی‌برد و نمی‌فرماید «مَعَ الَّذِينَ يَرْكَعُونَ»، به این معنا که تو

رکوع کن با کسانی که رکوع می‌کنند، بلکه اسم به کار برده و می‌فرماید: **ارْكَعِي مَعَ**

الرَّاكِعِينَ؛ یعنی ای مریم! تو به این مرتبه رسیده‌ای که بتوانی به فعل، خداوند را در حد

عبودیت محض، عبادت کنی؛ اما «راکع» آن کسی است که ولایت مطلقه تام کبری دارد.

به عنوان مثال: فرق بین کسی که کار خوب انجام می‌دهد با کسی که آدم خوبی

است در این است که آدم خوب، تمام ویژگی‌های نیک در جان‌ش رسوخ نموده و وصف

۳۳۴. سورة مبارکه آل عمران (۳)، آیه کریمه ۴۲: «و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا

تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است».

۳۳۵. سورة مبارکه آل عمران (۳)، آیه کریمه ۴۳.

ذاتش شده است، اما دیگری اینگونه نیست، بلکه کار خوب، در حد فعل برای او ثابت است.

خداوند با این آیات، تفاوت مرتبه را بیان می فرماید؛ یعنی مریم علیها السلام را امر می کند که معیت با راکعین داشته باش و از آنان الگو بگیر؛ از اینجا دانسته می شود که فاصله بین آنها بسیار زیاد است که «آیه ولایت»^{۳۳۶}، وصف راکعین را توضیح می دهد.

در این آیات، بحث «ولایت» مطرح است، نه امامت؛ و ولایت بین آقا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و حضرت صدیقه سلام الله علیها مشترک است. و اصل، ولایت است؛ ارزش محوری، امامت نیست بلکه ولایت است که میزان قرب را نشان می دهد. ضمن اینکه ولایت، معیار برتری است نه امامت؛ به همین دلیل است که حضرت صدیقه سلام الله علیها با اینکه امامت ندارند اما از یازده امام معصوم علیهم السلام برترند. همانطور که حضرت مریم علیها السلام از نبی عصر خودش (یعنی حضرت زکریا علیه السلام) برتر است؛ چرا که حضرت مریم علیها السلام سیده نساء اولین است، اما حضرت زکریا علیه السلام سید رجال اولین و سید الانبیاء اولین نیست.

بنابراین نبوت و امامت شغلی است که به کسانی که گوهر ولایت را داشته باشند، اعطاء می گردد؛ حال، اگر کسی که گوهر ولایت را دارد، زن باشد، مصلحت این شغل را ندارد، چون باید در ارتباط با مردان قرار بگیرد و حال آنکه رشد زن در این است که در ارتباط با مردان نباشد. و به همین دلیل است که خداوند سه مرتبه در قرآن با حساسیت و تأکید تذکر می دهد که ما همه انبیاء علیهم السلام را از مردان فرستادیم: **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ.**^{۳۳۷}

۳۳۶. اشاره به سوره مبارکه مائده (۵)؛ آیه شریفه ۵۵: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**؛ «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.».

۳۳۷. این عبارت در دو آیه از قرآن آمده است: سوره مبارکه یوسف (۱۲)، قسمتی از آیه کریمه ۱۰۹؛ و سوره مبارکه نحل (۱۶)، قسمتی از آیه کریمه ۴۳؛ و نیز در سوره مبارکه انبیاء (۲۱)، در ابتدای آیه کریمه ۷ می فرماید: **وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ.**

ارزش، در «ولایت مطلقه» است؛ البته نه به این معنا که نبوت و امامت ارزش نداشته باشد، بلکه به این معنا که ارزش نبوت و امامت، به تبع ولایت است. (نباید جای اصل و فرع عوض شود).

معنای لغوی و قرآنی «رکوع»

«رکوع» در قرآن به معنای لغوی به کار رفته است. رکوع یعنی فرمانبرداری محض و مطلق، اطاعت‌پذیری بی قید و شرط و بی چون و چرا؛ کسانی که در مقابل پادشاهان تا کمر خم می‌شدند، معنای این کار آنها این بوده تا بفهمانند که تمام وجود ما در خدمت شماست!

رکوع در نماز نیز به همین معنا است؛ همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به این سؤال که چرا در هنگام رکوع بهتر است گردن خود را به صورت کشیده قرار دهیم؟ می‌فرماید: «تَأْوِيلُهُ أَمْنْتُ بِاللَّهِ وَلَوْ ضَرَبْتُ عُنُقِي»^{۳۳۸}، معنایش این است که من در راه اوامر تو هستم، حتی اگر گردنم زده شود؛ یعنی تمام وجودم خضوع و عبودیت محض بوده و در خدمت توست.

خداوند در قرآن، دو گروه را برجسته نموده و «رکوع» را از هر دو گروه خواسته است:

۱. حضرت مریم علیها السلام

راجع به ایشان در همین آیات مورد بحث می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَكَ وَظَهَرَكَ وَاصْطَفَكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛ و در آیه بعد از آن می‌فرماید: وَ أَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ.

۳۳۸. «سَأَلَ رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ: يَا ابْنَ عَمِّ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا مَعْنَى مَدَّ عُنُقَكَ فِي الرُّكُوعِ فَقَالَ تَأْوِيلُهُ أَمْنْتُ بِاللَّهِ وَلَوْ ضَرَبْتُ عُنُقِي». (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۳۱۱)

[مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد: ای پسر عموی بهترین خلق خداوند عزّ و جلّ، معنی اینکه می‌گویند: گردنت را در هنگام رکوع به صورت کشیده قرار بده چیست؟ حضرت فرمودند: تأویل آن این است که نمازگزار بدین وسیله اعلام می‌کند من به خداوند ایمان آوردم و بر آن باقی هستم هر چند گردنم را بزنند.]

۲. بنی اسرائیل

در مورد آنها می فرماید:

وَأَيُّ فَضْلُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ^{۳۳۹}؛ و در جای دیگر می فرماید: وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَرْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ^{۳۴۰}.

اینکه خداوند «رکوع» را هم از حضرت مریم علیها السلام و هم از بنی اسرائیل خواسته، برای این است که کسی گمان نکند این دو گروه در رتبه استادی قرار گرفته اند؛ بلکه به آنان امر به تبعیت نموده تا بفهماند که این دو گروه، شاگردی می کنند و افرادی برتر از آنان نیز هستند که در رتبه استادی قرار دارند.

منظور از رکوع در عبارت «وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»، رکوع در نماز نیست

نکته دیگری که در آیه شریفه يَمْرِيْمُ أَقْنَتِي لِرَبِّكِ وَ أَسْجُدِي وَ أَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ وجود دارد این است که منظور از رکوع در این آیه، رکوع در نماز نیست. آیه شریفه می فرماید: ای مریم! حالا که به این رتبه رسیدی، پس أَقْنَتِي لِرَبِّكِ، دعا کن؛ وَ أَسْجُدِي، و سجده کن؛ وَ أَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ، و با رکوع کنندگان رکوع کن.

بعضی از مفسرین، مفهوم «با رکوع کنندگان رکوع کن» را به نماز جماعت تفسیر کرده اند؛ در حالی که این تفسیر به دلایل فراوانی (بیش از ده دلیل) قابل پذیرش نیست: اولاً: «مَسْجِدُ الْمَرْأَةِ بَيْتُهَا»؛^{۳۴۱} اصل اولیه آن است که خانم ها در منزل نماز بخوانند.

حضرت زهراء علیها السلام از خانه خود دری به مسجد داشتند و لازم نبود که از کوچه

۳۳۹. این عبارت در دو آیه از قرآن آمده است: سوره مبارکه بقره (۲)، قسمتی از آیات کریمه ۴۷ و ۱۲۲.

۳۴۰. سوره مبارکه بقره (۲)، قسمتی از آیه کریمه ۴۳.

۳۴۱. [۱] «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: صَلَاةُ الْمَرْأَةِ فِي مَخْدَعِهَا أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهَا فِي بَيْتِهَا وَ صَلَاتِهَا فِي بَيْتِهَا أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهَا فِي الدَّارِ». (وسائل الشيعة، ج ۵، ص: ۲۳۶)

[۲] «قَالَ الصَّادِقُ ع خَيْرُ مَسَاجِدِ نِسَائِكُمُ الْبُيُوتُ». (وسائل الشيعة، ج ۵، ص: ۲۳۷)

وارد مسجد شوند. ضمن اینکه به امام مُلک و ملکوت، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا می‌کردند؛ به این معنا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طریق نماز جماعت، راه ملکوت را باز می‌کردند و مأمومی همچون حضرت زهراء علیها السلام (که گிரایی او در حد اعلی است) در مجرای نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت می‌کردند. ولی ما که چشم و گوشمان بسته است اگر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا کنیم، چه می‌فهمیم؟! نهایتاً منقلب می‌شویم و اشکی می‌ریزیم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نمازشان در این دنیا نیستند که صرفاً یک سری کلمات را بر زبان مبارکشان جاری کنند! بلکه نماز ایشان واقعاً معراج و ملاقات با خداوند است؛ و کسانی که ملتفت بوده و قابلیت داشتند، در معراج آن حضرت، همراه با ایشان سیر می‌کردند.

حضرت صدیقۀ طاهره علیها السلام با این شرایط مسجد نمی‌رفتند، اگر هم گاهی می‌رفتند، روش اصلی ایشان اینگونه نبود. مکرر در روایت داریم که وقتی امام حسن علیه السلام از مسجد بر می‌گشتند، حضرت صدیقۀ علیها السلام از او می‌پرسیدند: رسول خدا در مسجد چه فرمودند؟

پس نماز جماعت برای یک خانم، فضیلت نیست تا خداوند بخواهد به حضرت مریم علیها السلام دستور آن را بدهد.

ثانیاً: به چه کسی اقتدا کند؟! در حالی که همه مردان آن عصر (حتی حضرت زکریا علیه السلام) از حضرت مریم علیها السلام عقب‌ترند!

ثالثاً: خداوند در هیچ جای قرآن، نماز را با رکوع نامگذاری نفرموده است.

اگر کسی بخواهد یک شیء مُرکّب را به یکی از اجزایش نامگذاری کند، باید به جزء اصلی آن نامگذاری کند؛ و از آنجایی که جزء اصلی در نماز، «سجده» است، لذا اگر بخواهند نماز را به یکی از اجزایش نامگذاری کنند، باید به سجده نامگذاری کنند؛ همانطور که در قرآن، فقط در یک مورد، نماز را به سجده نامگذاری نموده و می‌فرماید:

الَّذِي يَرْنَاكَ حِينَ تَقُومُ * وَتَقْلُبُكَ فِي السَّجْدَيْنِ. ۳۴۲

حال چرا خداوند در اینجا به جای اینکه بفرماید «فِي الْمُصَلِّينَ»، فرموده است **فِي السَّجْدَيْنِ**؟ این، خود نکته‌ای دارد که الان به آن نمی‌پردازیم.

رابعاً: اگر منظور از **وَ أَرْكَعِي مَعَ الرَّكْعَيْنِ**، رکوع در نماز می‌بود، باید ترتیب را رعایت نموده و رکوع را قبل از سجده بیان می‌فرمود؛ در حالی که در آیه شریفه، رکوع بعد از سجده ذکر شده است: **وَ أَسْجُدِي وَ أَرْكَعِي مَعَ الرَّكْعَيْنِ**.

فردی می‌گفت شاید در نمازهای آن زمان، اول سجده بوده و سپس رکوع! در حالی که این حرف ناتمام است؛ چرا که نماز، یک سیر تکوینی دارد؛ ابتدا فرد در مقابل خداوند قیام می‌کند و وقتی عظمت خداوند به او تجلی کرد، رکوع می‌کند و وقتی تجلی عظمت حق تعالی بیشتر شد، به سجده می‌افتد که این حالت، اقرب حالات بنده نسبت به خداوند است. ۳۴۳ اوج معراج بنده، در خاک نهادن سرش می‌باشد.

نماز از زمان حضرت آدم علیه السلام همین سه جزء اصلی را به همین روش داشته است؛ گرچه در جزئیات نماز، تغییراتی بوجود آمده است. شاهد این مطلب، قرآن است که می‌فرماید در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام نیز نماز به همین ترتیب بود:

وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهَّرَ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ ۳۴۴، خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و نماز خوانان، پاک و طاهر سازید.

در اینجا نماز را به صورت «قیام»، «رکوع» و «سجود» ذکر می‌فرماید.

۳۴۲. سورة مبارکه شعراء (۲۶)، آیات کریمه ۲۱۸ و ۲۱۹: «همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) برمی‌خیزی می‌بیند. *» (نیز) حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان!»

۳۴۳. [قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ علیه السلام]: «إِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ». (الكافي، ج ۳، ص: ۳۲۴)

۳۴۴. سورة مبارکه حج (۲۲)، آیه کریمه ۲۶: «(به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند؛ و به او گفتیم: چیزی را همتی من قرار مده! و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجودکنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز!»).

خامساً: همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، «رکوع» در قرآن به معنای لغوی بکار می‌رود. به عنوان مثال، قرآن در مورد کفار می‌فرماید: **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ**^{۳۴۵}، وقتی به کفار گفته می‌شود رکوع کنید، رکوع نمی‌کنند؛ واضح است که به یک کافر، دستور رکوع و سجده نمی‌دهند، بلکه در ابتدا به کافر می‌گویند دست از تکبر بردار و عبد خدا شو و بندگی او را بپذیر. همه مفسرین، این آیه را به همان معنای لغوی تفسیر کرده‌اند.

دلایل دیگری نیز وجود دارد که فعلاً از بیان آنها می‌گذریم. پس نتیجه این شد که منظور از رکوع در این آیه شریفه، رکوع در نماز نیست.

معرفی غیر مستقیم حضرت زهراء علیها السلام در ضمن شرح حال مریم عذراء علیها السلام

آیات مورد بحث می‌خواهد بفرماید:

ای مریم! تو که در شش سالگی چنان بودی که زکریای پیغمبر علیه السلام متحیر شد! و باز هم رشد کردی و دائم در ملکوت حضور داشتی، مبدا توقف کنی!

ای مریم! بعد از **إِصْطَفَاكِ**، و بعد از **طَهَّرَكِ**، و بعد از **إِصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ**، (که ممکن است این شبهه پیش بیاید که مریم، سیده نساء اولین و آخرین است، بلافاصله برای رفع این شبهه می‌فرماید: **يَمْرَيْمُ أَقْنَتِي لِرَبِّكِ**)، به این مسیر ادامه بده تا در اوج عبودیت قرار بگیری، و **أَسْجُدِي**، و سپس در اوج معراج نماز (که سجده هست) قرار بگیری، و در نهایت: **وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ**؛ حال که اوج گرفتی و به این درجات رسیدی، لیاقت این را پیدا کردی که پارکابی راکعین شوی؛ اینک در معیت راکعین و همراه با عباد محض، رکوع کن، خضوع و خشوع و اطاعت و عبودیت مطلق داشته باش؛ یعنی اینگونه نیست که تو در خط مقدم عبودیت حق تعالی قرار گرفته باشی،

بلکه بالاتر از تو کسانی هستند که تو باید به عنوان شاگرد از آنان الگو بگیری و پارکابی آنان باشی و در معیت ایشان اطاعت و عبودیت مطلق داشته باشی!

حضرت مریم علیها السلام با اینکه اعجوبه خلقت و برگزیده خداوند است، با طی این همه مراتب بندگی و کمال، تازه لیاقت پیدا نموده تا پارکابی راکعین شود؛ و اگر در مرتبه **إِصْطَفَاكِ** توقف نموده و مراحل قنوت (**أَقْنَتِي لِرَبِّكِ**) و سجده (**أَسْجُدِي**) را نمی گذراند، لیاقت معیت با راکعین را پیدا نمی کرد.

این مراحل **أَقْنَتِي لِرَبِّكِ** و **أَسْجُدِي** را ما نمی فهمیم؛ بلکه خود حضرت مریم علیها السلام می فهمد! اینها مراتبی است که برای ما جزء متشابهاست.

می فرماید: ای مریم! اگر این مراتب عظیمه را طی نمی کردی و به آخرین درجه و مرتبه نمی رسیدی، لیاقت این معیت را پیدا نمی کردی! حال که در اوج قرار گرفتی و لیاقت معیت با راکعین را پیدا نمودی پس با الهام و الگو از راکعین - که الگوی محض و تمام عیار عبودیت هستند - پروردگارت را عبودیت و اطاعت مطلق نما. خداوند این دستور را به معصومه ای می دهد که عصمت وی تثبیت شده است!

خداوند با بیان این آیات شریفه، می خواهد بفرماید: من مریم، بالاترین شاگرد مکتب حضرت زهراء علیها السلام در امت اولین را برجسته توصیف کرده ام تا ببینید که انبیاء علیهم السلام از شناخت چنین شاگردی در حیرت اند! زکریای پیغمبر علیه السلام با تمام عظمتش در ادراک این شاگرد، عاجز شده و حتی شش سالگی او را هم نشناخت تا چه رسد به شناخت دوران بلوغ او! و به طریق اولی، قنوت و سجده و رکوع او نیز قابل شناخت نخواهد بود! شاگردی که اینگونه غیر قابل شناخت باشد، پس معرفت و شناخت استاد او چگونه خواهد بود؟! هیئات که راکعین را بتوان شناخت!

شاگرد حضرت زهراء علیها السلام را نشناختید، می خواهید حضرت زهراء علیها السلام را (که فاصله اش با شاگرد، بی نهایت است) بشناسید؟! هیئات!

با این دید باید وارد تفسیر سوره کوثر شد.

مطلب ششم

اشاره به برخی دیگر از مقامات والای

حضرت مریم علیها السلام

(تفسیر آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره آل عمران)

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَمَهُمْ
 أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾ إِذْ قَالَتِ
 الْمَلَكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى
 ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾ وَ يُكَلِّمُ
 النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ
 لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ
 أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾ ۳۴۶

۳۴۶. «(ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم؛ و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای قوعه‌کشی) به آب می‌افکندند تا کدامیک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شود، و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او)، با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی؛ و همه اینها، از راه وحی به تو گفته شد.) (۴۴) (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند

در ادامه آیات سوره مبارکه آل عمران، حالات و مقامات دیگری از حضرت مریم (علیها السلام) را اشاره نموده و می فرماید:

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَقْلَمَهُمْ أَنْبَاءُ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ .

این جریان مریم (علیها السلام)، جریان غیبی است؛ تو در آنجا نبودی تا بینی بر سر کفالت مریم (علیها السلام) (که پنج، شش سال بیشتر ندارد)، چگونه قرعه کشی و دعا بود! معمولاً افراد از تکفل بچه یتیم، شانه خالی می کنند، خصوصاً اگر دختر باشد و یک مرد بخواهد تکفل او را بپذیرد.

در ادامه می فرماید:

إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ .

ملائکه به حضرت مریم (علیها السلام) گفتند: خداوند تو را بشارت داد به کلمه ای از خودش!

وحی مستقیم به حضرت مریم (علیها السلام)

سپس به نقل از حضرت مریم (علیها السلام) می فرماید:

قَالَتْ رَبِّ اُنِّیْ یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَ لَمْ یَمَسَّ سِنِیْ بِشَرٍّ قَالَ کَذَلِکَ اللَّهُ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فِیکُونُ .

تو را به کلمه ای [وجود با عظمتی] از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود؛ و از مقربان (الهی) است. (۴۵) و با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میانسالی شدن) سخن خواهد گفت؛ و از شایستگان است. (۴۶) (مریم) گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟! فرمود: خداوند، این گونه هر چه را بخواهد می آفریند! هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می گوید: موجود باش! آن نیز فوراً موجود می شود. (۴۷)».

بعضی احتمال داده‌اند که این کلام الهی، وحی مستقیم به حضرت مریم علیها السلام بوده است؛ که در این صورت، حساسیت خاصی وجود دارد.

در این آیات شریفه، با توجه به اینکه مخاطب حضرت مریم علیها السلام ملائکه هستند نه خداوند، لذا می‌بایست حضرت مریم علیها السلام ملائکه را مخاطب قرار داده و می‌فرمود: «قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ...»؛ اما اینگونه نفرمود، بلکه خود خداوند را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ...!

در سوره مبارکه مریم (زمانی که حضرت جبرئیل علیه السلام می‌خواهد به مریم بشارت فرزند بدهد) شبیه این جریان را ذکر نموده و می‌فرماید:

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ^{۳۴۷}؛ ما روح خود (یعنی جبرئیل امین) را سراغ مریم فرستادیم.

مریم خطاب به جبرئیل گفت:

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ^{۳۴۸}؛ من از تو به خداوند پناه می‌برم! جبرئیل گفت:

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ^{۳۴۹}؛ نگران نباش! من رسول رب تو هستم، پروردگار تو مرا فرستاده تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم! حضرت مریم علیها السلام در پاسخ به جبرئیل علیه السلام گفت:

۳۴۷. سوره مبارکه مریم (۱۹)، قسمتی از آیه کریمه ۱۷: «در این هنگام، ما روح خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد!»

۳۴۸. سوره مبارکه مریم (۱۹)، آیه کریمه ۱۸: «او (سخت ترسید و) گفت: من از شرّ تو، به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری!»

۳۴۹. سوره مبارکه مریم (۱۹)، آیه کریمه ۱۹: «گفت: من فرستاده پروردگار توام؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم!»

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ۝۳۵۰

در این آیه سوره مریم نفرمود: «قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ...»، در حالی که در آیات مورد بحث در سوره مبارکه آل عمران، با اینکه ملائکه او را بشارت داده‌اند، اما می‌فرماید:

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ، (و آنگاه خود خداوند خطاب به مریم می‌فرماید:) قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. ۳۵۱

در اینکه چرا حضرت مریم علیها السلام در جواب ملائکه، خود خداوند را مخاطب قرار داده و می‌گوید: قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ...؟ و چرا خود خداوند، مریم را مخاطب قرار داده و فرمود: قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ...؟ اسراری از شخصیت حضرت مریم علیها السلام نهفته است که از بیان آنها می‌گذریم!

۳۵۰. سوره مبارکه مریم (۱۹)، آیه کریمه ۲۰: «گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تا کنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام!»

۳۵۱. سوره مبارکه آل عمران (۳)، آیه کریمه ۴۷.

مطلب، مقسم

معرفی حضرت مریم علیها السلام به عنوان الگو برای همه مؤمنین

آیات مربوط به حضرت مریم علیها السلام مثل خود شخصیت او، هم گستردگی دارد و هم اسرارآمیز است. مثلاً در سوره مبارکه تحریم، حضرت مریم علیها السلام را به عنوان نمونه و الگو برای تمام مؤمنین و مؤمنات معرفی فرموده است. در این سوره، از شش زن گفتگو نموده: چهار زن شقی و دو زن پاک و بزرگ؛ می فرماید:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ، خداوند برای مؤمنین (چه مردان مؤمن و چه زنان مؤمن)، زن فرعون را مثال زد؛ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِي لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. ۳۵۲

در آیه بعد می فرماید: وَ مَرْيَمَ ابْنَتْ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَتِ رَبِّهَا وَ كُنْتِ مِنَ الْقَانِتِينَ. ۳۵۳

۳۵۲. سوره مبارکه تحریم (۶۶)؛ آیه کریمه ۱۱: « و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش! ».

۳۵۳. سوره مبارکه تحریم (۶۶)؛ آیه کریمه ۱۲: « و همچنین به مریم دختر عمران که دامن خود را پاک نگه داشت، و ما را از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود! ».

کلمات این آیه، خیلی عجیب است!

می‌فرماید: و نیز مثال زد مریم دختر عمران را که **أَحْصَنَتْ**، در حصن قرار داد و حفظ نمود، **فَرَجَهَا**، حیا و عفافش را! **فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا**، پس ما از روح خود در او دمیدیم! یعنی می‌خواهد بفرماید نتیجه **أَحْصَنَتْ فَرَجَهَا** (اینکه مریم خود و میل خود را حفظ نمود)، این شد که ما از روح خویش در او دمیدیم! آن هم نفخ روح از یک مصدرِ عظمت، و این، امری بی‌سابقه است.

این در حالی است که خانم‌های باحیا و عقیقه‌ای که خویشتن‌داری می‌کنند، فراوان داریم؛ و اصلاً یکی از صفات مؤمنین، همین حفظ فروج دانسته شده: **وَالَّذِينَ هُمْ لِأُفْرُوجِهِمْ حَافِظُونَ**^{۳۵۴}؛ بنابراین چگونه است که نفخ روح باید در مورد حضرت مریم علیها السلام باشد؟!

از اینجا به دست می‌آید که مطلب، و رای آن چیزی است که ما می‌پنداریم و گمان می‌کنیم که مثلاً حضرت مریم علیها السلام خیلی عقیقه بوده و خود را از فحشاء حفظ می‌کرده‌اند! حقیقت آن است که در این عبارات، اسراری نهفته که از دید ما پنهان است! ما اکنون قصد نداریم متعرض این آیات کریمه شویم؛ اما فقط از این باب اشاره کردیم تا بدانیم در این آیاتی که به سادگی از کنار آنها عبور می‌کنیم، نکات بسیار فراوانی وجود دارد که البته برای اهلش می‌باشد. ان‌شاءالله خداوند ما را از اهل قرآن قرار دهد! در ادامه آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَصَدَقَتْ بِكَلِمَتِ رَبِّهَا، و مریم، کلمات پروردگارش را تصدیق نمود. مفسرین نوعاً گفته‌اند: منظور از کلمات پروردگار، «وحی» است^{۳۵۵}؛ یعنی

۳۵۴. سورة مبارکه مؤمنون (۲۳)؛ آیه کریمه ۵؛ و نیز سورة مبارکه معارج (۷۰)؛ آیه کریمه ۲۹: «و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی‌عفتی) حفظ می‌کنند».

۳۵۵. رجوع شود به: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص: ۴۷۹؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص: ۵۵؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۳۰۵؛ روح المعانی، ج ۱۴، ص: ۳۵۹.

حضرت مریم علیها السلام وحی را تصدیق نمود. مگر ما وحی و کتب آسمانی را تکذیب می‌کنیم؟!

در این عبارت که خداوند تصدیق کلمات ربّ را می‌ستاید، نه مراد از آن تصدیق، تصدیق ظاهری (در مقابل تکذیب) است، و نه مراد از کلمات، کتاب آسمانی است.

مصادیق کلمات در کلام الهی

گاهی اوقات مراد از کلمات، خود موجودات هستند؛ در این صورت، تصدیق موجودات به اینکه وجود دارند، معنا ندارد؛ و گاهی اوقات به معنای رابطه موجودات و حوادث به کار می‌رود؛ در اینجا نیز تصدیق حوادث معنا ندارد. پس مراد از کلمات در این آیه شریفه، چیز دیگری است.

در جای دیگر می‌فرماید: **أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ۖ**^{۳۵۶}؛

و دو تعبیر «صَدَقْتَ بِكَلِمَتِ رَبِّهَا» و «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ» زمین تا آسمان با هم فرق دارند.

شخصیت خیره‌کننده حضرت مریم علیها السلام در دیگر آیات قرآن

در بعضی دیگر از آیات قرآن، شخصیت خیره‌کننده‌ای از این بانوی با عظمت بیان می‌فرماید که ما اصلاً متعرض این آیات نشدیم، مثل آیات سوره مریم که آیات بسیار عجیبی است و خداوند این آیات را به صورت سری بیان می‌فرماید؛ اسراری در این آیات نهفته که بیان آنها خیلی مصلحت نیست!

فصل ششم

معرفی زنان بزرگوار در قرآن

مقدمه معرفی حضرت زهراء سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا

هدف قرآن از معرفی تفصیلی حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَام، معرفی حضرت زهرا سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا است

ما مقام بسیاری از انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام را نمی‌دانیم؛ در قرآن، تنها نام بیست و شش نفر از انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام ذکر شده ^{۳۵۷} که در بین همین تعداد اندک نیز برخی را فقط در حد یک اسم معرفی فرموده است: «وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ» ^{۳۵۸}.

«ذَا الْكِفْلِ» که بود؟! نمی‌دانیم! قرآن راجع به ایشان، مطلبی را ذکر نفرموده است. آیا ندانستن مقام «ذَا الْكِفْلِ» و سایر انبیائی که جریان آنها در قرآن نیامده، مشکلی ایجاد می‌کند؟! اگر ما مقام حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَام را ندانیم آیا مشکلی ایجاد می‌شود؟! چرا خداوند در بین این همه افراد پاک (نظیر انبیاء و اولیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام) به معرفی مفصل

۳۵۷. علاوه بر نام پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نام بیست و پنج تن دیگر از پیامبران در قرآن آمده که نام آنها عبارت است از: آدم، ابراهیم، ادريس، اسحاق، اسماعیل، الیاس، ایوب، داوود، ذوالکفل، زکریا، سلیمان، شعیب، صالح، عزیز، عیسی، لوط، موسی، نوح، هارون، هود، الیسع، یحیی، یعقوب، یوسف و یونس عَلَيْهِمُ السَّلَام.

۳۵۸. سورة مبارکه ص (۳۸)، آیه کریمه ۴۸: «وَبِهِ خَاطِرُ يٰۤاٰوْرَ اِسْمَاعِیْلَ وَ اِلْیَسَعَ وَ ذَا الْکِفْلِ رَا کَ هَمَّهٖ اَزْ نِیْکَانَ

حضرت مریم (علیها السلام) پرداخته و با حساسیت، سی و چند بار در بیست و چند سوره از قرآن، نام او را ذکر می‌فرماید؟! چه مطلب مهمی است که خداوند دائماً می‌خواهد مقام حضرت مریم (علیها السلام) را تذکر دهد؟

تعریفی که قرآن از حضرت مریم (علیها السلام) نموده، تعریف عجیبی است و یک صدم آن، در کتاب‌های اهل کتاب وجود ندارد؛ و بلکه در آنجا اصلاً شخصیت حضرت مریم (علیها السلام) را خراب کرده‌اند! تورات، چهره‌ای بسیار کریه از حضرت مریم نشان می‌دهد! قرآن می‌فرماید: **وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَنًا عَظِيمًا** ^{۳۵۹}؛ و بر مریم، بهتان بسیار بزرگی بستند! ^{۳۶۰}

و اصلاً یکی از اسرار اینکه قرآن اینقدر از مریم (علیها السلام) به پاکی یاد می‌فرماید، مقابله با حرف یهودیانی است که آن وجود مقدس را به ناپاکی بیان کردند. لعنت خدا بر آنان باد!

بعضی از آنها هم که ایشان را به عنوان مریم قدیس ستوده‌اند، یک هزارم آنچه را که قرآن از شخصیت حضرت مریم (علیها السلام) معرفی نموده، نگفته‌اند. بدون اغراق، مسیحیت حتی یک هزارم تقدس و عظمت و کرامتی را که اسلام برای حضرت مریم (علیها السلام) قائل است، قائل نیستند.

قرآن، کتاب عالم اسلام است و انتظار می‌رفت به جای معرفی بانوی مسیحیت، بانوی اسلام را به طور مفصل معرفی نماید، چرا که قرآن فرموده است: **مَا فَزَّطْنَا فِي**

۳۵۹ سوره مبارکه نساء (۴)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۵۶.

۳۶۰. «قَالَ عَلَقَمَةُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَتُسَبِّحُونَكَ إِلَى عَطَانِمِ الْأُمُورِ وَقَدْ صَاقَتْ بِذَلِكَ صُدُورُنَا فَقَالَ ع يَا عَلَقَمَةُ إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُ وَلَا أَلَسْتَهُمْ لَا تُضَيِّطُ وَكَيْفَ تَسْلُمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُ اللَّهِ... أَلَمْ يَتُسَبِّحُوا مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ عَ إِلَى أَنَّهُا حَمَلَتْ بِعِيسَى مِنْ رَجُلٍ نَجَارٍ اسْمُهُ يُوسُفُ...»؛ علقمه گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: یا ابن رسول الله! مردم ما را به گناهان بزرگی نسبت می‌دهند و ما از این موضوع دل‌تنگ هستیم. حضرت فرمودند: ای علقمه! رضایت مردم را نمی‌توان به دست آورد و زبانشان را نمی‌توان ضبط نمود، شما چطور سالم خواهید ماند از آنچه پیغمبران خدا و رسولان او و حجت‌های او سالم نماندند... آیا مریم دختر عمران را متهم نکردند که از مرد نجاری بنام یوسف آریستن شده است؟! (الأمالي (للصديق)، ص: ۱۰۳)

اَلْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ۳۶۱، ما در بیان هیچ مطلبی کوتاهی نکردیم؛ پس چرا این همه تفصیل راجع به حضرت مریم علیها السلام؟!

پاسخ آن است که هدف از معرفی تفصیلی بانوی مسیحیت، در حقیقت معرفی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام است؛ یعنی می خواهد بفرماید در این جریانات تفصیلی حضرت مریم علیها السلام، معرفی حضرت صدیقه علیها السلام نهفته است و در ضمن معرفی حضرت مریم علیها السلام، در واقع دارم راجع به حضرت زهراء علیها السلام سخن می گویم، برای شناخت جایگاه و مقام و مرتبه حضرت زهراء علیها السلام لازم نیست جای دیگری بروی؛ همین جا شاگرد او را (که سیده امت های اولین بوده و انبیاء الهی از شناخت او عاجز بوده اند) معرفی کردم تا جایگاه غیر قابل توصیف استاد را بشناسی و به عظمت دست نیافتنی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام پیبری!

می خواهد بفرماید در دل داستان حضرت مریم علیها السلام، در حقیقت در مقام معرفی خورشیدی هستم که این شاگرد، تنها یک شعاع از شعاع های بی منتهای آن خورشید است! وقتی یک شعاع، غیر قابل شناخت و توصیف باشد، پس به طریق اولی شناخت و توصیف خود خورشید، غیر ممکن خواهد بود! مگر کسی می تواند حضرت زهراء علیها السلام را بشناسد؟! ابداً!

به عبارت دیگر می خواهد بفرماید من مریم را نمی گویم! چرا که اگر شما مریم علیها السلام را شناسید، مشکلی ایجاد نمی شود! مگر مادر حضرت موسی علیها السلام را می شناسید؟! مگر مادر حضرت ابراهیم علیها السلام را می شناسید؟! مگر مادر حضرت نوح علیها السلام را می شناسید؟! هر یک از آنها نیز عظمت هایی داشته اند که لیاقت مادر معصوم شدن را پیدا کرده اند؛ اینکه از بین همه آنها مریم علیها السلام را مفصلاً بیان کردم به این دلیل است که مریم علیها السلام، ویژگی های خاصی دارد، زیرا او لیاقت شاگردی و معیت با اهل بیت علیهم السلام را پیدا نموده است. و این شیوه معرفی غیر مستقیم، بسیار بلیغ تر و رساتر است.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام، هدیه نماز حضرت زهراء علیها السلام هستند

خداوند، بشارت حضرت عیسی علیه السلام را در هنگام نماز به حضرت مریم علیها السلام داده است، (همانگونه که بشارت حضرت یحیی علیه السلام نیز در هنگام نماز به حضرت زکریا علیه السلام داده شد ^{۳۶۲})؛ سؤال اینجاست که چرا این مطلب را بیان می فرماید؟ اگر به جای نماز، در حال خواندن تورات این بشارت داده می شد، آیا مشکلی پیش می آمد؟! و اصلاً اینکه بشارت به حضرت مریم علیها السلام در هنگام نماز باشد و یا در غیر نماز، چه ارتباطی به ما دارد؟!

در واقع با بیان این مطلب، می خواهد دو نکته را تذکر دهد:

اولاً: نماز حضرت مریم علیها السلام را ببینید و الگو بگیرید، چرا که ایشان الگوی تمام مردان و زنان مؤمن معرفی شده است؛ یعنی نماز شما هم باید به گونه ای باشد که به شما بشارت بدهند! همانطور که در حال نماز به حضرت مریم علیها السلام بشارت داده شد که: **يَمْرُئِمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَكَ وَ طَهَّرَكَ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ**. ^{۳۶۳}

ثانیاً: با بیان حالات حضرت مریم علیها السلام در هنگام نماز (که در نمازش بشارت پیامبری اولوا العزم را دریافت می کند)، می خواهد حالاتی از حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را ترسیم نماید که غیر قابل توصیف بوده و در روایات به آنها اشاره ای نشده است! یعنی می خواهد بفهماند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام، هدیه نماز حضرت زهراء علیها السلام هستند و خداوند می داند که در نماز آن حضرت چه خبرها بوده و ایشان چه حالاتی داشته اند!

بنابراین، خداوند با توصیف جریانات و حالات حضرت مریم علیها السلام، در حقیقت در حال توصیف شرایط و ویژه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام است تا این نکته را به ما تذکر دهد که بدانید ولی و مادر شما آن کسی است که شاگردش چنین حالاتی داشته است! حال، اینکه در نماز به انسان الهام می شود و به او بشارت می دهند یعنی چه؟ و

۳۶۲. اشاره به سورة مبارکه آل عمران (۳)، آیه کریمه ۳۹.

۳۶۳. سورة مبارکه آل عمران (۳)، آیه کریمه ۴۲.

اینکه با الهام و بشارت، نماز او چه کیفیتی پیدا می‌کند؟ و سؤالات دیگری از این قبیل، دارای نکات فراوانی است که از آنها می‌گذریم.

بیان حالات مادر حضرت مریم علیها السلام مقدمه‌ای است برای معرفی مادر حضرت صدیقه علیها السلام

بسیاری از مسائل پنهان نیز در خلال این آیات وجود دارد و انسان باید اهل توجه باشد و قرآن را با توجه تلاوت نماید. وقتی قرآن از مادر حضرت مریم علیها السلام سخن به میان می‌آورد، در حقیقت می‌خواهد از این طریق به مادر حضرت صدیقه علیها السلام اشاره نموده و ایشان را معرفی نماید. به عنوان مثال:

(الف) در ضمن بیان دوران حمل مادر حضرت مریم علیها السلام، به دوران حمل خانم حضرت خدیجه کبری علیها السلام اشاره می‌فرماید.

وقتی می‌فرماید: **إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي** ^{۳۶۴}، می‌خواهد اشاره کند که فکر نکنی مادر حضرت مریم علیها السلام در سنّ چهل سالگی مشغول عبادت شد و به جایی رسید! بلکه یک عمر عبادت خالصانه داشته و عظمت ایشان در دوران حملشان مشخص و مشهود گشت.

مادر حضرت مریم علیها السلام به گونه‌ای بوده که با جنین در شکم خود صحبت می‌کرده و حالاتی بر اساس این حمل به او دست داده و عظمتی از جنین خود را ادراک نموده که او را کاملاً قابل دیده و نذر کرده است؛ این وجود مقدس و متعالی که دائم الذکر و دائم الاستغاثه به درگاه خداوند بوده، با خدای خویش راز و نیاز نموده و عرضه داشته: خدایا! این کودک در شکم خود را نذر راه تو کردم، **مُحَرَّرًا**، تا در راه تو از همه قیود آزاد گشته و تمام عیار به دین تو خدمت کند و در خدمت به دین، از من منفک شود و تمام وجودش فایده برای دین باشد.

این نذر، هم اخلاص مادر حضرت مریم علیها السلام، و هم عظمت آن کودکی که در شکم دارد را نشان می‌دهد.

بنابراین، قرآن می‌خواهد در ضمن بیان حال و هوای مادر حضرت مریم علیها السلام، حال و هوای مادر حضرت صدیقه علیها السلام را متذکر گردد. حضرت خدیجه کبری علیها السلام نیز با جنین در شکم خود سخن می‌گفت و دارای حالات غیر قابل توصیفی بود. ^{۳۶۵}

(ب) در ضمن بیان نامگذاری حضرت مریم توسط مادرش که فرمود: **إِنِّي**

سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ، می‌خواهد به نامگذاری حضرت فاطمه علیها السلام زهراء علیها السلام نیز اشاره نموده و

۳۶۵. [۱] «[قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام]: إِنَّ خَدِيجَةَ عَلَيْهَا رِضْوَانُ اللَّهِ لَمَّا تَزَوَّجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ص هَجَرَتْهَا نِسْوَةٌ مَكَّةَ فَكَرْنُ لَا يَدْخُلْنَ عَلَيْهَا وَلَا يَسْلُمْنَ عَلَيْهَا وَلَا يَتَرَكْنَ امْرَأَةً تَدْخُلُ عَلَيْهَا فَاسْتَوْحَشَتْ خَدِيجَةُ مِنْ ذَلِكَ فَلَمَّا حَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ ع صَارَتْ تُحَدِّثُهَا فِي بَطْنِهَا وَتُصَبِّرُهَا وَكَانَتْ خَدِيجَةُ تَكْتُمُ ذَلِكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَدَخَلَ يَوْمًا وَسَمِعَ خَدِيجَةُ تُحَدِّثُ فَاطِمَةَ فَقَالَ لَهَا يَا خَدِيجَةُ مَنْ يُحَدِّثُكَ قَالَتْ الْجَنِينُ الَّذِي فِي بَطْنِي يُحَدِّثُنِي وَ يُؤَنِّسُنِي فَقَالَ لَهَا هَذَا جَبْرِئِيلُ يُسْشِرُنِي أَنَّهَا أَنْثَى وَأَنَّهَا النَّسَمَةُ الطَّاهِرَةُ الْمُؤْمِنَةُ وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَيَجْعَلُ ذُسْلِي مِنْهَا وَ سَيَجْعَلُ مِنْ ذُسْلِهَا أَيْمَةً فِي الْأُمَّةِ يَجْعَلُهُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْيِهِ»؛ خدیجه که رضوان خداوند بر او باد هنگامی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، زنان مکه از او دوری کردند، آنان نزد او نمی‌آمدند و سلام نمی‌کردند (احوال پرس او نبودند)؛ خدیجه از این ماجرا ترسان بود تا اینکه باردار فاطمه علیها السلام شد. فاطمه علیها السلام در حالی که در شکم خدیجه بود با او گفت و گو می‌کرد و او را به شکیبایی سفارش می‌نمود. خدیجه این موضوع را از پیامبر صلی الله علیه و آله پنهان می‌کرد تا اینکه روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد، شنید که با فاطمه علیها السلام سخن می‌گوید. از خدیجه پرسید: با چه کسی گفت و گو می‌کنی؟ خدیجه گفت: جنینی که در شکم دارم با من سخن می‌گوید و با من انس می‌گیرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این جبرئیل است که به من بشارت می‌دهد: این جنین، دختری پاک و پاکیزه و با برکت است و خداوند بلند مرتبه، به زودی دودمان تو را از این دختر قرار خواهد داد و نسل او امامان این امت خواهند بود؛ خداوند آنها را پس از پایان وحی، جانشینان خود در زمین قرار خواهد داد. (بحار الأنوار، ج ۱۶، ص: ۸۰)

[۲] «قالت: لما حملت بفاطمة حملت حملا خفيفا، وتحديثني في بطني»؛ وقتی به فاطمه‌ام باردار شدم، آن کودک ارجمندم باری سبک بود و در شکم با من سخن می‌گفت. (ینابيع المودة لذوي القربى، ج ۲،

بفرماید: انتخاب نام «مریم» از طرف خداوند تأیید گردید، اما نام «فاطمه» را خود خداوند انتخاب نموده و حضرت فاطمه زهراء علیها السلام را به این نام، نامگذاری فرمود. ^{۳۶۶}

فاطمه علیها السلام را «فاطمه» نامیدند چون خیر محض بوده و از هر شرّی جدا و متصل تام به خداوند است. ^{۳۶۷}

۳۶۶. روایات زیادی در این باب وجود دارد که ما تنها به یک مورد اشاره می‌کنیم:

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا وَعِنْدَهُ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَقَالَ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا مَا عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ خُلِقَ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى شَقَّ لِي اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ مُحَمَّدٌ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ شَقَّ لَكَ يَا عَلِيُّ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ أَنْتَ عَلِيٌّ وَ شَقَّ لَكَ يَا حَسَنُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْمُحْسِنُ وَ أَنْتَ حَسَنٌ وَ شَقَّ لَكَ يَا حُسَيْنُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ ذُو الْإِحْسَانِ وَ أَنْتَ حُسَيْنٌ وَ شَقَّ لَكَ يَا فَاطِمَةُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ فَهُوَ الْفَاطِطُ وَ أَنْتِ فَاطِمَةُ ثُمَّ قَالَ ص اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ مُحِبُّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضُ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاهُمْ لِأَنَّهُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمْ»؛ امام صادق علیه السلام به نقل از جد بزرگوارش چنین فرمود: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در خدمتش بودند، فرمودند: به خدائی که مرا مژده دهنده مبعوث نموده سوگند، که هیچ مخلوقی بر روی زمین نزد او محبوب‌تر و گرامی‌تر از ما نیست، زیرا خداوند تبارک و تعالی برای من از اسماء خود نامی اقتباس کرده است. نام او «محمود» و نام من «محمد» است، برای تو نیز ای علی، نامی از نام‌های خود گرفت، یعنی او «العلیُّ الأعلی» است و تو را علی نامید. و ای حسن نام تو را هم از یکی از اسماء خود برگرفت زیرا نام او «محسن» است و تو را حسن نام نهاد. و برای تو نیز ای حسین، از نام‌های خود نامی جدا کرد و او «ذو الإحسان» است و نام تو «حسین»، و برای تو هم ای «فاطمه» از اسمای خود نامی درآورد، نام او «فاطر» است و تو «فاطمه»؛ سپس حضرت، دست به دعا برداشته و فرمود: پروردگارا! تو را گواه می‌گیرم که من با کسی که با اینان موافق باشد موافقم و با هر کس که با ایشان به دشمنی برخیزد در ستیزم، دوستدار آنان را دوست می‌دارم، و بر دشمنانشان خشمگین هستم. دوستیم با دوستانشان به این جهت است که اینان از من و من نیز از آنانم. (معانی الأخبار، ص: ۵۵)

۳۶۷. در مورد علت نامگذاری حضرت صدیقه کبری علیها السلام به نام «فاطمه»، علت‌های متعددی در روایات بیان شده است؛ از جمله:

۱. ناتوانی از معرفت نسبت به آن حضرت: [عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع... إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ قُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا]. (تفسیر فرات الکوفی، ص: ۵۸۱)

۲. دوری آن حضرت و شیعیان ایشان از آتش: [عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) يَقُولُ: إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةً لِأَنَّهَا قُطِمَتْ هِيَ وَ شِيعَتُهَا وَ ذُرِّيَّتُهَا مِنَ النَّارِ]. (دلایل الإمامة - ط - الحديثه، ص: ۱۴۸)

آیا از این روشن تر می شود شخصیت حضرت زهراء (علیها السلام) را معرفی کرد؟! آن هم بانویی که «سیده نساء اهل الجنة» است.

معنای «سیده نساء اهل الجنة»

برای روشن شدن معنای «سیده نساء اهل الجنة»، ابتدا باید ببینیم که «اهل الجنة» چه کسانی هستند؟

بارها گفته ایم که این دوره ای که ما الان در آن قرار داریم، یکی از دوره های انسانی است که از حضرت آدم (علیه السلام) شروع شده و با قیام قیامت، تمام می شود. قبل از این دوره، دوره های فراوان و بی نهایتی بوده اند، کما اینکه بعد از این دوره نیز بی نهایت دوره ها و انسان های دیگری نیز خواهند آمد. و هم زمان با ما نیز بی نهایت دوره های دیگر وجود دارد که ما از آنها بی خبریم! در نتیجه، بی نهایت عالم و بی نهایت آدم خلق شده و خواهد شد. ۳۶۸

۳. دوری از شتر: «عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ ع لِفَاطِمَةَ ع تِسْعَةَ أَشْهُاءٍ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاطِمَةُ وَ الصَّدِيقَةُ وَ الْمُبَارَكَةُ وَ الطَّاهِرَةُ وَ الزَّكِيَّةُ وَ الرِّضِيَّةُ وَ الْمُزَيَّنَةُ وَ الْمُحَدَّثَةُ وَ الزَّهْرَاءُ ثُمَّ قَالَ تَدْرِي لِأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ ع قُلْتُ أَخْبِرْنِي يَا سَيِّدِي قَالَ فَطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ قَالَ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع تَزَوَّجَهَا لَمَا كَانَ لَهَا كُفُوٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَدَمَ فَمَنْ دُونَهُ». (الأمالي (للمصدق)، ص: ۵۹۲)

۴. برخورداری از دانش الهی: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ ع أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مَلِكٍ فَأَنْطَقَ بِهِ لِسَانٌ مُحَمَّدٍ ص فَسَمَّاها فَاطِمَةَ ثُمَّ قَالَ إِنِّي فَطَمْتُكَ بِالْعِلْمِ وَ فَطَمْتُكَ مِنَ الطَّمْثِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ اللَّهُ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ بِالْعِلْمِ وَ عَنِ الطَّمْثِ فِي الْمَيْثَاقِ». (الكافي، ج ۱، ص: ۴۶۰)

۵. طهارت از هر نوع آلودگی: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع عَنْ آبَائِهِ قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرَةِ لَطَهَارَتِهَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ وَ طَهَارَتِهَا مِنْ كُلِّ رَفَثٍ وَ مَا رَأَتْ قَطُّ يَوْمًا حُمْرَةً وَ لَا يَفْسًا». (بحار الأنوار، ج ۴۳، ص: ۱۹)

۳۶۸. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» قَالَ يَا جَابِرُ تَأْوِيلُ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَفْنَى هَذَا الْخَلْقَ وَ هَذَا الْعَالَمَ وَ سَكَنَ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلَ النَّارِ النَّارَ جَدَّدَ اللَّهُ عَالَمًا غَيْرَ هَذَا الْعَالَمِ وَ جَدَّدَ خَلْقًا مِنْ غَيْرِ فُحُولَةٍ وَ لَا إِنَاتٍ يَعْبُدُونَهُ وَ يُوحِدُونَهُ وَ خَلَقَ لَهُمْ أَرْضًا غَيْرَ هَذِهِ الْأَرْضِ تَحْمِلُهُمْ وَ سَمَاءَ غَيْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تَظِلُّهُمْ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ وَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا غَيْرَكُمْ بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ أَلْفَ عَالَمٍ وَ أَلْفَ

عالم قیامت، فقط عالم جمع شدن دوره انسانی ما نیست، بلکه عالم جمع شدن تمام ادوار انسانی است، از اولین دوره‌ها تا آخرین دوره‌ها؛ تمام انسان‌های این ادوار، یا به بهشت می‌روند یا به جهنم؛ با این توضیح، وقتی گفته می‌شود که حضرت صدیقه عليها السلام سیده اهل الجنة است، منظور این است که آن وجود مقدس، سیده تمام بهشتیان تمام ادوار انسانی هستند؛ نه اینکه فقط سیده دوره انسانی ما باشند! (اما حضرت مریم عليها السلام فقط سیده زنان زمان خودش بوده، یعنی حتی سیده زنان کل دوره انسانی ما هم نیستند! تا چه رسد به سیده زنان اهل الجنة!) با این توجه، فاصله بی‌نهایت استاد و شاگرد را بنگرید!

خداوند می‌خواهد بفرماید در ضمن این آیات کریمه، شما شخصیت حضرت زهراء عليها السلام و شخصیت حضرت امام حسن و امام حسین عليهما السلام را مطالعه کنید؛ خصوصاً در آن مواردی که نحوه ارتباط آن وجودات مقدس با عالم غیب و ملکوت را توصیف می‌فرماید.

به عنوان مثال، امام صادق عليه السلام به یکی از اسرار آیه کریمه **الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا**

أَلْفِ آدَمَ أَتَتْ فِي آخِرِ تِلْكَ الْعَوَالِمِ وَأُولَئِكَ الْأَدَمِيِّينَ؛ جابر بن یزید گوید: از امام باقر عليه السلام پرسیدم معنای اینکه خدای عز و جل می‌فرماید: «أَفْعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (۱۵/ق) چیست؟ حضرت فرمودند: ای جابر! تأویل این آیه چنین است که خدای عز و جل چون این آفریدگان و این جهان را فانی نمود و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ جای داد، جهانی از نو می‌آفریند که بجز این جهان باشد و جهانی که از نو بوجود می‌آورد نیازی به نر و ماده نخواهد داشت. آنان خدای را پرستند و به یگانگی‌اش بشناسند و زمینی برای آنان بیافریند که بار سنگینی آنان را بکشد و بجز این زمین باشد و آسمانی برای آنان بیافریند که بر آنان سایه بيفکند و بجز این آسمان باشد. شاید تو را عقیده بر این است که فقط همین يك جهان را آفریده است؟ و معتقدی که خدای عز و جل بجز شما بشری را نیافریده است؟ بلکه به خدا قسم همانا خدای تبارک و تعالی هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر آن جهان‌ها و آن آدمیان می‌باشی. (التوحید (للسدوق)، ص: ۲۷۷)

فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا^{۳۶۹} اشاره نموده و می‌فرمایند: این آیه شریفه، یکی از آیاتی است که خداوند آن را برای معرفی حضرت زهراء علیها السلام مثال زده است؛ یعنی این حالت، یک مثل و یک شعاع از شعاع‌های بی‌نهایت آن خورشید است.

بنابراین خداوند با تک‌تک این آیات و عبارات، می‌خواهد شعاع‌هایی از آن وجود بی‌نهایت، و جلوه‌هایی از آن حقیقت بی‌کران را به ما نشان دهد. همه ما باید اینگونه آیات قرآن را تلاوت نموده و در آیات آن تدبر کنیم.

علت ذکر چند برابری آیات غیر مستقیم نسبت به آیات مستقیم، معرفی اهل بیت علیهم السلام است

تمام این سوره‌ها، مقدمه‌ای برای ذکر اهل بیت علیهم السلام است. حال چرا این مقدمات لازم است؟ اگر داستان حضرت مریم علیها السلام در قرآن نیامده بود، وظیفه شرعی ما این نبود که داستانش را بخوانیم؛ همانطور که وظیفه شرعی ما نیست که داستان سایر انبیاء علیهم السلام و خیلی از زنان برجسته را مطالعه کنیم؛ اما خداوند متعال، با حساسیت، خواندن این داستان و تأمل در آن را وظیفه ما قرار داده است؛ چرا که وظیفه هر مسلمانی این است که قرآن را تلاوت نموده و در آن تدبر نماید.^{۳۷۰}

۳۶۹. سوره مبارکه تحریم (۶۶)؛ آیه کریمه ۱۲: «و همچنین به مریم دختر عمران که دامن خود را پاک نگه داشت، و ما را از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!».

۳۷۰. در این زمینه به دو آیه و دو روایت اشاره می‌کنیم:

[۱] در قرآن می‌فرماید: **كَتَبْنَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ** ... ؛ «این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبر کنند...» (سوره مبارکه ص (۳۸)، قسمتی از آیه کریمه ۲۹)

[۲] و نیز می‌فرماید: **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفَرِيقَ** ... ؛ «آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟!» (سوره مبارکه نساء (۴)، قسمتی از آیه کریمه ۸۲ و سوره مبارکه محمد صلی الله علیه و آله (۴۷)، قسمتی از آیه کریمه ۲۴)

[۳] «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ... أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ...»؛ بدانید قرائتی که همراه با تدبر نباشد، خیری در آن نیست. (الکافی، ج ۱، ص: ۳۶)

نکته مهم و سؤال قابل تأمل این است که چرا خداوند متعال این مقدمات را در قرآن ذکر فرموده است؟

اگر همه مطالب گفته شده را فراموش کردیم، اما این نکته بسیار مهم همیشه یادمان بماند که:

ذکر این مقدمات در قرآن برای این است که خداوند می خواهد ذهن های مریض ما را اصلاح و درمان نماید؛ زیرا جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) در ذهن های کوتاه و قاصر ما این طوری است که اهل بیت (علیهم السلام) خیلی از ما بهتر هستند، و در دسته بندی کلی، هم طراز انبیاء (علیهم السلام) بوده، ولیکن قدری بالاتر از انبیاء (علیهم السلام) قرار دارند!

و این گمان گاهی اوقات با دیدن آیاتی نظیر: **لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ** ۳۷۱، قوت پیدا کرده و نتیجه اینگونه حاصل می گردد که اهل بیت (علیهم السلام) با انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) تفاوت چندانی ندارند و در یک گروه کلی هستند، و تنها تفاوت بین آنها در این است که مثلاً همان طور که مقام حضرت نوح (علیه السلام) از حضرت ابراهیم (علیه السلام) بالاتر است، مقام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز از حضرت نوح (علیه السلام) بالاتر است! در حالی که منظور آیه فوق، چیز دیگری است.

خداوند متعال با ذکر این مقدمات می خواهد این اشتباه فاحش و گمان غلط را در ذهن های ما اصلاح نماید. و به همین دلیل، خداوند برای برطرف شدن این گمان غلط که ناشی از مشکلات فکری ما و عدم فهم قرآن است، آیاتی را که به معرفی غیر مستقیم اهل بیت (علیهم السلام) اشاره می کند، چندین برابر آیاتی که به معرفی مستقیم اهل بیت (علیهم السلام) می پردازد، قرار داده تا به جایگاه و مقام غیر قابل ادراک آنان اشاره کند و به ما تفهیم نماید که اهل بیت (علیهم السلام) چه وجودات مقدس و عظیم القدری هستند؛ وجودات عظیم الشانی که خداوند آنها را به طور رایگان به ما عنایت فرموده است، اما متأسفانه ما قدر آنها را

[۴] «قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَا مُفَضَّلُ لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِيعَتُنَا لَمَّا شَكُّوا فِي فَضْلِنَا...»؛ ای مفصل! اگر

شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند، هرگز در برتری ما شک نمی کردند. (الهدایة الکبری، ص: ۴۱۹)

۳۷۱. سورة مبارکه بقره (۲)، قسمتی از آیه کریمه ۲۸۵: «ما در میان هیچ يك از پیامبران او، فرق نمی گذاریم»

نمی دانیم و صرفاً آنها را به عنوان انسان های بسیار خوب و باتقوا می دانیم! فلذا خداوند برای توجه دادن و بیدار کردن ما، فاصله بی نهایت اهل بیت علیهم السلام با سایر انبیاء و اولیاء علیهم السلام را از راه این مقدمات، مشخص ساخته و قدر و منزلت ایشان را تذکر می دهد، تا مبادا به اشتباه بیفتیم.

لزوم قدر دانستن نعمت بی بدیل اهل بیت علیهم السلام

لازمه اینکه قدر چنین گوهرهای بی بدیلی را بفهمیم این است که در طاعت اهل بیت علیهم السلام و اتصال به ایشان اصرار داشته باشیم.

این مجالسی که برای اهل بیت علیهم السلام برپا می شود، کاری می کند که جن و انس از عهده آن بر نمی آید! چه کسی می تواند گذشته ما را پاک کند؟! چه کسی می تواند قلب ما را صاف و آینده ما را تضمین نماید؟! چه کسی می تواند ابدیتی همیشگی و بی نهایت برای ما درست کند؟! چه کسی می تواند ما را از قعر ذلت تا اوج عزت بکشاند؟!

فرض کنید تمام عالم هستی مال ما باشد و هم اکنون عزرائیل به سراغ ما بیاید، حاضر بودیم تمام عالم را به عزرائیل بدهیم تا یک شبانه روز دیگر به ما مهلت بدهد! و به فرض که عزرائیل هم قبول می کرد، در این یک شبانه روز چه کاری انجام می دادیم؟! نهایتاً می خواستیم خودمان را پاک کنیم! آیا چیزی جز این است؟!

نعمت اهل بیت علیهم السلام عجب نعمت عظیم و بی بدیلی است؛ و خداوند متعال چه وجودات مقدس و گوهرهای گران بهایی را به طور رایگان در اختیار ما قرار داده است؛ اگر ما قدر این نعمت را ندانیم و ساده از کنار آن بگذریم، در روز قیامت، حسرت های بزرگ و جانکاهی را خواهیم خورد!

این مجالس اهل بیت علیهم السلام باطن ما را پاک می کند؛ کاری که از عهده هیچ احدی بر نمی آید و هیچ کس نمی تواند گذشته ما را پاک کند! در این مجالس، دل آدم باز شده و روحش پر می کشد؛ گناهانش پاک، و جانش صاف می شود؛ رذائل در او کم گشته و فضائل در او می نشیند؛ این مجالس چقدر قیمت دارد؟!

هر که او ارزان خرد، ارزان دهد

گوهری طفلی به قرصی نان دهد^{۳۷۲}

با یک شکلات می‌توانیم یک گوهر ارزنده را از دست بچه‌ای بگیریم! چرا؟ چون: اولاً: این بچه برای آن گوهر زحمتی نکشیده است. ثانیاً: ارزش آن را نمی‌داند و متوجه نیست که با همین گوهری که در دستش قرار دارد، می‌تواند یک کارخانه شکلات سازی بخرد!

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود^{۳۷۳}

برادران یوسف (علیه السلام) ارزش او را نمی‌دانستند و به همین دلیل گفتند او را بفروشیم تا از دستش راحت شویم! وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ^{۳۷۴}، و اصلاً افراد پست، امور متعالی را نمی‌توانند درک کنند و به ثمن بخرس آن را می‌فروشند. خداوند همه پدران و مادران را رحمت کند که عشق به اهل بیت (علیهم السلام) را به ما آموختند و ما را با این مجالس آشنا کردند؛ پدر ما این بیت را زیاد می‌خواند:

روح پدرم شاد که می‌گفت به استاد

فرزند مرا «عشق» بیاموز و دگر هیچ^{۳۷۵}

ما نیز همچون آن کودک، برای به دست آوردن گوهر بی‌بدیل اهل بیت (علیهم السلام) هیچ زحمتی نکشیده‌ایم و آن را رایگان به دست آورده‌ایم؛ و اگر قدر و ارزش آن را ندانیم، ما نیز مثل آن کودک، این گوهر را با چیزهای پست (نظیر فیلم و سریال، فوتبال و...) عوض خواهیم کرد! کسی که اهل بیت (علیهم السلام) را با این امورات پست عوض کند، بیانگر آن است که اصلاً قابلیت آن گوهر را نداشته است.

۳۷۲. مثنوی معنوی، دفتر اول.

۳۷۳. غزلیات حافظ شیرازی، غزل ۲۱۱.

۳۷۴. سورة مبارکه یوسف (۱۲)، قسمتی از آیه کریمه ۲۰: «و (سرانجام،) او را به بهای کمی - چند درهم -

فروختند...»

۳۷۵. شاعر: ملک الشعرای بهار.

بنابراین به وسیله معرفی غیر مستقیم، به ما تذکر می دهند که گوهر ولایت و محبت اهل بیت (علیهم السلام)، یک گوهر بی نظیری است که به هیچ وجه قابل قیاس با سایر گوهرها نمی باشد، مبدا آن را با چیز دیگری عوض کنید! باید سعی کنید در میدان مسابقه محبت، عشق، ارادت و اظهار تکریم نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)، و در شناخت و معرفت و نیز اتصال به ایشان، گوی سبقت را از دیگران برابید؛ و در واقع اصلاً نیازی به این تذکر هم نیست! به عنوان مثال اگر فرض کنیم اعلام کنند که در فلان بانک وام میلیاردی بلاعوض می دهند، آیا برای دریافت چنین وامی نیاز است که به افراد تذکر بدهند و آنان را ترغیب به رفتن نمایند؟!

حقیقت آن است که برخی از ما در ارادت و اطاعت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) فقط مدعی هستیم و قیمت آنها در نزد ما به اندازه یک میلیارد تومان هم نیست! سنگ اهل بیت (علیهم السلام) را به سینه می زنیم در حالی که دروغ می گوئیم!

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ وَ عَرَفْتَنَا بِذَلِكَ مَنَزَلَتَهُمْ»^{۳۷۶}

حضرت ابراهیم (علیه السلام) برای رسیدن به اهل بیت (علیهم السلام) سر از پا نمی شناسد! برای اینکه ما اهل بیت (علیهم السلام) را بهتر بشناسیم، فقط به این مطلب اکتفا نمی کند که این وجودات مقدس، بسیار با ارزش هستند، بلکه از طریق معرفی غیر مستقیم، فاصله ارزشی و حیرت انگیز اهل بیت (علیهم السلام) را با اولیاء دیگر (که خود آنها هم محیر العقول اند) نیز بیان می فرماید؛ تا چه رسد به فاصله ایشان با ما!

فاصله ما با زکریای پیغمبر (علیه السلام) چقدر است؟ ما چه می دانیم که ایشان در چه رتبه و جایگاهی قرار دارد؟ پیامبر عظیم الشانی که به او وحی می شده است. وحی، یعنی القاء خفی؛ چرا خفی؟ چون دستگاه ادراکی ما (از عقل و فهم و قلب و...) آنقدر با پیامبر فاصله دارد که هیچ چیزی متوجه نمی شویم و نمی فهمیم که جان او در چه رتبه ای بوده که وحی الهی را دریافت می نموده است!

می فرماید این حضرت زکریا علیه السلام با این رتبه و جایگاه، فاصله اش با حضرت مریم علیها السلام به قدری است که وی را نشناخته و به مقام آن بانوی عظیم القدر واقف نشد! این در حالی است که افتخار حضرت مریم علیها السلام، معیت و شاگردی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام است که او را در این حلقه راه داده اند. حضرت مریم علیها السلام مگر می تواند مقام و رتبه و جایگاه اهل بیت علیهم السلام را بشناسد؟ هرگز!

همانگونه که سابقاً اشاره کردیم، امیرالمؤمنین علیه السلام در بستر شهادت فرمودند: «وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَزَكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا»^{۳۷۷}، این بدن من چند صباحی مجاور و همسایه شما بود؛ چه می فهمیدید که آن روح کجاست؟! اصلاً به دنبال این هم نبودید که بفهمید روح من کجاست! شما با من معامله بدن کردید! در حالی که همه ما باید برای فهم این مطلب، سر از پا نشناسیم!

وضعیت بعضی از ما به گونه ای است که مثلاً اگر نماز جماعت قدری طولانی شود، اعتراض می کنیم؛ این یعنی حال صحبت با خداوند را نداریم! یا مثلاً اگر صحبت راجع به یک آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام طولانی شود، دیگر حال شنیدن نداریم!

نعمت غیر قابل توصیف اهل بیت علیهم السلام، رایگان به ما داده شده است؛ **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**^{۳۷۸}، من از شما هیچ اجر و مزدی در برابر رسالت خویش نمی خواهم؛ از این بیان فهمیده می شود که «مودت فی القربى»، عدل و همتای رسالت آقا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارد، زیرا اجر هر کاری باید با آن کار برابر باشد.

هیچ پیامبری «مودت فی القربى» را نخواست، زیرا هیچ پیامبری چنین اهل بیتی نداشته است که در این سطح از قدرت باشند و مودت آنها بتواند طّی طریق الی الله را ممکن نماید.

یکی از کارهای حضرت عیسی علیه السلام این بوده که مکرراً رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۳۷۷. نهج البلاغه (للصّبحي صالح)، ص: ۲۰۷؛ خطبه ۱۴۹.

۳۷۸. سورة مبارکه شوری (۴۲)، قسمتی از آیه کریمه ۲۳.

را بشارت می دادند:

مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ۳۷۹.

حضرت عیسی علیه السلام افتخار می کند که خدمت گزار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد؛ در کتاب «انجیل برناوا» از قول ایشان آمده که می فرمایند: ای کاش من وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را درک نموده و ایشان را می دیدم و از ایشان تقاضا می کردم تا به من افتخار دهد که بند کفش ایشان را باز کنم! قرآن می خواهد جایگاه عظیم اهل بیت علیهم السلام را دائماً به ما تذکر دهد و بفهماند که مقام ایشان، فوق حد تصور انبیاء علیهم السلام است؛ پس چرا قدر نمی شناسید و حرمت نگه نمی دارید؟!

اشاره‌ای به آیه شریفه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»

سوره مبارکه فتح مربوط به بیست سال بعد از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ در آخرین آیه از این سوره می فرماید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. ۳۸۰

نوعاً مفسرین از کنار این آیه عبور کرده و گویا گفته اند اگر این عبارت در سوره های ابتدائی (مانند سوره علق و مزمل) بیان شده بود، حامل این خبر بود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم، رسول الله است؛ ولی با توجه به اینکه این سوره مبارکه بیست سال پس از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و در زمان نزول آن، همه می دانند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله است، لذا این جمله خبری، غرض خاصی نداشته و توضیح واضحات است! و بر همین اساس، آیه شریفه را به لحاظ قواعد ادبیات عربی، طور دیگری ترکیب کرده اند (یعنی رَسُولُ اللَّهِ

۳۷۹. سوره مبارکه صف (۶۱)، قسمتی از آیه کریمه ۶: «بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او

احمد است!»

۳۸۰. سوره مبارکه فتح (۴۸)، قسمتی از آیه کریمه ۲۹.

را به عنوان خبر برای مبتدا قرار نداده‌اند^{۳۸۱}؛ در حالی که عبارت **مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ**، روشن و واضح است؛ کلمه مبارکه **«مُحَمَّدٌ»** به عنوان مبتدا، و **«رَّسُولُ اللَّهِ»** نیز خبر آن می‌باشد و می‌خواهد بفرماید: محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله است.

این عبارت در حقیقت به دو نکته اشاره می‌فرماید:

(۱) می‌خواهد غفلت و نسیان مردم جامعه را تذکر دهد؛ زیرا این آیه شریفه در فضایی بیان شده که عموم مسلمانان از جایگاه عظیم و غیر قابل توصیف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غفلت نموده و برخلاف دستورات آن حضرت رفتار می‌کنند؛ به همین دلیل است که این امر واضح را مجدداً متذکر می‌شود.

به عنوان مثال فرض کنید استاد برجسته‌ای را به مدرسه‌ای دعوت کنند اما دانش‌آموزان، به خاطر آنس هر روزه‌ای که با آن استاد دارند، از وی بهره لازم را نبرند؛ در این صورت به دانش‌آموزان تذکر می‌دهند که این استاد، در علم خود بی‌نظیر است، قدر آن را بدانید و از آن استفاده کنید.

(۲) می‌خواهد منزلت عظیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را تذکر دهد و بفرماید: تمام مراتب رسالت در این وجود مقدس جمع شده به طوری که دیگر پیامبران و رسولان به

۳۸۱. [۱] «قوله تعالى: «مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ»، الظاهر أنه مبتدأ وخبر فهو كلام تام، وقيل: «مُحَمَّدٌ» خبر مبتدأ محذوف وهو ضمير عائد إلى الرسول في الآية السابقة والتقدير: هو محمد، و«رَّسُولُ اللَّهِ» عطف بيان أو صفة أو بدل، وقيل: «مُحَمَّدٌ» مبتدأ و«رَّسُولُ اللَّهِ» عطف بيان أو صفة أو بدل و«الَّذِينَ مَعَهُ» معطوف على المبتدأ و«أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» خبر المبتدأ. (الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۸، ص: ۲۹۹)

[۲] و«مُحَمَّدٌ» خبر مبتدأ محذوف، تقديره: هو محمد يعود هذا الضمير المحذوف على قوله: رَّسُولُهُ في الآية قبلها. وهذا من حذف المَسند الذي وصفه السكاكي بالحذف الذي الاستعمال وارد على ترك المسند إليه وترك نظائره... وهذا المعنى هو الأظهر هنا إذ ليس المقصود إفادة أن محمداً رسول الله... (التحرير والتنوير، ج ۲۶، ص: ۱۷۱)

و نیز رجوع شود به: روح المعاني، ج ۱۳، ص: ۲۷۶؛ الكشف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۴، ص: ۳۴۶؛ أنوار التنزيل و أسرار التأويل (للبیضاوی)، ج ۵، ص: ۱۳۲؛ البحر المديد فی تفسیر القرآن المجید، ج ۵، ص: ۴۰۷؛ ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم، ج ۸، ص: ۱۱۴؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص: ۲۰۷؛ و...

گرد پای او نمی‌رسند.

خداوند با نزول این آیه شریفه، نمی‌خواهد بفرماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام مراتب رسالت را اکنون دارا شدند، چرا که آن حضرت، از همان ابتدا این منزلت را داشته‌اند، بلکه با این تذکر می‌خواهد بفرماید این وجود مقدس با آن مقام و منزلت که رایگان به شما داده شده، قدرش را بدانید و الزامات آن را رعایت کنید.

راه دوری نرویم! همین الان، چقدر ما الزامات اهل بیت علیهم السلام را رعایت می‌کنیم؟! چه اندازه به یاد آنها هستیم!؟

در زمان نزول این آیه شریفه (که بعد از صلح حدیبیه نازل شده است) مردم الزامات رسول اکرم را رعایت نمی‌کردند و برای کوچک‌ترین کار نیز اعتراض می‌کردند که چرا پیامبر این کار را انجام دادند!؟

در همین سوره مبارکه فتح، در چند آیه قبل از آیه مذکور، خداوند مژده فتح مکه را می‌دهد ^{۳۸۲}، سپس صلح حدیبیه که پیش می‌آید، گروهی به تردید می‌افتند که چرا وعده‌ای که داده شده بود رخ نداد؟! چرا فتح مکه صورت نگرفت؟! گروهی هم اعتراض می‌کنند! و... ^{۳۸۳}

۳۸۲. اشاره به آیه کریمه ۲۷: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَبَجَلْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا ؛ «و خداوند آن رؤیا را که در خواب به تو نشان داد که ان شاء الله به زودی داخل مسجد الحرام خواهید شد در حالی که از شر کفار ایمن باشید و سر بتراشید و بدون هیچ ترسی تقصیر کنید، دیدی که چگونه آن رؤیا را به حق به کرسی نشاند. آری او چیزهایی می‌دانست که شما نمی‌دانستید و به همین جهت قبل از فتح مکه فتحی نزدیک قرار داد».

۳۸۳. «ابن ابی‌الحدید» نقل می‌کند: «در صلح حدیبیه یکی از اصحاب [عمر بن خطاب]، به این قرارداد و پذیرفتن پیامبر اعتراض کرد و گفت: یا رسول الله! مگر ما مسلمان نیستیم؟ حضرت فرمودند: بله! گفت: مگر آنها کافر نیستند؟ حضرت فرمودند: بله! گفت: پس چرا در دین خود، تن به ذلت و زبونی می‌دهیم؟ حضرت فرمودند: من به آنچه مأمور عمل می‌کنم. این شخص از خدمت پیامبر خارج شده، به جمعی از صحابه گفت: مگر پیغمبر به ما وعده نداده بود که وارد مکه می‌شویم، در حالی که الان ما را از آن بازداشتند و با ذلت و زبونی برمی‌گردیم، اگر یار و یآوری داشتیم، تن به این ذلت نمی‌دادم! ابوبکر به این شخص گفت: وای بر تو! ملازم حلقه رکاب او باش، به خدا قسم! او پیغمبر خداست و خداوند او را ضایع نخواهد ساخت!

اُنس همسایگی و دیدار هر روزه رسول اکرم صلی الله علیه و آله، باعث حجاب آنها شده بود و فراموش کرده بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در چه جایگاه و مقام و منزلتی قرار دارند؛ در دیدار اول با پیغمبر صلی الله علیه و آله، تپش قلب می گرفتند، اما در مراتب بعدی برای آنها عادی شده و در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز صدایشان را بلند می کردند! آنها گمان می کردند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز همچون سایر افراد باتقواست، با این تفاوت که ایشان در مرتبه بالاتری از تقوا قرار دارند! غافل از اینکه فاصله آن حضرت با انبیاء علیهم السلام همچون فاصله مُلک تا ملکوت اعلی است، تا چه رسد به فاصله آن حضرت با افراد باتقوا! یعنی فاصله آن حضرت با همه افراد - به جز کسانی که نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند - بی نهایت است.

خداوند با این عبارت، تذکر می دهد که: محمد صلی الله علیه و آله، رسول الله است! یعنی نماینده خداوند مُلک و ملکوت و خدای عالم است؛ می فهمید؟!

اینکه خداوند به ما بفرماید: **مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ**، خیلی خجالت دارد!

این تذکر نشان دهنده آن است که چقدر ما غافل هستیم و از آن مؤمن عالی گرفته تا آن منافقی که در اسفل السافلین قرار دارد، حواسمان به قدر و منزلت و جایگاه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیست!

اتفاقاً در سوره مبارکه حجرات نیز این امر را تأیید نموده و می فرماید: **وَاعْلَمُوا أَنَّ**

فِيكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ^{۳۸۴}؛ حواستان باشد! این فردی که فقط در بین شماست، رسول الله است!

سپس ابوبکر گفت: مگر پیامبر به تو گفته بود امسال وارد مکه می شویم؟! گفت: نه! ابوبکر گفت: حتماً وارد مکه می شوی! موقعی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکه را فتح نمودند، کلیدهای کعبه را به دست گرفته و این شخص را فراخواندند و فرمودند: این را به شما وعده داده بودند. «(شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص: ۱۸۰)

«ابن هشام» در سیره خود می نویسد که این شخص اعتراض کننده، عمر بن خطاب بوده است. (السیره النبویه، ج ۲، ص: ۳۱۶)

خداوند نمی فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ فِيكُمْ»؛ بلکه با مقدم نمودن **فِيكُمْ** (که حصر را می رساند) می خواهد بفرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط و فقط در بین شما است، به این معنا که رسول الله (که واجد تمام مراتب رسالت باشد) فقط حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و سایر انبیاء و رسولان (همچون نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیه السلام) ... شعاع هایی از خورشید وجودی ایشان هستند.

خصوصاً عبارت را با **وَأَعْلَمُوا** بیان می فرماید، یعنی بدانید و دقت کنید! این وجود نازنین و بی همتا، صرفاً پسر عمو و هم قبیله ای و پدر و ... نیست، بلکه **رَسُولَ اللَّهِ** است. اضافه **رَسُولَ** به **اللَّهُ** در اینجا نکته دارد، **رَسُولَ اللَّهِ** یعنی نماینده خداوند؛ و حتی برای انبیاء علیهم السلام نیز پیام دارد، یعنی وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واسطه فیض متصل به خداوند است، به گونه ای که قابل توصیف برای شما انبیاء علیهم السلام هم نیست! ^{۳۸۵} و اصلاً شخصیت، یک شخصیت مبهم است و حتی برای ابراهیم خلیل الله، و برای موسی کلیم الله، و برای عیسی روح الله علیه السلام هم قابل وصف نیست!

این آیه شریفه در فضای معصومین مطرح است به طوری که حتی معصوم هم (که در مراتب عصمت، حائز مرتبه ای فوق العاده می باشد) نمی تواند وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را توصیف کند! از این رو خداوند متعال از معرفی غیر مستقیم به مراتب بیشتر استفاده نموده و می فرماید: در ضمن همین آیات، در حال معرفی حضرت زهراء عليها السلام و اهل بیت علیهم السلام هستیم؛ با معرفی یک شعاع (نظیر حضرت مریم علیها السلام که زکریای پیغمبر علیه السلام از ادراک او ناتوان است) شما به مقام و منزلت خورشید پی ببرید و غیر قابل توصیف بودن او را بفهمید!

۳۸۵. در فصل اول (ص: ۱۱۷) در شرح آیه شریفه **مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**، اشاره کردیم که وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام یک وجود ناشناخته و بلکه غیر قابل شناخت است؛ و از آنجایی که امیرالمؤمنین علیه السلام یک شعاع از شعاع های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند، پس عظمت و جایگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قطعاً یادکر و لا یوصف است.

قرآن کتاب اسرار است

آری! قرآن کتاب اسرار است؛ یعنی یک سری حقائق اولیه را بیان می‌فرماید که برای همه قابل فهم است، و برای هر کدام از این حقائق، لایه‌های عمیق‌تری نیز وجود دارد که دسترسی به آنها اختصاص به کسانی دارد که قلب خود را از صفات رذیله (مثل کبر، حسد، منیت و...) پاک کرده‌اند. هر کسی خودش می‌داند که در قلبش چه خبر است!

حضرت آیه الله جوادی آملی دامه‌الرحمة می‌فرمودند بعضی از مشایخ ما، اساتید علامه طباطبایی رحمه‌الله را هم می‌شناختند و می‌گفتند هیچکدام از آنها به رتبه علمی ایشان نمی‌رسیدند! مرحوم علامه طباطبایی رحمه‌الله این علوم را از کجا گرفته بودند؟! عروس حضرت قرآن، نقاب آن گه براندازد که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا ^{۳۸۶}

لزوم تکرار مطالب مهم در طول زندگی

ما باید دائماً این مطالب را با خود مرور کنیم. بعضی اوقات گمان می‌کنیم که اگر مطلبی را یک بار بشنویم کفایت می‌کند، در حالی که بعضی از مطالب را باید ده مرتبه بشنویم تا مطلب برای ما حاصل شده و سرتی از اسرار برای ما آشکار گردد. اگر کسی با شنیدن یک مطلب تکراری احساس کند که نیازی به شنیدن مجدد آن مطلب ندارد، دیگر هیچ چیزی برایش حاصل نخواهد شد!

استاد ما - خداوند ایشان را رحمت کند - بعضی از آیات و روایات را به جهت نکاتی که در آنها وجود داشت، خیلی دوست داشتند و خیلی تکرار می‌کردند؛ گاهی اوقات که خدمت ایشان می‌رسیدیم، بنده مطالبی را که ایشان تکرار می‌کردند عیناً می‌نوشتیم، و با نوشتن و مرور دوباره، مطلب جدیدی برایم حاصل می‌شد، زیرا نسبت به آنچه که ایشان می‌فرمودند ولع داشتم.

حال بعضی از ما، حال شهوت است؛ همانگونه که بعضی شهوت خوردن دارند و بعضی شهوت پوشیدن، و بعضی شهوت تنوعات تفریحی و...، بعضی هم شهوت بحث‌های علمی دارند و مدام به دنبال بحث‌های جالب و... می‌گردند! کسی که با شهوت با علم مواجه شود، دستانش از علم کوتاه خواهد شد.

خداوند در سوره مبارکه رحمن سی و یک بار آیه شریفه **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**^{۳۸۷} را تکرار فرموده است؛ تا وقتی که ما «آلاء» در این آیات را تکراری بدانیم، واضح است که مطلبی برای ما حاصل نخواهد شد! اما اگر نسبت به دریافت لایه‌های عمیق‌تر آیات الهی ولع داشته باشیم (آن هم نه صرفاً برای لذت بردن و جالب بودن)، در این صورت است که علم، رخ باز نموده و به اسرار موجود در آیات قرآن دست پیدا خواهیم کرد.

یک بار استاد ما نوشته‌ای را به بنده دادند؛ پس از مدتی که خدمت ایشان رسیدم و تنها بودیم، فرمودند: آقا! این نوشته را خوانده‌اید؟ گفتم: بله! فرمودند: باز هم آن را بخوانید! گفتم: چشم، باز هم می‌خوانم! و اتفاقاً قبل از تشرف به محضر ایشان، چند بار آن نوشته را خوانده بودم؛ بعد فرمودند: خود من هم آنچه را که نوشته‌ام می‌خوانم، ولی نه به خاطر اینکه خودم نوشته‌ام، بلکه به این دلیل که حرف خداوند و اولیاء خدا، با یک بار خواندن اصلاً به دست نمی‌آید! و می‌فرمودند: من وقتی که نوشته‌های خودم را می‌خوانم، مطلب جدیدی برایم حاصل می‌شود!

منتها انسان باید قابلیت کسب کند؛ و اگر بدون قابلیت، خوارها مطلب و هزاران حرف بی‌نور را در انبار ذهن خود بریزد، هیچ فایده‌ای برایش نخواهد داشت.

استاد ما - خداوند ایشان را رحمت کند - می‌فرمودند: در یکی از جلسات پرسش و پاسخ که در محضر مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله نشسته بودیم، یکی از رفقای طلبه سؤال کرد: آیه الله فلانی (که از بزرگان حوزه و از اساتید اخلاق به شمار می‌آمدند و کتاب‌های بسیاری نیز نوشته بودند و اکنون به رحمت خدا رفته‌اند) راجع به فلان روایت از

۳۸۷. این آیه شریفه، ۳۱ مرتبه در سوره مبارکه «رحمن» تکرار شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام گفته‌اند که سندیت و صحت ندارد!

پس از اینکه سؤال تمام شد، مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله (که اکثر اوقات در درون خودشان بودند و تا زمانی که نمی‌خواستند صحبت کنند، زیر لب مشغول ذکر خداوند بودند) مدتی درنگ نموده و سپس فرمودند: **وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ**^{۳۸۸}، کسی که خداوند برای او نوری قرار نداده، نور ندارد! (حتی اگر استاد اخلاق باشد و صدها کتاب بنویسد!) **ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ**^{۳۸۹}، همه‌اش ظلمت است! باید آیات قرآن را با دقت و تدبر بخوانیم و تکرار کنیم؛ باید شرح حال اولیاء الهی را مرور کنیم؛ اینها جزو مطالبی نیست که یک بار برای همیشه بشنویم و بفرستیم. خیلی باید مراقب باشیم!

کلام آخر

بحث‌های گذشته، مقدمه‌ای برای درک عظمت و توصیف شخصیت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام بود.

در مدح از تمام اولیاء خداوند، وصف حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نیز وجود دارد. توصیف آن حضرت فقط در سوره کوثر نیست، بلکه تمام قرآن وصف حضرت زهراء علیها السلام است. سوره مریم، یک ظاهری دارد و یک باطنی؛ ظاهر آن، معرفی حضرت مریم علیها السلام است و باطن آن معرفی حضرت زهراء علیها السلام است؛ سایر سوره‌ها و آیات نیز همین طور است.

بنابراین سوره مریم، سوره حضرت زهراء علیها السلام است؛ سوره آل عمران، سوره حضرت زهراء علیها السلام است و...؛ کم‌فهم آن کسی است که در قرآن فقط به دنبال اسم حضرت می‌گردد!

۳۸۸. سوره مبارکه نور (۲۴)، قسمتی از آیه کریمه ۴۰: «و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست!»

۳۸۹. سوره مبارکه نور (۲۴)، قسمتی از آیه کریمه ۴۰: «ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگری»

سوره کوثر، سوره اسرار خداوند است. اعتقاد راسخ بنده این است که بارزترین سوره در اعجاز قرآن، سوره کوثر است.

قرآن که نازل شد، از همان اول فرمود: اگر می‌گویید قرآن کتاب خداوند نیست، پس همانند آن را بیاورید!

در یک جا فرموده اگر می‌توانید ده سوره همانند آن بیاورید:

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^{۳۹۰}.

در جای دیگر می‌فرماید اگر می‌توانید یک سوره مثل آن بیاورید:

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^{۳۹۱}.

اگر کافری با شنیدن این آیه، تحریک شده و بخواهد یک سوره مثل قرآن را بیاورد، به طور طبیعی سریع به سمت سوره کوچک قرآن رفته و سعی می‌کند تا همانند آن را بیاورد. پس اینکه می‌فرماید یک سوره بیاورید اگر می‌توانید، گویا می‌فرماید مثل سوره کوثر را بیاورید اگر می‌توانید!

اگر سوره کوثر باز شود، دریاهایی از اعجاز در این سوره متبلور است.

یکی از اسرار سوره کوثر این است که می‌خواهد بفرماید امام زمان علیه السلام و جریان آخر الزمان و ظهور دین بر کل کره زمین، مربوط به شخصیت مستقیم حضرت زهراء علیها السلام است؛ نه به این دلیل که مادر بزرگ امام زمان علیه السلام است، بلکه به واسطه شخصیت خود حضرت صدیقه علیها السلام است که در این حوادث، نقش مستقیم داشته و از پس پرده، این

۳۹۰. سوره مبارکه هود (۱۱)، آیه کریمه ۱۳: «آنها می‌گویند: او به دروغ این (قرآن) را (به خدا) نسبت داده (و ساختگی است) بگو: اگر راست می‌گویید، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید؛ و تمام کسانی را که می‌توانید - غیر از خدا - (برای این کار) دعوت کنید».

۳۹۱. سوره مبارکه بقره (۲)، آیه کریمه ۲۳: «و اگر در باره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را - غیر خدا - برای این کار، فراخوانید اگر راست می‌گویید!».

جریان را هدایت و رهبری می فرمایند.

ما در این گفتار، یک شعاع از شعاع های آن خورشید نامتناهی را هم نگفتیم!

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

از هر چه دیده ایم و شنیدیم و خوانده ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم ^{۳۹۲}

ممنون از لطف و رحمت حضرت مادر علیها السلام که ما را دور هم جمع نمود تا چند

شبى از وجود مقدس و ملکوتى حضرتش گفتگو کنیم.

إن شاء الله خداوند به همه ما فهم عمیق قرآنى و بصیرت و عمل جامع و اتصال

به اولیاء خودش را مرحمت بفرماید!

والحمد لله رب العالمین

ضمائم

(۱) متن کامل داستان نزول سورة مبارکه انسان در شأن اهل بیت علیهم السلام

امام صادق علیهم السلام به نقل از امام باقر علیهم السلام داستان را اینگونه بیان می فرمایند:

«امام حسن و امام حسین علیهم السلام در کودکی دچار بیماری شدند. رسول خدا ﷺ همراه با دو نفر از اصحاب به عیادت آنها رفتند. یکی از اصحاب به امیرالمؤمنین علیهم السلام پیشنهاد داد: چه خوب است برای شفای دو فرزند نذری برای خداوند می کردید! امیرالمؤمنین علیهم السلام نذر کردند که اگر این دو فرزند شفا بگیرند، به شکرانه آن، سه روز روزه می گیرم؛ بعد از ایشان حضرت زهراء و حسنین علیهم السلام نیز همین نذر را کردند و کنیزشان فضه خادمه نیز همراه آنها چنین نذری کرد. امام حسن و امام حسین علیهم السلام پس از اندک زمانی شفا یافتند. روز اول نیت روزه کردند در حالی که در منزلشان هیچ طعامی نداشتند!

امیرالمؤمنین علیهم السلام سراغ همسایه یهودی خود، به نام شمعون (که شغل پشم بافی داشت) رفته و به او فرمودند: آیا می توانی مقداری پشم به من بدهی تا دختر محمد آنها را برای بریسد (و تبدیل به نخ کند) و در عوض، سه صاع جو در اختیار من قرار بدهی؟ شمعون قبول کرده و مقداری پشم با جو به آن حضرت داد.

امیرالمؤمنین علیهم السلام آنها را به نزد حضرت زهراء علیها السلام آورده و ماجرا را برای ایشان تعریف نمودند. حضرت زهراء علیها السلام نیز قبول کرده و اطاعت نمودند؛ آنگاه یک سوم پشم ها را رشته و یک صاع از جوها را برداشتند و پس از آسیاب نمودن، پنج قرص نان پختند؛ (برای هر نفر یک قرص نان).

نزدیک مغرب، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مسجد رفته و نماز را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اقامه کردند و سپس به منزل بازگشتند. سفره پهن شد و هر پنج نفر سر سفره نشستند تا افطار کنند. همین که امیرالمؤمنین (علیه السلام) اولین تکه نان را برداشتند، مسکینی به درب منزل آمده و عرض کرد: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ یَا أَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ؛ من مسکینی از مساکین مسلمین هستم؛ از آنچه می خورید به من هم اطعام کنید، خداوند از نعمت های بهشتی به شما بدهد!». امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا این صدا را شنیدند، لقمه را روی زمین گذاشتند و (خطاب به حضرت زهراء (علیها السلام)) اشعاری را بیان فرمودند:

فَاطِمُ ذَاتِ الْمَجْدِ وَ الْيَقِينِ يَا بِنْتُ خَيْرِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ

«ای فاطمه که دارای عظمت و یقین هستی؛ ای دختر بهترین مردم»

أَمَا تَرَيْنَ الْبَائِسَ الْمُسْكِينَ جَاءَ إِلَى الْبَابِ لَهُ حَنِينٌ

«آیا نمی بینی در مانده ای بیچاره بر در خانه ایستاده و ناله می کند؟!»

يَشْكُو إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَكِينُ يَشْكُو إِلَيْنَا جَائِعاً حَزِينُ

«شکایتش را نزد خداوند برده و به او پناه می برد؛ و درد دل خود را نزد ما

آورده و در حالی که گرسنه و غمگین است از ما کمک می خواهد»

كُلُّ امْرِي بِكَسْبِهِ رَهِيْنٌ مَنْ يَفْعَلِ الْخَيْرَ يَقِفُ سَمِيْنٌ

«هر فردی در گرو عمل خویش است؛

و هر کس کار خیر انجام دهد، ترازوی اعمالش در روز قیامت سنگین خواهد بود»

مَوْعِدُهُ فِي جَنَّةٍ رَهِيْنٌ حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى الضَّعِيْنِ

«و در خانه های عالی بهشت که خداوند آن را

بر بخیل حرام نموده، عوض آن را می گیرد»

وَ صَاحِبُ الْبُخْلِ يَقِفُ حَزِيْنٌ تَهْوِي بِهِ النَّارُ إِلَى سَجِيْنِ

«و صاحب صفت بخل در قیامت می ایستد در حالی که محزون است و آتش او را

درون سجین خواهد انداخت»

شَرَابُهُ الْحَمِيْمُ وَ الْغَسْلِيْنِ

«نوشیدنی اش حمیم و غسلین خواهد بود»

حضرت زهراء علیها السلام نیز با اشعاری، در پاسخ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَمْرُكَ سَمْعٌ يَا ابْنَ عَمٍّ وَ طَاعَةٌ
مَا بِي مِنْ لُؤْمٍ وَلَا وَضَاعَةٌ

«ای پسر عمو! امر شما را بی درنگ اطاعت خواهم کرد؛

و مرا در این طاعت، سرزنش و ملامتی نخواهد بود»

غُذِّيتُ بِاللُّبِّ وَ بِالْبَرَاةِ
أَرْجُو إِذَا أُشِيعْتُ مِنْ مَجَاعَةٍ

«به من غذای خرد و براعت داده شده؛ امید دارم وقتی کسی را از گرسنگی سیر نمایم»

أَنْ أَلْحَقَ الْأَخْيَارَ وَ الْجَمَاعَةَ
وَ أَدْخُلَ الْجَنَّةَ فِي شَفَاعَةٍ

«در ردیف نیکوکاران قرار بگیرم و به جماعت آنان ملحق گردم؛

و از نعمت شفاعت برخوردار باشم و به بهشت بروم»

امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهراء علیها السلام نان خود را به مسکین دادند و به تبعیت

از آنان، امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز همین کار را انجام دادند و در آخر، فضیه نیز

چنین کرد. آن شب را با آب افطار کردند و گرسنه خوابیدند!

آنها روز دوم هم روزه گرفتند در حالی که جز آب چیزی نخورده بودند! در روز

دوم، مجدداً حضرت زهراء علیها السلام ثلث دوم پشم‌ها را رشته و یک صاع دیگر از جوها را

برداشتند و پس از آسیاب نمودن، پنج قرص نان پختند.

به هنگام مغرب، امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد رفته و نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

اقامه کردند و سپس به منزل بازگشته و بر سفره افطار حاضر شدند. همین که

امیرالمؤمنین علیه السلام اولین لقمه را برداشتند، یتیمی به درب منزل آمده و صدا زد: «السَّلامُ

عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ؛ من یتیمی از یتیمان مسلمین هستم؛ از آنچه می‌خورید به

من هم اطعام کنید، خداوند از نعمت‌های بهشتی به شما بدهد!». دو باره

امیرالمؤمنین علیه السلام لقمه را روی زمین گذاشتند و (دومرتبه خطاب به حضرت زهراء علیها السلام)

اشعاری را بیان فرمودند:

فَاطِمُ بِنْتُ السَّيِّدِ الْكَرِيمِ
بُنْتُ نَبِيٍّ لَيْسَ بِالزَّيْمِ

«ای فاطمه! ای دختر آقای کریمان! ای دختر پیامبری که لئیم نیست!»

قَدْ جَاءَنَا اللَّهُ بِذَا الْيَتِيمِ
مَنْ يَرْحَمُ الْيَوْمَ فَهُوَ رَحِيمٌ

«خدای تعالی یتیمی را بر در خانه ما گسیل داشته است؛

هر کس امروز رحم کند، فردا مورد مرحمت خداوند قرار می گیرد»
مَوْعِدُهُ فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى اللَّئِيمِ
 «وعدۀ گاه چنین فردی در بهشت پرنعمت است،

بهشتی که خداوند آن را بر انسان پست حرام نموده است»
وَصَاحِبُ الْبُخْلِ يَقْفُ ذَمِيمٌ تَهْوِي بِهِ النَّارُ إِلَى الْجَحِيمِ
 «و صاحب صفت بخل در قیامت می ایستد در حالی که مورد مذمت است
 و آتش، او را در بر گرفته و به قعر جهنم می افکند»

شَرَّائِبُهَا الصَّدِيدُ وَالْحَمِيمُ
 «و نوشیدنی اش، صدید و حمیم خواهد بود»

حضرت زهراء عليها السلام نیز دوباره با اشعاری، در پاسخ به امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند:

فَسَوْفَ أُعْطِيهِ وَلَا أَبَالِي وَأَوْثَرُ اللَّهِ عَلَى عِيَالِي
 «هم اکنون او را طعام می دهم و باکی ندارم؛

و به خاطر رضای خداوند او را بر خاندانم مقدم می دارم»
أَمْسُوا جِيعاً وَهُمْ أَشْبَالِي أَصْغَرُهُمَا يُقْتَلُ فِي الْقِتَالِ
 «در حالی که فرزندان من، شیربچه هستند و روز خود را گرسنه سپری کرده اند؛

کوچک ترین آنان (حسین عليه السلام) در جنگ کشته خواهد شد»
بِكَرْبَلَاءٍ يُقْتَلُ بِأَغْيَالٍ لِقَاتِلِيهِ الْوَيْلُ مَعَ وَبَالٍ
 «در کربلا فرزندانم را ناجوانمردانه شهید می کنند؛

وای بر قاتلان او، عذاب دردناک و پستی و خواری بر آنان باد»
يَهْوِي فِي النَّارِ إِلَى سَفَالٍ كُبُولُهُ زَادَتْ عَلَى الْأَكْبَالِ

«در آتش، به سوی پایین افکنده می شود؛ قیدهای او از همه قیدها بیشتر است»

شب دوم نیز امیرالمؤمنین و حضرت زهراء عليها السلام و نیز فضۀ خادمه، نان

خود را به یتیم دادند و با آب افطار نموده و گرسنه خوابیدند!

آنها روز سوم هم روزه گرفتند در حالی که جز آب چیزی نخورده بودند! در روز سوم، مجدداً حضرت زهراء علیها السلام ثلث باقیمانده پشم‌ها را رشته و آخرین صاع جو را آسیاب نموده و پنج قرص نان پختند.

به هنگام مغرب، امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد رفته و نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقامه کردند و سپس به منزل بازگشته و بر سفره افطار حاضر شدند. همین که امیرالمؤمنین علیه السلام اولین لقمه را برداشتند، اسیری از اُسرای مشرکین به درب منزل آمده و صدا زد: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ؛ شما ما را اسیر نموده و در بند کرده‌اید اما نان نمی‌دهید؟!».

امیرالمؤمنین علیه السلام همچون دو شب قبل، لقمه را روی زمین گذاشتند و (مجدداً خطاب به حضرت زهراء علیها السلام) اشعاری را بیان فرمودند:

فَاطِمُ يَا بِنْتَ النَّبِيِّ أَحْمَدَ بِنْتُ النَّبِيِّ سَيِّدِ مُسَوِّدِ
«ای فاطمه! ای دختر نبی احمد!

ای دختر نبی آن آقایی که خداوند او را سید همه قرار داده»
قَدْ جَاءَكَ الْأَسِيرُ لَيْسَ يَهْتَدِي مُكَبَّلًا فِي غُلَّةٍ مُقَيَّدِ

«اسیر نزد تو آمده در حالی که راه به جایی نبرده

و در غل و زنجیر خود گرفتار و دربند است»

يَشْكُو إِلَيْنَا الْجُوعَ قَدْ تَقَدَّدَ مَنْ يُطْعِمُ الْيَوْمَ يَجِدْهُ فِي غَدِ

«از گرسنگی به سوی ما شکایت می‌کند؛ دچار درد شکم شده است

هر که امروز اطعام کند، فردای قیامت...»

عِنْدَ الْعَلِيِّ الْوَاحِدِ الْمُوَحَّدِ مَا يَزْرَعُ الزَّارِعُ سَوْفَ يَحْصُدُ

«... آن را نزد خدای علی یگانه خواهد یافت؛

و آنچه زارع بکارد به زودی آن را برداشت خواهد کرد»

فَأَعْطِي وَلَا تَجْعَلِيهِ يَنْكَدُ

«پس به او عطا کن و عطای او را کم قرار مده!»

حضرت زهراء علیها السلام نیز مجدداً با اشعاری، در پاسخ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

لَمْ يَنْقَ مِمَّا كَانَ غَيْرُ صَاعٍ قَدْ دَبِرْتُ كَفِّي مَعَ الذَّرَاعِ

«بیش از یک صاع جو نزد من باقی نمانده بود که آن را با دست و بازوی خود آرد کردم»

شِبْلَايَ وَاللَّهِ هُمَا جِيَاعٌ يَا رَبِّ لَا تَتْرُكْهُمَا صِيَاعٌ

«به خدا قسم فرزندان من سه روز است که گرسنه‌اند!»

پروردگارا! آنان را از هلاکت و نابودی برهان!

أَبُوهُمَا لِلْخَيْرِ ذُو اصْطِنَاعٍ عَبْلُ الذَّرَاعَيْنِ طَوِيلُ الْبَاعِ

«پدرشان کار خیر می‌کند و در کار خیر دو بازوی قوی و ید طولایی دارد»

وَمَا عَلَى رَأْسِي مِنْ قِنَاعٍ إِلَّا عَبَا نَسَجْتُهَا بِصَاعٍ

«و مقنعه‌ای بر سر من نیست جز عبایی که آن را در قبال یک صاع بافته‌ام!»

شب سوم نیز امیرالمؤمنین و حضرت زهراء و حسنین علیهم السلام و نیز فضه خادمه، نان

خود را به اسیر دادند و با آب افطار نموده و گرسنه خوابیدند!

صبح روز چهارم با آنکه روزه نبودند اما چیزی هم برای خوردن نداشتند!

امیرالمؤمنین علیه السلام به همراه امام حسن و امام حسین علیهم السلام به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدند در حالی که حسنین علیهم السلام بسیار گرسنه بوده و از شدت ضعف، می‌لرزیدند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا آنها را مشاهده کردند، پرسیدند: یا ابا الحسن! چه اتفاقی

افتاده است؟ من این حالت شما را که دیدم، غمگین و دلگیر شدم.

آنگاه همگی به سراغ حضرت زهراء علیها السلام رفتند و دیدند ایشان در محراب عبادت

مشغول نماز است در حالی که از شدت گرسنگی شکم آن حضرت به پشت چسبیده و

زیر چشمان آن حضرت، گود افتاده بود! همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترشان را دیدند،

او را در آغوش گرفته و [در حالی که گریه می‌کردند] فرمودند: «پناه می‌برم به خدا! شما

سه روز است در این حال هستید!».

در این حال جبرئیل نازل شده و عرضه داشت: «یا محمد! آنچه را که خداوند

برای تو و اهل بیت علیهم السلام نازل کرده است، دریافت کن!».

و سپس آیات ۱ تا ۲۲ سوره مبارکه انسان را برای آن حضرت تلاوت کرد». ۳۹۳

(۲) جَزْئُ التَّطْبِيقِ، بحثی مبنایی راجع به فهم آیات قرآن کریم

آیات قرآن یک تفسیر مفهومی دارد و یک جَزْئِ (جَزْی، از جریان گرفته شده است). یک آیه گاهی وقت‌ها بر مصادیقی غیر از مصادیق مفهومی تطبیق می‌کند؛ به این مسأله «جَزْی» می‌گویند.

جَزْئُ التَّطْبِيقِ (جریان پیدا کردن و منطبق شدن) در آیات قرآن، به عنوان یک اصل مطرح است؛ سرّ آن هم این است که قرآن کتابی است ابدی، و لذا اگر حادثه‌ای خاص را در مورد یک سری افراد بیان فرماید در حالی که افراد آن حادثه از بین رفته باشند و حکم آن آیه، فقط راجع به همان افراد بوده باشد، در این صورت با از بین رفتن آن افراد، چنانچه مصادیق جدیدی پیدا نشود، در واقع، حکم آن آیه نیز از بین رفته است! و این با ابدیت قرآن، ناسازگار است.

اهل بیت علیهم‌السلام در روایات متعددی این را تذکر می‌دهند که اگر قرار باشد آیه‌ای در مورد قومی نازل شده باشد و آنها مرده باشند و آن حکم فقط راجع به آنها باشد، در این صورت حکم آن آیه نیز از بین رفته است! ۳۹۴ در این صورت قرآن به یک کتاب صرفاً تاریخی تبدیل خواهد شد، یعنی یک حادثه‌ای را بیان کرد و آن حادثه تمام شد و رفت؛ نهایتاً یک درس عبرتی هم می‌ماند! آیا واقعاً قرآن در همین حد است؟!

درحالی‌که قرآن **يَجْرِي مَجْرَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ**، در هر دوره‌ای مثل شمس و قمر می‌تابد و جریان دارد و کهنه نمی‌شود، و در نزد هر قومی جریان دارد و مصادیق پیدا می‌کند.

منتها این جَزْی که همان جریان یافتن و منطبق شدن آن مصادیق بر مصادیق جدید

۳۹۳. الأُمّالی (للمصدق)، ص: ۲۵۷. و نیز در کتاب «إحقاق الحق» حدیث فوق از ۳۶ نفر از دانشمندان و

علمای اهل سنت با ذکر مأخذ نقل نموده است. (إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۳، ص: ۱۵۷ تا ۱۷۱)

۳۹۴. رجوع شود به ص: ۵۹، پاورقی ۶۵.

است، در چه جایی مجاز است و در چه جایی مجاز نیست؟ قاعده و ملاکات آن چیست؟ اصلاً آیا ما هم مجاز هستیم که آیات قرآن را بر مصادیق جدید جریان دهیم یا فقط اهل بیت (علیهم السلام) این اجازه را دارند؟ و مسائل دیگری که بحث آن مفصل است و ما فعلاً وارد آن نمی‌شویم.

اصل مطلب روشن باشد که گاهی وقت‌ها مفهوم آیه در بستر آیات، یک معنای خاصی برای خودش دارد؛ و همین آیه، جدای از بستر آیات، بر موارد دیگر نیز جریان پیدا می‌کند. قرآن این توان را دارد؛ البته به شرط اینکه معنای آیه، تام باشد، ناقص نباشد که نیاز به ماقبل و مابعد داشته باشد؛ بنابراین اگر معنای آیه تمام باشد و از لحاظ مفهومی نقصانی نداشته باشد، این آیه (فارغ از بسترش) می‌تواند معنا داشته باشد.

پس ما اول می‌رویم سراغ خود آیه تا ببینیم در بستر خود چه معنایی دارد. کار دوم اینکه فارغ از معنا و جریان اولیه آیه که در بستر خودش وجود دارد، یک معنای دوم - که همان معنای تأویلی، عمیق‌تر و دقیق‌تر آیه است که در ظاهر ارتباطی با معنای اولیه‌اش ندارد - در یک لایه عمیق‌تری با آن آیات ارتباط پیدا می‌کند؛ یعنی این‌گونه نیست که معنای دوم در یک بستری ربطی به آیات نداشته باشد، ولی ما بگوییم چون چاره‌ای نیست و معنای اول و سطح ظاهر به فلان جریان مرتبط می‌باشد، پس باید معنای دومی برای آیه قرار دهیم ولی غیر مرتبط!! نه! معنای دوم هم مرتبط است، البته در سطحی دیگر؛ و اگر معنای سومی هم داشته باشد، باز هم مرتبط است منتها در سطحی دیگر، و همین‌طور تا بطن هفتادم!

به عنوان مثال، آیه شریفه **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** ^{۳۹۵}، واقعاً راجع به چیست؟ آیا راجع به حاجیانی است که از خود گذشته‌اند؟ یا اینکه به فرد خاصی اشاره دارد؟ اگر به این رسیدیم که به فرد خاصی اشاره می‌کند، سؤال‌های دیگری نیز مطرح می‌گردد؛ مثلاً اینکه چرا خداوند آن را در آیات حج قرار داده است؟! و...

اگر به این نتیجه رسیدیم که مقصود از این آیه، یک عده از حاجیانی است که از

خود گذشته‌اند، در این صورت این نتیجه، تعارض پیدا می‌کند با روایات زیادی که می‌فرمایند مقصود از این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند! در نتیجه باید روایات را حمل کنیم بر تأویل و بطن آیه که دست ما از آن کوتاه است. در این صورت این‌گونه روایات از قبیل تأویل‌های باطنی هستند که حقیقت را بیان کرده و در عین حال به آیه نیز مرتبط می‌باشند، ولی سطح ارتباط آن از سطح درک ما بیشتر و بالاتر است و در دسترس ما نیست. با این حساب چون آیه راجع به حاجیان است و قبل و بعد آیات هم راجع به حاجیان است، لذا از حیث مفهومی از ناحیه آیات مشکلی نخواهیم داشت. گرچه از ناحیه روایات با مشکل مواجه خواهیم شد!

اما اگر به این نتیجه رسیدیم که این آیه راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام است و جریان جانبازی حیرت‌انگیز آن حضرت در لیلۃ المبیت را مطرح می‌فرماید، در این صورت از ناحیه روایات مشکلی نخواهیم داشت زیرا نتیجه به دست آمده با روایات منطبق می‌شود؛ اما از ناحیه آیات به مشکل برمی‌خوریم و آن اینکه این آیه (که مربوط به لیلۃ المبیت است و جریان خاصی را بیان می‌فرماید) چه ارتباطی با آیات قبل و بعد از خودش دارد؟! در اینجا اگر ارتباط بین آیه شریفه لیلۃ المبیت با آیات قبل و بعد از آن را نتوانستیم بفهمیم، در این صورت از پاسخ به این سؤال که چرا جریان لیلۃ المبیت در بین آیات حج آمده است؟ عاجز مانده‌ایم و باید بگوییم که نمی‌دانیم و عقل ما در این سطح از ادراک نیست! و این ندانستن، چیز مبهمی نیست، زیرا هزاران نمی‌دانم وجود دارد! و لذا به اصل مطلب ضرری نمی‌زند، چون فرض بر این است که اصل مطلب را اثبات نموده‌ایم. و اما اگر بتوانیم ارتباط آیه لیلۃ المبیت با آیات قبل و بعد از آن را بفهمیم، در این صورت است که مطلب به کمال خودش رسیده و سؤالات ما پاسخ داده می‌شود. ^{۳۹۶}

(۳) بیانی راجع به استخاره در بیان استاد نخاوی رحمته الله

استخاره با قرآن و تسبیح، استخاره اصلی نیست، بلکه اصل در استخاره،

«انقطاع» است به این کیفیت که: انسان ابتدا به نیت غسل استخاره، غسل کند؛ و سپس دو رکعت نماز به نیت نماز استخاره بخواند؛ و آنگاه خود را از میل و کراهت نفسانی و از حول و قوه خویشتن خارج نموده و همچون فردی که به اضطرار و بن بست رسیده، حقیقتاً و واقعاً از خداوند طلب اختیار و خیر نماید و صد مرتبه بگوید: «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ»؛ و سپس در مرتبه صد و یکم بگوید: «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَاقِبَةٍ»؛ در این حالت بنگرد که چه چیزی به قلبش می افتد، همان را انجام بدهد، و این، حجت الهی است؛ حتی به خاطر اهمیت موضوع، در بعضی از موارد فرموده اند به جهت انقطاع بیشتر، از شهر بیرون برود.

البته بحث استخاره، بحث مفصلی است و ما تنها اشاره ای کردیم تا بگوییم خیلی وقت ها، قلب انسان وقتی در یک موضوع، خالص شود و خود را از حواشی مبرا سازد، پاسخ خواهد گرفت.

(۴) داستان ازدواج جویسر با ذلفا

ابوحزمه ثمالی می گوید: نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی اجازه ورود خواست. امام علیه السلام به او اجازه ورود دادند. آن مرد وارد شد و به امام علیه السلام سلام کرد و امام علیه السلام به او خیر مقدم گفتند و او را نزدیک خود نشاندند و از حالش پرسیدند.

مرد گفت: فدایت شوم! از دختر یکی از دوستان شما به نام «ابن ابی رافع» خواستگاری کردم و او مرا به خاطر زشتی، فقر و غربت رد کرد! من از این ماجرا چنان غمگین شدم که در آن لحظه مرگم را آرزو کردم!

امام علیه السلام به او فرمودند: به عنوان فرستاده من نزد او برو و بگو: محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب به تو می گوید دخترت را به عقد «منجح بن رباح» درآور و او را رد نکن!

آن مرد با خوشحالی از جا برخاست و با شتاب بیرون رفت.

امام علیه السلام فرمودند: مردی از اهل یمامه به نام «جویسر» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اسلام آورد. او مرد متدین و خوبی بود؛ اما کوتاه قد، مستمند، برهنه و از زشت رویان سودانی

بود.

پیامبر ﷺ حمایت از او را به خاطر غریب و فقیر بودنش برعهده گرفتند و از سهم خود، یک صاع خرما برای او معین ساختند؛ دورای بلند نیز به او عنایت نموده و از او خواستند تا ملازم مسجد باشد و شب‌ها در آنجا بخوابد.

جویر مدتی در این حال بود تا آنکه شمار تازه مسلمانان غریب و نیازمند در مدینه زیاد شد و دیگر در مسجد جایی برای آنان نماند.

در پی آن خداوند به پیامبر ﷺ وحی فرستاد که مسجد را تطهیر کند و کسانی را که شب در مسجد می‌خوابند، از آنجا بیرون آورد و تمام درب‌ها به سوی مسجد را جز درب خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) ببندد؛ کسی با حالت جنابت از مسجد عبور نکند و هیچ غریبی در آنجا نخوابد.

پیامبر ﷺ نیز دستور فرمودند تا درب‌ها جز درب خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ببندند و خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) را نیز به حال خود واگذاشتند. آنگاه فرمان دادند سقفی برای مسلمانان برپا کنند. به این ترتیب جایگاهی به نام «صفه» فراهم شد و حضرت از افراد غریب و مستمند خواستند تا روز و شب را در سایه آن بگذرانند.

پیامبر ﷺ هرگاه دست مبارکشان باز بود، برایشان گندم، خرما، جو و کشمش می‌آورد و مسلمانان نیز چنین می‌کردند و در پی ابراز محبت حضرت به اصحاب صفه، با آنها مهربانی می‌نمودند و صدقات خود را به آنان می‌دادند.

روزی چشم حضرت به جویر افتاد و دلش به حال او سوخت. حضرت فرمودند: ای جویر! شاید مناسب باشد همسری برگزینی تا هم زمینه‌ساز عفت تو باشد و هم تو را در دنیا و آخرت یاری رساند.

جویر عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد، چه کسی به من اعتنا می‌کند؟!

به خدا سوگند! نه حسب و نسب دارم، و نه مال و زیبایی! کدام دختر با این حال به من تمایل نشان می‌دهد؟!

پیامبر ﷺ فرمودند: ای جویر! خداوند به برکت اسلام هر کسی را که در جاهلیت عزیز بود، خوار کرد و هر کسی را که خوار بود، عزیز نمود. هر کسی که در جاهلیت خوار بود، به برکت اسلام عزت یافت و خداوند به برکت اسلام، نخوت و تفاخر به حسب و نسب جاهلی را از بین برد. از این رو امروز سفید و سیاه، قریشی عرب و عجم همگی فرزندان آدم شمرده می‌شوند. خداوند آدم را از خاک آفرید و محبوب‌ترین مردم در روز قیامت نزد خداوند، مطیع‌ترین آنان در برابر فرامین الهی و پرهیزگارترین آنان خواهند بود ای جویر! امروز در میان مسلمانان کسی را نمی‌شناسم که بر تو برتری داشته باشد؛ مگر کسی که از تو پرهیزگارتر و مطیع‌تر باشد؛ نزد «زیاد بن لبید» که از اشراف بنی بیاضه است، برو و بگو: من فرستاده رسول خدا نزد تو هستم؛ او می‌خواهد تا دخترت ذلفاء را به تزویج جویر درآوری!

وقتی جویر نزد زیاد بن لبید رسید، اجازه ورود خواست و داخل شد و سلام کرد و گفت: من فرستاده رسول خدا نزد تو هستم و برای کاری آمده‌ام، آیا آن را آشکارا بازگو کنم یا پنهانی؟! زیاد گفت: آشکارا بگو! چون پیام‌رسان خدا برای من مایه شرافت و افتخار است.

جویر گفت: رسول خدا از تو خواسته است دخترت ذلفاء را به تزویج جویر درآوری!

زیاد گفت: آیا رسول خدا تو را برای این پیام نزد من فرستاد؟

جویر گفت: آری، بر من روا نیست که بر پیامبر دروغ ببندم.

زیاد گفت: ما دختران خود را جز به همگنان خود از انصار نمی‌دهیم باز گرد تا من خود رسول خدا ﷺ را ملاقات کنم و عذر خود را با ایشان در میان گذارم.

دختر زیاد که در اتاق خود بود، سخن جویر را شنید و کسی را نزد پدرش فرستاد و از پدر خواست نزد وی بیاید. وقتی زیاد نزد دخترش رفت، ذلفاء گفت: این چه سخنی بود که به جویر گفتی؟

زیاد پیام رسول خدا را با دخترش در میان گذاشت. به خدا سوگند جویر با وجود پیامبر ﷺ بر او دروغ نبسته است. کسی را بفرست تا جویر را باز گرداند.

زیاد کسی را فرستاد و جویبر بازگشت. زیاد به او گفت: خوش آمدی، همین جا بمان تا من باز گردم.

آنگاه زیاد نزد رسول خدا رفت و گفت: پدر و مادرم فدای شما باد! جویبر نزد من آمد و پیام شما را رساند. من به او چیزی نگفتم و صلاح دیدم که خود به دیدار شما بیایم و بگویم که ما دختران خود را جز به همگنان از انصار نمی‌دهیم!

حضرت فرمودند: ای زیاد! جویبر مؤمن است و مؤمن هم کفو مؤمن و مسلمان هم کفو مسلمان است. ابن زیاد! دخترت را به او بده و از او روی برنگردان. امام باقر علیه السلام افزودند:

زیاد به خانه بازگشت و آنچه را که از پیامبر شنیده بود، با دخترش در میان گذاشت. دختر گفت: اگر از فرمان پیامبر سرپیچی کنی، کافر می‌شوی، پس مرا به عقد او درآور!

زیاد از نزد دخترش خارج شد و دست جویبر را گرفت و نزد اطرافیانش برد و دخترش را بر اساس سنت خدا و رسول به عقد جویبر درآورد و مهر او را برعهده گرفت و جهیزیه دخترش را فراهم ساخت.

پس از آماده کردن مقدمات، شخصی را نزد داماد فرستاد تا بپرسند آیا خانه‌ای دارد تا عروس را نزدش روانه سازند. جویبر گفت: به خدا سوگند، من هیچ مالی ندارم! به دستور زیاد، جویبر را آماده کردند و برایش خانه، فرش و اثاث خانه فراهم ساختند و دو لباس به او پوشاندند و ذلفاء را به خانه داماد بردند...

جویبر، سرانجام در یکی از غزوه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شهادت رسید. ^{۳۹۷}

کتابنامه

۱. إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب عليه السلام؛ أبو الحسن علي بن حسين بن علي بن عبدالله هذلي «مسعودي» (م ۳۴۶ ق)؛ انصاريان؛ قم؛ ۱۴۲۶ ق، ۱۳۸۴ ش؛ چاپ سوم.
۲. إحقاق الحق وإزهاق الباطل؛ سيد قاضي نور الله بن شريف الدين شوشتری (م ۱۰۱۹ ق)؛ کتابخانه عمومی حضرت آيت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)؛ قم؛ ۱۴۰۹ ق.
۳. إحياء علوم الدين؛ ابو حامد بن محمد بن محمد غزالي طوسي نيشابوري «امام محمد غزالي» (م ۵۰۵ ق)؛ محقق / مصحح: عبد الرحيم بن حسين حافظ عراقي؛ دار الكتاب العربي؛ بی جا؛ بی تا؛ چاپ اول.
۴. الاختصاص؛ ابو عبدالله، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی «شيخ مفيد» (م ۴۱۳ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، محمود محرمی زرندي؛ المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۵. ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم؛ محمد بن محمد ابوالسعود (م ۹۸۲ ق)؛ دار إحياء التراث العربي؛ بيروت، لبنان؛ ۱۹۸۳ م؛ چاپ اول.
۶. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد؛ ابو عبدالله، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی «شيخ مفيد» (م ۴۱۳ ق)؛ محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم السلام؛ کنگره شيخ مفيد؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۷. إرشاد القلوب إلى الصواب؛ ابو محمد، حسن بن ابی الحسن ديلمی (م ۸۴۱ ق)؛ الشريف الرضي؛ قم؛ ۱۴۱۲ ق؛ چاپ اول.
۸. إعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء؛ محمد راغب الطباخ الحلبي (م ۱۳۷۰ ق)؛ ترجمه / تحقيق: محمد کمال؛ دار القلم العربي؛ حلب؛ ۱۴۰۸ ق؛ چاپ دوم.
۹. إقبال الأعمال (ط - القديمة)؛ علی بن موسی بن جعفر بن طاووس «سيد بن طاووس» (م ۶۶۴ ق)؛ دار الكتب الإسلامية؛ تهران؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ دوم.

۱۰. الأمالي؛ ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ کتابچی؛ تهران؛ ۱۳۷۶ ش؛ چاپ ششم.
۱۱. الأمالي؛ ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی «شیخ طوسی - شیخ الطائفة» (م ۴۶۰ ق)؛ محقق / مصحح: مؤسسة البعثة؛ دار الثقافة؛ قم؛ ۱۴۱۴ ق؛ چاپ اول.
۱۲. الأمالي؛ ابو عبدالله، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی «شیخ مفید» (م ۴۱۳ ق)؛ محقق / مصحح: حسین استاد ولی، علی اکبر غفاری؛ کنگره شیخ مفید؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.
۱۳. الإمامة و السياسة؛ أبو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري (م ۲۷۶ ق)، تحقيق: على شيرى؛ بيروت؛ دار الأضواء؛ ۱۴۱۰ ق، ۱۹۹۰ م؛ چاپ اول.
۱۴. أنساب الأشراف؛ ابوالحسن احمد بن يحيى بن جابر بن داود البغدادي «بلاذري» (م ۲۷۹ ق)؛ دار الفكر؛ بيروت؛ ۱۴۱۷ ق؛ چاپ اول.
۱۵. أنوار التنزيل و أسرار التأويل؛ عبدالله بن عمر بن محمد بن علي بيضاوي شیرازی «بيضاوي» (م ۶۸۵ ق)؛ اعداد: محمد عبدالرحمن مرعشلی؛ دار إحياء التراث العربي؛ بيروت، لبنان؛ ۱۴۱۸ ق؛ چاپ اول.
۱۶. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام (ط - بيروت)؛ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، «علامه مجلسی - مجلسی دوم» (م ۱۱۱۰ ق)؛ محقق / مصحح: جمعی از محققان؛ دار إحياء التراث العربي؛ بيروت؛ ۱۴۰۳ ق؛ چاپ دوم.
۱۷. البحر المديد في تفسير القرآن المجيد؛ ابوالعباس احمد بن محمد بن مهدی بن عجيبه حسنی «ابن عجيبه» (م ۱۲۲۴ ق)؛ محقق: احمد عبدالله قرشی رسلان؛ حسن عباس زكي؛ قاهره، مصر؛ ۱۴۱۹ ق؛ چاپ اول.
۱۸. البرهان في تفسير القرآن؛ علامه، سيد هاشم بن سليمان بحرانی (م ۱۱۰۷ ق)؛ محقق: بنیاد بعثت، واحد تحقیقات اسلامی؛ مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامية؛ قم؛ ۱۴۱۵ ق؛ چاپ اول.
۱۹. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام؛ محمد بن حسن بن فروخ صفار (م ۲۹۰ ق)؛ محقق / مصحح: محسن بن عباسعلی کوچه باغی؛ مكتبة آية الله المرعشي النجفي؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ دوم.

۲۰. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة؛ سيد شرف الدين، علی حسینی استرآبادی (م ۹۴۰ ق)؛ محقق: حسین استاد ولی؛ جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي؛ قم؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ اول.
۲۱. تاریخ الأمم والملوک؛ أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری (م ۳۱۰ ق)؛ تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم؛ انتشارات دار التراث؛ بیروت؛ ۱۳۸۷ ق، ۱۹۶۷ م؛ چاپ دوم.
۲۲. تاریخ امام حسین علیه السلام (موسوعة الإمام الحسين عليه السلام)؛ گروهی از نویسندگان؛ سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی؛ تهران، ایران؛ ۱۳۷۸ ش.
۲۳. تاریخ یعقوبی؛ احمد بن أبی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح الکاتب العباسی «یعقوبی» (م بعد از ۲۹۲ ق)؛ دار صادر؛ بیروت؛ بی تا.
۲۴. التبيان في تفسير القرآن؛ ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی «شیخ طوسی - شیخ الطائفة» (م ۴۶۰ ق)؛ مصحح: احمد حبیب قصیر عاملی؛ دار إحياء التراث العربي؛ لبنان، بیروت؛ بی تا؛ چاپ اول.
۲۵. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ؛ حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی حلبی (م قرن ۴ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ انتشارات جامعه مدرسین؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق، ۱۳۶۳ ش؛ چاپ دوم.
۲۶. التحقيق في كلمات القرآن الكريم؛ حسن مصطفوی (م ۱۴۲۶ ق)؛ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۸ ش؛ چاپ اول.
۲۷. تفسیر ابن عربی؛ محیی الدین بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله طایبی حاتمی «ابن عربی» (م ۶۳۸ ق)؛ محقق / مصحح: سمیر مصطفی رباب؛ دار احیاء التراث العربی؛ بیروت، لبنان؛ ۱۴۲۲ ق؛ چاپ اول.
۲۸. تفسیر التحریر و التنویر؛ محمد طاهر ابن عاشور (م ۱۳۹۴ ق)؛ مؤسسة التاریخ العربی؛ بیروت، لبنان؛ ۱۴۲۰ ق؛ چاپ اول.
۲۹. تفسیر شریف لاهیجی؛ محمد بن شیخ علی بن عبدالوهاب بن پیلہ فقیہ اشکوری دیلمی لاهیجی (م ۱۰۹۰ ق)؛ مصحح: جلال الدین حسینی ارموی محدث؛ دفتر نشر داد؛ تهران؛ ۱۳۷۳ ش؛ چاپ اول.

۳۰. تفسیر العیاشی؛ محمد بن مسعود عیاشی (م ۳۲۰ ق)؛ محقق / مصحح: هاشم رسولی محلاتی؛ مکتبه العلمیه الاسلامیه؛ تهران؛ ۱۳۸۰ ق؛ چاپ اول.
۳۱. تفسیر غریب القرآن؛ ابو محمد، عبدالله بن مسلم بن قتیبہ دینوری (م ۲۷۶ ق)؛ شارح: ابراهیم محمد رمضان؛ دار و مکتبه الهلال؛ بیروت، لبنان؛ ۱۴۱۱ ق؛ چاپ اول.
۳۲. تفسیر فرات الکوفی؛ ابو القاسم، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی (م ۳۰۷ ق)؛ محقق / مصحح: محمد کاظم؛ وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مؤسسة الطبع و النشر؛ تهران؛ ۱۴۱۰ ق؛ چاپ اول.
۳۳. تفسیر القرآن العزیز المسمی تفسیر عبدالرزاق؛ صنعانی، عبدالرزاق بن همام (م ۲۱۱ ق)؛ دار المعرفة؛ بیروت، لبنان؛ ۱۴۱۱ ق؛ چاپ اول.
۳۴. تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)؛ عبد الرحمن بن محمد بن ادريس بن منذر تمیمی حنظلی رازی «ابن ابی حاتم» (م ۳۲۷ ق)؛ محقق: اسعد محمد طیب؛ مکتبه نزار مصطفی الباز؛ عربستان - ریاض؛ ۱۴۱۹ ق؛ چاپ سوم.
۳۵. تفسیر القمی؛ علی بن ابراهیم قمی (م قرن ۳ ق)؛ محقق / مصحح: طیب موسوی جزائری؛ دار الکتاب؛ قم؛ ۱۳۶۳ ش؛ چاپ سوم.
۳۶. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)؛ فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین رازی شافعی «فخر رازی» (م ۶۰۶ ق)؛ دار إحياء التراث العربي؛ لبنان - بیروت؛ ۱۴۲۰ ق؛ چاپ سوم.
۳۷. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام؛ مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف؛ قم؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ اول.
۳۸. تفسیر نمونه؛ ناصر مکارم شیرازی؛ دار الکتب الاسلامیه؛ تهران؛ ۱۳۷۱ ش؛ چاپ دهم.
۳۹. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین «شیخ حر عاملی» (م ۱۱۰۴ ق)؛ محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم السلام؛ مؤسسة آل البيت عليهم السلام؛ قم؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ اول.
۴۰. التوحید؛ ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح: سید هاشم حسینی طهرانی؛ جامعه مدرسين؛ ایران، قم؛ ۱۳۹۸ ق؛ چاپ اول.

۴۱. جامع الأخبار؛ شیخ تاج الدین، محمد بن محمد بن حیدر شعیری (م قرن ۶ ق)؛ مطبعة حیدریة؛ نجف؛ بی تا؛ چاپ اول.
۴۲. جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ ابوجعفر، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری (م ۳۱۰ ق)؛ دار المعرفة، لبنان - بیروت؛ ۱۴۱۲ ق؛ چاپ اول.
۴۳. الجامع الصحيح و هو سنن الترمذی؛ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سَوْرَة سَلَمی ترمذی (م ۲۷۹ ق)؛ تحقیق و شرح: احمد محمد شاکر؛ دار الحديث؛ مصر - قاهرة؛ ۱۴۱۹ ق؛ چاپ اول.
۴۴. الجامع لأحكام القرآن؛ ابو عبدالله محمد بن ابی بکر بن فرح انصاری خزرجی اندلسی قرطبی (م ۶۷۱ ق)؛ ناصر خسرو؛ تهران؛ ۱۳۶۴ ش؛ چاپ اول.
۴۵. جُنّة الأمان الواقعة و جنة الإيمان الباقية (المصباح للكفعمي)؛ شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی عاملی کفعمی (م ۹۰۵ ق)؛ دار الرضی (زاهدی)؛ قم؛ ۱۴۰۵ ق؛ چاپ دوم.
۴۶. حاشية الصبان على شرح الأشموني على ألفية ابن مالك؛ محمد بن علی الصبان (م ۱۲۰۶ ق)؛ محقق: عبدالحمید هنداوای؛ المكتبة العصرية؛ بیروت، لبنان؛ بی تا؛ چاپ اول.
۴۷. حياة القلوب؛ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، «علامه مجلسی - مجلسی دوم» (م ۱۱۱۰ ق)؛ سرور؛ قم؛ ۱۳۸۴ ش؛ چاپ ششم.
۴۸. الدر المنثور في التفسير بالمأثور؛ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی (م ۹۱۱ ق)؛ کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ اول.
۴۹. الدعوات (سلوة الحزين)؛ شیخ قطب الدین، ابو الحسن، سعید بن عبدالله بن حسین بن هبة الله بن حسن راوندی کاشانی «قطب راوندی» (م ۵۷۳ ق)؛ انتشارات مدرسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ قم؛ ۱۴۰۷ ق؛ چاپ اول.
۵۰. دلائل الإمامة؛ ابو جعفر، محمد بن جریر بن رستم طبری آملی صغیر (م قرن ۵ ق)؛ محقق / مصحح: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة؛ بعثت؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ اول.

۵۱. الذريعة إلى تصانيف الشيعة؛ محمد محسن بن علی تهرانی «شیخ آقا بزرگ تهرانی» (م ۱۳۸۹ ق)؛ گردآورنده: احمد بن محمد حسینی؛ دار الأضواء؛ بیروت، لبنان؛ ۱۴۰۳ ق؛ چاپ سوم.
۵۲. رجال الکشي (إختيار معرفة الرجال)؛ ابو عمرو، محمد بن عمر بن عبد العزيز کشي (م ۳۵۰ ق)؛ محقق: مهدی رجایی؛ مصحح: محمدباقر بن محمد میرداماد؛ خلاصه-کننده: محمد بن حسن طوسی؛ مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ اول.
۵۳. رساله سير و سلوك منسوب به بحر العلوم؛ سيد محمد مهدی بن مرتضی بن محمد بروجردي طباطبائی، «علامه بحر العلوم» (م ۱۲۱۲ ق)، شارح: سيد محمد حسين حسینی طهراني، «علامه طهراني» (م ۱۴۱۶ ق)؛ علامه طباطبائی؛ مشهد مقدس؛ ۱۴۱۸ ق؛ چاپ چهارم.
۵۴. رساله لب اللباب در سير و سلوك أولى الألباب؛ علامه سيد محمد حسين حسینی طهراني، «علامه طهراني» (م ۱۴۱۶ ق)؛ علامه طباطبائی؛ مشهد مقدس؛ ۱۴۲۶ ق؛ چاپ سیزدهم.
۵۵. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني؛ محمود بن عبدالله آلوسی (م ۱۲۷۰ ق)؛ گردآورنده: سناء بزيع شمس الدين، ابراهيم شمس الدين؛ محقق: علی عبد الباری عطية؛ دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون؛ لبنان - بيروت؛ ۱۴۱۵ ق؛ چاپ اول.
۵۶. روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن؛ جمال الدين، ابوالفتح، حسين بن علی رازی خزاعی نیشابوری «ابوالفتح رازی» (م ۵۵۶ ق)؛ محقق / مصحح: دکتر محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح؛ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی؛ مشهد؛ ۱۴۰۸ ق؛ چاپ اول.
۵۷. الروضة في فضائل أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام؛ سديد الدين، ابوالفضل، شاذان بن جبرئيل بن ابی طالب قمی «ابن شاذان قمی» (م حدود ۶۰۰ ق)؛ محقق / مصحح: علی شکرچی؛ مكتبة الأمين؛ قم؛ ۱۴۲۳ ق؛ چاپ اول.
۵۸. الزهد؛ ابو محمد، حسين بن سعيد بن حماد بن مهران کوفی اهوازی (م قرن ۳ ق)؛ محقق / مصحح: غلامرضا عرفانپان يزدي؛ المطبعة العلمية؛ قم؛ ۱۴۰۲ ق؛ چاپ دوم.

۵۹. سر الصلاة (معراج السالكين و صلاة العارفين)؛ سيدروح الله الموسوی الخمينی «بنیانگذار كبير انقلاب اسلامی» (م ۱۴۱۰ ق)؛ مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی (ره)؛ تهران؛ ۱۳۷۸ ش؛ چاپ ششم.
۶۰. السيرة النبوية؛ ابو محمد عبد الملك بن هشام بن ايوب الحميري المعافري «ابن هشام» (م ۲۱۸ ق)؛ تحقيق مصطفى السقا و ابراهيم الأبياري و عبد الحفيظ شلبي؛ دار المعرفة؛ بيروت؛ بی تا.
۶۱. سيمای فرزنانگان؛ رضا مختاری؛ مرکز انتشارات دفتر تبليغات اسلامی حوزه علمیه قم؛ قم؛ ۱۳۷۱ ش؛ چاپ چهارم.
۶۲. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد؛ ابو حامد، عبد الحميد بن هبة الله بن ابی الحديد مدائنی معتزلی (م ۶۵۶ ق)؛ محقق / مصحح: محمد ابوالفضل ابراهيم؛ مكتبة آية الله المرعشي النجفي؛ قم؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ اول.
۶۳. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل؛ قاضی ابو القاسم، عبيدالله بن عبدالله بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حسان قرشي عامري نيشابوري «حاکم حسانى» (م ۴۹۰ ق)؛ محقق / مصحح: محمدباقر محمودی؛ التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، مؤسسة الطبع و النشر؛ تهران؛ ۱۴۱۱ ق؛ چاپ اول.
۶۴. عدة الداعي و نجاح الساعي؛ احمد بن محمد بن فهد اسدى حلى «ابن فهد حلى» (م ۸۴۱ ق)؛ محقق / مصحح: احمد موحدى قمی؛ دار الكتب الإسلامی؛ ۱۴۰۷ ق؛ چاپ اول.
۶۵. عطش؛ هيئت تحريريه مؤسسه فرهنگى مطالعاتى شمس الشموس؛ انتشارات مؤسسه فرهنگى مطالعاتى شمس الشموس؛ تهران؛ ۱۳۸۳ ش؛ چاپ اول.
۶۶. علل الشرائع؛ ابو جعفر، محمد بن على بن حسين بن بابويه قمی «شيخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ كتاب فروشى داوری؛ قم؛ ۱۳۸۵ ش، ۱۹۶۶ م؛ چاپ اول.
۶۷. عيون أخبار الرضا عليه السلام؛ ابو جعفر، محمد بن على بن حسين بن بابويه قمی «شيخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح: مهدی لاجوردی؛ نشر جهان؛ تهران؛ ۱۳۷۸ ق؛ چاپ اول.
۶۸. عيون الحكم و المواعظ؛ ابوالحسن، على بن محمد ليثى واسطی (م قرن ۶ ق)؛ محقق / مصحح: حسين حسنى بيرجندى؛ دار الحديث؛ قم؛ ۱۳۷۶ ش؛ چاپ اول.

۶۹. الغدير في الكتاب و السنة و الأدب؛ شيخ عبد الحسين اميني «علامه اميني» (م ۱۳۹۰ ق)؛ محقق: مركز الغدير للدراسات الاسلاميه؛ مركز الغدير للدراسات الاسلاميه؛ قم؛ ۱۴۱۶ ق؛ چاپ اول.
۷۰. غرر الأخبار و دُرر الآثار في مناقب أبي الأئمة الأطهار؛ ابو محمد، حسن بن ابی الحسن ديلمی (م ۸۴۱ ق)؛ محقق / مصحح: اسماعيل ضيغم؛ دليل ما؛ قم؛ ۱۴۲۷ ق؛ چاپ اول.
۷۱. فرازهایی از تاريخ پیامبر اسلام ﷺ؛ جعفر سبحانی تبریزی؛ مشعر؛ تهران؛ ۱۳۸۶ ش؛ چاپ بیست و یکم.
۷۲. الكافي (ط - الإسلامية)؛ ثقة الإسلام، محمد بن يعقوب بن اسحاق کلینی رازی (م ۳۲۹ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، محمد آخوندی؛ دار الكتب الإسلامية؛ تهران؛ ۱۴۰۷ ق؛ چاپ چهارم.
۷۳. الكامل في التاريخ؛ ابوالحسن، علی بن محمد بن محمد بن عبد الکریم شیبانی جزری «ابن اثیر» (م ۶۳۰ ق)؛ دار الصادر؛ بیروت؛ ۱۳۸۵ ق، ۱۹۶۵ م.
۷۴. کتاب سلیم بن قیس الهلالي؛ شيخ ابو صادق، سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی (م ۷۶ ق)؛ محقق / مصحح: محمد انصاری زنجانی خوئینی؛ الهادی؛ قم؛ ۱۴۰۵ ق؛ چاپ اول.
۷۵. الکشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل؛ محمود بن عمر بن محمد بن عمر خوارزمی «زمخشری» (م ۵۳۸ ق)؛ مصحح: مصطفی حسین احمد؛ دار الكتاب العربي؛ بیروت، لبنان؛ ۱۴۰۷ ق؛ چاپ سوم.
۷۶. کشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)؛ ابو الحسن، علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی (م ۶۹۲ ق)؛ محقق / مصحح: هاشم رسولی محلاتی؛ بنی هاشمی؛ تبریز؛ ۱۳۸۱ ق؛ چاپ اول.
۷۷. کلیات مفاتیح الجنان؛ شيخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ ق)؛ اسوه؛ قم؛ بی تا.
۷۸. کمال الدین و تمام النعمة؛ ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی «شيخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ اسلاميه؛ تهران؛ ۱۳۹۵ ق؛ چاپ دوم.

۷۹. کوه توحید؛ هادی هاشمیان؛ اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی؛ تبریز؛ ۱۳۹۱ ش؛ چاپ اول.
۸۰. مجمع البيان في تفسير القرآن؛ ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، «امین الاسلام طبرسی» (م ۵۴۸ ق)؛ محقق / مصحح: فضل الله یزدی طباطبایی، هاشم رسولی محلاتی؛ ناصر خسرو؛ تهران؛ ۱۳۷۲ ش؛ چاپ سوم.
۸۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری؛ مرتضی مطهری (م ۱۳۹۹ ق)؛ صدرا؛ قم؛ ۱۳۷۲ ش؛ چاپ هشتم.
۸۲. مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت الله سید علی قاضی (ره)؛ جمعی از نویسندگان؛ اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی؛ تبریز؛ ۱۳۹۱ ش؛ چاپ اول.
۸۳. المحاسن؛ شیخ ابو جعفر، احمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)؛ محقق / مصحح: جلال الدین محدث؛ دار الکتب الإسلامية؛ قم؛ ۱۳۷۱ ق؛ چاپ دوم.
۸۴. مختصر البصائر؛ عز الدین ابو محمد، حسن بن سلیمان بن محمد حلی عاملی (م قرن ۸ ق)؛ محقق / مصحح: مشتاق مظفر؛ مؤسسة النشر الإسلامي؛ قم؛ ۱۴۲۱ ق؛ چاپ اول.
۸۵. المزار الكبير؛ ابو عبد الله، محمد بن جعفر بن علی المشهدی الحائری «ابن مشهدی» (م ۶۱۰ ق)؛ محقق / مصحح: جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ قم؛ ۱۴۱۹ ق؛ چاپ اول.
۸۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ حسین بن محمد تقی نوری «محدث نوری» (م ۱۳۲۰ ق)؛ محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم السلام؛ مؤسسة آل البيت عليهم السلام؛ قم؛ ۱۴۰۸ ق؛ چاپ اول.
۸۷. المسترشد في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام؛ محمد بن جریر بن رستم طبری آملی کبیر «طبری شیعی» (م ۳۲۶ ق)؛ محقق / مصحح: احمد محمودی؛ کوشانپور؛ قم؛ ۱۴۱۵ ق؛ چاپ اول.

۸۸. مشتاقی و مهجوری؛ عبدالحسن بزرگمهرنیا؛ موعود عصر عصر ظهور؛ تهران؛ ۱۳۸۸ ش؛ چاپ اول.
۸۹. مصباح الزائر؛ علی بن موسی بن جعفر بن طاووس «سید بن طاووس» (م ۶۶۴ ق)؛ محقق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث؛ مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث؛ قم؛ بی تا؛ چاپ اول.
۹۰. مصباح الشریعة؛ منسوب به امام ششم جعفر بن محمد علیه السلام؛ اعلمی؛ بیروت؛ ۱۴۰۰ ق؛ چاپ اول.
۹۱. معاد شناسی؛ سید محمد حسین حسینی طهرانی «علامه طهرانی» (م ۱۴۱۶ ق)؛ نور ملکوت قرآن؛ مشهد مقدس؛ ۱۴۲۳ ق؛ چاپ یازدهم.
۹۲. معانی الأخبار؛ ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ قم؛ ۱۴۰۳ ق؛ چاپ اول.
۹۳. معانی النحو؛ فاضل صالح السامرائی؛ دار الفکر؛ عمان؛ ۱۴۲۰ ق، ۲۰۰۰ م؛ چاپ اول.
۹۴. مکیال المکارم فی فوائد دعاء للقائم علیه السلام؛ سید محمد تقی موسوی اصفهانی (م ۱۳۴۸ ق)؛ مؤسسة الإمام المهدي (علیه السلام)؛ قم؛ ۱۴۲۸ ق؛ چاپ پنجم.
۹۵. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام؛ حافظ ابو جعفر، محمد بن علی ابن شهر آشوب مازندرانی سَرَوی «ابن شهر آشوب» (م ۵۸۸ ق)؛ علامه؛ قم؛ ۱۳۷۹ ق؛ چاپ اول.
۹۶. من لا یحضره الفقیه؛ ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ق)؛ محقق / مصحح: علی اکبر غفاری؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ قم؛ ۱۴۱۳ ق؛ چاپ دوم.
۹۷. منهج الصادقین فی إلزام المخالفین؛ ملا فتح الله بن شکر الله کاشانی (م ۹۸۸ ق)؛ محقق / مصحح: میرزا ابوالحسن شعرانی؛ کتابفروشی اسلامیة؛ تهران؛ بی تا، چاپ اول.
۹۸. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن؛ سید عبدالاعلی موسوی سبزواری (م ۱۴۱۴ ق)؛ دفتر سماحة آیت الله العظمی السبزواری؛ بی جا؛ ۱۴۰۹ ق؛ چاپ دوم.

۹۹. مهر تابان، یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه عالم ربانی علامه سید محمدحسین طباطبائی تبریزی؛ علامه سیدمحمدحسین حسینی طهرانی «علامه طهرانی» (م ۱۴۱۶ ق)؛ نور ملکوت قرآن؛ مشهد مقدس؛ ۱۴۲۶ ق؛ چاپ هشتم.
۱۰۰. المیزان في تفسير القرآن؛ سید محمد حسین طباطبائی «علامه طباطبائی» (م ۱۴۰۲ ق)؛ مؤسسة الأعلمي للمطبوعات؛ لبنان - بیروت؛ ۱۳۹۰ ق؛ چاپ دوم.
۱۰۱. نواذر المعجزات في مناقب الأئمة الهداة عليهم السلام؛ ابو جعفر، محمد بن جریر بن رستم طبری آملی صغیر (م قرن ۵ ق)؛ محقق / مصحح: باسم محمد اسدی؛ دلیل ما؛ قم؛ ۱۴۲۷ ق؛ چاپ اول.
۱۰۲. نهج البلاغة؛ محمد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی «سید رضی» (م ۴۰۶ ق)؛ محقق / مصحح: صبحی صالح؛ هجرت؛ قم؛ ۱۴۱۴ ق؛ چاپ اول.
۱۰۳. الهدایة الکبری؛ حسین بن حمدان خصیبی (م ۳۳۴ ق)؛ البلاغ؛ بیروت؛ ۱۴۱۹ ق.
۱۰۴. هزار و یک کلمه؛ علامه شیخ حسن حسن زاده آملی؛ بوستان کتاب؛ قم؛ ۱۳۸۱ ش؛ چاپ سوم.
۱۰۵. یادنامه مفسر کبیر استاد علامه طباطبائی قدس سره؛ جمعی از نویسندگان؛ شفق؛ قم؛ ۱۳۶۱ ش.
۱۰۶. ینابیع المودة لذوي القربى؛ سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی (م ۱۲۹۴ ق)؛ محقق: علی بن جمال اشرف حسینی؛ منظمة الاوقاف و الشؤون الخيرية، دار الأسوة للطباعة و النشر؛ قم؛ ۱۴۲۲ ق.



فرض کنید تمام عالم هستی در اختیار ما باشد و هم اکنون عزرائیل به سراغ ما بیاید، حاضر بودیم تمام عالم را بدهیم و یک شبانه روز دیگر مهلت بگیریم تا شاید بتوانیم خود را پاک کنیم!

مجالس اهل بیت علیهم السلام کاری می کند که جن و انس از عهده آن بر نمی آید! چه کسی می تواند گذشته ما را پاک کند؟ چه کسی می تواند قلب ما را صاف و آینده ما را تضمین نماید؟ چه کسی می تواند ابدیتی همیشگی و بی نهایت برای ما فراهم سازد؟ چه کسی می تواند ما را از قعر ذلت به اوج عزت بکشاند؟

قدر مجالس اهل بیت علیهم السلام بی نهایت است؛ باطن ما را پاک می کند؛ کاری که از عهده هیچ احدی بر نمی آید! در این مجالس، دل آدم باز شده و روحش پر می کشد؛ گناهانش پاک، و جانش صاف می شود؛ رذائل در او کم گشته و فضائل در جانش می نشیند...

نعمت اهل بیت علیهم السلام نعمت عظیم و بی بدیلی است که خداوند به طور رایگان در اختیار ما قرار داده و اگر ما قدر این نعمت را ندانیم، در روز قیامت، حسرت های بزرگ و جانکاهی را خواهیم خورد! لازمه اینکه قدر چنین گوهرهای بی بدیلی را بفهمیم این است که در طاعت اهل بیت علیهم السلام و اتصال به ایشان اصرار داشته باشیم...

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آن که یوسف به زرناسره بفروخته بود